

انجنیر فضل احمد افغان

افغانستان از ثریا تا قهقرا

روایتی در لابه‌لای وقایع جهان

(۱۷۱۷ - ۲۰۲۵ میلادی)

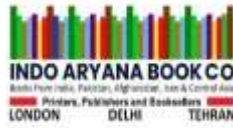
جلد دوم

از شاهی مشروطهٔ اعلیحضرت محمد ظاهر شاه

تا دور دوم حکومت طالبان

(۱۹۶۴-۲۰۲۵ میلادی)





افغانستان از ثریا تا قهقرا

روایتی در لابه‌لای وقایع جهان (۱۷۱۷-۲۰۲۵م)
جلد دوم

نویسنده: انجنیر فضل‌احمد افغان

ناشر: شرکت کتاب اندو آریانا، ۲۰۲۶

شابک نمبر:

کتگوری: تاریخی، افغانستان

زبان: فارسی‌دری

صفحه آرایی و ویرایش: محمد وصیل امانی

طرح جلد: شرکت کتاب اندو آریانا

چاپ: شرکت کتاب اندو آریانا



www.indoaryanabookco.com



indoaryanabookco.af@gmail.com



+44 7950 481444 / +47 462 61 323

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

عناوین	صفحات
پیشگفتار	۹
نظام شاهی مشروطه اعلیحضرت محمد ظاهر شاه	۱۱
دوره دموکراسی یا بی ثباتی	۱۱
۱۹۶۳ م - ۱۹۷۳ م	۱۱
دوره صدارت داکتر محمد یوسف خان	۱۴
دوره صدارت محمد هاشم میوندوال	۲۷
اعتصاب مکتب ابن سینا در کابل	۳۰
عاملین بدبختی های افغانستان	۳۲
دوره صدارت نوراحمد اعتمادی	۳۹
دوره صدارت داکتر عبدالظاهر	۴۴
دوره صدارت محمد موسی شفیق	۴۸
عوامل سقوط دهه دموکراسی (۱۹۶۳-۱۹۷۳ م)	۵۰
نامه مطول داکتر عبدالقیوم خان، برادر داکتر عبدالظاهر خان، صدراعظم	۵۸
میراث دوران شاهی مشروطه یا دموکراسی ناکام	۷۸
اولین جمهوری افغانستان به رهبری سردار محمد داوود	۸۶
خاطرات نویسنده این اثر از ملاقات ها با سردار محمد داود خان شهید	۱۰۴
میراث سردار محمد داود، نخستین رئیس جمهور افغانستان (۱۹۷۳-۱۹۷۸ م)	۱۱۱
رئیس جمهور نور محمد تره کی، پس از کودتای خونین هفتم ثور	۱۳۳
دوره ریاست جمهوری حفیظ الله امین	۱۴۱
یکی از جنایات حفیظ الله امین	۱۴۴
غمنامه «کرهاله»	۱۴۴

- دوره ببرک کارمل پس از بازگشت از پراگ، چکسلواکیا..... ۱۵۵
- داستان دو جنایت از جنایات قشون سرخ در افغانستان..... ۱۷۰
- قسمت اول داستان..... ۱۷۰
- قسمت دوم داستان (کشتار جمعی مسافران یک بس)..... ۱۷۳
- دوره جمهوری داکتر نجیب‌الله..... ۱۹۱
- داستان برکناری ببرک کارمل و به قدرت رسیدن داکتر نجیب‌الله..... ۱۹۲
- آخرین نشست ببرک کارمل در شورای رهبری حزب..... ۲۱۴
- نگاهی مختصر به رویدادهای جهان پس از خروج نیروهای اتحاد جماهیر شوروی
از افغانستان..... ۲۱۷
- دولت اسلامی افغانستان، موسوم به «دوره مجاهدین»..... ۲۳۷
- مجاهدین کی‌ها هستند؟..... ۲۳۷
- توافق‌نامه پشاور..... ۲۳۹
- دوره پروفسور صبغت‌الله مجددی..... ۲۴۱
- دوره حکومت موقت پروفسور برهان‌الدین ربانی..... ۲۴۵
- دوره حکومت ملا محمد عمر (طالبان)..... ۲۷۱
- تراژیدی ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱ میلادی..... ۲۷۱
- وزارت خرجه امریکا (پدرخوانده) طالبان..... ۲۷۱
- اهمیت ژئوپلیتیک افغانستان..... ۲۷۲
- قندهار و شکل‌گیری طالبان..... ۲۷۲
- میراث دوره تاریک طالبان..... ۳۰۰
- دوره موقت حکومت حامد کرزی..... ۳۲۰
- کنفرانس بن و تشکیل حکومت موقت افغانستان..... ۳۲۲
- دسمبر ۲۰۰۲ تا جولای ۲۰۰۴..... ۳۲۷
- لویه جرگه سال ۲۰۰۴..... ۳۲۷
- جون ۲۰۰۲ - دسمبر ۲۰۰۴..... ۳۲۸

دوره اول ریاست جمهوری حامد کرزی	۳۳۲
جنايات و قربانيان غير نظامی	۳۳۷
تلفات غير نظاميان در جنگ	۳۳۸
تظاهرات در افغانستان	۳۴۴
دوره دوم ریاست جمهوری حامد کرزی و کمپین انتخاباتی وی	۳۴۹
سی.آی.ای و حکومت ایران: پیوند مالی	۳۵۴
سخنرانی کاهش نیروها در سال ۲۰۱۱	۳۵۸
آغاز روند کاهش نیرو و برنامه‌ها برای پایان جنگ افغانستان - ۲۰۱۱	۳۵۸
واگذاری مسئولیت‌های امنیتی و تعلیق آموزش پولیس محلی افغان	۳۶۰
تصمیم لویه جرگه و عدم امضای توافق نامه امنیتی دوجانبه از سوی کرزی	۳۶۵
جنگ افغانستان توطئه بود:	۳۶۶
کاهش نیرو در سال ۲۰۱۲	۳۶۸
کاهش نیرو در سال ۲۰۱۳	۳۶۹
برنامه حضور پس از سال ۲۰۱۴	۳۷۱
برنامه حضور پس از سال ۲۰۱۴	۳۷۴
ادامه جنگ و اشغال	۳۸۰
وابستگی‌ها	۳۸۱
دوره جمهوری داکتر محمد اشرف غنی احمدزی	۳۸۷
ترجمه «شکست در افغانستان و پیامد آن برای امنیت جهانی»	۴۱۶
متن توافق نامه برای آوردن صلح به افغانستان	۴۳۷
بخش اول	۴۳۸
بخش دوم	۴۴۰
بخش سوم	۴۴۱
بازتاب تصویری دستاوردها و میراث دوره‌های ریاست جمهوری	۴۴۳
کابینه امارت اسلامی افغانستان در سال ۲۰۲۵ میلادی	۴۷۶

۴۷۸		سراج‌الدین حقانی، سرپرست وزارت امور داخله
۴۸۱		چرا پایگاه هوایی بگرام اهمیت دارد؟
۵۰۳		پیشنهاد
۵۰۷		نتیجه‌گیری
۵۱۱		فهرست منابع و مآخذ
۵۱۴		مواخره

پیشگفتار

این، جلد دوم از اثر «افغانستان از ثریا تا قهقرا» (روایتی در لابه‌لای وقایع جهان) است؛ ادامه‌ی روایت رنج‌بار و عبرت‌آموز سرزمینی که از اوج امید به حضيض فاجعه کشانیده شد. جلد نخست با پایان سلطنت مطلقه‌ی محمد ظاهر شاه و آغاز دوره‌ی مشروطیت شاهی به پایان رسید؛ جایی که ملت افغانستان در آستانه‌ی تجربه‌ای نو قرار داشت-تجربه‌ای که در ظاهر به نام دموکراسی و ترقی آغاز شد، اما در باطن به میدان نبرد ابرقدرت‌ها و دسیسه‌های داخلی بدل گردید.

در این جلد، پرده از دورانی برداشته می‌شود که در تاریخ معاصر افغانستان به «دهه‌ی دموکراسی» (۱۹۶۳-۱۹۷۳م) معروف است؛ دهه‌ای که می‌توانست نقطه‌ی عطفی در مسیر مدنیت، قانون‌گرایی و وحدت ملی باشد، اما به سبب جهل عمومی، فقر گسترده، مداخلات خاندان سلطنتی، رقابت‌جویی سرداران و نفوذ بیگانگان، به صحنه‌ای از بی‌ثباتی، آشوب و بی‌اعتمادی ملی مبدل شد.

در پس شعارهای فریبنده‌ی آزادی و حقوق بشر، جنگ سردِ قدرت‌های شرق و غرب، افغانستان را به میدان رقابت‌های استخباراتی بدل ساخت. سازمان‌های جهانی و کشورهای مدعی دموکراسی با چهره‌ای از دوستی و توسعه وارد شدند، اما هدف نه آزادی ملت افغان، بلکه مهار و تضعیف آن بود. در همین دوران، بذر دو جریان ویرانگر-کمونیسم وابسته به شوروی و بنیادگرایی مذهبی وابسته به پاکستان، مصر و عربستان-در خاک فرهنگ و سیاست افغانستان کاشته شد؛ دو زهری که در دهه‌های بعد به ریشه‌ی وحدت ملی و تمدن این سرزمین تاختند.

جلد دوم نه تنها به بررسی دقیق این تحولات سیاسی و اجتماعی می‌پردازد، بلکه می‌کوشد نشان دهد چگونه بی‌سواد، تفرقه و خودکامگی ذهنی، راه را برای سقوط نظام شاهی، کودتای سردار محمد داود خان، و در نهایت مداخلات مستقیم خارجی هموار ساخت. جمهوریت اول که چشم‌امیدی برای آرامش و حرکت به سوی ترقی، و در نهایت دموکراسی تدریجی مطابق شرایط زمان بود، با تراژدی شهادت سردار محمد داود خان، همه‌آرزوها و امیدها برای آینده‌ای درخشان را به خاک و خون بدل کرد و تا امروز ملت

شریف افغان با بدبختی‌های عدیده روبه‌رو گردیده است.

مؤلف در این پژوهش، با تکیه بر منابع دست‌اول، خاطرات شخصی و اسناد تاریخی، نقش اشخاص کلیدی-از داکتر محمد یوسف تا محمد موسی شفیق، و از سردار محمد داود تا واپسین روزهای جمهوریت اول، از نورمحمد تره‌کی و حفیظ‌الله امین تا ببرک کارمل و داکتر نجیب-را در سرنوشت ملت، با دقت علمی و انصاف تاریخی بررسی می‌کند.

سپس به دوره‌های جنایتکارانی به اصطلاح «مجاهدین»، ویرانی‌های گسترده، ظهور طالبانِ قرونِ تاریک، و به تعقیب آن، به اصطلاح علمبرداران دموکراسی قلابی می‌پردازد؛ دوره‌ای که با وجود امیدهای نسبی برای آینده‌ای روشن، در جریان بیست سال حضور خارجی، با تکیه بر چهره‌های آزموده و جنایت‌پیشه، بنیاد دموکراسی را از ریشه برچید و زمینه را برای بازگشت دوباره طالبان-که به نام تروریست از کشور رانده شده و در پایگاه‌های پاکستان آموزش دیده بودند-فراهم ساخت تا بار دیگر، در پی توافقی ننگین، بر ملت مظلوم افغان مسلط شوند و میهن ما را یک‌بار دیگر به قهقرا سوق دهند.

بلی، این اثر تنها تاریخ قدرت نیست؛ تاریخ هشدار است-هشدار به نسلی که اگر از گذشته نیاموزد، آینده‌اش تکرار همان تراژدی‌ها خواهد بود. دموکراسی بدون آگاهی، آزادی بدون عدالت و وطن‌دوستی بدون وجدان، همان دامی است که افغانستان بارها در آن گرفتار آمده است.

در این جلد، نویسنده می‌کوشد حقیقت را از ورای تبلیغات شرق و غرب بیرون کشد و چهره واقعی افغانستان را در آیینۀ جهانی بی‌رحم نشان دهد؛ جهانی که همواره از موقعیت استراتژیک ما بهره برده، اما هرگز درد ما را به درستی درک نکرده است.

امید است که این جلد، چون آینۀ ای در برابر نسل امروز و فردا قرار گیرد تا بدانند چگونه ملتی که روزگاری در صف آزادی‌خواهان و اصلاح‌طلبان پیشگام بود، با دستان خود در دام تفرقه و وابستگی سقوط کرد.

تاریخ افغانستان تنها تاریخ شکست نیست، بلکه گواه تلاش بی‌وقفۀ مردمانی است که در میان خاکستر جنگ و خیانت، هنوز شعله امید را زنده نگه داشته‌اند.

این جلد تقدیم می‌شود به نسل آگاه امروز؛ نسلی که اگر گوش جان به تاریخ بسپارد، شاید بتواند آن راه ناتمام را به پایان برساند.



نظام شاهی مشروطهٔ اعلیحضرت محمد ظاهر شاه

دورهٔ دموکراسی یا بی‌ثباتی

۱۹۶۳ م - ۱۹۷۳ م

صدراعظم‌های دوره دموکراسی



۵



۴



۳



۲



۱

۱- داکتر محمد یوسف خان، ۲- محمد هاشم خان میوندوال، ۳- نور احمد اعتمادی،

۴- داکتر عبدالظاهر، ۵- محمد موسی شفیق.

دورهٔ دموکراسی سوم در افغانستان زمانی آغاز شد که قدرت‌های توسعه‌طلب آن روزگار، آگاهی کامل از اوضاع اجتماعی افغانستان و عوامل ناکامی دموکراسی در سال‌های ۱۹۱۹ و

۱۹۴۶ داشتند. آنان می‌دانستند که ملت افغانستان هنوز هم به سبب بی‌سوادی، ناآگاهی از علوم مدنی و بی‌خبری از اوضاع اجتماعی جهان، در تسلط ملاحای بی‌سواد یا مولوی‌های تحصیل‌کرده دیوبندی قرار دارد. مردم از مزایای دین مقدس اسلام نیز آگاهی لازم نداشتند و اگر هم آگاه بودند، حامیان این جریان‌ها به گونه‌ای بسیار زیرکانه و با نام‌های مختلف، ذهنیت ضدیت با دموکراسی و حقوق بشر را ایجاد کرده و آن را غیرقابل قبول می‌ساختند.

با تأسیس سازمان ملل متحد و سازمان کشورهای غیرمنسلک که متشکل از کشورهای آسیایی و آفریقایی بودند، دو ابرقدرت از این فرصت استفاده کردند تا کشورهایی را که قشر باسواد و آگاه‌شان تشنه آزادی بود، با شعارهای زیبای دموکراسی و حقوق بشر فریب دهند. هدف این بود که مردم در برابر حکومت‌های مستبد و نظام‌های متمرکز در کشورهای خود قیام کنند و تحت نام دموکراسی و حقوق بشر، نظام‌های حاکم را بی‌ثبات سازند. سپس با استفاده از آشفتگی ایجادشده، منافع خود را تأمین کنند. افغانستان نیز یکی از همین کشورها بود که در نظام شاهی مطلقه، در پایین‌ترین سطح سواد و شناخت از دموکراسی واقعی قرار داشت و بار دیگر قربانی این روند گردید.

ابرقدرت‌ها به خوبی آگاه بودند که اکثریت ملت‌های کشورهای آسیایی و آفریقایی نیز در سطح پایین سواد قرار دارند و مفهوم دموکراسی را به درستی نمی‌دانند. از همین رو، با توجه به فقر و تنگدستی حاکم بر این جوامع، می‌توانستند با وعده قدرت و ثروت، به سادگی از آنان در راستای منافع خود استفاده کنند. از این رو، در اواخر دهه ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰، زمانی که کشورهای غیرمنسلک میان دو ابرقدرت تقسیم شدند، افغانستان به دلیل موقعیت استراتژیک خود و پیروی از سیاست سنتی بی‌طرفی، در وضعیت انزوا قرار گرفت. در نتیجه، هر یک از قدرت‌های شرق و غرب تلاش کردند تا حکومت افغانستان را تحت فشار قرار دهند تا سیاست خارجی خود را روشن ساخته و یکی از دو بلوک را انتخاب کند. از آن‌جا که اتحاد جماهیر شوروی و جمهوری خلق چین دارای رژیم‌های خودکامه بودند و به دموکراسی باور نداشتند، و نیز در همسایگی افغانستان مسلمان قرار داشتند که شعارهای کمونیسم و سوسیالیسم برایشان پذیرفتنی نبود، هر دو کشور کوشیدند تا برای

نظام شاهی مشروطهٔ اعلیحضرت محمد ظاهر شاه | ۱۳

رسیدن به اهداف خود در افغانستان و منطقه، از فرصت بهره ببرند. آنان با استفاده از تبلیغات گسترده دربارهٔ آزادی‌های دموکراتیک، نمایندگان و عوامل خود را-که برخی از آنان حتی پیش‌تر در دورهٔ دموکراسی دوم جذب شده بودند-فعال ساختند تا با بلند کردن شعارهای دموکراسی، هواداران بیشتری را جذب کنند.

اعلیحضرت محمد ظاهرشاه و سردار محمد داود خان، صدراعظم وقت، از این توطئه‌های قدرت‌های توسعه‌طلب آگاهی داشتند. اما از آن‌جا که دو ابرقدرت ادامهٔ کمک‌های اقتصادی و تکنیکی خود را مشروط به تغییر نظام ساخته بودند، ناگزیر شدند نظام شاهی مطلقه را به شاهی مشروطه تبدیل کرده و روند دموکراسی تدریجی را معرفی کنند.

دوره صدارت داکتر محمد یوسف خان

(۱۴ مارچ ۱۹۶۳ - نوامبر ۱۹۶۵ میلادی)



داکتر محمد یوسف خان متولد ۱۹۱۷ میلادی بوده، تحصیلات خویش را تا سطح دکتورا از رشته ساینس در کشور آلمان به پایان رسانیده بود. وی به عنوان استاد در فاکولته ساینس پوهنتون کابل ایفای وظیفه کرد و سپس در سمت‌های رییس تدریسات مسلکی وزارت معارف، معین تدریسی وزارت معارف و وزیر معدن در دوره صدارت سردار محمد داود خان خدمت نمود. او شخصیت دیموکرات و از تکنوکرات‌های ورزیده و چهره‌ای بسیار محترم و خوش‌نام بود.



کابینه داکتر محمد یوسف خان، اولین صدراعظم دهه دموکراسی ۱۹۶۳م

اعضای کابینه مرحوم داکتر محمد یوسف خان:

- ۱- دوکتور محمد حیدر، وزیر مخابرات.
 - ۲- محمد سرور عمر، وزیر تجارت.
 - ۳- محمد حسین مسا، وزیر معادن و صنایع.
 - ۴- سید قاسم رشتیا، وزیر مالیه.
 - ۵- دوکتور محمد ظاهر، وزیر صحیه و معاون صدارت.
 - ۶- دوکتور محمد یوسف، صدراعظم و وزیر خارجه.
 - ۷- سترجنرال خان محمد خان، وزیر دفاع ملی.
 - ۸- سید شمس الدین مجروح، وزیر عدلیه.
 - ۹- دوکتور محمد انس، وزیر معارف.
 - ۱۰- محمد هاشم میوندوال، وزیر مطبوعات.
 - ۱۱- تورن جنرال محمد عظیم، وزیر فواید عامه.
 - ۱۲- عبدالله یفتلی، وزیر پلان.
 - ۱۲- دوکتور عبدالقیوم، وزیر داخله.
 - ۱۳- دوکتور ناصر کشاورز، وزیر زراعت.
- داکتر محمد یوسف پس از آن که کابینه اش منظور گردید، در شب ۱۴ مارچ خط مشی حکومت انتقالی خود را به زبان دری از طریق رادیو کابل به ملت افغانستان اعلان کرد که در مجموع، ادامه دهنده سیاست های حکومت قبلی بود. داکتر محمد یوسف ضمن ستایش از سردار محمد داود و شاه، اعلام داشت که اقتصاد رهنمود شده و پلان شده در اکثر سکتورها تعقیب خواهد شد و سرمایه گذاری های خصوصی در چوکات پلان اقتصادی ملی بیشتر حمایت و تشویق می گردد.
- او بر ضرورت نظام مشروطه و سهم گیری بیشتر مردم در امور دولت تأکید کرد. در عرصه سیاست خارجی نیز تعهد سپرد که سیاست عنعنوی کشورهای غیرمنسلک و بی طرفی را دنبال خواهد کرد. در مورد موضوع «پشتونستان»، سیاست نرم و غیرتحریک آمیز

سردار محمد داود را تأیید نمود. در پایان بیانیه، درباره روابط افغانستان با اتحاد جماهیر شوروی، جمهوری خلق چین، ایالات متحده امریکا، جمهوری هند و پاکستان به تفصیل صحبت کرد. (ص ۵۶۲-۸)

دوپری نیز می‌نویسد: «این نکته قابل دقت است که همگان با شنیدن نخستین بیانیه صدراعظم محمد یوسف با خوشی استقبال کردند و در انتظار نتایج سریع بودند. اما چنان‌که در کشورهای در حال انکشاف معمول است، پس از رکود مطلق چندین قرن، اکثر مردم حتی در همان شب در انتظار معجزه بودند. در حالی‌که معجزه‌ها همیشه برای توده‌های مردم دشواری‌هایی به همراه دارد و حرکت بطیء، یأس را در میان اقلیت‌های آگاه به‌وجود می‌آورد.» (ص ۵۶۳-۸)

حکومت موقت چندین خبر مهم را نیز به نشر رسانید:

به تاریخ ۱۸ مارچ، وزارت مالیه با معرفی ریفورم مالی، نرخ ۴۵ افغانی در برابر یک دالر امریکایی را در سطح بین‌المللی تثبیت و اعلان کرد. همچنان، برای برقراری توازن اقتصادی، کمک بلاعوض ۵/۶ میلیون دالری از سوی صندوق وجهی سازمان بین‌المللی فراهم گردید.

به تاریخ ۲۰ مارچ، وزارت فواید عامه اعلان کرد که قراردادهای ساختمانی سرک‌ها با اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده امریکا امضا شده است.

در ۲۴ مارچ، شرکت هوایی آریانا از پلان خرید چند فروند طیاره از امریکا و گسترش خطوط هوایی خبر داد. همچنین در ۲۶ مارچ، وزارت فواید عامه اعلام نمود که کار تکمیل ساختمان پوهنتون کابل را به انجام خواهد رساند. هرچند رژیم جدید اعتبار این اقدامات را به نام خود ثبت کرد، اما مذاکرات مربوط به آن‌ها چندین ماه پیش آغاز شده بود. با این حال، اعلامیه‌های پی‌درپی تصویر مثبتی از حکومت مؤقت ارائه می‌کرد. (ص ۵۶۳-۸)

از دیگر اقدامات مهم آن دوره می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- داکتر یوسف خان موافقت‌نامه صدور گاز شمال را با اتحاد جماهیر شوروی امضا نمود.

دوره صدارت داکتر محمد یوسف خان | ۱۷

- صدراعظم داکتر یوسف خان در کنفرانس کشورهای غیرمنسلک در مصر شرکت کرد.
- اعلیحضرت محمد ظاهر شاه سفر رسمی به ایالات متحده امریکا انجام داد و رئیس جمهور امریکا، جان اف کندی، به وی وعده همکاری در زمینه حل قضیه پشتونستان را داد؛ اما دولت پاکستان در این خصوص علاقه مندی نشان نداد.



اعلیحضرت محمد ظاهرشاه با جان اف. کندی رئیس جمهور امریکا در واشنگتن

«به تاریخ ۲۸ مارچ ۱۹۶۳م، صدر اعظم کمیته نهفتری را برای ترتیب مسوده قانون اساسی موظف نمود. به تاریخ ۳۱ مارچ، وزیر داخله کمیته‌ای را موظف ساخت تا تحقیقات لازم را در مورد وضعیت زندان‌ها در کشور انجام داده و گزارش کار خود را به کابینه ارائه نماید. همچنان، به تاریخ ۲ اپریل، کمیته‌ای موظف گردید تا امور انکشافی دولت را انسجام بخشد.» (ص ۵۶۳-۵۶۸)

وقتی مسوده قانون اساسی ترتیب گردید، محمد ظاهر شاه کمیته مشورتی بیست و هفت نفری، به شمول دو خانم، را تعیین کرد تا مسوده قانون اساسی را مرور کنند. در سپتمبر ۱۹۶۴م، که تقریباً هفده ماه از استعفای سردار محمد داود می‌گذشت، شاه دایر شدن لویه جرگه را که اعضای آن به ترتیب ذیل بود، اعلام نمود.

تعداد اعضای منتخب و انتصابی لویه جرگه:

اعضای منتخب: ۱۷۶ نفر

شورای ملی (دوره یازدهم): ۱۷۶ نفر

اشخاص تعیین شده از سوی شاه (به شمول چهار زن): ۳۴ نفر

اعضای سنا (ارگان انتصابی): ۱۹ نفر

اعضای کابینه: ۱۴ نفر

ستره محکمه: ۵ نفر

اعضای کمیسیون تدوین قانون اساسی: ۷ نفر

اعضای مشورتی قانون اساسی (به شمول دو خانم): ۲۴ نفر

مجموع کل: ۴۵۵ نفر (۵۶۸-۸)

«تعداد اصلی اعضای فعال در لویه جرگه ۴۵۲ نفر بود؛ زیرا دو نفر به گونه تکراری در فهرست شامل گردیده بودند و یک خانم که از طرف شاه معرفی شده بود، به دلیل ولادت طفلش نتوانست در لویه جرگه اشتراک کند. در نتیجه، از سوی برخی اعضای مذهبی جرگه به گونه غیررسمی تبصره‌هایی مبنی بر برتری مقام مردان در مسائل تقنینی صورت گرفت، اما در عین حال به برتری بیولوژیکی (حیاتی) زنان نیز اعتراف کردند» (ص ۵۶۸-۵۶۹).

اعلیحضرت محمد ظاهر شاه و صدراعظم، داکتر محمد یوسف خان، می دانستند که دموکراسی جدید ممکن است مشکلات اجتماعی را به وجود آورد. پیش از آن که قانون اساسی جدید جهت تأیید به لویه جرگه ارائه شود، تلاش گردید تا وحدت ملی برای پذیرش و تطبیق آن ایجاد شود. از همین رو، داکتر محمد یوسف خان به تاریخ ۲۶ اکتبر ۱۹۶۳م، در روز تجلیل از روز معلم، در حالی که داکتر علی احمد پوپل وزیر معارف، داکتر عبدالصمد حامد رئیس پوهنتون و محصلین پوهنتون کابل حضور داشتند، در بیانیه خود اظهار داشت:

«در کشورهای آسیایی و افریقایی، حرکت نیرومندی در جهت ایجاد حکومت‌های ملی وجود دارد و جوانان این نیم‌قاره به حیث عمل‌کنندگان این امواج ناسیونالیزم محسوب

دوره صدارت داکتر محمد یوسف خان | ۱۹

می‌شوند. ملت افغان که دموکراسی را به ارث برده است (منظور از آن دو دوره نخست دموکراسی است)، در این روند نقش بسیار مهمی دارد.»

در همین زمان، حکومت داکتر محمد یوسف به پوهنتون کابل و مکاتب هدایت داد تا در ایجاد وحدت ملی، گام‌های مثبت و فعالانه بردارند. چنان‌که داکتر عبدالصمد حامد، رئیس پوهنتون، روزهای پنج‌شنبه را در برنامه کاری خود اختصاص داده بود تا با نمایندگان پوهنځی‌ها درباره عملی‌ساختن اهداف وحدت ملی، تطبیق دموکراسی، و حفظ استقلال و تمامیت ارضی افغانستان گفتگو کند و محصلین و استادان را به تحقق آن تشویق نماید.

نویسنده این اثر که در آن زمان محصل صنف چهارم فاکولته انجینیری بودم، همراه با سه تن از هم‌صنفی‌های دیگر (که هر یک از اقوام تاجک، هزاره و ازبک بودند)، از سوی رئیس فاکولته انجینیری، داکتر قیصانی، به نمایندگی از پوهنځی انجینیری معرفی شدیم و نزد داکتر عبدالصمد حامد رفتیم. پس از شنیدن توضیحات رئیس پوهنتون، ما نیز وعده همکاری در راستای تطبیق وحدت ملی و دموکراسی - که آن را یگانه راه نجات افغانستان از بدبختی‌های آینده می‌دانستیم - سپردیم.

چند روز پیش از دایر شدن جرگه، در سلام‌خانه، مسوده قانون اساسی به زبان‌های پشتو، فارسی، انگلیسی و فرانسوی ترجمه و چند روز قبل از آغاز جلسه به اعضا توزیع گردید. جلسه با تلاوت قرآن عظیم‌الشان آغاز شد؛ سپس شاه در تاریخ ۹ سپتمبر ۱۹۶۴م با بیانیه‌ای مختصر جرگه را افتتاح کرده و سلام‌خانه را ترک گفت. پس از آن، جرگه داکتر عبدالظاهر را به‌حیث رئیس و محمد موسی شفیق را به‌حیث منشی تعیین کرد. در روز نخست، رهبران مذهبی با برخی از مواد قانون مخالفت نشان دادند.

رهبران مذهبی محافظه‌کار افغان، که عضویت ولسی‌جرگه را نیز داشتند، به برخی از موادی که دین را از سیاست جدا می‌کرد، پی‌هم انتقاد می‌نمودند. تا آن‌که شاه به‌گونه جداگانه آنان را به حضور خود فراخواند و به پذیرش آن مواد قناعت داد.

ماده بسیار جنجال‌برانگیز، که سردار محمد داود خان انتظار درج آن را در قانون اساسی نداشت، ماده ۲۴ بود. او با توجه به تجارب فراوان در کشور و شناختی که از ملت خود و

کشورهای همسایه داشت، به‌خوبی می‌دانست که در کشوری با اختلافات لسانی، مذهبی، قومی و سمتی، و همچنان سطح بلند بی‌سوادی، و با داشتن سرحدات با کشورهای که وجوه مشترک کلتوری، لسانی و قومی دارند و در برخی مناطق نفوذ نیز دارا هستند، دموکراسی واقعی نمی‌تواند یک‌شبه تطبیق شود. بلکه نیازمند تعلیم، تجربه و روندی تدریجی و صبورانه است. از همین‌رو، او در ابتدا دموکراسی را در قالب یک حزب سیاسی واحد ملی می‌دید تا به‌مرور زمان و با بهبود وضعیت اجتماعی، زمینه برای ایجاد دو یا سه حزب فراهم گردد. در غیر آن، نه‌تنها دموکراسی موفق نخواهد شد، بلکه هرج‌ومرج در کشور گسترش یافته و در نهایت، بیم آن می‌رود که کشور به‌سوی بدبختی و حتی تجزیه سوق داده شود.

سردار محمد داود آرزو داشت که از طریق انتخاب‌شدن به‌هیئت عضو ولسی جرگه آینده، دوباره به قدرت برسد و از آن طریق، آرزوهای ناتمام خود را تحقق بخشد و دموکراسی را به‌صورت تدریجی و متناسب با شرایط کشور آغاز کند؛ به این صورت که نخست یک حزب سیاسی ایجاد گردد و سپس با گذشت زمان، زمینه برای تأسیس حزب دوم و در نهایت حزب سوم فراهم شود. اما متأسفانه، برخی عوامل در میان اعضای تدوین قانون اساسی و لویه‌جرگه، برخلاف آرزوهای سردار محمد داود خان و منافع ملت عمل کردند (به احتمال قوی داکتر محمد حسن شرق، که از دوره مکتب بیطاری رؤیای جمهوری را در سر داشت، و نیز رقیبش سردار عبدالولی-پسر کاکایش-و برخی اعضای ناآگاه جرگه). این عوامل سبب شدند تا سرنوشت سردار محمد داود خان و ملت به‌سوی مسیری متفاوت سوق داده شود؛ مسیری که نه داود خان و نه اکثریت مردم انتظار آن را داشتند.

لویز دوپری همچنان می‌نویسد که:

«یکی از مواد بسیار مهم قانون اساسی، ماده ۲۴ بود که دو ساعت بحث را دربر گرفت.

ماده ۲۴ خانواده سلطنتی و نقش آنان را تعریف می‌کرد:»

۱. خاندان سلطنتی عبارت بودند از پسران، دختران، برادران، خواهران (با شوهران‌شان)،

دوره صدارت داکتر محمد یوسف خان | ۲۱

به شمول پسران و دختران آنان، کاکاها و نیز پسران کاکاهای شاه.

۲. در مراسم تشریفات دولتی، در خاندان سلطنتی ابتدا شاه و پس از آن ملکه قرار دارند.

۳. مصارف ارگ شاهی در بودجه تثبیت می گردد.

۴. القاب اصالتی مختص به خانواده شاهی است که طبق مواد قانون به آنان اعطا می شود.

۵. اعضای خاندان شاهی نمی توانند عضو احزاب باشند و نیز نمی توانند به عنوان صدر اعظم، وزیر، عضو ولسی جرگه و یا قاضی در ستره محکمه ایفای وظیفه نمایند.» (ص ۵۷۶-۵۷۸)

«سه تعدیل مهم در جرگه پیشنهاد گردید؛ بدین معنا که در خانواده سلطنتی باید عمه ها و خاله های شاه، به شمول فرزندان و شوهران شان، و همچنین ماماها ی شاه با همسران و فرزندان شان نیز شامل گردند؛ اما در نهایت جرگه این پیشنهاد را رد کرد.»

همچنان تغییر دیگری در ماده ۶ صورت گرفت و آن این بود که اگر خانمی خارج از خانواده سلطنتی با عضوی از این خانواده ازدواج کند و سپس طلاق بگیرد یا بیوه شود، می تواند به نام عضو خاندان سلطنتی باقی بماند؛ اما نمی تواند عضویت احزاب سیاسی را داشته باشد.

«شب دهم سپتمبر، تعداد زیادی از احزاب غیررسمی خوشی و شادمانی کردند که ماده ۲۴ در جرگه به سهولت پذیرفته شد؛ زیرا اکثراً فکر می کردند که بنابر محبوبیت سردار محمد داود خان در میان اقوام مختلف، برخی اقلیت ها و قوای نظامی، ماده ۲۴ رد شده و سردار محمد داود خان مجدداً به قدرت خواهد رسید.» (صص ۵۷۷-۵۷۸)

آنان که قبولی ماده ۲۴ را جشن می گرفتند، نه تنها قبر سردار محمد داود خان را نکردند، بلکه در واقع با پذیرفتن این ماده در لویه جرگه، قبر خود و ملت افغان را نیز نکردند و مادر وطن را به سوی خرابی و سرنوشت نامعلوم سوق دادند. من یقین دارم که تاریخ روزی قضاوت خواهد کرد که چه کسی برحق بود و چه کسی در اشتباه.

۲۲ | افغانستان از ثریا تا قهقرأ

پس از بحث‌ها و مجادلات فراوان پیرامون مذاهب حنفی و شافعی و سایر مسائل، سرانجام قانون اساسی که احکام عمومی آن به شرح فوق بود، به تاریخ ۱۸ سپتمبر ۱۹۶۴م از سوی جرگه تصویب و به تاریخ ۱۹ اکتوبر ۱۹۶۴م از طرف شاه توشیح گردید.

احکام عمومی قانون اساسی جدید:

- ۱- تشخیص حیات ملی افغانستان مطابق به نیازمندی‌های زمان و متکی بر واقعیت‌های تاریخی و فرهنگی (کلتوری) ملی.
- ۲- نیل به عدالت و مساوات.
- ۳- ایجاد دموکراسی اقتصادی و اجتماعی.
- ۴- تنظیم فعالیت‌های دولت و ارگان‌های آن به منظور تأمین آزادی، آرامش فردی و حفظ نظم عمومی.

- ۵- فراهم‌سازی زمینه انکشاف متوازن در تمام عرصه‌های حیاتی در افغانستان.
- در نهایت، هدف اساسی، ایجاد یک جامعه شکوفا و مرفعی مبتنی بر همکاری اجتماعی و حفظ ارزش‌های انسانی بود.

شورای ملی جدید:

شورای ملی جدید از دو بخش تشکیل شده بود: ولسی جرگه و مشرانو جرگه. ولسی جرگه متشکل از ۲۱۶ نفر بود که از ۲۸ ولایت افغانستان انتخاب شده بودند. مشرانو جرگه شامل ۸۴ نفر منتخب از ۲۸ ولایت، ۲۸ نفر به انتصاب شاه (یک نفر از هر ولایت)، و همچنین نمایندگان شوراهای ولایتی بود که هر ولایت یک نفر را به حیث نماینده معرفی می‌کرد.

انتخابات اعضای مشرانو جرگه به تاریخ ۲۶ آگست و انتخابات ولسی جرگه به تاریخ ۱۲ سپتمبر ۱۹۶۴ میلادی برگزار شد.

به تاریخ ۲۴ سپتمبر، نخستین جلسه شورای ملی دایر گردید و به تاریخ ۱۲ اکتوبر، داکتر عبدالظاهر به حیث رئیس ولسی جرگه انتخاب شد.

دوره صدارت داکتر محمد یوسف خان | ۲۳

سرانجام، به تاریخ ۱۴ آکتوبر، اعلیحضرت محمد ظاهر شاه با ایراد بیانیه خویش، نخستین شورای ملی دوره دموکراسی را افتتاح کرد.



دوره نخست ولسی جرگه در عصر دموکراسی شاهی مشروطه

ولسی جرگه به زودی میان گروه‌های مختلف تقسیم گردید: محافظه‌کاران تحت رهبری شخصیت‌هایی چون مجددی، طرفداران سیاست اقتصادی عبدالمجید زابلی، جریان مرتبط با خلیل‌الله خلیلی در قالب «حزب وحدت ملی» که برای اهداف و مرام‌های شاه فعالیت می‌کرد، گروه میانه‌رو به رهبری میر محمد صدیق فرهنگ، ببرک کارمل، نور احمد نور و داکتر آناهیتا در میان کمونیست‌ها، شماری از ملی‌گرایان پشتون به رهبری غلام محمد فرهاد، و نیز تعدادی از میانه‌روانی که خواهان تطبیق دموکراسی بودند.

به این معنا که متأسفانه در نخستین انتخابات، از مناطق غیرشهری، اشخاص بانفوذ محافظه‌کار و گاه بی‌سواد که اکثراً با مفهوم دموکراسی آشنایی نداشتند به‌عنوان نماینده انتخاب شدند؛ اما در شهرهایی چون کابل، قندهار، هرات، جلال‌آباد، مزارشریف و کندز، که مردم آن نسبتاً روشن‌تر بودند، آرزوی تطبیق دموکراسی روزبه‌روز افزایش می‌یافت و بسیاری از آنان تحت تأثیر احزابی قرار داشتند که هنوز ثبت رسمی نشده و حق فعالیت سیاسی نداشتند.

صدر اعظم، داکتر محمد یوسف خان، به کندی در تطبیق دموکراسی متهم می‌شد. احزاب-که اکثراً از آبخور بیگانگان تأثیر می‌گرفتند-می‌کوشیدند به هر وسیله‌ای به اهداف خود و حامیان خارجی‌شان دست یابند. احزاب چپی که با اتحاد جماهیر شوروی وقت و جمهوری خلق چین ارتباط داشتند، می‌خواستند در کشوری که اکثریت قاطع آن بی‌سواد و مسلمان بودند و با مفهوم دموکراسی‌آشنایی نداشتند، کمونیسم را ترویج کنند. از سوی دیگر، محافظه‌کارانی که اکثریت شورای ملی را تشکیل می‌دادند، در پی آن بودند که افغانستان را در قالب تفسیری خودساخته از اسلام نگه داشته و کشور را به عقب سوق دهند.

در واقع، هر دو گروه نمی‌خواستند افغانستان مطابق خواست‌های شاه و داکتر محمد یوسف خان-یعنی ایجاد وحدت ملی نیرومند و ارتقای آگاهی دموکراتیک به‌گونه تدریجی و متناسب با شرایط زمان-پیش برود؛ امری که از آرزوهای سردار محمد داوود خان نیز بود. آنان تلاش داشتند با ایجاد هرج و مرج و بی‌نظمی، حکومت‌ها را یکی پس از دیگری سقوط داده و نفرت مردم را نسبت به نظام شاهی و دموکراسی برانگیزند؛ که متأسفانه چنین نیز شد و کشور به تدریج به سوی قهقرأ سوق داده شد.

با افتتاح شورای ملی، شاه بار دیگر داکتر محمد یوسف خان را مأمور تشکیل کابینه کرد تا برای اخذ رأی اعتماد به ولسی جرگه معرفی شود. شاه از حضور شمار اندکی کمونیست و مارکسیست در ولسی جرگه و نیز محافظه‌کاران تندرو مذهبی در مشرانو جرگه نگران بود. از همین‌رو، تلاش داشت ببرک کارمل، رهبر حلقه کمونیست‌ها، را به‌هیئت وزیر پلان در کابینه شامل سازد.

بنا بر روایت نویسنده، چند شب پیش از برگزاری جلسه ولسی جرگه، شاه از طریق فضل احمد زکریا چندین بار به کارمل پیام فرستاد تا وزارت پلان را بپذیرد؛ اما کارمل پس از تماس با سفارت شوروی، این پیشنهاد را رد کرد. شوروی‌ها ترجیح می‌دادند او در ولسی جرگه باقی بماند و از آن‌جا با ایراد بیانیه‌های تحریک‌آمیز علیه کابینه‌های نوپای دموکراتیک استفاده شود؛ از همین‌رو، وی از پذیرش عضویت در کابینه خودداری کرد.

دوره صدارت داکتر محمد یوسف خان | ۲۵

به هر حال، داکتر محمد یوسف خان به تاریخ ۲۴ اکتوبر ۱۹۶۴م کابینه جدید خود را برای اخذ رأی اعتماد به شورای ملی معرفی کرد. اما پیش از آن که مردم با مفاهیم آزادی‌های دموکراتیک آشنا شوند، قدرت‌های خارجی با استفاده از فرصت، فعالیت‌های تخریبی خود را آغاز کردند و هواداران‌شان را به رهبری نورمحمد تره‌کی، ببرک کارمل، داکتر آناهیتا راتب‌زاد و محمد عثمان لندی (از جریان شعله‌ای و استاد فاکولته ساینس) سازمان‌دهی کردند. این افراد فعالیت‌های ضد دولتی و مذهبی را در پوهنتون و مکاتب آغاز نمودند.

در مقابل، ایالات متحده امریکا از طریق حکومت‌های همسو در پاکستان و برخی کشورهای اسلامی، از جریان بنیادگرایان به رهبری غلام محمد نیازی، برهان‌الدین ربانی و عبدالرب رسول سیاف حمایت می‌کرد. این افراد که در جامع الازهر مصر تحصیل کرده و پیرو نهضت اخوان المسلمین بودند، در فاکولته شرعیات پوهنتون کابل تدریس می‌کردند و سازمانی به نام «اخوان المسلمین جوان» را برای مقابله با حزب دموکراتیک خلق افغانستان ایجاد کردند.

متأسفانه برخی افراد، بدون تعقل یا به دلیل تعصبات قومی و یا روابط افغانستان با شوروی، سردار محمد داوود خان را نیز مسئول بدبختی‌های کشور می‌دانند؛ اما به باور نویسنده، عامل اصلی مشکلات شش دهه اخیر، همان چهره‌های یادشده-به‌شمول سردار عبدالولی، داکتر محمد حسن شرق و دیگران-بوده‌اند.

به تحریک دشمنان کشور و دموکراسی، محصلان پوهنتون کابل و شاگردان لیسه‌ها-که شمارشان به ده‌ها هزار می‌رسید-توسط اعضای احزاب غیررسمی به خیابان‌ها کشانده شدند و به‌سوی تالار ولسی جرگه حرکت کردند. در حالی که ظرفیت تالار بیش از ۳۵۰ نفر نبود، آنان خواهان ورود به مجلس و مشاهده مراسم رأی اعتماد بودند.

سرانجام، حکومت تصمیم گرفت مراسم را از طریق رادیو در سراسر کشور پخش کند. با وجود این، برخی شاگردان که تحت تأثیر تحریکات قرار داشتند، همچنان اصرار به ورود به تالار داشتند. تا این‌که به تاریخ ۳ عقرب ۱۳۴۴، به هدایت سردار عبدالولی، برای پراکنده‌ساختن جمعیت، دستور شلیک هوایی داده شد؛ اما در نتیجه آن، یک جوان بی‌گناه

کشته شد و شیشه‌های لیسه حبیبیه نیز شکسته گردید. جمعیت متفرق شد، ولی این رویداد به عنوان ابزاری سیاسی مورد استفاده قرار گرفت.

در پایان، ولسی جرگه تصمیم داشت روز بعد جلسه رأی اعتماد را برگزار کند و احتمال می‌رفت که کابینه رأی اعتماد بگیرد؛ اما داکتر محمد یوسف خان، بدون مشوره با اعضای کابینه و حتی بدون اطلاع شاه، پیش از برگزاری جلسه، به بهانه بیماری استعفا داد. شاه ناگزیر استعفای او را پذیرفت و محمد هاشم میوندوال را مأمور تشکیل کابینه جدید کرد تا از ولسی جرگه رأی اعتماد کسب نماید.



دوره صدارت محمد هاشم میوندوال

۲ نومبر ۱۹۶۵ - اکتوبر ۱۹۶۷ میلادی

محمد هاشم میوندوال در سال ۱۹۱۹م متولد شد. پس از فراغت از لیسه، به‌حیث ژورنالیست و تصحیح‌کننده اخبار در دفتر مطبوعاتی دولت کار کرد. او به‌سبب داشتن استعداد خارق‌العاده، در مدت کوتاهی به‌عنوان یک سیاستمدار شناخته شد. از همین‌رو، در سال‌های ۱۹۵۰ به‌حیث رئیس مستقل اطلاعات و فرهنگ، سپس به‌عنوان سفیر در انگلستان، بعداً به‌حیث سفیر در ایالات متحده آمریکا و پس از آن به‌عنوان سفیر در پاکستان ایفای وظیفه نمود. همچنان در دوره صدارت داکتر محمد یوسف خان، به‌حیث وزیر اطلاعات و فرهنگ کار کرد. پس از استعفای داکتر محمد یوسف خان، به تاریخ ۲۹ اکتوبر ۱۹۶۴م، از سوی شاه موظف به ترتیب کابینه شد و آن را جهت اخذ رأی اعتماد به ولسی جرگه ارائه نمود.

محمد هاشم میوندوال، علی‌رغم آن‌که مجله «رمپارتس» (Ramparts) - که با گرایش

چپی از سال ۱۹۶۲م تا ۱۹۷۵م در امریکا نشر می‌شد - وی و شماری از اعضای کابینه‌اش را به عضویت در CIA متهم کرده بود، کابینه‌اش بدون مشکل به تاریخ ۲ نومبر ۱۹۶۵م رأی اعتماد را به‌دست آورد. از آن‌جا که مکاتب و پوهنتون‌ها پس از حادثهٔ سوم عقرب (۲۶ اکتوبر) تعطیل شده بود، به تاریخ ۱ نومبر دوباره باز گردید. به تاریخ ۳ نومبر، محصلان پوهنتون در برابر ریاست پوهنتون تجمع کرده و با تقدیم عریضه‌ای، خواهان رسیدگی به حادثهٔ سوم عقرب، مجازات عاملان آن و رهایی محصلان زندانی‌شدهٔ همان روز شدند. رئیس پوهنتون عریضه را نزد صدراعظم میوندوال - که سرپرستی وزارت معارف را نیز بر عهده داشت - برد و امر رهایی بیست تن از محصلان توقیف‌شده را به‌دست آورد.



استقبال محصلان پوهنتون کابل از صدراعظم میوندوال

بعداً تنها عثمان لندی برای دو سال زندانی گردید. همچنان محصلین تقاضای آزادی فعالیت‌های سیاسی را مطرح نمودند. صدر اعظم، محمد هاشم میوندوال، به تاریخ ۴ نومبر ۱۹۶۵م به پوهنتون کابل رفت و با اظهار همدردی و تأثر از وقایع سوم عقرب و دادن وعده‌های گوناگون در مورد آزادی مطبوعات، مسائل اجتماعی و تأسیس احزاب، توانست علاقه‌مندی محصلین را به خود جلب نماید. از همین‌رو، از جانب محصلین پوهنتون به‌گرمی استقبال شد و حتی وی را بر شانه‌های خود بلند کردند. بدین‌ترتیب، دورهٔ جدیدی

از دموکراسی آغاز گردید.

محمد هاشم میوندوال، علاوه بر سفرهای رسمی به ایالات متحده آمریکا، فرانسه، ترکیه و مصر، در داخل کشور نیز به منظور عملی ساختن اهداف وحدت ملی، پروگرام «خلقو ته خم» یعنی «نزد مردم می‌روم» را ترتیب داد و سفرهای ولایتی خود را آغاز کرد. در همین حال، دولت‌های منفعت‌جو با استفاده از فضای دموکراسی، هر یک برای پیشبرد اهداف و مرام‌های خود، تشکیل احزاب و تنظیم‌های سیاسی را در افغانستان تشویق می‌کردند.

متأسفانه، شاگردان پوهنتون با وجود نرمش حکومت، به تحریک حامیان خارجی آرام نگرفته و دست به مظاهرات زدند و شماری از پیشنهادهای دیگر را نیز به حکومت ارائه کردند. از جمله این‌که: اجازه فوری تأسیس اتحادیه محصلین داده شود؛ نمره کامیابی که ۶۵٪ بود به ۵۰٪ کاهش یابد؛ فیصدی حاضری شاگردان در صنف به ۷۵٪ تعیین گردد؛ شاگردانی که در یک مضمون سه بار ناکام شده‌اند، چانس چهارم نیز داشته باشند؛ و به دلیل ماه رمضان، امتحانات تا پایان این ماه به تعویق انداخته شود.

در نتیجه، مقامات پوهنتون کاهش نمره کامیابی را تا ۵۵٪ پذیرفتند و نیز موافقت کردند که اتحادیه محصلین در زمان مناسب تأسیس گردد؛ اما سایر تقاضاها از سوی پوهنتون رد شد. در مقابل، محصلین با اعتراض، تصمیم پوهنتون را نپذیرفتند. با وجود این‌که پوهنتون بار دیگر خواستار آرامش و موافقت محصلین گردید، اما چون محصلین ناآگاه در تأثیر چند فرد ماجراجو که در خدمت بیگانگان بودند قرار داشتند، پیشنهادهای مقامات مسئول را قبول نکردند. در نتیجه، پوهنتون ناگزیر شد شماری از این شاگردان ماجراجو را اخراج نماید که سرانجام به بروز مصیبت دیگری انجامید.

همچنان، استادان و محصلین فاکولته ساینس در ماه دسمبر ۱۹۶۵م اعتصاب کردند. آنان از یک معلم جرمنی شکایت داشتند که غالباً در صنف حاضر نمی‌شد و بیشتر وقت خود را صرف تحقیقات شخصی می‌کرد. اگر هم گاهی به صنف می‌آمد، با تکبر و برخوردی منفی با محصلین رفتار می‌نمود. همچنان ادعا می‌شد که سوالات امتحان را از

۳۰ | افغانستان از ثریا تا قهقرأ

پیش به برخی شاگردان می‌فروشد، امتحان را بسیار دشوار می‌سازد و نمونه‌هایی از مواد معدنی را به‌گونه غیرقانونی به خارج انتقال می‌دهد. معترضین شعار می‌دادند که «ما استادان جرمنی را نمی‌خواهیم».

گمان می‌رفت که در پشت مظاهره‌کنندگان فاکولته ساینس، آلمان شرقی و حزب توده ایران که با آن کشور همکاری داشت، نقش داشته باشند؛ و نیز بعید نبود که اتحاد جماهیر شوروی نیز در این ماجرا دخیل بوده باشد.

همچنان در بهار سال ۱۹۶۵م حادثه دیگری رخ داد؛ بدین‌صورت که شاگردان لیلیه به‌دلیل کیفیت پایین غذا دست به اعتصاب زدند. در نتیجه، تعدادی از آنان توقیف و شماری دیگر اخراج شدند. در جریان بررسی‌ها، شب‌نامه‌ای به‌دست آمد که در آن نوشته شده بود: «هیچ‌کس حق‌تان را نمی‌دهد، مگر این‌که خودتان آن را بگیرید.» بعداً در وزارت معارف افشا گردید که در تهیه این شب‌نامه، به احتمال قوی، دست سفارت چین یا روسیه دخیل بوده است.

اعتصاب مکتب ابن سینا در کابل

در سال ۱۹۶۶ میلادی، زمانی که نویسنده این اثر به‌عنوان مدیر فنی و کفیل ریاست تعمیرات وزارت تعلیم و تربیه ایفای وظیفه می‌نمود، شاگردان لیسه رحمن‌بابا واقع کوته‌سنگی دست به اعتصاب زده، از رفتن به صنوف خودداری کردند و مظاهرات خیابانی را به راه انداختند. آنان علت اعتصاب و مظاهرات را نبودن استنجاخانه در مکتب عنوان کرده و خواستار اعمار آن در مدت یک یا دو هفته بودند.

این موضوع در حالی مطرح می‌شد که از زمان تأسیس لیسه تا آن هنگام، هیچ‌گونه شکایتی در این مورد وجود نداشت و متعلمین از تشناب‌های عصری و میرزها برای استنجا استفاده می‌کردند. بنابراین، دلیلی موجه برای دست زدن به اعتصاب یا مظاهره به‌خاطر این مسئله وجود نداشت.

تعدادی محدود از افراد ماجراجو که از سوی گروه‌های افراطی و اعضای

دوره صدارت محمد هاشم میوندوال | ۳۱

اخوان المسلمین هدایت می شدند، چند صد تن از شاگردان لیلیه لیسه را اغوا نموده و مانع ادامه تحصیل آنان می گردیدند. این شاگردان که از ولایات دوردست افغانستان به امید کسب تعلیم، دور از آغوش پرمحبت والدین شان در کابل گرد آمده بودند و هر روزه مصارف هنگفتی از بودجه دولت برای تعلیم و تربیه آنان صرف می شد، همراه با شاگردان اغواشده سایر مکاتب به جاده ها کشانده می شدند. آنان با تجمع در مقابل وزارت معارف، پارک زرنگار و چهارراهی ملک اصغر، برای روزها این مسیرها را مسدود کرده و امور وزارت معارف و برخی وزارت های دیگر را مختل می ساختند.

روزی که شاگردان در صحن لیسۀ تجمع کرده، شعار «ما استنجاخانه می خواهیم» سر می دادند، در غیاب مرحوم محمد اکبر سیفی، رئیس وقت تعمیرات که برای سفر رسمی به هند یا امریکا رفته بودند، داکتر صمدی، معین تدریسی وقت، نویسنده را موظف ساخت تا به لیسۀ رفته با شاگردان معترض صحبت نماید و به آنان اطمینان دهد که استنجاخانه مورد نظرشان در کوتاه ترین زمان ممکن اعمار خواهد شد، مشروط بر این که به صنوف خود بازگردند. شاگردان با دریافت این وعده آرام شدند؛ اما هنوز یک هفته از آن نگذشته بود که بار دیگر اعتصاب را از سر گرفتند و این بار مدعی شدند که بسترهای لیلیه کهنه و غیربهداشتی است و باید هرچه زودتر تعویض گردد.

در همان سال (۱۹۶۶ میلادی)، مرحوم عبدالرحمن پژواک که نماینده دائمی افغانستان در سازمان ملل متحد بود، به عنوان رئیس مجمع عمومی این سازمان انتخاب شد که برای افغانستان و ملت افغان مایه افتخار بزرگی به شمار می رفت.

همچنان در سال ۱۹۶۶ میلادی، کار اعمار تعمیر جدید تخنیک ثانوی کابل با همکاری مالی ایالات متحده امریکا آغاز گردید.

مراسم تهداب گذاری تخنیک ثانوی توسط داکتر محمد عثمان انوری، در حضور وزیر فواید عامه، رئیس پوهنتون توریالی اعتمادی و سایر شخصیت ها برگزار شد. در تصویر، از سمت چپ، نخست نویسنده و سپس معین دوم وزارت معارف، صوفی فخرالدین خان نیز دیده می شوند.



مراسم تهداب‌گذاری تعمیر جدید تکنیک ثانوی

عاملین بدبختی‌های افغانستان

در اینجا نیز لازم می‌بینم که دو جناح «خلق» و «پرچم» حزب دموکراتیک خلق افغانستان را، همراه با حفیظ‌الله امین و ببرک کارمل، که با تباری دوستان داخلی و خارجی‌شان از عاملین اصلی بدبختی مادرِ وطن ما افغانستان به‌شمار می‌روند، به نقل از «یوری گانکفسکی» معرفی نمایم:

«جناح‌های خلق و پرچم از نظر ایدئولوژیک، در موضوع رقابت چین با شوروی، شدیداً طرفدار شوروی بودند. اما به قول یوری گانکفسکی، کارشناس افغانستان در مؤسسه مطالعات شرق، ک.گ.ب کارمل و پرچمی‌ها را معقول‌تر و حرف‌شنوتر از رقیب‌شان یافت. به گفته او، خلقی‌ها از نظر این آژانس، بسیار افراطی، خودرأی و غیرقابل پیش‌بینی بودند.»

«خلق در مورد مسائل افغانستان دیدگاه مارکسیستی-لنینیستی خالص‌تری نسبت به پرچم داشت. علاوه بر آن، اختلاف ایدئولوژیک بین دو جناح، زیر پوشش تفاوت‌های اساسی اجتماعی پنهان بود. بیشتر پرچمی‌ها از میان طبقه بالایی شهری برخاسته بودند و به زبان فارسی (دری) سخن می‌گفتند. از آنجا که بسیاری از آنان با نخبگان حاکم روابط

خانوادگی داشتند، خلقی‌ها به آن‌ها برجسب "حزب کمونیست سلطنتی" می‌زدند. حتی پشتون‌های پرچمی نیز به زبان دری سخن می‌گفتند و از نظر فرهنگی از زندگی قبیله‌ای پشتون‌ها فاصله گرفته بودند. در مقابل، خلقی‌ها نماینده قشر پایین طبقه متوسط در حال رشد پشتون‌های تحصیل کرده بودند. آنان نه تنها خواهان اعمال نفوذ بیشتر پشتون‌ها در داخل کشور بودند، بلکه از تلاش فعالانه برای بازپس‌گیری قلمروهای از دست‌رفته پشتون‌نشین نیز حمایت می‌کردند.»

«در جناح خلق، حفیظ‌الله امین-که شخصی نهایت جاه‌طلب، خودخواه و مرموز بود- در اواخر سال ۱۹۶۵م، پس از اتمام تحصیلات عالی در دانشگاه کلمبیا در ایالات متحده امریکا، به کابل بازگشت و در حزب دموکراتیک خلق افغانستان، در جناح نورمحمد تره‌کی و در رقابت با بیرک کارمل، عضویت حاصل نمود. از آنجا که او دوبار از طریق کمک‌های سازمان‌های بین‌المللی امریکا برای تحصیلات عالی اعزام شده بود، و نیز بر اساس برخی شواهد دیگر، شایعاتی پخش گردید مبنی بر این‌که امین عضو سی.آی.ای است.»

در این قسمت، برای شناخت بیرک کارمل و حفیظ‌الله امین، می‌خواهم مطالبی را از کتاب «پشت پرده افغانستان»-نوشته دیه‌گو کوردوویز و سلیک اس. هاریسون و ترجمه اسدالله شغایی در سال ۱۳۷۹-نقل کنم:

«کارمل به زبان دری صحبت می‌کرد و متولد کابل بود. پدرش ژنرال ارتش و متعلق به یک قبیله پشتون بود، اما خود او به زبان پشتو صحبت نمی‌کرد. پشتون‌های ملی‌گرا ادعا می‌کردند که مادر وی تاجیک بوده است. در مقابل، امین به زبان پشتو سخن می‌گفت، در شهری کوچک به دنیا آمده بود و از آرمان‌های سیاسی و فرهنگی پشتون‌ها دفاع می‌کرد. کارمل یک خطیب برجسته بود، اما امین فعالانه‌تر از او کار می‌کرد تا پایه‌های قدرتش را-به‌ویژه در میان ارتش-تحکیم نماید. با گذشت زمان و به‌تدریج، جناح خلق نفوذ بیشتری نسبت به پرچم در ارتش پیدا کرد. امین به‌عنوان شخصیتی جذاب و مؤثر توانست از میان پشتون‌های جوان و حساس درون قوای مسلح، پیروان وفادار زیادی جذب کند. علی‌رغم توافق بر ادغام دو جناح در قالب حزب دموکراتیک خلق افغانستان، موضع‌گیری امین باعث

شد که این اتحاد، فعالیت‌های مخفی جناح وی در درون قوای مسلح را در بر نگیرد.»

«در ترکیب کمیته مرکزی حزب متحد، هر یک از جناح‌های خلق و پرچم ۱۵ نفر عضو داشتند؛ اما امین کمیسیون نظامی خلق را همچنان مستقل نگه داشت. کمیسار نظامی پرچم، میر اکبر خیبر، نیز تلاش‌های خود را برای سازمان‌دهی-با تمرکز بر افسران آموزش‌دیده در شوروی-در قالب "سازمان انقلابی قوای مسلح" ادامه داد. این افسران پیش‌تر به داوود در کسب قدرت کمک کرده بودند. هنگامی که این گروه پس از شکل‌گیری حزب دموکراتیک خلق افغانستان ظاهراً منحل شد، منابع شوروی اظهار داشتند که جی.آر.یو با نادیده گرفتن دستورات کمیته مرکزی، خیبر و اطرافیانش را تشویق کرده بود که گروه را همچنان حفظ کنند. برخی از اعضای مهم آن، مانند عبدالقادر (افسر قوای هوایی)، از افسران غیرپشتون بودند و انضباط امین را نمی‌پذیرفتند.»

«در طول این دوره، ک.گ.ب و جی.آر.یو برای اعمال کنترل بر فعالیت‌های کمونیست‌های افغانستان با یکدیگر رقابت داشتند؛ اما هیچ‌یک از آنچه امین انجام می‌داد، کاملاً آگاه نبودند. کلنل الکساندر مورووف، که از ۱۹۷۵ تا ۱۹۷۹ معاون ک.گ.ب بود، در یک مصاحبه اظهار داشت: "ما به آن‌ها اجازه نمی‌دادیم از آنچه ما می‌دانستیم مطلع شوند. آن‌ها عوامل خود را داشتند و ما عوامل خود را."»

«بی‌تردید رقابت ک.گ.ب و جی.آر.یو در تشدید کشمکش قدرت میان کمونیست‌های افغانستان و شکل‌گیری حوادثی که به اشغال انجامید، نقش مؤثری داشته است. در تئوری، ک.گ.ب مسئول امنیت داخلی در تمام بخش‌های قوای مسلح و مناطق اشغال‌شده بود و از این لحاظ نسبت به جی.آر.یو جایگاه مهم‌تری در هرم قدرت شوروی داشت. اما در عمل، جی.آر.یو-به‌ویژه در کشورهای خارجی-مستقل‌تر از ک.گ.ب عمل می‌کرد. همچنین، این نهاد بر امنیت داخلی خود نیز نظارت داشت، در حالی که عوامل ک.گ.ب مسئول بودند از وفاداری به دولت شوروی اطمینان حاصل کنند. نمایندگی‌های عمده جی.آر.یو در کشورهای خارجی تنها در برابر کمیته مرکزی و رئیس این آژانس در مسکو پاسخگو بودند. بدین ترتیب، در افغانستان جی.آر.یو آزاد بود تا شبکه نسبتاً محفوظی از

دوره صدارت محمد هاشم میوندوال | ۳۵

عوامل خود را در میان قوای مسلح سازمان‌دهی کند، در حالی که طرف دیگر تماس‌هایش را عمدتاً با رهبران غیرنظامی حزب ادامه می‌داد. در پشت پرده ادغام دو جناح (در سال ۱۹۷۷م)، جنبش کمونیستی افغانستان عملاً به سه گرایش تقسیم شده بود: پرچم با پیوندهایش با ک.گ.ب، سازمان انقلابی قوای مسلح تحت حمایت جی.آر.یو، و شبکه خلقی‌های پشتون‌امین که با هر دو آژانس روابطی داشت.»

«تندروی‌های امین و این واقعیت که او دوبار با تأمین مالی ایالات متحده برای ادامه تحصیل به آن کشور رفته بود، وی را در نظر ک.گ.ب و جی.آر.یو مشکوک جلوه می‌داد. امین در طول چهار سال تحصیل در کالج معلمان دانشگاه کلمبیا در سال ۱۹۶۳م، رئیس انجمن محصلان افغانستان شد. بعدها، با انتشار مقاله‌ای در نشریه «رمپارتنس»، آشکار گردید که این انجمن از سال ۱۹۶۱م (۱۳۴۰ش) کمک‌های مالی از «دوستان امریکایی خاورمیانه» تحت حمایت سیا دریافت می‌کرد. بدین ترتیب، امین در معرض اتهام داشتن رابطه با سیا قرار گرفت.»

«امین پس از بازگشت به افغانستان در سال ۱۹۶۵م، مدیر دارالمعلمین (تربیه معلمان) مرکزی شد که منابع مالی اصلی خود را از یک پروژه کمک‌رسانی ایالات متحده به سرپرستی کالج معلمان دریافت می‌کرد. لویی دوپری، کارشناس متأخر امریکایی که در همان زمان در کابل زندگی می‌کرد، خاطرنشان ساخت که پروژه کمک‌رسانی دانشگاه کلمبیا پوششی برای فعالیت چندین عامل سیا فراهم می‌کرد. وی گفت: «امین آن‌ها را به‌خوبی می‌شناخت. او برای مؤسسه‌اش پول امریکایی دریافت کرد و سپس در پشت صحنه، زبده‌ترین معلمان را برای حزب کمونیست برگزید. اما می‌توانید تصور کنید که روس‌ها چگونه به این قضیه نگاه می‌کردند.»

همچنان، زمانی که اینجانب، نویسنده این اثر، از جنوری ۱۹۶۶م الی جولای ۱۹۶۶م جهت کار عملی در رشته انجینری به کمپنی DMJM واقع لاس‌آنجلس ایالات متحده امریکا اعزام گردیدم، محصلین برای انتخاب رئیس جدید محصلین افغانستان در امریکا، پس از حفیظ‌الله امین، برای داکتر شهریار - که بعداً در اوایل سال ۲۰۰۱م به‌حیث سفیر

افغانستان در واشنگتن مقرر گردید - فعالیت می کردند. در همان زمان، شایعاتی وجود داشت مبنی بر این که حفیظ الله امین به حیث عضو فعال CIA برای امریکا کار می کرد.

لہذا، اتحاد جماہیر شوروی وقت با عضویت حفیظ الله امین در حزب دیموکراتیک افغانستان و در نتیجہ مخالفت ببرک کارمل با عضویت وی، سبب ایجاد تفرقہ در حزب گردید. در ادامہ، حزب با حفظ همان ایدیولوژی، بہ منظور جلب و جذب بیشتر اعضا در شہرہا و دہات، بہ دو جناح «خلق» و «پرچم» تقسیم شد. بدین گونه، اکثریت پشتون ہا و باشندگان غیرشہری تحت رہبری نورمحمد ترکی - کہ خود پشتون بودہ و مخالف نظام شاہی مطلقہ بود و مدتی در فابریکہ نساجی قندہار کار کردہ بود - قرار گرفتند. وی بعداً در زمان شاہ محمود خان (۱۹۴۸م-۱۹۵۳م) بہ حیث اتشہ مطبوعاتی افغانستان در واشنگتن مقرر شد و در زمان صدارت سردار محمد داود خان از وظیفہ سبکدوش گردید. در مقابل، جناح پرچم بہ رہبری ببرک کارمل برای جلب و جذب جوانان در شہرہا گماشتہ شد.

در دوران صدارت سردار محمد داود خان، غالباً بہ وساطت داکتر محمد حسن شرق - کہ بہ حیث مدیر قلم مخصوص ایفای وظیفہ می کرد - تعدادی از زندانیان فعال سیاسی، چون میر غلام محمد غبار، داکتر محمودی و مشروطہ خواہان، از زندان آزاد گردیدند. ببرک کارمل، کہ از قبل با داکتر محمد حسن شرق از دورہ اتحادیہ محصلین روابط نزدیک داشت، نیز از زندان رہا شدہ و مجدداً شامل فاکولتہ حقوق گردید.

ببرک کارمل پیش از زندانی شدن یکی از فعالان مشروطہ خواہ بود، اما در دوران حبس، در اثر آشنایی با میر اکبر خیبر، بہ ایدیولوژی وی گرایش یافت و پس از آزادی، فعالیت های سیاسی خود را بہ صورت مخفیانہ علیہ دولت در شہرہا و دہات آغاز کرد و بہ جلب و جذب اعضا برای جناح مربوطہ پرداخت. داکتر محمودی نیز سہ ماہ پس از رہایی از زندان وفات نمود.

سپس، در حالی کہ قانون مطبوعات و احزاب از سوی شاہ توشیح نگردیدہ و جنبہ قانونی نداشت، در جولای ۱۹۶۵م شش حزب غیررسمی فعالیت های خود را آغاز کردہ و مرامنامہ های خویش را تحت عناوین مختلفی چون «خلق»، «وحدت»، «پیام امروز»،

«افغان ملت» و «مردم» به نشر رسانیدند.

برخی از جراید به نشر موضوعاتی می‌پرداختند که خلاف اسلام تلقی می‌شد، با نظام شاهی مخالفت داشتند و از عملکرد دولت تازه تأسیس انتقاد می‌کردند. این امر باعث نگرانی دولت گردید و به تدریج کشور به سوی بی‌نظمی گرایید و امور دولتی با خطر سقوط مواجه شد. صدراعظم محمد هاشم میوندوال، علی‌رغم طرح سفرش به ولایات (خلکو ته ورخم) به منظور ایجاد وحدت، موفق نگردید. هر روز سرک‌های شهر کابل و پارک زرنگار شاهد مظاهرات هزاران نفر، به ویژه محصلین و شاگردان مکاتب، بود.

لویز دوپری که خود مسیحی مذهب و آمریکایی بود، می‌نویسد: «دولت شاهی افغانستان هیچ‌گاه اجازه نمی‌داد کسی از اسلام به دین دیگری برگردد. با این حال، علی‌رغم آن، برخی فعالیت‌های مخفی و پشت‌پرده گروه‌های مذهبی مسیحی تحت پوشش قراردادهای کمک در دهه ۱۹۵۰ میلادی نفوذ کردند و دولت افغانستان با حوصله‌مندی ناظر فعالیت‌های آنان بود. گرچه اکثر فعالان مذهبی کشور را ترک گفتند، اما هنوز تعدادی در کشور حضور دارند که دولت آن را نادیده می‌گیرد؛ زیرا بر اساس عقیده افغان‌ها، دین اسلام، کوشش‌های هیئت‌های مذهبی مسیحی ناکام مانده است.» (ص ۶۴۳-۶۴۸)

گرچه صدراعظم میوندوال در پیام جشن استقلال خود در سال ۱۹۶۶ میلادی، برای خاموش ساختن فعالیت‌های آشوب‌گرانه محصلین و شاگردان، پلان «دموکراسی متری» خود را اعلان نمود، اما متأسفانه این اقدام نیز مؤثر واقع نشد. زیرا اتحاد جماهیر شوروی وقت، انگلستان و ایالات متحده آمریکا از دیرباز آرزوی نفوذ و اشغال افغانستان را برای رسیدن به اهداف شوم خود در منطقه در سر می‌پروراندند. آنان یگانه مانع تحقق این آرزو را - به اصطلاح خود - وجود شاه می‌دانستند؛ شخصی که در نزد مردم به عنوان سایه خدا و نماد وحدت ملی در نظام شاهی شناخته می‌شد. از این‌رو تلاش می‌کردند با ایجاد فعالیت‌های آشوب‌گرانه توسط عوامل خریداری‌شده خود، نفرت نسبت به شاه و نظام شاهی را دامن بزنند تا به مرور زمان، با ایجاد بدبینی نسبت به شخص شاه و نظام شاهی، دولت شاهی مشروطه را سقوط داده و از این طریق به اهداف درازمدت خود نزدیک‌تر شوند.

صدراعظم محمد هاشم میوندوال به تاریخ ۲۸ مارچ ۱۹۶۷ میلادی در سفر رسمی به ایالات متحده آمریکا با رئیس جمهور لیندون جانسن ملاقات نمود. همچنان در سفرش به آمریکا به تاریخ ۳ اپریل ۱۹۶۷ میلادی، دکترای افتخاری هنرهای زیبا از سوی دانشگاه UCSB آمریکا برایش اعطا گردید.



صدراعظم محمد هاشم میوندوال در موقع اخذ دوکترای افتخاری. (فیسبوک)

محمد هاشم میوندوال قبل از صدارتش، در سال ۱۹۶۵ میلادی برای عضویت در ولسی جرگه از زادگاه خود، یعنی مقر، نیز کاندید گردیده بود، اما در برابر رقبش موفق نشد. صدر اعظم میوندوال، سیاستمداری ورزیده و تکنوکراتی زیرک بود؛ اما بنابر نامساعد بودن شرایط و مشکلات صحنی که داشت، مجبور گردید به تاریخ ۱۱ اکتوبر ۱۹۶۷ میلادی استعفای خود را به حضور شاه تقدیم کند. شاه نیز با منظور نمودن آن، نوراحمد اعتمادی را موظف ساخت تا کابینه خود را تشکیل داده و برای اخذ رأی اعتماد به ولسی جرگه ارائه نماید. محمد هاشم میوندوال، بنابر توطئه KGB و نوکران آن در افغانستان-که تفصیل بیشتر آن در دوره نخستین جمهوری افغانستان بیان خواهد شد-پس از یازده روز شکنجه، به تاریخ اول اکتوبر ۱۹۷۳ میلادی به قتل رسید.



دوره صدارت نوراحمد اعتمادی

(۱۹۶۷-۱۹۷۱ میلادی)

نور احمد اعتمادی به تاریخ ۲۲ فبروری ۱۹۲۱ میلادی در قندهار متولد گردید. او سیاست‌مداری مدبر بود و به حیث سفیر افغانستان در پاکستان (۱۹۶۴-۱۹۶۵م) ایفای وظیفه نمود. سپس در سال ۱۹۶۵م به سمت وزیر امور خارجه مقرر گردید و در اول نوامبر ۱۹۶۷م نامزد صدارت شد.

او در اواخر دوره دوازدهم ولسی جرگه، در حالی که داکتر عبدالظاهر رئیس ولسی جرگه بود، پس از ایراد بیانیه‌ای مفصل در مورد سیاست داخلی و خارجی و معرفی کابینه‌اش، وارد مرحله رأی‌گیری شد. بعد از سه روز بحث و سؤال و جواب میان اعضای ولسی جرگه و اعضای کابینه که به‌طور مستقیم از رادیو کابل نشر می‌گردید، سرانجام به اکثریت آرای ولسی جرگه - به استثنای جناح‌های چپی - دست یافت. قابل یادآوری است که چپی‌ها پیش از آن نیز در برابر محمد هاشم میوندوال و در دوره‌های بعدی، رفتار مشابهی را انجام داده

بودند.

نور احمد اعتمادی پس از کسب رأی اعتماد نیز به تدریج هدف حملات سیاسی گروه‌های چپی داخل و خارج ولسی جرگه، سردار ولی و وابسته‌گان مذهبی او چون مجددی‌ها و برخی علمای داخل و خارج پارلمان قرار گرفت. در نتیجه، اوضاع سیاسی کشور رو به وخامت رفت و پیش‌بینی می‌شد که هرج‌ومرج، به‌ویژه در شهر کابل، آغاز گردد و امور دولت را فلج سازد.

در دوره اول صدارت او، به تاریخ ۲۲ جولای ۱۹۶۸م، اساس‌نامه پوهنتون در ولسی جرگه برای تصویب مطرح گردید. برخی نمایندگان محافظه‌کار مخالفت شدید خود را با اعزام زنان جهت تحصیلات عالی به خارج از کشور ابراز داشتند. در واکنش به این موضع، صدها زن و دختر با برگزاری تظاهرات، در دفاع از حقوق خود که در قانون اساسی به‌عنوان حقوق مساوی با مردان تضمین شده بود، در برابر ولسی جرگه حاضر شدند.

اما پیش از اتخاذ تصمیم نهایی، دوره دوازدهم ولسی جرگه و مشرانو جرگه به تاریخ ۱۲- ۱۳ آگست ۱۹۶۹م با بیانیه اختتامیه رئیس ولسی جرگه، داکتر عبدالظاهر، به پایان رسید و موضوع به دوره سیزدهم موکول گردید.

در همین دوره دوازدهم، به تحریک سردار ولی (پسر سردار شاولی خان)، ببرک کارمل در تالار ولسی جرگه از سوی دو نماینده ولایت پکتیا مورد حمله قرار گرفت و با پایه‌ها و بازوهای چوکی‌های تالار مورد لت‌وکوب شدید قرار گرفت. نوراحمد نور، وکیل پنجوایی، که در دفاع از ببرک کارمل اقدام کرده بود، او نیز مورد لت‌وکوب قرار گرفت. در نتیجه، هر دو به حالت نیمه‌جان به شفاخانه ابن‌سینا انتقال یافتند. فردای آن روز، موج مظاہرات چپی‌ها به رهبری داکتر اناهیتا راتب‌زاد در حمایت از کارمل و نور در سراسر کابل گسترش یافت و فعالیت‌های چپی‌ها در کشور شدت بیشتری گرفت.

پیش از ادامه بحث درباره دوره صدارت نور احمد اعتمادی، لازم است به حزب اخوان المسلمین اشاره شود که به روایت داکتر محمد حسن کاکر، در افغانستان فعالیت داشته است.

دوره صدارت نوراحمد اعتمادی | ۴۱

اخوان المسلمین (برادری مسلمانان) در افغانستان حزبی بود که از سوی عربستان سعودی و جامعه الازهر مصر حمایت می‌شد. این جریان تحت رهبری غلام محمد نیازی شکل گرفت؛ کسی که تحصیلات خود را در الازهر تا مقطع ماستری در علوم دینی تکمیل کرده و عضو اخوان المسلمین مصر نیز بود. هسته این حرکت زمانی در افغانستان شکل گرفت که او در سال ۱۹۵۷م آمر مدرسه ابوحنیفه پغمان بود. فعالیت‌هایش پس از استعفای سردار محمد داود در سال ۱۹۶۳م شدت یافت و در اوایل ۱۹۶۹م در کابل به‌صورت سازمان‌یافته آغاز شد. این جریان سیاسی تحت رهبری یک «امیر» اداره می‌شد.

به گفته حکمتیار، موضوع تأسیس حزب در ۱۹۶۹م مربوط به «جوانان مسلمان» بوده و در زمان کودتای سردار محمد داود در ۱۹۷۳م، این حزب هنوز نوپا و تنها چهار سال از تأسیس آن گذشته بود. برخی آن را اخوان المسلمین می‌نامیدند. بنابر گفته بارت رویین، احتمال دارد حکمتیار از فعالیت‌های خصوصی پروفیسور غلام محمد نیازی اطلاع دقیق نداشته باشد.

در اوایل ۱۹۷۳م، این جمعیت که شامل شماری از استادان پوهنتون بود، به رهبری استاد برهان‌الدین ربانی شکل گرفت و غلام محمد نیازی به حیث رئیس انتخاب شد، اما به دلیل حساسیت موقعیتش به عنوان رئیس فاکولته شرعیات، فعالیت علنی محدود داشت. بعداً این جریان به نام «جمعیت اسلامی» شناخته شد.

نیازی شماری از جوانان اسلام‌گرا را نیز از مدرسه ابوحنیفه و فاکولته شرعیات کابل جذب کرد؛ از جمله عبدالرب رسول سیاف، گلبدین حکمتیار، انجینیر حبیب‌الرحمن و داکتر محمد عمر. این افراد در فعالیت‌های سیاسی و مظاهرات ضد چپ نقش فعال داشتند.

در دوره صدارت نور احمد اعتمادی، سازمان کشورهای غیرمتعهد که در زمان صدارت سردار محمد داود برای حفظ توازن میان دو ابرقدرت ایجاد شده بود، به تدریج تحت تأثیر رقابت شرق و غرب قرار گرفت. نفوذ کمونیزم در ویتنام، کیوبا و کوریا گسترش یافت. جنگ اعراب و اسرائیل در ۱۹۶۷م رخ داد که منجر به اشغال بخشی از سرزمین‌های عربی

گردید و در نتیجه، کشورهای اسلامی سازمان کنفرانس اسلامی را ایجاد کردند. همچنان در ۱۹۶۹م، اشغال چکسلواکیا توسط اتحاد شوروی و ضعف سازمان ملل متحد در حفظ صلح جهانی، نقش آن سازمان را تضعیف ساخت.

در ایران، حزب توده با حمایت شوروی و آلمان شرقی تقویت شده بود و نشریات خود را به چپی‌های افغانستان می‌فرستاد. هم‌زمان، پدیده تروریسم و افراط‌گرایی در برخی نقاط جهان گسترش یافت. در نتیجه، فعالیت‌های چپی‌ها و گروه‌های افراطی در شهرها و دهات افغانستان نیز افزایش پیدا کرد. در همین راستا، امریکا و بریتانیا برای جلوگیری از پیشروی کمونیسم، به حمایت از جریان‌های اسلامی در منطقه تمایل نشان دادند.

در جریان سفر آقای اگنیو به افغانستان در سال ۱۹۷۰م، طبق گزارش نیویارک تایمز، تظاهراتی در مسیر حرکت او و نور احمد اعتمادی در کابل رخ داد که در آن برخی گروه‌های چپی شعارهایی علیه امریکا سر داده و حتی به پرچم امریکا و وسایط آنان سنگ پرتاب کردند. همچنین گزارش شده است که داکتر نجیب‌الله و برخی افراد دیگر در این اعتراضات حضور داشتند.

با بروز این تحولات، شاه ناگزیر شد در پارلمان آینده، حضور محافظه‌کاران را در برابر چپی‌ها تقویت کند. نور احمد اعتمادی که سیاستمداری وطن‌دوست و تکنوکراتی ورزیده بود، اوضاع کشور را به شدت متأثر از رقابت دو ابرقدرت می‌دید و خود را در برابر این بحران‌ها ناتوان احساس می‌کرد.

پس از پایان دوره اول صدارت او، مبارزات انتخاباتی دوره سیزدهم در ۲۱ اپریل ۱۹۶۹م آغاز شد. در نتیجه، اکثریت کرسی‌ها به دست شخصیت‌های محافظه‌کار افتاد و برخی چهره‌های چپی مانند اناهیتا راتب‌زاد، رقیه ابوبکر و خدیجه اشعری نامزد نشدند. در مقابل، افرادی چون معصومه عصمتی وردک، محمد هاشم میوندوال و میر محمد صدیق فرهنگ نامزد شدند، اما موفق به کسب کرسی نشدند.

در دوره سیزدهم، داکتر محمد عمر وردک به حیث رئیس ولسی جرگه انتخاب گردید و عبدالهادی داوی نیز از سوی شاه به عنوان رئیس مشرانو جرگه مقرر شد.

دوره صدارت نوراحمد اعتمادی | ۴۳

با آغاز کار ولسی جرگه جدید، شاه بار دیگر نور احمد اعتمادی را به تشکیل کابینه و اخذ رأی اعتماد موظف ساخت. او با کابینه‌ای متشکل از دانشمندان و تکنوکرات‌های برجسته، بدون مشکل رأی اعتماد اکثریت قاطع ولسی جرگه را به‌دست آورد.

با وجود شایستگی‌های او، شرایط سیاسی کشور برای استقرار دموکراسی مناسب نبود. مداخلات حلقات دربار، به‌ویژه سردار شاولی خان و سردار محمد ولی، و همچنین فشارهای خارجی، باعث شد فضای سیاسی متشنج گردد. در نتیجه، اعتراضات جوانان پوهنتون و مکاتب افزایش یافت و با مظاهرات پی‌درپی، روند امور دولتی مختل شد و زمینه بی‌اعتمادی عمومی نسبت به دولت و نظام شاهی فراهم گردید.

در نهایت، نور احمد اعتمادی تحت فشارهای سیاسی و روحی ناگزیر به استعفا شد. حتی شایعاتی نیز منتشر گردید که وی به دلیل فشارهای شدید روانی قصد خودکشی داشته است.



دورهٔ صدارت داکتر عبدالظاهر

جون ۱۹۷۱ - دسمبر ۱۹۷۲ میلادی

داکتر عبدالظاهر به تاریخ ۳ می ۱۹۱۰م در لغمان متولد شد. پس از فراغت از لیسه، به امریکا اعزام گردید و سند ماستری خود را در رشته طب به دست آورد. پس از بازگشت به کشور، به حیث استاد در فاکولته طب کابل ایفای وظیفه نمود. وی سپس به حیث وزیر صحت عامه، سفیر افغانستان در ایتالیا و پاکستان، و در دوره دوازدهم شورای ملی به نمایندگی از ولایت لغمان در ولسی جرگه، به حیث رئیس ولسی جرگه ایفای وظیفه کرد. به تاریخ ۸ جون ۱۹۷۱م از سوی شاه موظف به تشکیل کابینه و اخذ رأی اعتماد از ولسی جرگه گردید. در اواخر صدارت نوراحمد اعتمادی، فعالیت‌های غیرقانونی گماشتگان قدرت‌های شرق و غرب، به شمول عربستان سعودی و متحدین آن در افغانستان، گسترش یافته بود. شماری از جوانان تازه‌وارد که تحصیلات عالی خود را در کشورهای غربی، شرقی و مصر تکمیل کرده و به وطن بازگشته بودند، بدون درک شرایط اجتماعی کشور-به‌ویژه سطح بلند بی‌سوادی-می‌خواستند افغانستان را به سرعت شبیه کشورهای پیشرفته‌ای بسازند که در آن تحصیل کرده بودند. از همین رو، بسیاری از آنان شکار اجنت‌های از پیش تربیه‌شده خارجی گردیده و با همکاری محصلین پوهنتون‌های کابل و ننگرهار و شاگردان مکاتب

دوره صدارت داکتر عبدالظاهر | ۴۵

شهری (ذکور و اناث)، ناآگاهانه به ابزار دست عوامل بیگانه تبدیل شدند. این وضعیت سبب شد تا مظاهرات همراه با هرج و مرج در شهرهای مختلف، به‌ویژه علیه دولت، آغاز گردد و به بدنامی نظام شاهی بینجامد. در چنین شرایطی، برای داکتر عبدالظاهر نیز -چون سه صدراعظم پیشین- خدمت مؤثر به وطن دشوار شده بود.

همچنان در صفوف قوای نظامی، تعداد زیادی از افراد در کشورهای اروپای شرقی، به‌ویژه اتحاد جماهیر شوروی، در بخش‌های مختلف نظامی آموزش دیده و برای پیشبرد اهداف خاص به کشور بازگشته بودند. بسیاری از آنان میان جناح‌های خلق و پرچم حزب دموکراتیک خلق افغانستان تقسیم شده و در پی توطئه برای سقوط نظام سلطنتی بودند.

با وجود این چالش‌ها، داکتر عبدالظاهر پس از هجده روز بحث و جدل در ولسی جرگه، سرانجام به تاریخ ۲۶ جولای ۱۹۷۱م رأی اعتماد را به‌دست آورد. همچنان قانون مطبوعات از سوی ولسی جرگه تأیید گردید، در حالی که قانون احزاب از سوی شاه توشیح نشده بود؛ با این وجود، دفاتر احزاب مختلف گشوده شد و نشرات خود را آغاز کردند.

فعالیت احزاب از شهر کابل به ولایات گسترش یافت و در نتیجه، درگیری‌هایی میان احزاب چپی -که از سوی روسیه و چین حمایت می‌شدند- و احزاب مذهبی -که از کشورهای اسلامی، به‌ویژه عربستان سعودی و مصر، پشتیبانی می‌گردیدند- آغاز شد. در همین جریان، در محوطه پوهنتون کابل، یک محصل شعله‌ای توسط گلبدین حکمتیار به قتل رسید.

در همان زمان که هرج و مرج سیاسی در افغانستان به اوج خود رسیده بود، وضعیت اقتصادی کشور نیز به دلیل خشکسالی و جنگ میان پاکستان و بنگلادیش در سال ۱۹۷۱م -که به تجزیه این کشور انجامید- متأثر گردید. پس از پایان جنگ، دولت پاکستان به دلیل مشکلات اقتصادی تصمیم گرفت اسکناس‌های صد و پنجاه کددار را از گردش خارج سازد. با بی‌ارزش شدن این اسکناس‌ها، افغانستان نیز به سبب موجودیت گسترده این پول‌ها در داخل کشور، متحمل خسارات مالی هنگفتی گردید.

از سوی دیگر، احزاب چپی -به‌ویژه جناح خلق- همزمان با جنگ پاکستان و بنگلادیش، موضوع پشتونستان را مطرح ساختند؛ اما افغانستان به دلیل بحران اقتصادی و درگیری‌های داخلی، توجه چندانی به این مسئله نشان نداد.

همچنان به سبب مداخلات خارجی از طریق فعالین سیاسی در افغانستان، به ویژه در پوهنتون کابل، میان محصلین و اداره پوهنتون بر سر موضوعاتی چون آزادی های سیاسی، تعداد روزهای حاضری در صنف طی یک سال تعلیمی و کاهش نمره کامیابی-که از خواست های نامعقول اتحادیه های محصلین بود-اختلافات به وجود آمد. در نتیجه، محصلین پوهنتون در اعتراض به این وضعیت، بدون تکرار خشونت های سال ۱۹۶۹م، برای مدت چهار ماه تا اول مارچ ۱۹۷۲م از رفتن به صنف خودداری کردند. در پی این نابسامانی ها، اعلیحضرت محمد ظاهر شاه برای حفظ سلطنت، استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی افغانستان تلاش نمود تا از شدت افراط گرایی ها بکاهد و احساسات ملی را متعادل سازد.

مرحوم محمد آصف آهنگ، مورخ افغان که در دوره دوازدهم شورای ملی نماینده یکی از حوزه های کابل بود، نقل می کند که شاه روزی او و چند تن دیگر را به حضور پذیرفت و فرمود: «روی خدا را ببینید، ماجراجویی را کنار بگذارید تا دموکراسی موفق گردد».

با این حال، شاه ناگزیر شد صفحه جدیدی از روابط را با کشورهای اسلامی و غربی بگشاید و همزمان برای جلوگیری از مداخلات همسایگان، موضوعاتی چون آب هلمند با ایران و مسئله پشتونستان با پاکستان را هرچه زودتر حل نماید. از همین رو، به تاریخ ۶ دسمبر ۱۹۷۲م داکتر عبدالظاهر را وادار به استعفا نمود و به جای او محمد موسی شفیق-که



تحصیلات خود را در مصر و کشورهای غربی به پایان رسانده بود-به حیث صدراعظم تعیین گردید تا کابینه خود را جهت اخذ رأی اعتماد به ولسی جرگه معرفی کند.

داکتر عبدالظاهر در موقع خداحافظی با اعلیحضرت محمد ظاهر شاه

دوره صدارت داکتر عبدالظاهر | ۴۷



کابینه صدارت داکتر محمد ظاهر خان (فیسبوک)



دوره صدارت محمد موسی شفیق

(دسمبر ۱۹۷۲م - جولای ۱۹۷۳م)

محمد موسی شفیق، فرزند شخصیت محترم سید ابراهیم کامه‌وال، از دانش‌آموختگان فاکولته شرعیات پوهنتون کابل بود. وی تحصیلات عالی خویش را تا درجهٔ ماستری در پوهنتون الازهر مصر ادامه داد و سپس ماستری دومی را از پوهنتون کولمبیا در ایالات متحدهٔ امریکا اخذ نمود. شفیق از جمله شخصیت‌های دانشمند، سیاست‌مدار آگاه، تکنوکرات ورزیده و مذاکره‌کننده‌ای زیرک به شمار می‌رفت. او سال‌ها در فاکولته‌های حقوق و شرعیات پوهنتون کابل به حیث استاد ایفای وظیفه نموده و شاگردان بسیاری را تربیه کرد. وی در کابینهٔ داکتر عبدالظاهر به عنوان وزیر امور خارجه خدمت می‌نمود و بعداً از سوی اعلیحضرت محمد ظاهر شاه موظف به تشکیل کابینه گردید و مقام صدارت را عهده‌دار شد.



شاه حسین مذاکرات خصوصی با محمد موسی شفیق صدراعظم

صدراعظم محمد موسی شفیق، به هدایت اعلیحضرت محمد ظاهر شاه، مذاکرات مربوط به آب هیرمند را با دولت شاهی ایران و موضوع خط فرضی دیورند را با پاکستان آغاز نمود. همچنان وی تلاش داشت تا اقدامات مؤثری را برای جلوگیری از قاچاق مواد مخدر روی دست گیرد.

محمد موسی شفیق موفق گردید در تاریخ ۱۳ مارچ ۱۹۷۳ میلادی موافقت‌نامه آب هیرمند را با دولت شاهی ایران به امضا برساند. این موافقت‌نامه پس از تأیید ولسی جرگه، به توشیح شاه رسید و رسمیت یافت.

وی همچنان به حل و فصل مسئله خط فرضی دیورند با پاکستان بسیار نزدیک شده بود؛ اما بنا بر تحولات و رقابت‌های سیاسی و منطقه‌ای آن زمان، این موضوع به نتیجه نهایی نرسید.

صدراعظم موسی شفیق روابط نزدیکی با جناح‌های محافظه‌کار در ولسی جرگه و در سطح کشور برقرار نمود. او برخی از شخصیت‌های مذهبی و افراد شاغل در ارگان‌های دولتی، به‌ویژه در وزارت معارف، از جمله میر محمود خان انصاری، عبدالله خان و آقای بخشی و تعدادی دیگر را به‌عنوان والی در ولایات تعیین کرد تا از گسترش فعالیت

جریان‌های چپ جلوگیری شود. برخی از این والیان در کنار توسعه مکاتب، به اعمار و گسترش مساجد نیز توجه نشان دادند و در حوزه‌های مربوطه خود اقدامات ضدجریان‌های چپ را روی دست گرفتند.

در دوره صدارت وی، برای نخستین بار اذان ظهر از طریق رادیو کابل نشر گردید. در پاسخ به پرسشی در این خصوص، وی اظهار داشت که هدفش آغاز اقدامی بوده است که حذف آن در آینده دشوار باشد. همچنان در چارچوب سیاست‌های داخلی آن زمان، برخی زندانیان سیاسی نیز آزاد گردیدند.

روابط نزدیک صدراعظم موسی شفیق با ایران و پاکستان و نیز فضای رقابت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی آن دوره، سبب تشدید فعالیت‌های سیاسی مخالفان حکومت شاهی مشروطه گردید. در همین حال، جریان‌های مختلف سیاسی با راه‌اندازی مظاهرات و فعالیت‌های اعتراضی، مخالفت خود را با برخی سیاست‌های دولت، از جمله معاهده آب هیرمند و مذاکرات مربوط به خط دیورند، ابراز می‌کردند.

تعیین محمد موسی شفیق به‌عنوان صدراعظم از سوی محمد ظاهر شاه، تلاشی در راستای تقویت روند دموکراسی و اصلاحات سیاسی در چارچوب نظام شاهی مشروطه به‌شمار می‌رفت. با این حال، تحولات سیاسی سال ۱۹۷۳ منجر به سقوط نظام شاهی و ایجاد تغییرات گسترده در ساختار سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و دفاعی افغانستان گردید. در همین دوره، برای نخستین بار برنامه انتخاب ملکه زیبایی در کابل برگزار شد که در نتیجه آن خانم زهره یوسف به‌عنوان ملکه زیبایی برگزیده شد. این رویداد نیز بازتاب‌ها و واکنش‌های متفاوتی در میان اقشار مختلف جامعه برانگیخت.

نتیجه

عوامل سقوط دهه دموکراسی (۱۹۶۳-۱۹۷۳ م)

محمد ظاهرشاه که میان دو قدرت بزرگ شرق و غرب و نیز میان مزدوران چپی و مذهبیون افراطی قرار گرفته بود، برای نجات و سعادت وطن جز سیاست بی‌طرفی مطلق و

دوره صدارت محمد موسی شفیق | ۵۱

عنعنوی، احترام متقابل در روابط خارجی، ایجاد وحدت ملی و معرفی تدریجی دموکراسی در کشور، راه دیگری نمی‌دید. از همین‌رو، شاه از آغاز صدارت داکتر محمد یوسف خان، اقدامات جدی را برای تحقق این اهداف روی دست گرفت؛ اما احزاب و تنظیم‌های ماجراجو که در خدمت بیگانگان قرار داشتند و تشنه قدرت بودند، وحدت و منافع ملی را نادیده گرفته و مطابق هدایت بادران‌شان عمل می‌کردند.

مسائلی چون قضیه پشتونستان و آب هلمند-که هر دو با روابط سیاسی افغانستان با پاکستان و ایران و احساسات جوانان ارتباط داشت-به‌گونه جدی مطرح می‌شد. در نتیجه، جوانان معصوم مکاتب ابتدایی، ثانوی و پوهنتون‌ها که غالباً از سیاست و دموکراسی آگاهی نداشتند و از اوضاع اجتماعی کشور بی‌خبر بودند، با شعارهای فریبنده «آزادی» و «دموکراسی» و وعده‌های خیالی خوشبختی، اغوا می‌شدند. آنان را با زور و فشار از مکاتب و مراکز آموزشی بیرون کرده، به مظاهرات خیابانی می‌کشاندند. این وضعیت با شعارهای توخالی، فعالیت‌های دولتی-به‌ویژه در عرصه معارف و پروژه‌های انکشافی-را فلج ساخت. شدت آشوب‌ها به حدی رسید که دولت ناگزیر شد قوای امنیتی را به پوهنتون کابل اعزام کند؛ در پی درگیری‌ها، پوهنتون برای مدتی بسته شد و محصلان از ادامه تحصیلات عالی محروم گردیدند.

در چنین شرایطی، شورای ملی به‌هیئت قوه مقننه، حکومت به‌هیئت قوه اجراییه و ستره محکمه به‌هیئت قوه قضاییه، در اجرای وظایف خود ناتوان ماندند. محمد ظاهرشاه نیز در تحقق اهداف ملی برای رفاه و پیشرفت افغانستان در فضای دموکراسی ناکام شد و زمینه برای سقوط پی‌درپی حکومت‌ها و بروز تحولات جدید در نظام سیاسی کشور فراهم گردید. در سطح بین‌المللی، دهه دموکراسی افغانستان هم‌زمان با تشدید رقابت‌های توسعه‌طلبانه و جنگ سرد میان دو ابرقدرت شرق و غرب بود. هر یک از این قدرت‌ها متحدان خود را با سلاح‌های پیشرفته مجهز ساخته و آتش جنگ را در مناطق مختلف جهان شعله‌ور نگه می‌داشتند. جنگ‌های اعراب و اسرائیل در سال‌های ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ نمونه‌هایی از این تنش‌ها بود. در این جنگ‌ها، اسرائیل بخش‌هایی از سرزمین‌های عربی را اشغال کرد و با نادیده‌گرفتن فیصله‌های شورای امنیت سازمان ملل متحد، به توسعه‌طلبی

خود ادامه داد. در همین حال، ایالات متحده آمریکا با تقویت نظامی اسرائیل، بر کشورهای عربی فشار وارد کرد و نفوذ خود را بر منابع نفتی آنان گسترش داد؛ به گونه‌ای که بسیاری از این کشورها از آزادی‌های مدنی محروم شدند.

در مقابل، اتحاد جماهیر شوروی با حمایت از کودتاهای نظامی در کشورهایی چون لیبیا، سوریه، ویتنام، کورای شمالی و کوبا، نظام‌های چپی استبدادی را به قدرت رساند. این کشور توانست در جنگ ویتنام، ایالات متحده را با چالش جدی مواجه سازد و در سال ۱۹۶۸ با ورود قوای نظامی، چکسلواکیا را اشغال کند. بدین ترتیب، رقابت میان دو ابرقدرت به بحران‌های گسترده در نقاط مختلف جهان انجامید.

همچنان شوروی برای دسترسی به بحر هند، تلاش کرد تا پاکستان-که در آن زمان شامل دو بخش شرقی و غربی بود-را تضعیف کند. این روند با تحریک احساسات ملی در بنگله‌دیش و رهبری شیخ مجیب‌الرحمن، همراه با مداخله نظامی هند در سال ۱۹۷۱، به جدایی بخش شرقی پاکستان و ایجاد کشور مستقل بنگله‌دیش انجامید.

در مقابل، ایالات متحده برای مهار نفوذ شوروی، در پاکستان و افغانستان بر تقویت احساسات ملی و مذهبی تمرکز کرد و با قراردادهای نظامی، پاکستان و ایران را به طور روزافزون مجهز ساخت. همچنین فعالیت‌های استخباراتی مشترک میان آی‌اس‌آی پاکستان، ساواک ایران و سیا آمریکا در برابر کاگ‌ب شوروی شدت یافت.

در نتیجه این رقابت‌ها، جنگ‌های نیابتی، بی‌عدالتی‌ها و نقض حقوق ملت‌ها-به‌ویژه در کشمیر و فلسطین-گسترش یافت. این وضعیت باعث شد که مقاومت‌های مردمی شدت گیرد و در نهایت، با دخالت مستقیم و غیرمستقیم ابرقدرت‌ها و نیز نقش سازمان‌های سودجو در عرصه تجارت سلاح و مواد مخدر، جنگ‌های طولانی و پیچیده‌ای شکل گیرد. در این میان، گروه‌های مردمی که در ابتدا برای دفاع از هویت و سرزمین خود مبارزه می‌کردند، به تدریج درگیر جنگ‌های نابرابر و فرسایشی شدند.

پیامد این روند، گسترش پدیده تروریزم در سطح جهان بود؛ به گونه‌ای که این پدیده از چارچوب‌های سیاسی و نظامی دولت‌ها فراتر رفته و حتی به اعمال فردی نیز کشیده شد. رویدادهایی چون هواپیماربایی، انفجار تأسیسات و ترور رهبران سیاسی در نقاط مختلف

دوره صدارت محمد موسی شفیق | ۵۳

جهان، از نتایج همین وضعیت بود. در همین راستا، شخصیت‌هایی چون مارتین لوتر کینگ (۱۹۶۸)، جان اف کندی (۱۹۶۳)، رابرت اف کندی (۱۹۶۸) و انور سادات (۱۹۸۱) قربانی اعمال تروریستی شدند.

در چنین فضای پرتنش بین‌المللی، اتحاد جماهیر شوروی با درک تلاش‌های حکومت موسی شفیق برای حل مسائل مهمی چون آب هلمند با ایران و قضیه پشتونستان با پاکستان، پیش از عملی شدن این روندها، در تسریع سقوط نظام شاهی و راه‌اندازی کودتای سردار محمد داود نقش ایفا کرد. هم‌زمان با سفر رسمی محمد ظاهرشاه به شوروی و سپس عزیمت وی به ایتالیا برای تداوی، فرصت مناسب فراهم شد تا این کودتا عملی گردد.

در داخل کشور نیز اختلافات میان جناح‌های قدرت، به‌ویژه میان چهره‌های محافظه‌کار و اصلاح‌طلب، زمینه را برای این تحول فراهم ساخته بود. سردار عبدالولی خان، از چهره‌های برجسته محافظه‌کار، مخالف اصلاحات و تحولات مدنی بوده و طرفدار سلطنت مطلقه بود. وی با حلقه‌های سنتی، روحانیون و برخی خانواده‌های بانفوذ روابط نزدیک داشت و در پی تمرکز قدرت بود.

در نهایت، مجموعه‌ای از عوامل داخلی - از جمله ضعف نهادهای دموکراتیک، مداخلات گروه‌های سیاسی، و اختلافات درون حکومتی - و نیز عوامل خارجی مانند رقابت‌های جنگ سرد، زمینه‌ساز سقوط دهه دموکراسی و تغییر نظام سیاسی افغانستان گردید.



محمد هاشم میوندوال، رئیس حزب مساوات، در حال ایراد بیانیه در پارک زرنگار.

همچنان صدراعظم اسبق، محمد هاشم خان میوندوال، با تأسیس حزب خود تحت عنوان «مساوات» و مرامنامه «دموکراتیک مترقی»، در پارک زرنگار در گردهمایی‌های بزرگ، شعارهای ضد شاه و سلطنت سر می‌داد و می‌خواست با راه‌اندازی کودتا، سلطنت را ساقط ساخته و خود به قدرت برسد.

نویسنده و مورخ ورزیده افغان، میر محمد صدیق فرهنگ، در جلد دوم کتاب خود «افغانستان در پنج قرن اخیر» می‌نویسد که:

«در سال ۱۹۷۳م، پس از گذشتن قرارداد آب هلمند از شورا، میوندوال سفری به خارج انجام داد و در ضمن آن به مسکو رفت و با مقامات شوروی-که از او به‌عنوان صدراعظم سابق پذیرایی کردند-تماس گرفت. به گفته مشاهدان امریکایی، وی از مقامات مذکور استفسار کرد که اگر حزب دموکرات مترقی، که او بنیان‌گذار آن بود، در انتخابات آینده کامیاب شده و قدرت را به‌دست آورد، واکنش شوروی چه خواهد بود. (۱۰)

ظاهراً شورویان به او پاسخ صریح ندادند و میوندوال از آنجا به یوگوسلاویا رفت؛ جایی که مؤلف این کتاب در آن وقت در آنجا عهده‌دار سفارت بود. میوندوال از من تقاضای ملاقات خصوصی کرد و ضمن شکایت از اوضاع کشور گفت که منشأ تمام نابسامانی‌ها شخص محمد ظاهرشاه است که هیچ‌کس را به کار نمی‌گمارد. اما خوش‌بختانه شاه شخص کم‌جراتی است و می‌توان او را با تهدید از صحنه خارج ساخت. سپس مرا به همکاری در تطبیق این نقشه دعوت کرد.

من از او پرسیدم که در صورت تطبیق این نقشه، چه نظامی را برای آینده کشور در نظر دارد. وی گفت: جمهوریت. من در پاسخ گفتم که به عقیده من، کشور هنوز برای جمهوریت آماده نیست و اقدام در این راه، حتی اگر کامیاب هم شود-به دیکتاتوری نظامی منجر خواهد شد. بنابراین، صلاح مملکت در آن است که روشنفکران مساعی‌شان را صرف ایجاد دولت مشروطه حقیقی کرده و دموکراسی را تقویت نمایند. نمی‌دانم در باطن با این نظر موافقت کرد یا نه، اما در ظاهر چیزی نگفت و از هم جدا شدیم. (۸۰۶-۴)

نویسنده این اثر به خاطر دارد که به تاریخ ۱۵ جولای ۱۹۷۳م، قبل از کودتای سردار

دوره صدارت محمد موسی شفیق | ۵۵

محمد داود، از اخبار فارسی ساعت ۸ شب کابل از BBC شنیدم که گفت: «اوضاع در کابل آرام است، اما احتمال یک کودتا می‌رود.» (نویسنده این اثر یقین دارد که این خبر فعلاً نیز در یوتیوب موجود باشد).

حال سؤال در این جاست: آیا مراجع اطلاعاتی ملکی و نظامی افغانستان، که بیست و چهار ساعت موظف به اخذ اطلاعات از جهان بودند، در خواب بودند؟ یا خبر را شنیدند اما غفلت کردند و موضوع را به اطلاع صدراعظم محمد موسی شفیق و جنرال سردار عبدالولی خان-که همسفر اعلیحضرت محمد ظاهرشاه به ایتالیا بود و یک روز قبل از آن وارد کابل شده بود-نرساندند؟

و یا این که داکتر نعمت‌الله پژواک، وزیر داخله موسی شفیق، که قبلاً از کودتای سردار محمد داود اطلاع داشت، موضوع را به محمد حسن شرق رسانیده باشد؟ یا مراجع مربوطه خبر کودتا را به اطلاع آنان رسانیده بودند، اما صدراعظم محمد موسی شفیق، با آگاهی قبلی از ملاقات داکتر عبدالقیوم خان با سردار شاه‌ولی خان (نامه مورخ ۱۹ اپریل ۱۹۷۳م داکتر عبدالقیوم خان به برادرش داکتر عبدالظاهر خان در اخیر این فصل)، با این باور که کودتا از سوی سردار عبدالولی است، نتوانستند هیچ اقدامی کنند یا اصلاً تصور کودتا را نداشتند؟

همچنان این سؤال مطرح است که BBC از کجا اطلاع حاصل کرده بود که کودتا در راه است؟ به یقین، این اطلاع از منابع سردار محمد داود خان به آن‌ها داده نشده بود. به احتمال قوی، منابع سردار عبدالولی خان-که با انگلیس‌ها ارتباط داشت-قصد کودتا داشتند و موضوع را به سفارت انگلیس در کابل اطلاع داده باشند؛ یا منابع امریکایی، که از ملاقات محمد هاشم خان میوندوال با مقامات اتحاد جماهیر شوروی آگاه بودند، این موضوع را به مقامات انگلیس رسانیده باشند که در نتیجه، خبر در رادیو BBC پخش شد. به هر حال، روزی تاریخ به این پرسش‌ها پاسخ خواهد گفت.



اعلیحضرت محمد ظاهرشاه در وضعیت یأس و ناامیدی نسبت به تداوم سلطنت و آینده افغانستان

بلی، از تذکرات فوق به این نتیجه می‌رسیم که دههٔ دموکراسی، یا شاهی مشروطهٔ محمد ظاهرشاه، در دورهٔ کوتاه صدارت محمد موسی شفیق به کلی در مرحلهٔ سقوط قرار داشت. اعلیحضرت محمد ظاهرشاه در حالت یأس و ناامیدی، به منظور تداوی، همراه با ملکه و سردار عبدالولی خان که قوماندان قوای مرکز بود، عازم ایتالیا گردیده بود.

لهذا، در غیابت شاه، به احتمال قوی، سردار محمد داود از طریق داکتر محمد حسن شرق - که روابط نزدیک با روس‌ها داشت - و یا داکتر محمد حسن شرق از طریق ببرک کارمل - که عضویت KGB را داشت - از کودتای محمد هاشم میوندوال اطلاع حاصل نموده و آن را به داکتر محمد حسن شرق رسانده باشد تا وی به سردار محمد داود اطلاع دهد. هم‌زمان، اتحاد جماهیر شوروی به ببرک کارمل و نظامیانی که در حلقهٔ پرچمی‌ها بودند هدایت داده باشد تا برای موفقیت کودتا با سردار محمد داود خان همکاری نمایند؛ که چنین هم شد.

سردار محمد داود خان با «کودتای سفید» به تاریخ ۱۷ جولای ۱۹۷۳م، برابر با ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ هجری شمسی، خود پیش‌قدم گردید و به سلطنت چهل‌سالهٔ پسر کاکای خود، اعلیحضرت محمد ظاهرشاه، خاتمه داد و نخستین نظام جمهوری را ساعت ۷ صبح

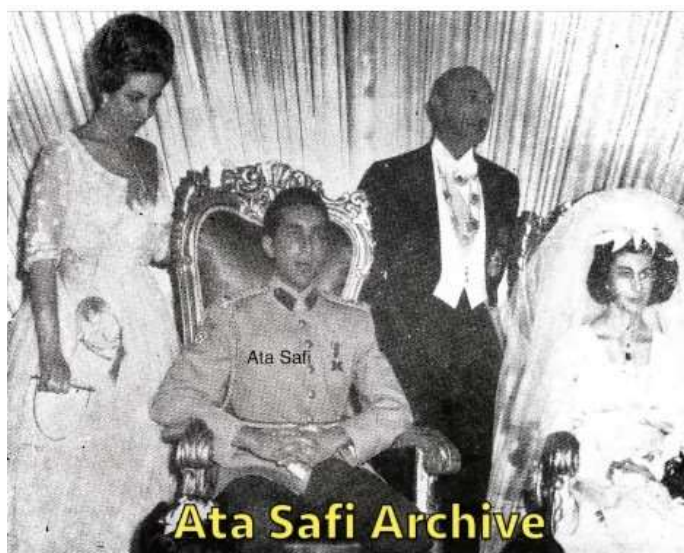
دوره صدارت محمد موسی شفیق | ۵۷

از طریق رادیو افغانستان اعلام کرد.

دوره سلطنت چهل ساله محمد ظاهرشاه، علی رغم دوره های صدارت استبدادی سردار محمد هاشم خان و سردار محمد داود خان و همچنان آشوب گری نوکران خارجی در دوره دموکراسی صدارت سردار شاه محمود خان و دهه دموکراسی، روی هم رفته دوره ای از صلح، آرامش نسبی، ترقی تدریجی و خوش بختی ملت افغان بود که به پایان رسید.

محمد ظاهرشاه که به جلال و شکوه شاهی علاقه ای نداشت، خدمت گزاری به ملت افغان را افتخار می دانست. چنان که وی در یکی از مصاحبه های خود در سال ۱۹۶۸م، در پاسخ به پرسش خبرنگار «نشنل جیوگرافی» چاپ امریکا مبنی بر این که آیا از پادشاهی در افغانستان خرسند است یا خیر، گفت: «پادشاهی بر ملت افغان دشوار است، اما خدمت گزاری به ملت افغان افتخار است.»

با پایان یافتن دوره زمامداری اعلیحضرت محمد ظاهرشاه، دستان قدرت های خارجی و نوکران شان در داخل افغانستان فعال تر گردید و کشور را با شتاب بیشتر به سوی فقر و بدبختی ها سوق داد.



مراسم ازدواج در سال
۱۳۴۳ هجری شمسی
مطابق ۱۹۶۴ میلادی
(فیسبوک)

از مراسم جشن عروسی والا حضرت شهزاده محمد نادر با حرمه پیکه، لیلما حسینی
که بحضور اعلیحضرت معظم همایونی و علیا حضرت ملکه معظمه بر گزار شد



دیدار و مذاکرات صدراعظم محمد موسی شفیق در جریان سفر به ایران و هنگام امضای موافقت‌نامه آب هیرمند با مقامات ایرانی

نامهٔ مطول داکتر عبدالقیوم خان، برادر داکتر عبدالظاهر خان، صدراعظم

پیش از ورود به فصل جدیدی تحت عنوان «افغانستان در آیینۀ جهان و محراق توجه شیاطین شرق و غرب» که به کودتای سفید سردار محمد داود خان و تأسیس نخستین جمهوری می‌پردازد، لازم است توجه خوانندگان را به نامهٔ مفصل قلمی مورخ ۱۹ اپریل ۱۹۷۳ مرحوم داکتر صاحب عبدالقیوم خان، وزیر داخله در دورهٔ صدارت داکتر محمد یوسف خان، جلب نمایم. این نامه عنوانی برادرش، داکتر عبدالظاهر خان، چهارمین صدراعظم دورهٔ شاهی مشروطه، نگاشته شده و یکی از دو رسالۀ قلمی ایشان می‌باشد که در زمان جلاوطنی، افتخار اهدای هر دو جلد آن را به نویسندهٔ این اثر داده بودند.

از متن نامه چنین برمی‌آید که حتی در دورهٔ صدارت داکتر محمد یوسف خان - که آغاز دورهٔ دموکراسی محسوب می‌شد - سردار شاه‌ولی خان و پسرش، سردار محمد ولی خان، در اندیشۀ برقراری مجدد نظام سلطنت مطلقۀ دورهٔ نادرشاه از طریق کودتای نظامی بودند. در همین راستا، سردار شاه‌ولی خان داکتر عبدالقیوم خان را که در آن زمان وزیر داخلۀ دورهٔ شاهی مشروطه بود، جهت همکاری در این کودتا همراه با سردار محمد ولی خان به صرف عصرانه به منزل خود دعوت کرده بودند.

دوره صدارت محمد موسی شفیق | ۵۹

این نامه بسیار جالب و قابل تأمل است. هرچند پیش از این بخش‌هایی از آن در مجله «آئینه افغانستان» و برخی وبسایت‌های معتبر خارج از کشور به نشر رسیده بود، اما نویسنده این اثر لازم دانست تا متن کامل آن را بدون کم‌وکاست در اختیار خوانندگان قرار دهد، تا روشن گردد که چرا سردار محمد داود خان پیش از اقدام احتمالی سردار عبدالولی، ناگزیر به پیش‌دستی در انجام کودتای خود گردید.

روح و روان اعلیحضرت محمد ظاهرشاه، داکتر عبدالظاهر، داکتر عبدالقیوم و محمد موسی شفیق - که از شخصیت‌های والای باوجدان و میهن‌دوست بودند و با عشق فراوان به خدمت‌گزاری صادقانه برای آینده درخشان مادر وطن آزاد، مستقل و برخوردار از دموکراسی واقعی مطابق با شرایط اجتماعی افغانستان می‌اندیشیدند - شاد باد و خاطرات‌شان گرمی و جاودان.

اینک نامه مورخ ۱۹ اپریل ۱۹۷۳ داکتر عبدالقیوم خان، وزیر داخله در دوره صدارت داکتر محمد یوسف خان، که عنوانی برادرش داکتر عبدالظاهر خان، چهارمین صدراعظم دوره دموکراسی، نوشته شده و مؤید طرح کودتای سردار محمد ولی خان پیش از کودتای سردار محمد داود خان می‌باشد، عیناً در ذیل تقدیم می‌گردد.

«۱۹ اپریل ۷۳»

مکتوب به برادر محترم داکتر عبدالظاهر جان

پس از استماع استعفای ایشان از مقام صدارت

برادر مشفق و گرمی‌ام!

مکتوب آن برادر عزیزم مایه خرسندی و امیدواری گردید. خداوند را شکرگزارم که با وصف همه مشکلاتی که در دوره تصدی صدارت متحمل شدید، هنوز هم از نعمت صحت برخوردارید. وظایف مهم اداری افغانستان کمتر از کار شاقه نیست، و صدارت افغانستان - که متأسفانه در نامساعدترین مرحله تاریخ نصیب آن برادر محترم گردید - از شاقه‌ترین وظایف اداری جهان به‌شمار می‌رود.

باورکردنی نیست که در کمتر از ده سال چه تحول ناسالمی در ماهیت و ارزش آن چوکی رخ داده است؛ یا از آن هیبت و صلابت صدارتِ زمانِ استبداد، و یا از این ضعف و ناتوانی صدارتِ زمانِ ما که نمونه کلاسیکِ اجراییه‌های ضعیف دنیا گردیده است. به خاطر دارم زمانی را که به اقتدار سردار داوود خان به حیث مقتدرترین رئیس حکومت اعتراف می‌نمودیم و با تأثر می‌دیدیم که وی نه به پارلمان مسئولیت داشت و نه به حزبی؛ نه «کانگریسی» کاروایی‌اش را مورد بازپرس قرار می‌داد و نه «پولیتی‌پورو». هر آنچه می‌خواست اجرا می‌شد و به هر آنچه می‌گفت، «صداقت و بروت» جواب می‌شنید.

کمتر از ده سال از آن وقت سپری گردیده است، و در طول آن مدت، پارلمان‌های سیاسیِ بعضی از مقامات از یک‌سو، و نارسایی و عدم جرأتِ لیدرانِ اجراییه از سوی دیگر، مقام شامخ صدارت را از اوج قدرت و عظمت به ضعف و مذلت و ناتوانی فرو آورد و یک‌بار دیگر نمونه بارز افراط و تفریطِ کلتور ما را به سویه ابتدال به جهان بیرونی آشکار ساخت.

منظورم از این عرایض، بدبینی در برابر حرکت دموکراسی-که بیشتر از نیم‌عمر خویش را وقف آن نموده‌ام-نیست، و راه نجات و فلاح را در بازگشت به زمان استبداد توصیه نمی‌کنم (العیاذ بالله). عقیده من به دموکراسی محکم‌تر از آن است که این‌گونه مشکلات آن را متزلزل سازد، و از دکتاتوریت به اندازه‌ای تنفر دارم که ضعیف‌ترین دموکراسی را به بهترین آن ترجیح می‌دهم.

ولی آنچه قابل تذکر است، یک پرنسیپ ساده دموکراسی است که می‌گوید: استبداد و دکتاتوریت از هر جا که نشأت کند، غیرمطلوب است؛ و استبداد موجود شورای ما از استبداد سردار محمد داوود کمتر برای حرکت دموکراسی کشنده نیست. اعمال قدرت توسط هر یک از سه قوه ثلاثه باعث اختناق حرکت دموکراسی می‌گردد.

درست است که ما همه پارلمان مقتدری می‌خواستیم و هیچ‌گاه طرفدار «مهر تأیید» بودن آن نبودیم، ولی نه پارلمانی که اقتدارش به سرحد استبداد و دکتاتوریت برسد. سپردن چنین قوه بی‌حد و حصر به هر پارلمانی-ولو پارلمانی که زعامت آن به دست رجالی مانند

دوره صدارت محمد موسی شفیق | ۶۱

«دانتن» و «میرابو» هم باشد-گناهی نابخشودنی است، تا چه رسد به آن که سیادت آن به دست چند تن قاچاق‌بران یا مملکت‌فروشان دست چپ تفویض شده باشد.

مشکل عمدهٔ مملکت نیز ناشی از همین بی‌موازنگی است که در میان قوای ثلاثه، در اثر تجزیهٔ غیرعلمی قوهٔ دولت رخ داد. آن عملیات، به‌جای آن که تفکیک قوای ثلاثه را به بار آورد، منتج به تجزیهٔ قوهٔ اجراییه گردید. در نتیجهٔ آن جراحی، وجود اجراییه به اندازه‌ای ضعیف شد و از صلاحیت آن چنان کاسته گردید و به قوای تقنینیه و قضاییه و مقامات دیگر افزوده شد که در نهایت، کالبد بی‌روح اجراییهٔ کنونی به هیچ‌وجه نمی‌تواند پاسخگوی تمنیات مردم باشد.

مقام صدارت از همان زمان به بعد، میان فشار پارلمان و «ویتو»ی دایمی مقام سلطنت قرار گرفت و در نتیجه در وضعیتی فاقد قدرت گردید که باید از عالی‌ترین سطح قدرت دموکراتیک برخوردار می‌بود. قوهٔ اجراییه، در اثر پالیسی انتقام‌جویانهٔ برخی از پدران دموکراسی در مرحلهٔ تدوین قانون اساسی، چنان مورد تاخت‌وتاز قرار گرفت که از والاترین مقام آن-یعنی صدارت-نامی بیش نماند.

و روزی نیز فرا خواهد رسید که حتی توسط «جارچی» هم، به‌اصطلاح، کاندید مناسبی برای آن میسر نگردد؛ زیرا در قبال همهٔ تراژدی‌های دوره‌های صدارت در چند سال اخیر، آن چوکی شباهت بیشتری به چوکی برقی دارد که برای چند روزی «دان‌کیشوت»های دموکراسی ما را در آن می‌نشانند و سپس با جهانی از رسوایی و بدنامی، به حیات اداری‌شان خاتمه می‌بخشند!...»

حدس من این است که حتی شخصیتی مانند موسی شفیق نیز، با همهٔ فهم و درایت خویش، از این امر مستثنا نباشد. اگر او فکر می‌کند که مستثنا است، بیچاره در خواب به سر می‌برد...!

در این‌جا تنها یک استثنا را می‌توان پذیرفت، و آن استثنا سردار عبدالولی جان است. اگر او صدراعظم شود - و شواهد فراوانی وجود دارد که تمام خاندان می‌کوشند او به صدارت برسد - کرسی صدارت بار دیگر قدرت و پرستیژ خود را بازخواهد یافت. مقام

سلطنت از بذل هرگونه معاونت در این راه دریغ نخواهد کرد. قدرت «ویتو» که در بالا به آن اشاره شد، از میان خواهد رفت. صدراعظم حقیقتاً خود را صدراعظم و شخص اول اجراییه خواهد دانست. کابینه خود را شخصاً انتخاب خواهد کرد و وزرای دفاع و خارجه، که در طول دوره دموکراسی خود را جدا از حکومت — در داخل کابینه اما برتر از دیگر وزرا و در برخی موارد حتی بالاتر از صدراعظم — می دانستند، بار دیگر تحت تأثیر صدراعظم انجام وظیفه خواهند کرد. بودجه‌های سرشار این دو وزارت در اختیار او خواهد بود و از طریق مازاد این بودجه‌ها، بنیادگذاری اصلاحات متعددی برایش ممکن خواهد شد. با حذف چند سفارت غیرضروری و صرفه‌جویی در خرید تنها یکی دو راکت و چند طیاره جت، پول هنگفتی برای پروژه‌های اجتماعی و ساختمانی در دسترسش قرار خواهد گرفت. در نتیجه، هزار و یک مشکل مملکت را رفع خواهد کرد و لقب صدراعظم «مشکل‌کشا» را به دست خواهد آورد.

بدین ترتیب، همه نعمت‌هایی که برای صدراعظم «بی‌سر» دوران دموکراسی حتی در عالم خیال هم ممکن نبود، برای صدراعظم «سردار» در یک چشم به هم‌زدن فراهم خواهد شد و بار دیگر قدرت حاکمه ثابت خواهد ساخت که از صدراعظم «اوپرا» کاری ساخته نیست و مملکت برای بقا و سلامت خود محتاج قیادت محمدزایی‌هاست. مردم، به فحوای «الناس علی دین ملوکهم»، وقتی ببینند شاه دوباره پشتیبان صدراعظم شده است، بی‌قید و شرط سر تسلیم به مقام صدارت فرود خواهند آورد. نمایندگان‌شان در شورا و قضات‌شان در محاکم، فوج‌فوج خود را به آستان صدراعظم رسانده، سجده سهو ده‌ساله عصر دموکراسی را به‌جا خواهند آورد و به پیروی از «کل شیء یرجع الی اصله»، ایشان به جای خود و قدرت به جای اصلی‌اش — یعنی کرسی صدارت یک محمدزایی — بازخواهد گشت. بار دیگر دنیا گل و گلزار خواهد شد!

در چنین تحولات به اصطلاح معجزه‌آسا، بی‌مورد نخواهد بود اگر امیدوار باشیم که حتی محمدرحیم غلام‌بچه نیز از مقام «آمر» صدراعظم و وزرا به نقش اصلی خود، یعنی غلام‌بچگی، بازگردد. و این نعمت بزرگ، یعنی رهایی از سر آن غلام‌بچه که برای هیچ‌یک

از صدراعظم‌ان دوره دموکراسی میسر نشد، نصیب صدراعظم جدید گردد! می‌گویند بوزینه‌ها فاقد توانایی انتقال فرهنگ به نسل آینده خود هستند؛ نسل کهن هر آنچه را آموخته با خود به گور می‌برد و نسل‌های بعدی از تجارب پیشینیان خود بهره‌مند نمی‌شوند و ناچارند همه‌چیز را از صفر آغاز کنند. اگر راستش را بپرسید، دست‌کم در همین یک مورد - یعنی آغاز مکرر از صفر - ما افغان‌ها شباهت تامی به این «تره‌بورهای» خود داریم!

تجارب تلخ ما با دموکراسی به‌وضوح نشان می‌دهد که ما نیز، متأسفانه، مانند بوزینه‌ها فاقد تسلسل فرهنگی هستیم. پس از گذشت نزدیک به نیم قرن، که در آن سه بار با مفهوم دموکراسی تجربه کرده‌ایم، هر بار از صفر آغاز کرده و به صفر انجامیده‌ایم. تجربه نخست لیبرالی ما در زمان امان‌الله خان از صفر شروع شد و به بحران سقوی انجامید. پس از گذشت حدود یک ربع قرن، برای بار دوم لیبرال‌های ما آن حرکت را در زمان شاه محمود خان از صفر آغاز کردند و با وجود هیاهو و طمطراق فراوان، تنها به نتیجه‌ای ظاهری رسیدند؛ چنان‌که یکی از دوستان گفت: «زن دموکراسی را توسط پدر دموکراسی، یعنی سردار شاه محمود خان، چنین و چنان کردند»، و آن «چنین و چنان» تاریخی، سردار محمد داوود خان را به بار آورد که همه‌چیز را به صفر تقلیل داد، به‌ویژه آن‌که در دوره صدارتش کسی حتی نام دموکراسی را هم نمی‌توانست بر زبان آورد. ده سال بعد، برای بار سوم، روشنفکران و لیبرال‌های زمان ما حرکت را از صفر آغاز کردند و اکنون با تأسف باید گفت که این دموکراسی ساختگی ما نیز، با احتمال کشیده شدن به سوی آناشرشی و کمونیسم یا به قدرت رسیدن دیکتاتوری چون عبدالوکیل جان یا سرداری دیگر، بار دیگر به صفر منتهی خواهد شد.

شاید گفته شود که آمدن عبدالولی خان یا هر شخص دیگری از خاندان به‌عنوان صدراعظم ناممکن است، زیرا ماده ۲۴ قانون اساسی صراحتاً بر خلاف آن حکم می‌کند. من نیز زمانی نسبت به این ماده خوش‌بین بودم، اما این خوش‌بینی چند ماهی بیش دوام نیاورد. به یاد دارم مباحثه‌ای را که پنج یا شش ماه پس از توشیح قانون اساسی، پیرامون ماده

۲۴ با سردار شاه ولی خان داشتم. در آن روز، سردار صاحب دل را به اصطلاح به دریا زده بود و مرا - که در آن زمان وزیر داخله بودم - برای عصرانه به پغمان دعوت کرده بود... ریاست محفل را همسر محترم‌شان (خواهر امیر امان‌الله خان مرحوم) بر عهده داشتند و با نقل‌های شیرین از زندگی‌شان با سردار صاحب، مجلس را گرم ساخته بودند. آنچه در آن محفل بیش از همه شگفت‌انگیز می‌نمود، اطاعت و فرمان‌برداری مطلق سردار در برابر همسرش بود (که تفصیل آن را در کابل خدمت‌تان عرض خواهم کرد).

دو سه خانم به محفل تشریف آوردند و اصرار ورزیدند که خانم سردار صاحب با ایشان به کابل بروند. با تشریف‌بردن همسرشان، گویی روحی در کالبد «گیرک صاحب» کابل دمیده شد و یکبار دیگر نقشِ سرداری را به خود گرفت. سپس در مورد مصالحِ علیای مملکت به تبصره آغاز کرد:

«والله به‌چیم، ما خو وضع را همراه این دموکراسی شما مردم بسیار خراب می‌بینم؛ خداوند پرده همه را بگند...»

من که خوشبختانه خود را واجدِ تشریفاتِ دربار نمی‌دانستم، به‌ویژه در آن زمان که تازه از معاشرتِ ده‌ساله با چوکی‌های هلمند به کابل آمده و به‌کلی فاقدِ نزاکت‌های چنین مجالسی بودم، کلامش را قطع کردم. به‌جای آن‌که او را به لقبِ معمولش - یعنی والاحضرت یا والاحضرتِ افخم - خطاب نمایم، گفتم:

«سردار صاحب، عفو بفرمایید... پیش از آن‌که ما را به گناهی که مرتکب نشده‌ایم مؤاخذه نمایید، می‌خواهم تبصره مختصری بکنم. این دموکراسی جدید ما را نباید دموکراسی ما بدانید. اگر این دموکراسی حقیقتاً دموکراسی ما می‌بود، شاید به ترتیبِ دیگری تبارز می‌کرد. شما خوب می‌دانید که نزد مردم، این دموکراسی به‌مثابه عطیه‌ای از مقامات بالا تلقی گردیده و ما با این فکر که هر نوع دموکراسی - ولو دموکراسی ساختِ «استالفی» - هم باشد، از دیکتاتوری بهتر است، به آن گرایش یافتیم. به امید آن‌که آنچه امروز عطیه تلقی می‌شود، شاید به‌مرور زمان و در نتیجه عرق‌ریزی، به دموکراسی حقیقی مبدل گردد، قدرت و انرژی خود را نثار آن می‌نماییم... عفو می‌خواهم که کلام شما را گستاخانه قطع نمودم،

ولی خواستم در وهله اول این غلط فهمی رفع گردد.»

سردار مانند مار پیچ و تاب خورد. جغرافیای رویش چنان تغییر کرد که لحظه ای تصور نمودم نه شاه ولی خان، بلکه «کارل مارکس» است. طبعاً تبصره ام خوشش نیامد. تنزیل رتبه اش از والا حضرت افخم به «سردار صاحب» نیز بر زخمش نمک پاشید؛ اما باید اعتراف کرد که این گروه محمدزایی ها واقعاً مردمانی بس رسیده و ورزیده اند. سخنانم را مانند زهر قورت کرد و لااقل در همان چند دقیقه چنان «اکت» کرد که پدر «کارل مارکس» هم کاپی کرده نمی توانست. با جهان تجاهل عارفانه، سر را پایین انداخت، چشم ها را بست و به «مود» دعا فرو رفت. سپس دست ها را به سوی آسمان بلند کرده گفت:

«خداوند سایه اعلی حضرت را از سر ما کم نکنند. در حقیقت، این دموکراسی از لطف و مهربانی ذات شاهانه است...»

بعد قدری مکث کرد و افزود:

«هوش کنید، بچی ما، بازی نخورید؛ که سردار داوودخان هم می گوید این دموکراسی از برکت اوست... بچی ما، شما الحمدلله تعلیم یافته هستید و می فهمید که یک دیکتاتور دموکرات شده نمی تواند... خدا فضل کرد که مملکت از چنگالش نجات یافت... بچی ما، مقصد من این نبود که قدرت را-خدای ناخواسته-از اعلی حضرت بگیرم و به کس دیگری بدهم... شما والله بچیم هنوز جوان هستید و مردم افغانستان را به اندازه ای که من می شناسم، نمی شناسید... مردم ما و دموکراسی از هم بسیار دورند؛ شما اگر به آنها دموکراسی بدهید، فوراً بر شانه های تان سوار می شوند!...»

چند دقیقه دیگر نیز به همین منوال از نظریات «فاتح کابل» مستفید گردیدم. مثال های زیادی از دموکراسی امان الله خان و شاه محمودخان برای عبرت من آورد. سپس ناگهان موضوع را تغییر داد و درباره اولاد هایش به توضیح پرداخت:

از ولی شاه-که در آن زمان در وزارت پلان بود-بسیار سرتکانی نمود:

«والله بچی ما، ولی شاه عمر خود را به لهو و لعب می گذراند... من از او راضی نیستم... نام من و نام فامیل را بد کرده است... بچه دیگر من احمدولی است... شما شاید

او را خوب شناسید... قدری مجنون‌الحال است... عموماً تفنگ شکاری و چوته آب‌بازی‌اش را گرفته، به هر کوهی که دلش خواست بالا می‌شود و به هر دریایی که پیش آمد، خود را در آن می‌اندازد. گاهی هفته‌ها در دشت‌ها و صحراها پشت یک‌دو تارو یا بونده سرگردان می‌گردد... نه ضررش به کسی می‌رسد و نه خیرش...»

دلم می‌خواست بگویم: «خیرش چگونه نمی‌رسد؟ من هنوز آن هزار کلدار را فراموش نکرده‌ام که چند سال پیش در کراچی از شما قرض گرفت و تا اکنون یک آنه‌اش را هم نپرداخته است، و شما هم گاه‌گاه به‌طور اشاره و شوخی آن را مطالبه می‌کنید!» اما آهسته‌آهسته موجب اصلی آن داستان نسبتاً بی‌سروپا را درک کردم و فهمیدم که مقصد آن پیرمرد چیز دیگری است.

آن عصریه برای هیچ تهیه نگردیده بود و مارشال صاحب-که سخاوت و مهمان‌نوازی هیچ‌گاه از صفاتِ ممیزه‌اش شمرده نمی‌شد-در واقع بهای آن را از من مطالبه می‌کرد: یا «یک پاو گوشتِ جان» و یا تثبیت و تحکیم دوستی و علائقم با جگرگوشه‌اش، عبدالولی‌خان. همچنان آن قصه‌سرایی در موردِ دیگر اولادها نیز برای این بود که رهبری جگرگوشه اصلی‌اش را تثبیت نماید. ولی‌شاه بیچاره را چون ابلیس جلوه داد تا عبدالولی‌جان فرشته‌وار تبارز کند؛ احمدولی را تنبل و بیکاره وانمود ساخت تا آن نورچشمی‌اش، عبدالولی‌جان، جامع‌الکمالات معرفی گردد.

مارشال صاحب ما خوب می‌دانست که مرز «بسم‌الله الرحمن الرحیم» پس از «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» بیشتر می‌شود. به همین اساس، برای ستودنِ بهترِ عبدالولی‌جان، زمینه‌ای ساخت که اگر مملکت ناچار شود از میان آن سه تن یکی را به‌زور و جبر برای رهبری برگزیند، طبعاً عبدالولی‌جان زعیم آینده خواهد بود. او حتی تصور نمی‌کرد که برای وطن، گزینه دیگری نیز موجود باشد. آن پیر سالخورده شاید فلسفه «دیالکتیکِ مارکس» را نخوانده بود، اما به‌نحوی از «تز» و «آنتی‌تز» آن استفاده می‌کرد. اگر فاتح کابل ما مارکس نبود، دست‌کم «گونه‌ای از مارکس» بود!

دیری نگذشت که به اصلِ مقصد رسید. روحش به پرواز درآمد، چشمانش درخشید و

آغاز کرد. لب‌های لرزان و تبسم‌کنانش از وجدِ درونی‌اش حکایت می‌کرد:

«من که دار و ندارم یک بچه دارم... عبدالولی‌جان! والله بچی ما، این عبدالولی‌جان یک شخصیتِ بی‌نظیر است... در شجاعت و دلاوری، در ایثار و قربانی یکتای زمانِ خود است... والله بچیم، ما بارها گفته‌ایم که ای کاش من که پدرش هستم، صدم حصهٔ صفاتِ او را می‌داشتم! در همین جوانی-که می‌دانید شیطان چقدر غلبه می‌کند-آن‌قدر صاحبِ تقوا و پرهیزگاری است که مثلش را در تمامِ خاندان سراغ ندارم... البته بعد از اعلیحضرت!»

«خداوند بر سرِ مملکت سختی نیاورد؛ من کسی دیگری را نمی‌بینم که علاجش را بتواند... اگر در نتیجهٔ این دموکراسی در مملکت «گلدودی» رخ دهد، شکرِ خدا را باید به‌جا آورد که مثلِ عبدالولی‌جان فرزندِ صالح و باجراتی موجود است که مانندِ اعلیحضرتِ شهید، وطنِ خود را از تباهی نجات دهد... من شاید زنده نباشم بچیم، اما این یک سخن مرا به یاد داشته باشید که عبدالولی‌جان از خود نامی تاریخی و ماندگار باقی خواهد گذاشت... و خدا کند که شما به‌حیثِ برادرِ کلان با او کمک کنید!...»

گوش‌هایم، به‌اصطلاح، زنگ زد! صدای خطر، مغزم را پریشان ساخت. با خود گفتم این پیرِ سالخورده مطالبی بس مهم و تکان‌دهنده را ابراز می‌کند-مطالبی که نه‌تنها مبینِ پلان و پروژهٔ مکنونِ خودش است، بلکه از طرزِ تلقی و تفکرِ دیگر مراکزِ قدرتِ خاندانی نیز حکایت دارد. او با بیانِ سادهٔ خویش، شاید پالیسیِ اصلیِ خاندان را در موردِ دموکراسیِ نوین به من ابلاغ کرد: این دموکراسی تا زمانی دوام می‌کند که عبدالولی‌جان آمادهٔ قیادتِ ملی گردد؛ آن‌گاه زمینهٔ «گلدودی» فراهم می‌شود و عبدالولی به‌حیثِ ناجیِ عرضِ اندام می‌کند.

برای آن‌که از نظریاتِ مارشال بیشتر مستفید شده باشم، توجه او را به مادهٔ ۲۴ قانون اساسی و مشکلاتی که از آن ناحیه متوجه پروژه‌اش می‌باشد جلب نمودم. اعضای مهمِ خاندان شاهی در برابر مادهٔ ۲۴ حساسیتِ عجیبی نشان می‌دهند. به‌محض شنیدن آن ماده، حتی سیاست‌مداران ورزیدهٔ شان نیز کنترل را از دست داده، رازهای درونی خود را در برابر

قانون اساسی و حرکت دموکراسی جدید افشا می نمایند. هنوز جمله را تکمیل نکرده بودم که کابل گیرک بی صبرانه به آن حمله نمود:

«شما بچیم، بسیار پشت ماده ۲۴ نگردید... خدا روزش را نیاورد. بسیاری ماده‌ها از بین خواهد رفت... نه تنها ماده ۲۴...»

این مطلب را با چنان لهجه خشن ادا نمود که تصور کردم مقصدش چنین باشد که در وقت موعود، یعنی در وقت «گدودی»، نری-که عبارت از عبدالولی باشد-به میدان می آید و همه ماده‌ها راه گریز را اختیار خواهند کرد.

سپس با آوازی نسبتاً نرم تر افزود:

«من کل قانون اساسی را تا حال نخوانده‌ام، لیکن ماده ۲۴ را چندین بار به دقت مطالعه نموده‌ام. به عقیده من، بزرگ‌ترین سهو که در قانون اساسی نموده‌اند، همین ماده ۲۴ است... شاید سهوهای دیگری هم در آن باشد، اما چون کل قانون اساسی را نخوانده‌ام، نمی‌توانم درباره‌شان تبصره کنم... یک ماده دیگری را هم که بسیار مهم می‌دانم، ماده اضطرار است... و آن را هم از رهگذر اهمیتش چندین بار خوانده‌ام. خانه‌شان آباد که اقلاً همین ماده را در آن گنجانیده‌اند. من هر وقت به دوستان خود توصیه می‌کنم که همین ماده را به دقت مطالعه نمایند و بر اساس آن آمادگی بگیرند که اگر در مملکت «گدودی» رخ می‌دهد، دست و پاچه نشوند...»

جمله «The devil can cite Scriptures for his own» به خاطرم گشت. مارشال صاحب، خدا یار جاننش، از تمام قانون اساسی فقط آن دو ماده‌ای را خوانده بود که به دردش می‌خورد-ماده ۲۴ و ماده اضطرار. در مدتی شش ماهه که از توشیح قانون اساسی گذشته بود، فرصت خواندن دیگر مواد آن را نیافته بود، یا بهتر بگوییم، به خواندن آن وقعی ننهاده بود. و مارشال، به جای آن که قدرت خود را در راه تقویه و تنمیه آن طفل نوزاد به مصرف برساند، تمام تکتیک‌های عسکری خود را متوجه تباهی آن و استفاده از ماده اضطرار ساخته بود.

من معذرت می‌خواهم که شما را به تفصیل این مطالب زحمت دادم. شاید نظریات

کابل‌گیرک اصلاً ارزش این‌قدر تفصیل را نداشته باشد، ولی من غالباً صحبت با وی را سودمند دانسته‌ام. نزد من، او به‌حیث سخنگوی فامیلی مقام ارجمندی را حایز است. نظریاتش در مورد دموکراسی و قانون اساسی را عصاره و ماحصل طرز تفکر تمام قوم محمدزایی می‌دانم، و به‌ویژه از سادگی بیانش لذت می‌برم؛ زیرا از فصاحت و بلاغت دیگر اعضای فامیلی‌شان به ستوه آمده‌ام-فصاحت و بلاغتی که غایه اصلی آن همواره پنهان نمودن، نه توضیح نمودن، افکار و پلان‌های اصلی‌شان بوده است.

آنچه آن داستان دلچسپ مارشال صاحب به‌وضاحت نشان می‌داد، این بود که با چنان پس‌منظر مملو از خدعه و مکر، و با آن دام تزویری که مرکز قدرت گسترده است، چگونه می‌توان به آینده دموکراسی خوش‌بین بود؟

دلم غالباً به پاکی و سادگی برخی از لیبرال‌های مملکت می‌سوزد که با درک همه این دسایس «ماکیاولی» گونه و با فهم فیصدی ناچیز موفقیت دموکراسی، هنوز هم آنچه مقدور است در راه پیشبرد مرام‌های دموکراسی دریغ نمی‌نمایند؛ در حالی که به‌خوبی می‌دانند شمه‌ای از افتخارات این معرکه نصیب‌شان نمی‌گردد و خود را مسئول نارسایی‌های آن می‌دانند. این‌گونه قبول مسئولیت بدون شمه‌ای صلاحیت، مرکز قدرت یا سلطنت را به درجه منتها بدآموز ساخته است؛ نه‌تنها به اصل «The King reigns but doesn't rule» واقعی نمی‌گذارند، بلکه از صدراعظم‌ان و وزرا به‌حیث غلامان حلقه‌به‌گوش استحصال وظیفه می‌نمایند.

ادامه این تعامل تراژیک، انکار یک پرنسپ تاریخی است که سیستم غلامی هیچ‌گاه نتوانسته است یک نظام سیاسی را از ته‌لکه نجات دهد. اگر غلامان ادوار فراعنه مصر و «مگناکاتایی» قرون وسطی نتوانسته‌اند مانع تباهی نظام‌های پوسیده زمان خود گردند، چگونه توقع می‌رود که غلامان حلقه‌به‌گوش نیمه اخیر قرن بیستم، دموکراسی ما را نجات دهند؟

به‌هرحال، مناقشه با مارشال صاحب را تحصیل حاصل می‌دانستم، وگرنه دلم می‌خواست بگویم: مارشال صاحب، خداوند «گدودی» ای را که به آن اشاره می‌نمایید در

ملک نیاورد، زیرا کمونیست‌ها به هیچ‌وجه اجازه نخواهند داد فرزندان صدراعظم شود. تاریکی شب- که در پغمان نسبت به دیگر جاها زودتر می‌رسید- محفل را خاتمه بخشید و تلاش من برای به‌دست آوردن معلومات مزید در اطراف «گدودی» که مارشال به آن اشاره می‌کرد، به‌طور مطلوب مثمر واقع نشد. در طول راه، درباره «گدودی» با خود می‌اندیشیدم که آن را چگونه و چه وقت عملی خواهند نمود. گاهی فکر می‌کردم شاید آن را در انتخابات آینده خودشان خلق کنند؛ زیرا انتخابات عموماً مساعدترین فرصت برای ایجاد «گدودی» است. عبدالولی جان نیز هم‌زمان با دوره انتخابات آینده به رتبه جنرالی یا فرقه‌مشری نایل می‌گردد، و جنرالی-حسب تعامل خاندانی-مناسب‌ترین رتبه برای سهم‌گیری در «گدودی» است. خاطرات سهم‌گیری فرقه‌مشری سردار محمد داوود خان در خلق «گدودی» دموکراسی زمان سردار شاه محمود خان و از بین بردن آن دموکراسی، در ذهنم می‌چرخید.

گاهی نیز فکر می‌کردم شاید مقام سلطنت یک واریانت دیگر را برای راه‌اندازی «گدودی» ترجیح دهد؛ به این معنا که شاه کناره‌گیری اختیار کند و سلطنت را به خلف‌الصدق خود بسپارد، و با تغییر دادن ماده ۲۴ قانون اساسی، عبدالولی جان به‌حیث صدراعظم مقتدر زمام حکومت آینده را به دست گیرد.

گاه نیز یک قدم جلوتر می‌رفتم و حدس می‌زدم که ناممکن نیست راه جمهوریت‌خواهی را پیش گیرند؛ زیرا خاندانی که خود را بانی هر حرکت تاریخی در مملکت می‌داند، به‌آسانی قدرت ابتکار نظام جمهوریت را به دیگران واگذار نخواهد کرد. غالباً با یک درامای انقلابی کاذب این آرزو را برآورده خواهند ساخت- با یک حرکت دراماتیک قانون اساسی را از میان برده و با اعلام جمهوریت، آن را علامت ارتقا و اعتلا، نه رجعت به قهقرأ، تلقی خواهند نمود. و مورخین آینده نیز بنیادگذاری نظام جمهوریت را از ابتکارات خاندانی محسوب خواهند کرد.

بدین‌ترتیب، برجسته‌ترین شعبده‌بازی سیاسی قرن بیستم افغانستان به‌وقوع خواهد پیوست: شاه مقام و منزلت «خاتم‌السلطین» را خواهد یافت، و عبدالولی جان یا کدام

سردار نامدار دیگر خاندانی، افتخار عنوان نخستین رئیس جمهور افغانستان را کسب خواهد کرد.

«چه خوش بود که برآید به یک کرشمه دو کار!»

نزدیک به یک‌دهم قرن از آن روز تاریخی در پغمان سپری شده است و من تا همین لحظه که این مکتوب را می‌نویسم، نمی‌دانم این «خدایان سیاست» افغانستان برای آن آشوبی که حتماً در پیش است، چه طرحی سنجیده‌اند و چه وقت و به چه ترتیب آن را عملی خواهند ساخت.

بنابراین، در چنین شرایط مغشوش، مجهول و دشوار، پیش‌بینی این‌که قربانی‌های ما در راه دموکراسی چه ثمره‌ مثبتی به بار خواهد آورد یا نه، ممکن نیست؛ و نیز نمی‌توان دانست که مردم ما از این حرکت تا چه اندازه بهره‌برداری خواهند کرد. گذشت زمان شاید زمینه‌ چنین ارزیابی را برای مورخان فراهم سازد. آنچه به‌گونه‌ کلی می‌توان گفت این است که هم‌اکنون دو مرکز قدرت از این حرکت بهره‌برداری قابل ملاحظه‌ای می‌کنند: مقام سلطنت و کمونیست‌ها.

با آمدن قانون اساسی، مفکوره «شاه سایه خدا است» معنای تازه‌تر و عصری‌تری به خود گرفت. این مفکوره که پیش از قانون اساسی جدید صرف صیغه مذهبی داشت (و در حقیقت در اثر فعالیت روحانیون در پیوند با مقام سلطنت بسیار تضعیف شده بود)، در قانون اساسی جدید، معقولیت و قدرت قانون قرن بیستم را نیز کسب کرد. مؤلفین و مبتکرین قانون اساسی در این مورد مرتکب گناهی نابخشودنی شدند؛ زیرا با آگاهی از عواقب ناگوار این فلسفه، صرفاً برای تطمیع مقام سلطنت، فصل طولانی مربوط به پادشاه را با الهام از اندیشه «L'État, c'est moi» در قانون اساسی گنجانیدند. آنان به‌جای آن‌که «مگنا کارتا»یی به کشور تقدیم کنند، بزرگ‌ترین وثیقه قدرت را برای دوام سلطنت طرح‌ریزی نمودند.

ایشان در اثر تصور باطلی، «سایه خدا» را لازمه اساسی رشد و بالندگی نهال دموکراسی در کشور تلقی کردند و روز و شب کوشیدند تا در قوانین، بر طول و عرض آن سایه بیفزایند،

بی‌خبر از این مقوله پشتو که می‌گوید:

«پشو به دزه کرم، میاو میاو به خوک وکړي؟»

پشوی اصلی، یعنی «تولوک صاحب»، «میاو میاو» نمی‌کند؛ بلکه به‌جای او «ماویست‌ها» و «ببرک خیل‌ها» مانند پشک‌های ماه حوت، در هر کوچه و چهارراه مملکت طنین‌انداز شده‌اند. جوانان کشور که دموکراسی حقیقی می‌خواستند، وقتی دیدند که دموکراسی جدید چیزی بیش از *Desire Right Monarchy* «تامس هابز» نیست، گروه‌گروه به فلسفه‌های چپی گرایش یافتند. به‌استثنای قشر محدودی که از شدت مخالفت با کمونیزم، خدمتگاران صادق و وفادار حرکت دموکراسی باقی ماندند، اکثریت قاطع جوانان ما راه دیگری را اختیار کردند.

این گرایش جوانان به‌سوی کمونیزم، پلان‌های شوم شوروی را که در نتیجه برنامه‌ریزی‌های ناقص سردار داوود خان از مدتی پیش در کشور نفوذ کرده بود، مستحکم‌تر و مؤثرتر ساخت.

رفته‌رفته قانون اساسی ما نقش «درملتون» را به خود گرفت؛ جایی که هرکس برای درد خود درمانی می‌جست و از آن، از شاه تا گدا، بهره‌مند می‌شد - البته شاه بیشتر از گدا، و کمونیست‌ها بیشتر از شاه!

حاجت به تذکر نیست که علاقه کمونیست‌ها به آن «درملتون» و شتاب ببرک کارمل (آن چتل‌نویس کارل مارکس) به‌سوی شورا، نشانه عشق آنان به اساسات دموکراسی نیست. برعکس، این گروه مملکت‌فروش دشمنی بزرگ‌تر از دموکراسی و «پارلمنت تیرنیزم» سراغ ندارد. این «تروجن هارس»‌های قرن بیستم برای آن وارد خانه ملت می‌شوند تا اساسات دموکراسی را از درون، یعنی در مقر شورا که هسته مرکزی رشد آزادی فکر و بیان است، متزلزل سازند.

نفرت آنان از قانون اساسی، به‌مراتب شدیدتر و بنیادی‌تر از نفرت کابل‌گیرک بیچاره در برابر آن وثیقه ملی است.

آن‌ها نیز از آن «درملتون» فقط دو نسخه برداشته‌اند؛ دو نسخه‌ای که برای خودشان آب

حیات و برای نظام دموکراسی حکم ممت دارد. این دو عبارت‌اند از:

الف: «هیچ عضو شورا به علت رأی یا نظری که هنگام اجرای وظیفه، در داخل شورا یا خارج از آن ابراز می‌دارد، مورد تعقیب عدلی قرار نمی‌گیرد.»

ب: «هر افغان حق دارد فکر خود را به وسیله گفتار، نوشتار، تصویر یا امثال آن، مطابق به احکام قانون، ابراز کند...»

اکنون خود قضاوت کنید و تراژدی یک ملت را تصور نمایید که این دو حربه قانونی را به دست کمونیست‌ها سپرده باشد، اما توانایی وضع قوانین فرعی برای کنترل و تنظیم اعمال، کردار و گفتار آنان را نداشته باشد.

آنچه این دشمنان آزادی پیش‌تر نمی‌توانستند در مورد مقدسات اجتماعی و مذهبی ما آشکارا بیان کنند، امروز به برکت همین دو اصل، در هر چهارراه به صراحت و با صدای بلند اظهار می‌دارند. نمایندگان‌شان در خانه ملت در مدح کمونیزم قصیده می‌سرایند و هموطنان مسلمان خود را به برافراشتن «داس و چکش» ترغیب می‌کنند.

پادشاه که در قانون اساسی به عنوان حامی اسلام و نگهبان تمامیت ارضی کشور معرفی شده، همه این بیانات زهرآگین را می‌شنود، اما برای خوشی مسکو حتی کوچک‌ترین واکنش را نشان نمی‌دهد. و هنگامی که ملاهای خدایپرست در برابر بیرک کارمل و دیگر مملکت‌فروشان قد علم می‌کنند، شاه اراده نمی‌فرماید آنان را با زور سرنیزه از مساجد بیرون کند تا برای خود در مسکو قدرت کسب نماید.

در قبال آن حادثه اسف‌انگیز مسجد پل خشتی، باید اعتراف کرد که آن وثیقه‌ای که می‌بایستی متضمن سعادت قوم می‌بود، به آله دست کمونیست‌ها و مقام سلطنت بدل گردید. آن دو قدرتی که هم از نگاه تئوری کمونیزم و هم بر اساس مقدسات اسلامی باید سرسخت‌ترین دشمن یکدیگر می‌بودند، دست دوستی و اخوت به هم دادند؛ یعنی کمونیزم و نظام شاهی لازم و ملزوم یکدیگر گشتند. پادشاه، دوام سلطنت خود را مرهون لطف و مهربانی مسکو شناخت و کمونیزم موفقیت خود را در افغانستان وابسته به دوام نظام شاهی دانست.

دشمنان خدا چنان به «سایه خدا» نزدیکی جستند که گویی میان‌شان تعهدی صورت گرفته باشد؛ تعهدی که بر بنیاد آن، مسکو دوام سلطنت «تولواک» را تا مدتی نامعلوم (که همه می‌دانیم طولانی نخواهد بود) تضمین نموده باشد و در مقابل، تولواک تعهد کرده باشد که شرایط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را در میهن چنان درهم و برهم سازد و قدرت و پرستیژ لیبرال‌ها و دموکرات‌های مملکت را به‌حدی مضمحل گرداند و قدرت‌شان را در انظار مردم به‌حیث اشخاص مرتجع، بیکاره و مداح چنان سقوط دهد که در فرصتی که از پادشاهی کناره‌گیری اختیار نماید، هیچ قدرتی جز کمونیست‌ها نتواند مملکت را اداره و کنترل کند.

این دسایس ابلیسانه را منورین ما به‌گونه‌ای ابلهانه نادیده می‌پندارند و به نام خدمت به دموکراسی، اجازه می‌دهند انرژی و قدرت‌شان توسط قدرت حاکمه استعمار گردد.

در این سلسله، شاید موسی شفیق آخرین «قربانی» باشد که به قربانگاه کشانیده شود، و شاید هم آن لیبرال دیگر- صمد حامد- پس از شفیق این قربانی را بدهد. اما پس از این دو نفر، چه فکر می‌کنید حرکت دموکراسی جدید ما به کجا منتهی خواهد شد؟ ... به صفر؟

من این اندیشه را با آقای موسی شفیق، در فرصتی که به نیویارک تشریف آورده بودند، در میان گذاشتم. آن جامع معقول و منقول، حسب معمول، با کلام سحرآسا و حرکات دست‌های جادوگرمانند خویش (که قبلاً نیز شما را از اعجاز آن‌ها مستحضر ساخته بودم) می‌کوشید اندیشه‌هایم را برطرف سازد. برای آن‌که آن دوست شیرین خود را بیازارم، گفتم: «یک‌بار کافی است... دوبار فریب اعجاز دست‌هایت را نخواهم خورد... من هنوز مجالس کابینه داکتر یوسف‌خان صدراعظم را فراموش نکرده‌ام که در آن، وزرا را توسط سحر کلام خود "هیپنوتیزم" می‌نمودی و سپس به‌وسیله حرکات دست‌های جادوگرمانندت همه را سرگردان ساخته، پیشنهادات خود را یکی پس از دیگری بدون هیچ مشکلی از کابینه می‌گذراندی... اما از آن هم مهم‌تر، من می‌ترسم مبادا سفارت چندماهه‌ات در مصر، در دیار فراعنه، به‌جای آن‌که از تو موسی اصلی بسازد که این فرعون زمانه ما را به زانو درآورد، شیوه غلامی غلامان عصر فراعنه را در تو تقویت کرده باشد و در نتیجه، در دوره صدارت

خود بر فرعونیتش بیفزایی! اگر در مهار کردن این حیوان سیاسی که ملک را سوی تباہی می‌کشاند اقدام نمی‌کنی، از من تقاضای همکاری نیز نباید داشته باشی...»

این شوخی‌هایم او را قدری نارام می‌ساخت، مگر به‌حیث دیپلمات ورزیده، مقابله‌به‌مثل می‌نمود. کلامش همچنان فصیح بود، شخصیتش گیرا و شکسته‌نفسی‌اش بسیار گوارا. برخوردش با من نهایت برادرانه و احترام‌آمیز بود. از لطف و مهربانی‌اش ممنون و متشکر بودم و می‌کوشیدم خود را قانع سازم که وی شایسته هرگونه همکاری است و نباید همکاری خود را از او دریغ نمایم.

تنها یک اندیشه در من هنوز هم مانع قبول همکاری با وی می‌گردید، و آن اندیشه‌ای است که در مورد هر یک از مؤلفین و مبتکرین قانون اساسی دارم؛ بدین معنی که نبوغ فکری به‌تنهایی مولد رهبریِ حرکات انقلابی نمی‌تواند باشد. شک نیست که موسی شفیق از نبوغ فکری به درجهٔ اعلیٰ برخوردار است، ولی در سیر تکامل جنبش‌های اجتماعی و حرکات انقلابی، مراحلی نیز فرا می‌رسد که نبوغ فکری بدون جرأت و همت سرشار نمی‌تواند موفقیت و کامیابی به بار آورد.

طبیعت به افراد اندکی هر دو نعمت بزرگ-یعنی مغز رسا و قلب توانا-را ارزانی می‌دارد. رهبری اصلی، در مراحل بعدی تدوین یک نظام، به عقیدهٔ من، زادهٔ توازن و تعادل میان این دو ودیعهٔ نایاب است: مغز رسا و قلب توانا. بقای حرکت و سلامت مملکت امروز محتاج رهبرانی است که، علاوه بر نبوغ فکری، صاحب همت عالی و جرأت لایتناهی نیز باشند- «همتی که از سرِ عالم توان گذشت».

لیکن، متأسفانه، همت و جرأت صفاتی‌اند که در فضای مسموم دربارهای شرق کمتر نشو و نما می‌کنند، و دربار «تولواک» ما، به‌ویژه، کشندهٔ آن‌هاست.

و از همین جهت بود که وقتِ مباحثه ما به مرحلهٔ حاد آن رسید و من طالبِ پاسخِ پرسش‌های کلان و حیاتیِ مملکت گردیدم و جوای نقش وی به‌حیث صدراعظم شدم؛ کسی که نزد قشر منور تقریباً به‌عنوان بانی این حرکت شناخته می‌شد. در آن لحظه دیدم که ناآرام شد و زبانِ توانایش برای نخستین بار از پنهان‌کردنِ ضعف، ناتوانی و اضطرابِ

درونی‌اش عاجز آمد.

در اخیر یک مباحثه طولانی، با تأثر فراوان بالاخره اعتراف نمود که جز «ناکامی از این صدارت، چیز دیگری متصور نیست... نهایت خداوند از رسوایی و تباهی آن نجات دهد...». سپس قدری مکث کرد و گفت: «در قاهره چقدر آرام بودم!... والله همین اکنون سفارت قاهره و سفارت بن را بر صدارت این وقت ترجیح می‌دهم...» شوخی باز غلبه کرد و گفتیم: «یا موسی!

یوسفی‌کن‌گرت اسباب مسیحایی نیست
به فلک‌گر نرسیدی بن چاهی دریاب

ای موسی! تو مگر فراموش کرده‌ای که وزیر خارجه مقتدری هستی؟ داکتر یوسف را از بن بکش و خودت در آنجا یوسفی‌کن!

به هر حال، از آن زمان شش - هفت ماه سپری گردیده است و اکنون که قرعه فال به نام آن بیچاره زده شد و او را صدراعظم ساخته‌اند، خداوند مبارکش کند. چون دوستش دارم، از صمیم قلب برایش دعای موفقیت می‌کنم.

تا ماه اکتوبر که دوره دوم صدارتش آغاز می‌شود، هنوز تقریباً نیم‌سال باقی مانده است. دیده شود که مشکل اول، یعنی انتخابات آینده - که باید چند روز بعد آغاز شود - چگونه اداره خواهد شد. اگر از این «چیچک و سرخکان دموکراسی» (یعنی انتخابات) به سلامت بگذرد و همچنان بتواند همه بنیان‌گذاران اولیه حرکت دموکراسی را (از قبیل شما، داکتر محمد یوسف خان، خلیلی، صمد ما، فرهنگ، مجروح، الفت و غیره) در کنار خود جمع نماید و نیز با یک روحیه آشتی، عناصر دیگر از قبیل میوندوال و وزرابی را که در تغییر حکومت‌ها از میان رفته‌اند به خود نزدیک سازد، و از همه مهم‌تر وعده دهد که دست سلطنت را از مداخله بی‌مورد در امور اجراییه کوتاه خواهد ساخت، من به منظور جلوگیری از انارشی و دیکتاتوری و بر اساس قداستی که این معرکه دموکراسی دارد، آماده خواهم بود آنچه قدرت و انرژی در وجود ضعیفم باقی مانده است در این راه فدا نمایم و از دل و جان

با وی همکاری کنم.

و اگر همه رفقا دست همت به هم دهند و شما همه، به حیث پیشوایان این معرکه که در عین حال مقام استادی نیز دارید، بر اساس مثل «ناز شاگرد هنرمند به استاد رسد» ناز آن شاگرد هنرمند یعنی شفیق را پذیرفته و با او همکاری نمایید، من معتقدم با وجود تمام مشکلاتی که متوجه این حرکت است - مشکلات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی که در این مکتوب به آن تماس نگرفتم - هنوز هم شانس موفقیت موجود است.

اما اگر طالع ناسازگار، حرکت را محکوم به ناکامی سازد و جبر تاریخ، موسی شفیق را ناکام گرداند و او نتواند لااقل مبادیات «ستراتژی» دوباره به راه انداختن این حرکت را توسط رفقا فراهم سازد، در آن صورت خداوند به حال همه ما و شما، به حال این حرکت و به حال مملکت ترحم فرماید.

با عرض حرمت

امضای داکتر عبدالقیوم

(عفو کنید، این مکتوب هم دراز شد.)

میراث دوران شاهی مشروطه یا دموکراسی ناکام





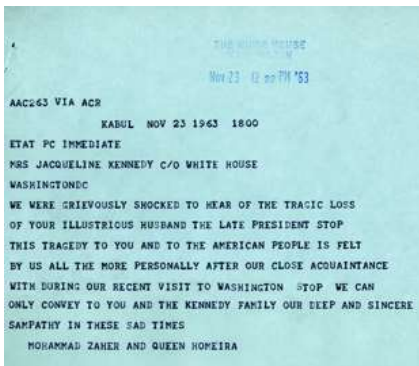
۸۰ | افغانستان از ثریا تا قهقرأ



«نمایی از جریان رأی‌گیری در لویه‌جرگه تدوین قانون اساسی نظام شاهی مشروطه در تالار سلام‌خانه».



«شاه هنگام توشیح قانون اساسی نظام شاهی مشروطه»



نامه تسلیت اعلیحضرت محمد ظاهر شاه به خانم کندی.



بذلك التبعيد عن تلك الضربة في الركن ، ولما اراد ان يعبر عن هذه الضربة ، ولفظ
التيقن والخبر الذين اهداهما اليه الملك عبد العزيز ، . وكان من التبعيد والخبر ، وفي اللفظ

فمن جلالته الملكة الأماني غلايين الأحرار بربلا أمام المعبر الأسود بعدت إلى حديث شرح
البلوون من أورشليم . ثم قرأ الناحية ، وأرجعه بعدة إلى الشاكي بغير الاصلاص وبرز السجين ،

مع ملك الافغان .. في بيت الله الحرام ..

يقول عليه الملك : طاهر شاه
له
... هربا صريح ، وسبها
يريد المسلمون في العمل بما في
الله وسنة رسوله
... فغير المسلمين
أداة العالم وأسالة الغفلة
... فمما نحن متعجبون بشركائنا
... فاعلموا بهذا ، بل على
... نعلم أن لباس بل علينا أن
... لا نتحدث لأشراج ماضي
... بل ضوء كساية الله
... بل استنار

سيرة... ونبأ الملك ابراهيم
سيرة... والنم الهادي...
نبأ الملك عبد العزيز
سيرة... وعصر مرموق
سيرة... والحيات...
ومن علمه ما يدور ان ابراهيم
عبد العزيز الذي قضاه
فيها الى سعد المسلمين

يقول الأفغان إن إسديت
ة السعودية ملوابع يريد
ة أحمد شيعاني
ين السعودية والأفغانية
الوزارة
جوس الملك ظاهر شاه
ولاء التي السعودي طيلة
فيها هذا الحركات

في بلادكم ونحن اعلمكم
بكم ..
والسيف للشيعة ما لقيه
في الاح الفاروق ..
في لغة ذكريات ازيله
ومضى بخلده بدوره عما
من عذابة الفاروق وشعبه
بان من مظاهر الحداثة

ملك الإفريقيين والأمراء
السعوديين الذين كانوا
يأتون في مكة ، بعد أن زار
العرلام وأدى صلاة
في المسجد الحرام ،
بالحرم الشريف طواف
سنة ، يعني أن يكون
أمامه ، أما وقد علم
هذا ، التفت ، فبينما
بعد أيام خالي ،
جاءته قد توجه إلى

صورة الاسبوع :
ملك في لباس الاحرام
عروسي وبنات الملكة والكنيسة
التي تبارك الالهة . إنه ملك
الافان بلباس الاحرام . وقد
ولس في السراد الذي اقيم
لاحد العبد من الافان . صورة
الاسبوع في ملك في لباس الاحرام
بالبطون العروسة والامانة
وامانة السيد ماري اليهودي
ورب الافان في الملك في الاحرام
والبنوة ملك وبنو ربه .
الملك في الاحرام والبنوة

هذه الصورة تظهر شخصاً في زياد، وهو يرتدي ملابس داكنة، وهو يقف في مكان مضاء من الجانب الأيسر.

أبنت الأحرار ورجل الحرية مستكبرة و
الرجل الحر مستكبر

الشيخ محمد بن عبد الوهاب

معدودة وأولت إلى مصر
مع حاشية خاصة ..
أمة المودة ، أمة فصرا
العد في ثلاثة أبعاد
مع فيه : حتى إذا صار
النبوي وصلى فيه ، والتقى
في أمة مكة المقترعة ، حيث
أفصر أمدله أيضا بسرعة
النمو المثلثان - السعودي
وهو في الزاوية - عمادها
حجراته ، وأبواب الملك عبد
فانكح :
بين السبوعين وأنته وما

«اعلیٰ حضرت محمد ظاهر شاہ هنگام ادای فریضۂ حج در مکہ مکرمہ.»



«حضور پادشاه معارف‌پرور، بدون هراس در فضای امن، در میان شاگردان یکی از مکاتب ابتداییه ولایات.»



«حضور اعلیحضرت محمد ظاهر شاه در میان مردم خوست بدون هیچ‌گونه هراس»

دوره صدارت محمد موسی شفیق | ۸۳

«اعلیحضرت محمد ظاهرشاه همراه با
صدراعظم محمد موسی شفیق و یکی از
سفرا.»



«اعلیحضرت محمد ظاهر شاه، حامی فرهنگ و هنر افغانستان، همراه با ملکه حمیرا، با جمعی از
خوانندگان و نوازندگان رادیو و تلویزیون ملی افغانستان در دوران شاهی مشروطه»



- ۱- کبرا نورزای، وزیر صحت عامه، در مراسم افتتاح شفاخانه لغمان
- ۲- ملکه حمیرا در مؤسسه نسوان، در کنفرانسی به مناسبت گرامیداشت از روز مادر، همراه با جمعی از زنان کهنسال.



اعلیحضرت محمد ظاهر شاه، غریب‌نواز، بدون هراس در حال صحبت با یک سماوارچی در کنار یکی از شاهراه‌ها، همراه با توریالی اعتماد و یک شخصیت دیگر که

دوره صدارت محمد موسی شفیق | ۸۵

نامش را فراموش کرده‌ام، دیده می‌شود.

بلی، ظاهر شاه در چهل سال دوره سلطنت خود، مادر وطن را در فضای صلح و امنیت به سوی ترقی و دموکراسی تدریجی سوق داد. اما دشمنان خارجی، یعنی شیاطین شرق و غرب و مزدوران‌شان در داخل کشور، از دموکراسی سوءاستفاده نموده تا بالاخره سردار محمد داود خان برای نجات مادر وطن دست به کودتای سفید زد. در نتیجه، شاهی مشروطه سقوط کرد و نخستین جمهوری تحت قیادت سردار محمد داود خان آغاز گردید. شاه با خانواده‌اش در روم، پایتخت ایتالیا، در تبعید زیست و پس از بازگشت به افغانستان، در دوره ریاست‌جمهوری کرزی، به تاریخ ۲۴ جولای ۲۰۰۷ میلادی وفات یافت و با عزت در مقبره پدرش به خاک سپرده شد. روحش شاد و خاطراتش گرامی و ماندگار باد.



«یکی از اقدامات مهم دوره دموکراسی، تقسیم افغانستان به واحدهای اداری کوچک بود تا سهولت بیشتری برای شهروندان افغانستان فراهم شود.»

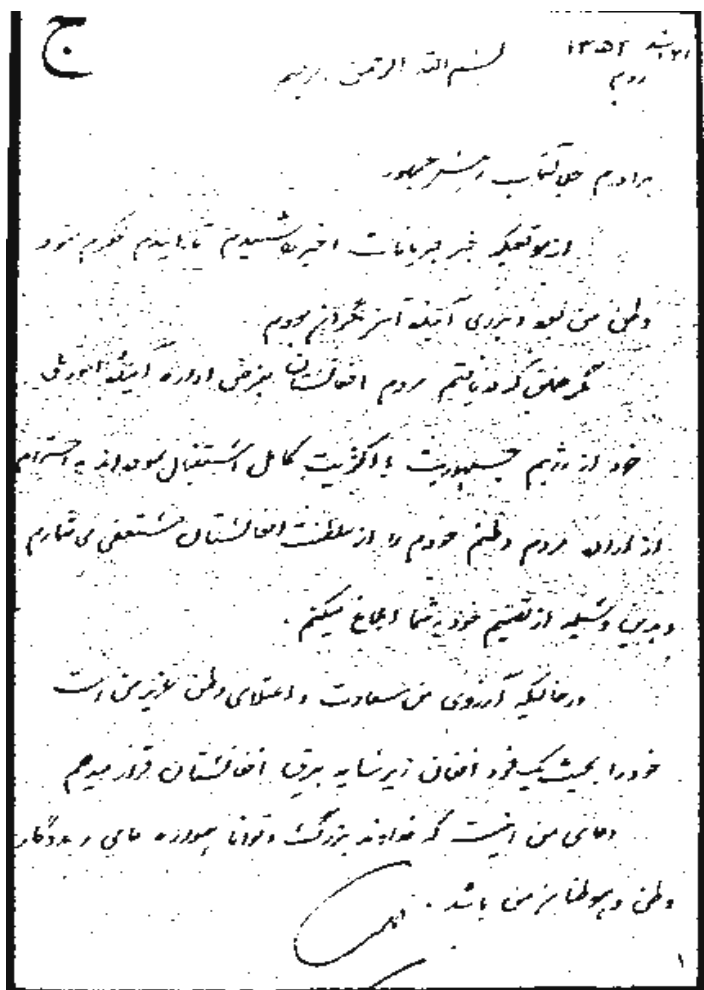


اولین جمهوری افغانستان به رهبری سردار محمد داوود

(۱۹۷۳-۱۹۷۸ میلادی)

با اعلام نظام جمهوری، سردار محمد داوود خان به حیث رئیس جمهور تعیین گردید. محمد حسن شرق به حیث معاون صدارت و حیدر رسولی، پس از استعفای جنرال مستغنی، به حیث وزیر دفاع در رأس دولت مقرر شدند. گلیم دموکراسی برچیده شد، شورای ملی منحل گردید و فعالیت‌های سیاسی و نشرات احزاب سیاسی به کلی منع اعلام شد. همزمان با آن، به هرج و مرج و خودسری‌های ناشی از سوءاستفاده از دموکراسی پایان داده شد و با تأمین امنیت سراسری، زمینه یک‌بار دیگر برای استقرار نظام نوین جمهوری و اعمار افغانستان مساعد گردید.

با پیروزی کودتای سردار محمد داوود، محمد ظاهر شاه در ماه آگست ۱۹۷۳م (۲۲ اسد ۱۳۵۲ خورشیدی) از پادشاهی افغانستان کناره‌گیری کرد. وی طی نامه‌ای که در مطبوعات نشر شد، استعفای خود را اعلام نمود و در ایتالیا اقامت گزید.



نامهٔ اعلیحضرت محمد ظاهرشاه.

دولت جمهوری جدید، روابط دوستانهٔ سیاسی با همهٔ کشورهای غربی، شرقی، کشورهای اسلامی و همسایه را تقویت نمود؛ کمک‌های بدون قید و شرط و اخذ قرضه از مؤسسات بین‌المللی را جلب کرد و پروژه‌های انکشافی حیاتی جدید، همچنان پروژه‌های ناتمام دورهٔ صدارت خود و دههٔ دموکراسی را روی دست گرفت.

این دولت توجه خاصی به انکشاف معارف، تقویت قوای نظامی و اعمار زیربنای اقتصادی افغانستان به حیث یک کشور مستقل و آزاد در جهان داشت. پلان‌های سرک‌سازی و شهرسازی روی دست گرفته شد و برای انکشاف همه‌جانبه دهات اهمیت ویژه قایل گردید. قانون مأمورین و مستخدمین ترتیب شد و درجه تحصیل به‌عنوان معیار و محک تعیین مأمورین شناخته شد. همچنان قانون مدنی، قانون جزا و شماری از قوانین دیگر منظور گردید. در این دوره تلاش بر آن بود که قانونیت مجدداً در تمام عرصه‌ها حاکم گردد. جوانان تعلیم‌یافته و با استعداد تشویق شده و در وظایف مهم مقرر می‌شدند. دستگاه تلویزیون و کمپیوتر که در دوره‌های قبلی اساس‌گذاری شده بود، به کار انداخته شد. اما دیری نگذشت که متأسفانه شماری از نزدیکان وی که در پشت پرده با قدرت‌های خارجی در توطئه و دسیسه‌ها دخیل بودند، پلان‌های شوم خود را برای سقوط دولت سردار محمد داود روی دست گرفتند.

«ایالات متحده آمریکا و متحدان منطقه‌ای آن، به نوبه خود، تمایل افغانستان به شوروی را در دوران حکومت سلطنتی به‌عنوان یک واقعیت اجتناب‌ناپذیر پذیرفته بودند و آن را ناشی از موقعیت آسیب‌پذیر و محاط به خشکۀ این کشور می‌دانستند. اما زمانی که سردار محمد داود، ظاهرشاه را از سلطنت خلع و جمهوری بی‌ثبات خود را تأسیس کرد، کابل به‌سرعت به صحنه کشمکش‌های سیاسی و جنگ سرد مبدل شد. در شرایطی که چنددستگی، فساد و بی‌ثباتی رو به افزایش بود، نیروهای مورد حمایت خارجی با هوشیاری در پی کسب موقعیت برای شرکت در این منازعه برآمدند؛ چنان‌که انتظار می‌رفت داود به‌زودی سقوط کند.» (ص ۱۸-۱۳)

«در جبهه چپ، مسکو حمایت خود را از کمونیست‌های پرچم به رهبری ببرک کارمل - که نسبت به سایر رهبران کمونیست افغانستان برای شوروی مطلوب‌تر به نظر می‌رسید - افزایش داد. پرچمی‌ها به دستور مسکو با داود خان یک دولت ائتلافی تشکیل دادند و آشکارا تلاش کردند نفوذ خود را در ارتش و ادارات افزایش دهند. در مقابل، خلقی‌های رقیب به رهبری نورمحمد تره‌کی و حفیظ‌الله امین از رژیم جدید حمایت نکرده و مدعی

اولین جمهوری افغانستان به رهبری سردار محمد داوود | ۸۹

بودند که سیاست‌های داخلی داود خان بیش از حد محافظه‌کارانه است و شایستگی حمایت کمونیست‌ها را ندارد. با این حال، اگرچه بخش بزرگی از کمونیست‌ها در حکومت سهمی نداشتند، رشد سریع قدرت پرچمی‌ها زنگ خطر را برای عناصر محافظه‌کار در کابل و پایتخت‌های کشورهای همسایه، به‌ویژه تهران، به صدا درآورد.» (ص ۱۳-۱۸)

«در اوایل دهه ۱۹۷۰ میلادی و با افزایش قیمت نفت، شاه ایران، محمدرضا شاه پهلوی، به‌گونه‌ای جاه‌طلبانه تلاش کرد نفوذ شوروی را در کشورهای همسایه محدود سازد و نوعی امپراتوری پیشرفته پارس را احیا کند. از آنجا که تا قرن هجدهم میلادی ایران بر بخش‌هایی از افغانستان غربی حکم می‌راند، سقوط سلطنت ظاهرشاه این جاه‌طلبی را دوباره زنده کرد. شاه ایران در اوایل سال ۱۹۷۴ میلادی تلاش جدی نمود تا کابل را وارد یک حلقه امنیتی و اقتصادی متمایل به غرب سازد که مرکز آن تهران بود و کشورهای هند، پاکستان و دولت‌های خلیج فارس را نیز دربر می‌گرفت.»

«ایالات متحده این سیاست محدودکننده را به‌طور فعال، در چارچوب همکاری خارجی با شاه، از طریق کمک‌های اقتصادی و نظامی و همچنین اقدامات مخفیانه در سراسر آسیای جنوب‌غربی تقویت کرد. با این حال، هنری کیسینجر، وزیر خارجه پیشین امریکا، درباره سردار محمد داود به‌عنوان عامل آگاه یا ناآگاه شوروی عمیقاً ابراز نگرانی می‌کرد. او و دیگر مقامات بلندپایه امریکا اذعان داشتند که برای جایگزینی گرایش به شوروی در افغانستان، به‌دنبال یک عدم تعهد واقعی هستند، نه صرفاً گرایش به غرب. آنان به‌ویژه تأکید داشتند که نمی‌خواهند رابطه کمک نظامی با کابل را برقرار کنند.»

«بیشترین نتایج آشکار تلاش‌های ایران در عرصه‌های اقتصادی و فرهنگی ظاهر شد. تهران در سال ۱۹۷۴ میلادی یک اعتبار ۴۰ میلیون دالری برای کابل به‌عنوان نخستین بخش از برنامه کمک اقتصادی دو میلیارد دالری که قرار بود طی ده سال عملی شود، اختصاص داد. ایران در نظر داشت به‌عنوان بزرگ‌ترین کمک‌کننده، جای اتحاد شوروی را بگیرد و با همکاری در آغاز پروژه شبکه راه‌آهن و جاده‌ای که افغانستان را به بنادر خلیج فارس وصل می‌کرد، وابستگی این کشور به مسیرهای ترانزیتی و تجارتی شوروی را کاهش

دهد. همچنان رادیو تهران ساعات نشر برنامه‌ها به زبان فارسی دری را افزایش داد و شهرهای افغانستان از نشریات ایرانی مملو شد.»

«در میان جنبه‌های غیرعلنی نفوذ ایران، می‌توان به فعالیت گسترده سازمان اطلاعاتی این کشور (ساواک) اشاره کرد که می‌کوشید با ک.ج.ب در افغانستان رقابت کند. عوامل مخفی عربستان سعودی، پاکستان، هند، چین و کشورهای خلیج فارس نیز در سال‌های پس از ۱۹۷۳ میلادی در کابل نفوذ کرده بودند. به گفته فریدون هویدا، نماینده ایران در سازمان ملل، در سال ۱۹۷۵ ایران در آن زمان نقش قدرتمندی در افغانستان داشت و این موضوع را نمونه‌ای از همکاری منطقه‌ای ایران و آمریکا می‌دانست.»

«ساواک و سیا در بسیاری موارد با یکدیگر همکاری داشتند و گاهی نیز با گروه‌های مخفی بنیادگرای اسلامی، به دلیل جهت‌گیری مشترک ضدشوروی، همکاری‌های محدودی برقرار می‌کردند. بنیادگرایان افغانستان نیز با اخوان المسلمین - که در قاهره ریشه داشت - و رابطه‌العالم‌الاسلامی (مجمع جهان اسلام) که نماینده وهابیت سعودی بود، ارتباط نزدیک داشتند. هم‌زمان با افزایش چشمگیر بهای نفت، عوامل این گروه‌های بنیادگرای عرب که تازه فعال شده بودند، با پشتوانه مالی گسترده وارد افغانستان شدند. آنان همانند ساواک شبکه‌های جاسوسی داشتند و می‌کوشیدند طرفداران کمونیست‌ها را در حکومت و قوای مسلح شناسایی کنند.» (ص ۱۴-۱۸)

«تهران از یک سو با استفاده از اهرم کمک‌هایش، داود را تحت فشار قرار می‌داد تا کمونیست‌های مظنون را کنار بزند. در همان زمان، ساواک ایران به مجرای برای انتقال تسلیحات امریکایی، تجهیزات مخابراتی و کمک‌های غیرنظامی به گروه‌های مخالف رژیم تبدیل شده بود. بخشی از این کمک‌ها مستقیماً توسط ایران در اختیار ناراضیان قبایلی در افغانستان غربی قرار می‌گرفت و بخشی دیگر از طریق پاکستان به گروه‌های بنیادگرا می‌رسید. ناراضیاتی داود از پاکستان پس از یک سلسله حملات هماهنگ شده توسط اسلام‌آباد بر پایگاه‌های نظامی دولت در دره پنجشیر به اوج رسید. ساواک، سیا و سازمان‌های استخباراتی پاکستان همچنان در تلاش‌های بنیادگرایان برای انجام کودتاهای

اولین جمهوری افغانستان به رهبری سردار محمد داوود | ۹۱

نافرجام علیه رژیم داود در سپتمبر و دسمبر ۱۹۷۳ و جون ۱۹۷۴ دخیل بودند.» (ص ۱۵-۱۸)

به تعقیب پیروزی کودتای محمد داود خان، برای تعدادی از صاحب‌منصبان خردرتبه، به‌خاطر پاداشِ اشتراک‌شان در کودتا، یک یا دو رتبه بلندتر داده شد. این اقدام باعث رنجش و دل‌سردی شمار زیادی از صاحب‌منصبان وطن‌پرست و زحمت‌کش اردوی افغانستان گردید که سالیان دراز در انتظار ترفیع قانونی خود بودند.

همچنان، در زمان وزارت داخله فیض محمد، در اکثر ولایات، بدون در نظر داشت وضعیت اجتماعی افغانستان، تعدادی از جوانان فارغ صنف دوازدهم-که نه از سوی مأمورین مربوطه و نه از جانب اهالی منطقه مورد احترام قرار می‌گرفتند-به‌هیث ولسوالان و علاقه‌داران مقرر شدند. این اقدام نیز باعث ایجاد نفرت و انزجار در محلات گردید.

چنان‌که قبلاً اشاره شد، به تاریخ ۲۲ جولای ۱۹۷۵ میلادی، در پنجشیر، به تحریک دولت پاکستان، احمد شاه مسعود با تبانی گلبدین حکمتیار بر ضد دولت جمهوری آشوبگری را آغاز کردند و در یک قیام ضد دولتی، حکومت محلی را سقوط داده و تعمیر حکومتی را به آتش کشیدند. این عمل توسط قوای نظامی جمهوری به رهبری محمد داود خان به شدت سرکوب شد و احمدشاه مسعود به پاکستان-یعنی دشمن تاریخی افغانستان-پناه برد.

او با گلبدین حکمتیار، که در دوره دهه دموکراسی به اتهام قتل یکی از مائوئیست‌ها به نام سیدال سخندان زندانی شده بود و در دوره صدارت موسی شفیق از زندان رها گردید و پس از آزادی، توسط گماشتگانش بر روی زنان تیزاب می‌پاشید، یکجا شد. این دو (حکمتیار و مسعود) از سال ۱۹۷۴ میلادی در پاکستان علیه جمهوری محمد داود فعالیت می‌کردند و از سوی حکومت پاکستان برای کشتن هموطنان‌شان تحت آموزش نظامی قرار گرفتند.

نکته قابل توجه و شگفت‌آور این است که سفیر امریکا، Theodore Elliott Jr، در اواخر آگست ۱۹۷۵ برای تهداب‌گذاری مکاتب ابتدایی پروان-که با کمک مالی امریکا اعمار می‌شد-به آن‌جا رفته بود. هنگام صرف نان چاشت در فابریکه جبل‌السراج، از

نویسنده این اثر-که به حیث رئیس تعمیرات ایفای وظیفه می‌کرد-خواست تا برای والی صاحب به زبان فارسی دری بگوید: «به‌خاطر مساعد ساختن فضای مصون برای خودش (سفیر امریکا) و سفیر انگلستان، که در هنگام قیام ضد دولتی در داخل پنجشیر بودند، تشکر نماید.»

در مقابل، والی پروان گفت: «بلی، من کوشش می‌کردم که فضا برای شما مساعد باشد.» سپس، پس از ترجمه پاسخ والی، از سفیر امریکا پرسیدم که چگونه شد در آن زمان در پنجشیر حضور داشتند. او پاسخ داد: «ما برای اسب‌سواری و تفریح رفته بودیم.» با این حال، از همان روز نخست، هم‌زمانی سفر دو سفیر با آشوبگری پنجشیر برای من معما و پرسشی حل‌ناشدنی باقی مانده است.

همچنان، محمد هاشم میوندوال، صدراعظم اسبق، که دوست و از همکاران صدیق دوران صدارت محمد داود محسوب می‌شد و در اواخر دهه دموکراسی با مخالفت خود در مظاهرات پارک زرنگار توجه شماری از جوانان و روشنفکران را جلب کرده بود، به اتهام توطئه کودتا به تاریخ ۲۲ سپتمبر ۱۹۷۳ زندانی گردید. او پس از مدت کوتاهی، به‌گونه مرموزی، در اول اکتوبر ۱۹۷۳ توسط افراد نقاب‌پوش وابسته به محمد داود، رئیس‌جمهور، به قتل رسید. این رویداد نیز باعث افزایش نفرت و انزجار در میان جوانان و روشنفکران-که از پیشینه قضیه بی‌خبر بودند-گردید.

لویز دوپری در صفحه ۷۶۱ کتاب خود تحت عنوان «افغانستان» چنین می‌نویسد: «پیش از آن‌که احکام رسمی در دسامبر ۱۹۷۳ م اعلام گردد، فاجعه بزرگی رخ داد. در فاصله میان نیمه‌شب تا طلوع فجر ۲۰ اکتوبر، میوندوال به سرنوشت خود دچار شد. او رسماً خودکشی کرد، اما به احتمال زیاد توسط نگهبان احساساتی پولیس به قتل رسید. رئیس‌جمهور داوود با شنیدن این خبر شوکه شد، تدابیر امنیتی خود را تشدید کرد و خود را از چپی‌های غیرقابل اعتماد رهایی بخشید. بسیاری بر این باورند که مرگ میوندوال توطئه چپی‌ها بود، زیرا حذف رقیب بالقوه از مدت‌ها پیش یکی از تاکتیک‌های کمونیستی به شمار می‌رفت. میوندوال، یکی از معدود سیاستمداران افغان با شهرت بین‌المللی، احتمالاً

اولین جمهوری افغانستان به رهبری سردار محمد داوود | ۹۳

در هر نظام دموکراتیک آینده می‌توانست رهبر شود و بنابراین هدف اصلی حذف قرار گرفت. رئیس‌جمهور داوود اعضای مشکوک کابینه را یکی یکی برکنار کرد و بازماندگان، به امید حفظ موقعیت‌های قدرتی که به‌تازگی به دست آورده بودند، ناامید نشدند. هیچ‌یک از وزرای برکنار شده اعدام یا زندانی نشدند و رئیس‌جمهور چندین تن را به‌عنوان سفیر منصوب کرد.» (ص ۷۶۱-۷۶۸)

همچنان، از منابع غیرموثق خبری منتشر شد که محمد هاشم میوندوال پیش از زندانی شدن نزد رئیس‌جمهور داوود خان رفته و به وی اطلاع داده بود که برای تداوی به خارج از کشور می‌رود. گفته می‌شود سردار محمد داوود به او گفته بود که «زود برگرد، زیرا به تو نیاز دارم.» برخی از این سخن چنین برداشت کرده‌اند که میوندوال پس از بازگشت، به مقام صدراعظمی منصوب می‌شد. این موضوع احتمالاً باعث نگرانی داکتر محمد حسن شرق و همکاران پرچمی‌اش شده و آنان را به توطئه‌چینی علیه وی واداشته باشد. از سوی دیگر، روس‌ها و کمونیست‌های داخلی نیز نسبت به میوندوال بدبین بودند و پیش از آن نیز، با انتصاب او به‌حیث صدراعظم، در مجله «رامپارتس» (Ramparts) - که یک نشریه چپی در امریکا بود - بر او مهر وابستگی به CIA زده بودند.

به هر حال، رئیس‌جمهور سردار محمد داوود خان برای حفظ بقای خود و نظام جمهوری، اطراف خود را از برخی نزدیکان دوران کودتا پاک‌سازی کرد؛ به‌گونه‌ای که داکتر محمد حسن شرق را به جاپان و فیض‌محمد، وزیر داخله، و تعدادی دیگر را که با چپی‌ها ارتباط داشتند، به‌عنوان سفیر به کشورهای مختلف تعیین نمود.

همچنان، رئیس‌جمهور محمد داوود خان در ماه فبروری ۱۹۷۷ لویه‌جرگه‌ای را فراخواند که متشکل از ۵۰۰ نماینده ملت بود، با هدف تصویب قانون اساسی جدید جمهوری افغانستان. این قانون اساسی شرایط اجتماعی و سیاسی آن زمان را مدنظر قرار داده و به مسئله مداخلات خارجی در امور داخلی احزاب سیاسی نیز توجه کرده بود. بر اساس قانون اساسی جدید، تنها یک حزب سیاسی در کشور مجاز دانسته شد و رئیس‌جمهور برای مدت هفت سال انتخاب می‌گردید. پس از تصویب این قانون اساسی،

داوود خان به حیث رئیس جمهور افغانستان برای هفت سال آینده برگزیده شد. رئیس جمهور داوود پس از لویه جرگه، برخی از اعضای کابینه اش را تغییر داد و کابینه جدید را به شرح زیر تشکیل کرد. باید متذکر شد که در کابینه نخست، پس از موفقیت «کودتای سفید»، اشخاص ذیل شامل بودند که بعداً، به دلیل مشکوک شدن به توطئه علیه رئیس جمهور، به سفارت‌ها گماشته شدند یا خانه نشین گردیدند:

- محمد حسن شرق، معاون صدارت، به حیث سفیر در جاپان تعیین شد.
- فیض محمد، وزیر داخله، به حیث سفیر مقرر گردید.
- محتاط، وزیر مخابرات، به حیث سفیر تعیین شد.
- داکتر نعمت الله پژواک، وزیر تعلیم و تربیه، خانه نشین شد.
- جیلانی باختری، وزیر زراعت، خانه نشین گردید.

کابینه جدید محمد داوود خان (به تاریخ ۱۳ مارچ ۱۹۷۷):

- رئیس جمهور: محمد داوود خان
- وزیر پلان: علی احمد خرم
- وزیر دفاع: غلام حیدر رسولی
- وزیر امور داخله: عبدالقادر نورستانی
- وزیر معارف: ابراهیم مجید سراج
- وزیر مالیه: سید عبدالله
- وزیر تجارت: محمد خان جلالر
- وزیر فواید عامه: غوث الدین فایق
- وزیر سرحدات: عبدالقیوم
- وزیر عدلیه: وفی الله سمیعی
- وزیر مخابرات: عبدالکریم آتایی
- وزیر معادن و صنایع: عبدالتواب آصفی

اولین جمهوری افغانستان به رهبری سردار محمد داوود | ۹۵

- وزیر آب و برق: جمعه محمد محمدی
- وزیر تحصیلات عالی: غلام صدیق محبی
- وزیر صحت عامه: عبدالله عمر
- وزیر زراعت: عزیزالله واصفی
- وزیر اطلاعات و فرهنگ: عبدالرحیم نوین
- وزیر بدون پورتفولیو: عبدالمجید
- معین وزارت خارجه: وحید عبدالله

بنّا، رئیس جمهور سردار محمد داوود نه تنها در داخل کشور با مشکلات مواجه گردید، بلکه در عرصه روابط خارجی نیز با قدرت های بزرگ و همسایگان، در مسائل سیاسی و اقتصادی، با چالش های جدی روبه رو بود. چنانچه نویسنده مأخذ شماره (۱۸) می نویسد:

«در جریان دیدارهایی که در ماه های جنوری و فبروری ۱۹۷۷م از تهران و کابل داشتیم، شاهد چندین مورد رویارویی و سپس حل و فصل مسائل میان ایران و شوروی بودم. جعفر نادم، مقام سوم وزارت خارجه ایران، از اهرم فشاری سخن می گفت که ساواک در مورد رژیم داوود به کار می برد. او اظهار داشت که ایران ادامه کمک های خود به رژیم کابل را مشروط به تداوم سرکوب خلق و پرچم کرده و علاوه بر آن، از مقام های افغانستان تعهد گرفته است که با پاکستان توافق صلح امضا نمایند و در همین راستا، هرگونه حمایت از گروه های شورشی قبایل پشتون و بلوچ پاکستان را خاتمه دهند.»

«رئیس جمهور داوود در کابل برایم توضیح داد که پوتانسیل اقتصادی جدید ایران، تعادل ژئوپولیتیک منطقه ای را برهم زده و این موضوع، بدیلی برای افغانستان به جای وابستگی افراطی به مسکو فراهم می سازد. وی گفت: "روابط تاریخی ما با ایران ناخوشایند بوده است، اما باید خود را با واقعیت های جدید سازگار کنیم."» (ص ۲۰-۱۸)

«روی کروک، سفیر بریتانیا در کابل و کارشناس ورزیده مسائل افغانستان، با اشاره به این اظهارات پیش بینی کرد: اگر داوود تندروی کند، دیپلماسی تهران روس ها را نگران ساخته و واکنش آنان را برخواهد انگیزت. وی افزود که شوروی به این دلیل از

کمونیست‌های افغانستان حمایت می‌کند تا مانع بلندپروازی‌های داوود شود و در برابر بحران‌های احتمالی و بی‌ثباتی آمادگی داشته باشد. به گفته او، "آن‌ها در پی رویارویی با ایران نیستند، زیرا بیم دارند شاه باعث ازهم‌پاشیدگی کشورشان شود. بر اساس شواهد تاریخی، آنان نگران‌اند که ایرانی‌ها به الحاق مجدد مناطقی از افغانستان غربی-که تا قرن هجدهم بر آن فرمان می‌راندند-علاقه‌مند باشند."»

«داوود، دو سال پس از این پیش‌بینی، هم در مسائل داخلی و هم در سیاست خارجی، بیشتر به راست گرایش یافت. وی با تکیه بر قانون اساسی جدید تک‌حزبی که در فبروری ۱۹۷۷م رسماً اعلام شد، به نورستانی (وزیر داخله) صلاحیت‌های بیشتری داد تا محدودیت‌های شدیدتری بر کمونیست‌ها و سایر عناصر مخالف (اپوزیسیون) اعمال کند. به گفته "پوزانف"، سفیر پیشین شوروی، امین از این محدودیت‌ها خشمگین شده و در اوایل ۱۹۷۷م تصمیم گرفت برای براندازی داوود اقدام کند، اما به اشاره مسکو از این کار صرف‌نظر نمود. با آن‌که در ظاهر روابط افغانستان و شوروی عادی به نظر می‌رسید، دیدار پرنش داوود با بریژنف در مسکو به تاریخ ۱۲ اپریل ۱۹۷۷م، این تنش‌ها را به اوج رساند و زمینه را برای رویدادهای بعدی فراهم ساخت.» (ص ۲۱-۱۸)

«عبدالصمد غوث، معاون وزارت خارجه وقت و محرم اسرار سردار محمد داوود خان، در یادآوری این دیدار می‌نویسد: رهبر شوروی نسبت به آنچه "افزایش قابل‌توجه" تعداد کارشناسان کشورهای ناتو در افغانستان می‌خواند، اعتراض کرد و گفت: "اتحاد جماهیر شوروی می‌خواهد حکومت افغانستان از شر این متخصصان-که چیزی جز جاسوس نیستند-رهایی یابد."»

«سکوتی سنگین بر اتاق سایه افکند. برخی از روس‌ها به‌وضوح دست‌وپاچه به نظر می‌رسیدند. سردار محمد داوود با لحنی سرد و غیردوستانه به بریژنف گفت که افغان‌ها این اظهارات را نوعی مداخله آشکار تلقی می‌کنند و هرگز آن را نخواهند پذیرفت. وی افزود: "هرگز اجازه نخواهیم داد که به ما دیکته شود کشور خود را چگونه اداره کنیم و چه کسانی را به کار گماریم. این که ما چگونه و از کجا متخصصان خارجی را استخدام کنیم، حق ویژه و

اولین جمهوری افغانستان به رهبری سردار محمد داوود | ۹۷

انحصاری دولت افغانستان است. افغانستان، اگر لازم باشد، شاید فقیر بماند، اما می‌خواهد در تصمیم‌گیری‌های خود آزاد باشد.»

«غوث می‌افزاید که پس از این اظهارات، داوود با ناراحتی از جا برخاست و تمامی همراهانش نیز برخاستند تا محل را ترک کنند. در این هنگام، رهبر شوروی با یادآوری درخواست داوود برای دیدار خصوصی، آمادگی خود را برای این ملاقات "در هر زمان مناسب" اعلام کرد، اما سردار محمد داوود خان با صدای بلند پاسخ داد: "می‌خواهم به اطلاع شما برسانم که دیگر نیازی به آن ملاقات نیست."» (ص ۲۲-۱۸)

مسئولان دولت اتحاد جماهیر شوروی با شنیدن پاسخ وطن‌پرستانه سردار محمد داود خان و درک این‌که فعالیت‌های اضلاع متحده ایالات متحده امریکا، ایران و پاکستان در افغانستان جدی‌تر شده است، تصمیم گرفتند حکومت داود خان باید سقوط داده شود. از این‌رو، پس از اطمینان از ایجاد نارضایتی‌ها در اطراف و مراکز مختلف، در اواخر سال ۱۹۷۷م، شوروی‌ها برای سرنگونی جمهوری داود خان، فرکسیون‌های «خلق» و «پرچم» را که دارای ایدئولوژی مارکسیسم-لنینیسم بوده و تحت نام حزب دموکراتیک خلق افغانستان فعالیت می‌کردند، با هم متحد ساختند. این دو جناح پیش‌تر در اوایل دهه دموکراسی به هدف گسترش فعالیت‌های سیاسی در برابر احزاب مخالف و پیشبرد اهداف دیگر، با حمایت شوروی از هم جدا شده بودند.

در مقابل، اضلاع متحده امریکا در اواخر سال ۱۹۷۷م در پاکستان کودتای نظامی را به رهبری جنرال محمد ضیاءالحق به راه انداختند و حکومت ملی ذوالفقار علی بوتو را که از سرمایه‌داران ایالت سند و متمایل به سوسیالیسم بود، سرنگون کردند و سپس در یک دسیسه او را محاکمه و اعدام نمودند. ضیاءالحق شخصی بسیار ظالم و سنگدل بود و برای تحکیم قدرت خود، نه تنها در پاکستان و افغانستان از اسلام به‌گونه جدی استفاده می‌کرد، بلکه در پی گسترش آن تا ماورای سرحدات شمالی افغانستان (آسیای مرکزی) نیز بود. این ویژگی او مورد توجه و علاقه اضلاع متحده امریکا در منطقه قرار داشت. بر این اساس، ضیاءالحق توانست در مدت کوتاهی کشورش را به سلاح‌های پیشرفته امریکایی مجهز ساخته و حتی

به توانایی هسته‌ای دست یابد.

در افغانستان، داود خان پیش از ناامیدی‌اش از اتحاد شوروی، در سال‌های میان دیدار از مسکو و کودتای کمونیستی (اپریل ۱۹۷۸م)، در جستجوی راه‌های گسترده‌تر برآمد تا وابستگی نظامی و اقتصادی افغانستان را به شوروی محدود سازد. او شمار بیشتری از افسران را برای آموزش نظامی به هند، مصر و ایالات متحده فرستاد و با ترکیه درباره برنامه‌های آموزشی جدید برای نیروی هوایی مذاکره کرد. افزون بر این، کمک‌های ایران به تدریج افزایش یافت؛ قرارداد کمک ۵۰۰ میلیون دالری عربستان سعودی برای توسعه پروژه‌های هایدروالکتریک امضا شد و با چین، صندوق کویت، صندوق ویژه اوپک و بانک توسعه اسلامی نیز توافق‌نامه‌هایی به امضا رسید.

داود از جناح رادیکال جنبش عدم تعهد به رهبری کوبا فاصله گرفت و چندین بار آشکارا از هاوانا انتقاد کرد. او اعلام نمود که افغانستان «عدم تعهد واقعی» را دنبال می‌کند و کشورش را جزو جناح میانه‌رو این جنبش، به رهبری هند و یوگوسلاویا، دانست. در همین راستا، پس از سفرهای او به دهلی نو و بلگراد، کابل به عنوان محل اجلاس وزرای خارجه کشورهای غیرمتعهد انتخاب شد که قرار بود در ماه می برگزار گردد. (ص ۲۲-۱۸)

دیدارهای داود از مصر، ترکیه، عربستان سعودی و کویت نگرانی شدید شوروی را برانگیخت. سفر دوم او به قاهره پس از بازگشت انور سادات از اسرائیل انجام شد. سادات در حضور سفیر شوروی از سیاست‌های داود تمجید کرده و آن را ملی‌گرایانه، معقول و مبتنی بر استقلال و اراده ملی دانست. قرار بود شاه ایران در ماه جون همان سال به کابل سفر کند و داود نیز برای دیدار با جیمی کارتر در کاخ سفید در ماه سپتامبر آمادگی می‌گرفت و انتظار دریافت کمک‌های اقتصادی قابل توجهی از امریکا داشت.

در آن زمان، افغان‌ها درباره چشم‌انداز کمک‌های خارجی-که قرار بود حدود ۶۰ درصد بودجه دولت در سال‌های ۱۹۷۷ و ۱۹۷۸م را تأمین کند-بحث می‌کردند. بسیاری از تحصیل‌کردگان این وابستگی را اجتناب‌ناپذیر و یگانه راه آغاز نوسازی می‌دانستند؛ اما ملی‌گرایان پشتون و کمونیست‌های خلقی معتقد بودند که داود این کمک‌ها را به بهای

اولین جمهوری افغانستان به رهبری سردار محمد داوود | ۹۹

سازش با پاکستان به دست می‌آورد. به باور آنان، این سیاست از سوی واشنگتن و تهران دیکته می‌شد. در همین حال، ضیاءالحق تحت فشار امریکا و ایران روند عادی‌سازی روابط با کابل را آغاز کرد؛ روندی که به معنای پذیرش رسمی «خط دیورند» و کنار گذاشتن مسئله «پشتونستان» تلقی می‌شد.

داود در ابتدا از این موضوع ظفره می‌رفت، اما در دومین دیدارش با ضیاءالحق در مارچ ۱۹۷۸م در اسلام‌آباد، زمینه‌های مصالحه فراهم شد. او ظاهراً آماده شده بود از ادعای خود مبنی بر ایجاد ایالت‌های مستقل پشتون و بلوچ‌نشین - که به نوعی خودمختاری این اقلیت‌ها در پاکستان تعبیر می‌شد - صرف نظر کند. وی در یک کنفرانس مطبوعاتی پس از این دیدار گفت: «همه چیز مورد بحث قرار گرفت و با گذشت زمان، هر موضوع جایگاه خود را خواهد یافت.»

بازگشت داود از پاکستان و اعلام سفر ضیاءالحق به کابل در ماه آگست، شایعات منتقدان را تقویت کرد که گویا او آماده پذیرش خط دیورند است. آنان باور داشتند که این اقدام رؤیای «افغانستان بزرگ» را از میان برده و به رسمیت شناختن سرزمین‌های از دست رفته را در پی خواهد داشت. هنگامی که داود اجلاس سران پشتون و بلوچ را در کابل برگزار کرد و از پناهندگان سیاسی پاکستانی خواست تا ۳۰ اپریل افغانستان را ترک کنند، بدگمانی‌ها شدت یافت. اجمل ختک بعدها اظهار داشت که داود این تصمیم را با این استدلال توجیه می‌کرد که ضیاءالحق زندانیان پشتون و بلوچ را آزاد خواهد کرد.

گفته می‌شود «معامله‌گری» داود به سرعت در میان گروه‌های مختلف پشتون در نیروهای مسلح شایع شد و این امر به حفیظ‌الله امین و طرفدارانش کمک کرد تا شبکه‌های زیرزمینی خود را تقویت کنند. عبدالصمد غوث نیز اعتراف کرده است که داود و ضیاء به حل مسئله «خط دیورند» و «پشتونستان» نزدیک شده بودند و احتمال دستیابی به توافق وجود داشت. به گفته او، این موضوع یکی از عوامل اساسی در تسریع پیروزی کمونیست‌ها در افغانستان بود. امین و خلقی‌ها خود را در برابر این توافق‌ها، یگانه پاسداران غرور ملی می‌دانستند. این وضعیت برای مسکو نشان‌دهنده بی‌ثباتی عمیقی بود که از تجدید آرایش

ژئوپلیتیکی منطقه حکایت داشت و با اهداف درازمدت استراتژیک شوروی در تضاد قرار می‌گرفت (ص ۲۴-۱۸).

سردار محمد داوود خان پس از بازگشت از سفر به کشورهای اسلامی، از جمله ایران، در شهر هرات برای نخستین بار در میان مردم آن شهر مخالفت خود را با ایدیولوژی وارداتی اعلام کرد. در پی این موضع‌گیری و نیز به دلیل اختلاف با احزاب دیگر و تأسیس حزب «انقلاب ملی» تحت رهبری خودش، شماری از احزاب فعال در دوره دهه دموکراسی که به‌گونه زیرزمینی فعالیت می‌کردند، وقتی خود را از فعالیت‌های سیاسی محروم دیدند، فوراً بر اساس هدایت رهبران خارجی‌شان دست به اقدام زدند. برخی از این احزاب، از جمله حزب «اخوان جوانان مسلمان»، به‌سوی دشمن تاریخی افغانستان یعنی پاکستان گرایش یافتند. در همین حال، حزب دموکراتیک خلق افغانستان در داخل کشور، با رهنمایی اتحاد جماهیر شوروی و با نفوذ در قوای نظامی، فعالیت‌های تخریبی علیه سردار محمد داوود خان و همکارانش را آغاز کرد.

سرانجام، میر اکبر خیبر، یکی از اعضای برجسته فراکسیون پرچم حزب دموکراتیک خلق افغانستان که مخالف کودتا علیه رژیم داوود خان و طرفدار ائتلاف با وی بود، به‌گونه مرموز در تاریخ ۱۷ اپریل ۱۹۷۸ میلادی، به‌گمان اغلب توسط یک فرد روسی یا عوامل حفیظ‌الله امین، در نزدیکی مطبعه دولتی به قتل رسید.

شایان ذکر است که پیش از قتل میر اکبر خیبر، علی احمد خرم، وزیر پلان، نیز در تاریخ ۱۶ نومبر ۱۹۷۷ میلادی به‌صورت مرموز توسط شخصی به‌نام محمدگل مرجان در برابر وزارت پلان به قتل رسیده بود. این فرد پس از موفقیت کودتای ۲۷ اپریل ۱۹۷۸ توسط حفیظ‌الله امین از زندان آزاد شد. همچنان باباجان پیلوت (کپتان بابا) که با ببرک کارمل اشتباه گرفته شده بود، در مقابل بلاک‌های مکروریان به قتل رسید. علاوه بر این، سر و صداهایی درباره کشف یک کشتارگاه مخفی در قلعه زمان‌خان نیز به گوش می‌رسید.

با کشته‌شدن میر اکبر خیبر، رهبران حزب دموکراتیک خلق افغانستان در مراسم جنازه وی، سکوت خود را در برابر جمهوری سردار محمد داوود خان شکستند. در نتیجه، به

اولین جمهوری افغانستان به رهبری سردار محمد داوود | ۱۰۱

تاریخ ۲۵ اپریل ۱۹۷۸، رهبران این حزب-به‌استثنای حفیظ‌الله امین-بازداشت شدند. امین در میان پرچمی‌ها به‌عنوان عضو سازمان جاسوسی سیا شهرت داشت و مدت‌ها در مرکز فرهنگی امریکا به‌عنوان ترجمان کار کرده بود. همچنین، بر اساس شایعات، با وزیر داخله وقت، قدیر نورستانی، نیز روابط نزدیکی داشت. به همین دلیل، سردار محمد داوود خان اغلب باور داشت که امین در قتل میر اکبر خیبر یا طراحی کودتا دست نداشته است. از این‌رو، امین همراه با سایر رهبران حزب زندانی نشد، بلکه یک شب بعد بازداشت گردید. پس از زندانی‌شدن رهبران حزب دموکراتیک خلق، در برخی ولایات جشن‌هایی برگزار شد و قرار بود در کابل نیز در حمایت از تصمیم دولت تظاهراتی راه‌اندازی گردد. اما پیش از عملی‌شدن این برنامه، در ساعت ده پیش از ظهر روز پنج‌شنبه، ۲۷ اپریل ۱۹۷۸-که مصادف با روز سلاح‌پاکی قطعات نظامی تحت نظارت مستقیم افسران روسی بود-به مشورهٔ سفارت اتحاد شوروی، کودتای نظامی به رهبری حفیظ‌الله امین و با همکاری گلاب‌زوی، محمد اسلم وطنجار و دگروال عبدالقادر، بدون اطلاع اعضای فراکسیون پرچم، در کابل به راه انداخته شد.



در ولایت ننگرهار، عبدالخالق رفیقی والی و جنرال محمد یونس، قوماندان قوای ننگرهار، که هر دو از شخصیت‌های شریف و وطن‌دوست بودند و در حمایت از تصمیم دولت جشن می‌گرفتند، نخستین قربانیان این کودتا شدند. کودتاجیان به رهبری حفیظ‌الله

۱۰۲ | افغانستان از ثریا تا قهقراً

امین، با قتل بی رحمانه و ظالمانه تمامی اعضای خانواده سردار محمد داوود خان، از جمله سردار محمد نعیم خان (برادرش) و شماری از همکاران وفادارش در داخل قصر ریاست جمهوری، آنان را به شهادت رساندند و نظام جمهوری محمد داوود را سقوط دادند.

همچنین باید یادآور شد که سه روز پیش از قتل میر اکبر خیبر، محمد صدیق روحی در حضور محمد ولی مندوزی-که هر دو از اعضای جناح خلق بودند و ما در وزارت تعلیم و تربیه همکار بودیم-در هنگام قدم زدن در میدان های مکروریان به من گفت: «در پولی نوم اخیر حزب دموکراتیک خلق فیصله شد که اگر اخوانی ها کودتا کنند، ما از داوود خان حمایت می کنیم؛ اما اگر داوود خان بر ما حمله کند، ما در برابرش کودتا خواهیم کرد.» به نظر می رسد که روس ها، برای وانمود ساختن این که مرگ میر اکبر خیبر نتیجه حمله نظام داوود خان به حزب دموکراتیک خلق بوده است، یا مستقیماً و یا از طریق حفیظ الله امین-که به دلیل ارتباطاتش تلاش داشت خود را وفادارترین فرد به نورمحمد تره کی و اتحاد شوروی نشان دهد-دستور قتل او را داده باشند تا بهانه ای برای کودتا علیه رژیم داوود خان فراهم گردد.



تصاویر سردار محمد داوود خان و اعضای خانواده اش که در اوایل صبح روز ۲۷ اپریل

اولین جمهوری افغانستان به رهبری سردار محمد داوود | ۱۰۳

۱۹۷۸م توسط دگروال امام‌الدین، یکی از امینیست‌ها، در ارگ کابل به شهادت رسیدند.

تصاویر از چپ به راست به شرح زیر است:

۱. رئیس جمهور سردار محمد داود خان، ۶۶ ساله، همراه با ویس، پسر بزرگش، ۳ ساله.
۲. ذینب، ۶۱ ساله، همسر سردار محمد داود خان.
۳. سردار محمد نعیم خان، ۶۷ ساله، برادر سردار محمد داود خان.
۴. عایشه، ۵۳ ساله، خواهر سردار محمد داود خان.
۵. سردار محمد عمر، ۴۳ ساله، پسر سردار محمد داود خان.
۶. سردار ویس، ۳۱ ساله، پسر سردار محمد داود خان.
۷. سردار خالد، ۳۱ ساله، پسر سردار محمد داود خان.
۸. خانم شینکی، ۳۸ ساله، دختر سردار محمد داود خان.
۹. زرلشت، ۲۳ ساله، دختر سردار محمد داود خان.
۱۰. دوشیزه هیلری، ۱۶ ساله، دختر سردار محمد عمر.
۱۱. دوشیزه صفورا، دختر زرمینه، نواسه سردار محمد نعیم خان.
۱۲. دوشیزه غزال، ۱۳ ساله، دختر سردار محمد عمر.
۱۳. دوشیزه شیمه، ۳۱ ساله، همسر سردار ویس، همراه با پسر ۵ ساله‌اش.



«آرامگاه ایشان در دارالامان کابل. روحشان شاد و یادشان گرامی باد.»

خاطرات نویسنده این اثر از ملاقات‌ها با سردار محمد داود خان شهید

ملاقات اول

ماه عقرب سال ۱۳۵۲ هـ.ش بود که وزیر تعلیم و تربیه برایم فرمودند به اساس امر رهبر، با چند قطعه نقشه مکاتب به حضور شان بروم. من نیز طبق هدایت به قصر ریاست جمهوری رفتم و با چند قطعه نقشه مکاتب به حضور شان مشرف شدم. وقتی بعد از طی مراحل خاص وارد دفتر شان شدم و عرض احترام بجا آوردم، منتظر هدایت بودم که نقشه‌ها را در کجا به خدمت شان تشریح نمایم.

با صدای پر از محبت امر فرمودند: «بچیم، بیا نقشه‌ها را بالای میز که بین چوکی‌ها در کنار دفتر قرار دارد ببینیم.» خود شان از عقب میز کار برخاستند و روی چوکی نشستند و من نیز به اساس هدایت شان نشستم.

سردار محمد داوود خان که عشق و محبت وطن‌دوستی در چهره شان آشکار بود، پیش از آن‌که نقشه‌ها را ملاحظه فرمایند، علی‌رغم مصروفیت‌های شان، با من درباره اهمیت تعلیم و تربیه و نقش جوانان در پرتو تعلیم سالم، صحبت‌های بسیار آموزنده فرمودند. سپس با تأثر از تعمیر اتاق کانفرانس لیسه نادریه که کارش در زمان صدارت شان آغاز شده اما تکمیل نگردیده بود، یادآوری کرده فرمودند:

«بچیم، می‌دانی که این تعمیر در مجاورت و مسیر راه سفارت انگلستان قرار دارد و اعضای آن سفارت و سایر دیپلومات‌ها آن را می‌بینند، چه خواهند گفت که حکومت‌های بی‌کفایت افغانستان یک اتاق کانفرانس را که سال‌ها نیمه‌کاره مانده، تکمیل کرده نمی‌توانند؟»

من که نقشه اتاق کانفرانس را با خود داشتم، بعد از اجازه شان آن را باز کرده، پس از توضیحات لازم درباره سابقه آن و این‌که چرا تکمیل نگردیده است، عرض کردم و از آغاز کار و تاریخ اكمال آن برای شان اطمینان دادم. بسیار خرسند شدند و سپس با علاقه‌مندی

اولین جمهوری افغانستان به رهبری سردار محمد داوود | ۱۰۵

خاص سایر نقشه‌ها را نیز ملاحظه می‌فرمودند.

در بخشی از سؤالات شان از من پرسیدند: «آیا در نقشه مکاتب، سیستم گرمایش مرکزی در نظر گرفته شده است یا خیر؟»

من در پاسخ عرض کردم: چون مکاتب در زمستان رخصت می‌باشند، بنابراین به دلیل بلند بودن مصارف، سیستم گرمایش مرکزی در تعمیرات مکاتب در نظر گرفته نشده است. در جواب من فرمودند: «بچیم، مغزی که در سردی کار می‌کند در گرمی کار نمی‌کند.» و در حالی که اشک در چشمان شان حلقه زده بود افزودند: «ما از خداوند متعال آرزو داریم روزی را بیاورد که فرزندان ما در رخصتی تابستانی از هوای گوارای تابستان و میوه‌های آن استفاده کنند و در زمستان در محیط گرم مکتب درس بخوانند. اگر فعلاً وضعیت اقتصادی اجازه نمی‌دهد، در آینده امکانات آن را در نظر بگیرید تا از مصارف بیشتر در آینده جلوگیری شود.»

به تعقیب آن از من پرسیدند: «آیا مهندسين و انجینیران ورزیده برای پیشبرد کارها داری یا خیر؟»

من عرض کردم: ریاستی را که مسئولیت آن به من سپرده شده با ریاست تعمیرات وزارت فواید عامه فرق دارد؛ در آن‌جا در کنار هر انجینیر افغان یک خارجی وجود دارد، اما الحمدلله در ریاست ما همه افغان‌های ورزیده و لایق هستند که کارها را پیش می‌برند.

باز هم در حالی که اشک در چشمان شان حلقه زده بود فرمودند: «بچیم، احساس شما وطن‌پرستانه است. آرزو داریم خداوند روزی را بیاورد که در تمام سکتورهای کشور حتی یک خارجی هم نباشد و خود افغان‌ها امور کشور را به پیش ببرند؛ این کشور را غیر از افغان هیچ‌کس دیگر ساخته نمی‌تواند.»

در ختم مجلس که بیش از چهل و پنج دقیقه دوام کرد، بعد از اظهار سپاس و اجازه مرخصی، خواستم از دفتر خارج شوم. چون سخت تحت تأثیر قرار داشتم، در مسیر خروج راه را اشتباه کرده به طرف دروازه اتاق دیگری رفتم. بار دیگر صدای مملو از محبت به گوشم رسید: «بچیم، به این دروازه نه، از این طرف!»

من نیز با اطاعت از امر، از همان دروازه خارج شدم. در همین وقت دیدم غذای چاشت شان را آوردند. در بین پطنوس که در دست مأمور بود، یک مشقاب چلو سفید (بدون گوشت و سالند)، در یک کاسه کوچک دال، در یک کاسه کوچک ماست و در یک گیلان آب وجود داشت. ذکر این موضوع از آن جهت است که چون خوردن گوشت را در هفته دو روز برای ملت منع کرده بودند، ایشان نیز به احترام همان قانون در همان روز گوشت مصرف نمی‌کردند.

ملاقات دوم

بار دوم زمانی بود که ورقه‌عرض در مورد تغییر ریاست تعمیرات به دستگاه ساختمانی وزارت تعلیم و تربیه ترتیب گردیده بود و به اساس امر ایشان، در جلسه‌شورای وزیران باید خودم آن را قرائت می‌کردم.

قبل از پرداختن به اصل موضوع، لازم است یادآور شوم که شب دوشنبه، یعنی فردای آن روز (سه‌شنبه) و روز جلسه‌شورای وزیران، در محفل عروسی دختر مرحوم عبدالخالق رفیقی در هوتل کابل اشتراک داشتم. در آنجا فیض محمد وزیر داخله، یک بیز (پین) که تصویر رهبر در آن بود، به یخن کرتی من نصب کرد. فردای آن روز، با همان دریشی و بدون توجه به آن بیز (پین)، به جلسه‌شورای وزیران رفتم.

وقتی وارد اتاق جلسه شدم، بعد از عرض احترام و کسب اجازه، پهلوی مرحوم وحید عبدالله که منشی مجلس بود نشستم. پیش از قرائت ورقه‌عرض دیدم که سر رهبر پایین است. محترم آقای محمد حسن شرق که معاون صدارت بود، متوجه بیز (پین) شدند و با اشاره به من فهماندند که آن را از یخنم بردارم. من نیز چنین کردم.

سپس دیدم که رهبر سر خود را بلند کردند و من به قرائت ورقه‌عرض آغاز نمودم. چون مقدمه ورقه‌عرض طولانی بود، حضورشان فرمودند: «بچیم، از مبنی بر این‌که آغاز کن.» من طبق هدایت، ورقه‌عرض را قرائت کردم.

در پایان، یعنی هنگام ختم قرائت ورقه‌عرض، پرسیدند که آیا این موضوع با وزارت

اولین جمهوری افغانستان به رهبری سردار محمد داوود | ۱۰۷

پلان مطرح شده است یا خیر. زمانی که در جواب عرض کردم بلی، با جناب عزیز فروغ، معین وزارت پلان، مطرح گردیده و ایشان موافقت نموده‌اند، سپس رو به اعضای مجلس کرده فرمودند: «من نظری دیگری ندارم، اگر شما نظری دارید بفرمایید.»

تمام اعضای مجلس با پیشنهادهای طرح شده موافقت خود را ابراز داشتند. منشی مجلس به من فرمودند که شما بروید، ما فیصله را تحریر کرده و به وزارت تعلیم و تربیه ابلاغ می‌کنیم. در این هنگام، حضور رئیس‌جمهور مداخله نموده فرمودند: «برای رئیس صاحب اجازه بدهید که به دفتر مجلس وزیران بروند و خودشان، همان‌طور که لازم می‌دانند، مشکل‌شان را رفع کنند و فیصله مجلس وزیران را تحریر نمایند.»

من از اتاق مجلس خارج شدم. در این هنگام، وزیر پلان، آقای خرم، به تعقیب من آمدند و فرمودند: «بچه کاکا، در وزارت پلان تنها آقای فروغ کار می‌کند؟» من در جواب گفتم: «نخیر، منظورم این نبود که در وزارت پلان تنها آقای فروغ کار می‌کنند، بلکه تماس من با ایشان یک واقعیت بود.»

سپس من فیصله مجلس وزیران را تحریر کرده به دفتر سپردم و فیصله نیز بدون کم و کاست، مطابق همان‌چه نوشته بودم، صورت گرفت.

واقعیت بیان مطالب فوق این بود که سردار محمد داود خان در دوره ریاست جمهوری خود، به دلیل مخالفت با شخصیت‌پرستی، نمی‌خواست بیز (پین) خود را در یخن‌ها مشاهده کند. دوم این‌که او واقعاً به نیروی جوانان آینده‌میهن و نیز به دیدگاه همکاران خود اعتماد کامل داشت.

ملاقات سوم

روس‌ها می‌خواستند تعمیر سه‌منزله مکتب متوسطه نوع پریفابریکه را در ساحه مکروریان اعمار کنند. چون منزل اول، دوم و سوم مکتب هم‌سطح با منزل اول، دوم و سوم تعمیرات رهایشی مکروریان بود، ساکنین منطقه به آن مخالفت نشان دادند و طی عریضه‌ای به وزارت تعلیم و تربیه شکایت کردند.

وزیر معارف موضوع را به حضور رئیس جمهور تقدیم کرد و رئیس جمهور، وزیر فواید عامه، رئیس تعمیرات وزارت فواید عامه، وزیر تعلیم و تربیه و اینجانب را که رئیس تعمیرات وزارت تعلیم و تربیه بودم، با نقشه‌های تعمیر و ساحهٔ مکروریان به حضور خود خواستند. ما بعد از ظهر یکی از روزها به حضورشان رفتیم. پس از توضیحات لازم از طرف رئیس تعمیرات فواید عامه و اینجانب، چون آرامش و رضایت ساکنین مکروریان برایشان اهمیت داشت، نه نظر روس‌ها، امر فرمودند که به‌جای تعمیر سه‌منزله، تعمیر یک‌منزله برای مکتب اعمار گردد، نه تعمیر بلندمنزل پیشنهادشدهٔ روس‌ها.

ملاقات چهارم

در یکی از روزهای جمعه، شخصاً به میدان هوایی بگرام تشریف برده بودند. در بازگشت، در مسیر راه پروان-کابل، بعضی از مکاتب ابتدایی را مشاهده کردند که وضعیت تعمیرات آن خراب بوده و ایجاب ترمیمات عاجل را می‌کرد. به وزیر تعلیم و تربیه وقت هدایت ترمیمات عاجل داده شد و وزیر صاحب معارف وقت نیز به من دستور اقدامات فوری صادر نمود.

چون کار مکاتب مورد بحث از وظایف مدیریت فواید عامه ولایت کابل بود، من نمی‌توانستم در آن مداخله نمایم؛ اما با آن هم، برای اینکه کار هرچه زودتر انجام شود، فوراً برآوردهای ریاست تعمیرات وزارت تعلیم و تربیه را موظف ساختم تا با هیأت وزارت فواید عامه و ولایت کابل به مکاتب رفته و برآوردها را ترتیب نمایند، تا بر اساس آن پول مورد ضرورت به مدیریت فواید عامه انتقال یافته و کار آغاز شود.

به اساس آن، پول کافی ارسال گردید؛ اما کار ترمیمات، علی‌رغم تعقیبات و تلفن‌ها به وزیر فواید عامه، آغاز نمی‌شد.

چند ماه بعد، بار دیگر جناب رئیس صاحب‌جمهور به بگرام تشریف بردند و مشاهده کردند که مکاتب هنوز هم ترمیم نگردیده است. در بازگشت، هیأتی را که عبارت از آقای زیارمل مدیر قلم مخصوص وزارت داخله، آقای عبدالواسع حقیقی از وزارت مالیه و

اولین جمهوری افغانستان به رهبری سردار محمد داوود | ۱۰۹

اینجانب بود، موظف فرمودند تا موضوع را تحقیق نموده و نتیجه آن را به حضورشان تقدیم نماید.

ما مطابق هدایت، موضوع را بررسی نمودیم و به این نتیجه رسیدیم که نقص در سیستم اداری است، نه در اشخاص. بناءً نظریات خود را به صورت مدلل تحریر نموده و به مقام وزارت تعلیم و تربیه تقدیم داشتیم تا به توجه رئیس صاحب جمهور رسانیده شود. پس از آن، رئیس صاحب جمهور اینجانب را که رئیس هیأت بودم، به حضور خود خواستند. وقتی به حضورشان مشرف شدم و جریان را عرض کردم، از من پرسیدند: «چه می خواهی بگویی؟»

من در جواب عرض کردم که «انقلاب ملی را آوردند، اما انقلاب موفق شده نمی تواند مگر آن که انقلاب اداری نیز بیاید.» در همین حال با عصبانیت مشت بر میز زدند و فرمودند: «من دیگر این اداره را نمی خواهم. بچیم ورقه عرض را در مجلس وزرای آینده بیاور تا تصمیم در مورد تغییرات اساسی در اداره گرفته شود.»

من هفته ها و ماه ها، روزهای سه شنبه، منتظر امر احضار به مجلس وزرا بودم؛ اما متأسفانه به دلیل مصروفیت های رهبر در مسائل مهم تر داخلی و خارجی، نه تنها اصلاحات اداری در افغانستان تحقق نیافت، بلکه با قلبی مملو از آرزوهای بلند و عشق به اعمار، شکوفایی و سربلندی مادر وطن، توأم با حفظ آزادی، استقلال، تمامیت ارضی، یکپارچگی و وحدت ملی، توسط دشمنان خارجی و نوکران خود فروخته و بیگانه پرست، در تاریخ ۲۷ اپریل ۱۹۷۸ میلادی، خودش و خانواده اش از این دنیای فانی به گونه ای بیرحمانه و ظالمانه با نوشیدن جام شهادت به رحمت حق پیوستند و مادر وطن عزیز ما را که حراست آن از وظایف ایمانی، اسلامی، وجدانی، ملی و اخلاقی فرد فرد ملت قهرمان بود، به خاک و خون کشانیدند.



تعدادی از تصاویر خانوادگی سردار محمد داود خان و برادر ایشان، سردار محمد نعیم خان



اولین جمهوری افغانستان به رهبری سردار محمد داوود | ۱۱۱

میراث سردار محمد داود، نخستین رئیس جمهور افغانستان (۱۹۷۳-۱۹۷۸ م)



«اولین دیدار سردار محمد داود با همزمان
خود پس از موفقیت کودتا.»



اولین دیدار سردار محمد داود با خبرنگاران
داخلی و خارجی



استقبال شهروندان کابل از اعلام جمهوریت
افغانستان

تصاویری از دیدارها و امضای قراردادها در دوره جمهوری سردار محمد داودخان



اولین جمهوری افغانستان به رهبری سردار محمد داوود | ۱۱۳



اولین دیدار پوزونوف، سفیر اتحاد جماهیر
شوروی، با رئیس جمهور داودخان



سردار محمد داوود خان با افسران ارشد ارتش افغانستان





علی احمد خرم، وزیر پلان، پس از عقد
تفاهم نامه با نماینده یکی از دولت ها، در
حضور داکتر محمد حسن شرق، معاون
صدارت



امضای موافقت نامه کمک ایالات متحده به
وزارت معارف، میان علی احمد خرم و سفیر
ایالات متحده در افغانستان که در تصویر،
محمد اسحق خان، رئیس پلان و آمر
USAID، نیز دیده می شوند.



وزیر اطلاعات و فرهنگ پس از امضای
موافقت نامه، با یکی از نمایندگان
کشورهای دوست

اولین جمهوری افغانستان به رهبری سردار محمد داوود | ۱۱۵



ملاقات اندیرا گاندی، صدر اعظم
هند، با سردار محمد داود



Tarz and Dr. Menicelli signing an agreement under which the Soviet



Shahin Farz, Chahar Chahar, Martin and Dr. Mont



داکتر محمد صدیق خان، معین اول
وزارت تعلیم و تربیه، در حال امضای
موافقت‌نامه با سفیر ایالات متحده
امریکا می‌باشد. در این مراسم، رئیس
مبارزه با بی‌سوادی و آمر آژانس توسعه
بین‌المللی ایالات متحده (USAID)
نیز حضور دارند.



امضای موافقت‌نامه بین کشور دوست و معین
وزارت معادن و صنایع، با حضور داکتر
عبدالقیوم خان وردک، وزیر معادن که بعدها به
سمت وزیر تعلیم و تربیه منصوب گردید.



وزیر برنامه‌ریزی، علی احمد خرم،
پس از امضای موافقت‌نامه با یکی از
کشورهای دوست

اولین جمهوری افغانستان به رهبری سردار محمد داوود | ۱۱۷





Deputy Commerce Minister Mohammad Azim Azimi and Head of the Soviet Transit Delegation, Satrii, signing the transit agreement under which the Soviet Union will supply Afghanistan with transit goods by

air to the one million dollars grant given to the Soviet Union for the construction of a new railway line.



اولین جمهوری افغانستان به رهبری سردار محمد داوود | ۱۱۹

«برخی از دیدارهای سردار محمد داود، رئیس جمهور، با رهبران کشورهای جهان»







Deputy Minister for Political Affairs Waheed Abdullah and U.N. resident representative in Kabul Robert Borthwick exchange the documents pertaining to the one million dollars grant given by U.N. for campaign against narcotics trafficking.





اولین جمهوری افغانستان به رهبری سردار محمد داوود | ۱۳۳





مراسم امضای تفاهم‌نامه ساختمان مکاتب میان وزیر پلان، علی احمد خرم، و سفیر ایالات متحده آمریکا برگزار شد. در این مراسم، در کنار سفیر، انجنیر فضل احمد افغان، رئیس تعمیرات وزارت تعلیم و تربیه، به عنوان ناظر حضور داشت.

اولین جمهوری افغانستان به رهبری سردار محمد داوود | ۱۳۵



هیأت آمریکایی در حال بازدید از یکی از پروژه‌های امدادی در میدان وردک می‌باشد. در این عکس، علاوه بر هیأت آمریکایی، انجنیر فضل احمد افغان، رئیس تعمیرات، و انجنیر عطا الرحمن تاجیار، مدیر پلان که بعدها به معاونت ریاست منصوب شد، نیز دیده می‌شوند.





تجلیل از روز «پشتونستان» در چاراهی پشتونستان مقابل وزارت مالیه.



سردار محمد داود در مراسم تجلیل از استرداد استقلال افغانستان





سردار محمد داود خان معارف پرور، در مراسم گرامیداشت از «روز معلم» در داخل ارگ، در حالت
تبریکی به معلمات اناث.



سردار محمد داود، رئیس جمهور، با خانم فریده عثمان انوری و خانم هنگامه

اولین جمهوری افغانستان به رهبری سردار محمد داوود | ۱۳۹



در دو تصویر فوق، سردار محمد داود، مشوق فرهنگ و هنر افغانستان، در کنار جمعی از خوانندگان و نوازندگان رادیو و تلویزیون افغانستان.



رییس جمهور، سردار محمد داود خان، به همراه وفیع الله خان سمیعی، وزیر عدلیه، در مراسم حج



سردار محمد داود، نخستین رئیس جمهور افغانستان، همراه با همسرش زینب داود.



سردار محمد داود، اولین رئیس جمهور، در اندیشه آینده مادر و وطن خود



سردار محمد داود خان، اولین رئیس‌جمهور افغانستان، شخصیتی صاحب اندیشه و معتقد به ترقی و پیشرفت افغانستان آزاد و مستقل بود. وی با بینشی تدریجی نسبت به دموکراسی، مطابق با شرایط اجتماعی کشور عمل می‌کرد. حفظ تمامیت ملی، حاکمیت سرزمین و استقلال وطن برای او بر همه چیز، حتی زندگی و خانواده‌اش، مقدم بود.

او رؤیای افغانستان آباد، نیرومند و مستقل را در سر می‌پروراند و گام‌هایی به سوی تحقق دموکراسی برمی‌داشت. با الهام از آرمان‌های شاه امان‌الله خان غازی، عزم خود را جزم کرده بود تا کشور را به سوی صلح و آرامش هدایت کند.

با این حال، زندگی او به شکلی تراژیک پایان یافت. با مرگ وی، امیدهای ملت افغانستان برای صلح و پیشرفت متلاشی شد و کشور در گرداب هرج و مرج و خشونت فرو رفت. دستاوردهایی که طی چهل و پنج سال (۱۹۷۸-۱۹۳۳) در دوران سلسله سردار یحیی خان به دست آمده بود، از بین رفت و ملتی آسیب‌دیده باقی ماند که همچنان در انتظار آینده‌ای است که شاه امان‌الله غازی آرزو داشت.

وی تا آخرین لحظات حیات، در برابر وطن‌فروشان تسلیم نشد و خود و خانواده‌ی

عزیزش را فدای سرزمین نیاکانش، یعنی افغانستان، کرد. او با نوشیدن جام شهادت، خود را به حقیقت و عدالت تسلیم نمود، نه به دشمنان وطن.

نویسنده این اثر به یاد دارد که پس از موفقیت کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ هـ.ش (۱۹۷۳ میلادی)، سردار محمد داود خان در ساعت ۷ صبح همان روز، در نخستین سخنرانی خود از طریق رادیو کابل، سقوط سلطنت و تأسیس نظام جمهوری افغانستان را با استناد به اشعار فردوسی اعلام کرد:

«مرا مرگ بهتر از آن زندگی

که سالار باشم کنم بندگی»

فردوسی

وی همچنین هنگامی که زمان مقتضی فرا رسید، مرگ را بر بندگی ترجیح داد و به حیات خویش پایان داد. روح آن شهید وطن شاد و یاد و خاطره او ماندگار و گرامی باد.



در دوره ریاست جمهوری حامد کرزی، پس از گذشت سی سال، جسد سردار محمد داود خان، مرحوم، همراه با قرآن عظیم الشان طلایی که از سوی خالد، پادشاه عربستان اهدا شده و همواره با وی همراه بود، شناسایی شد. DNA دندان ایشان نیز مورد تأیید قرار گرفت. سپس، جسد ایشان به همراه سایر اعضای خانواده، در تاریخ ۱۷ مارچ ۲۰۰۹م، با تشریفات ویژه نظامی و در حضور مقامات عالی رتبه نظامی و ملکی و همچنین اعضای کادر دیپلماتیک، در غرب کابل، پشت قصر دارالامان، به خاک سپرده شد.

رئیس جمهور نور محمد تره کی پس از کودتای هفتم ثور | ۱۳۳



رئیس جمهور نور محمد تره کی، پس از کودتای خونین هفتم ثور

از ۲۷ اپریل ۱۹۷۸ تا سپتمبر ۱۹۷۹ میلادی

با سقوط جمهوری محمد داوود خان، نظام جدیدی به نام «جمهوری دموکراتیک خلق افغانستان» تحت رهبری نور محمد تره کی به عنوان رئیس شورای انقلابی و صدراعظم اعلام شد. ببرک کارمل به حیث معاون شورای انقلابی و معاون صدراعظم، حفیظ الله امین به عنوان معاون صدارت و وزیر امور خارجه، و دگروال عبدالقادر به حیث وزیر دفاع، در سطوح بلند هرم تشکیلات دولتی تعیین شدند.

با به قدرت رسیدن حزب دموکراتیک خلق افغانستان، برخلاف وعده‌های داده شده، آزادی بیان و اجتماعات که در دهه دموکراسی با شعارهای فریبنده مطرح می شد، عملاً سلب گردید و تنها نام «دموکراسی» تحت عنوان جمهوری دموکراتیک خلق افغانستان به ملت داده شد. در عمل، آزادی بیان و تجمعات از مردم گرفته شد. هر فردی که از اسلام سخن می گفت، یا درکی از دموکراسی داشت، یا حتی به رادیوی بی بی سی گوش می داد، با سرنوشتی چون زندان پلچرخی، شکنجه، زجر، زنده به گور شدن و انواع مجازات‌های غیرانسانی روبه رو می گردید.

بی‌حرمتی‌ها آغاز شد و قشر روشنفکر و افراد مذهبی یا مجبور به ترک وطن شدند یا به‌گونه‌ای مفقود و یا فراری اعلام می‌گردیدند. با پیروزی کودتای هفت ثور، کشتارهای ناعادلانه و بی‌رحمانه و ویرانی‌های گسترده در سراسر افغانستان آغاز شد.

پس از کودتا، بیرق سیاه، سرخ و سبز که از آغاز سلطنت امان‌الله خان به‌عنوان بیرق ملی افغانستان شناخته می‌شد، به یک بیرق کاملاً سرخ تغییر یافت. بازداشت‌های گسترده و ناعادلانه دانشمندان، سیاستمداران، نظامیان، کارشناسان مجرب، روحانیون و حتی مردم عادی آغاز شد. بسیاری در زندان‌ها شکنجه شده و به‌صورت انفرادی یا دسته‌جمعی کشته یا زنده‌به‌گور گردیدند.

در روز دوم کودتا، اختلاف میان جناح‌های «خلق» و «پرچم» آشکار شد و وحدت موقتی که برای سقوط دولت محمد داود خان ایجاد شده بود، از میان رفت. در این زمان، تمام صلاحیت بازداشت و کشتار در اختیار جناح خلق قرار داشت و جناح پرچم، به‌دلیل اختلافات، عملاً از قدرت کنار زده شده و در انتظار سرنوشت خود بود.

قانون اساسی و قانون مأمورین دوره جمهوری داود خان لغو گردید و افراد تحصیل‌کرده، باتجربه و صادق از وظایف‌شان برکنار شدند. به‌جای آنان، افراد حزبی، کم‌تجربه و کم‌سواد که آگاهی لازم از سوسیالیسم، ساختار اجتماعی افغانستان، دموکراسی و حتی دین و مذهب نداشتند، در پست‌های حساس دولتی از سطوح پایین تا بالا مقرر شدند. معیار گزینش در ادارات دولتی و قوای نظامی، وفاداری به حزب بود، نه شایستگی و وطن‌دوستی.

حتی یک مأمور پایین‌رتبه حزبی می‌توانست وزیر یا جنرال دوره‌های پیشین را زندانی کند یا به قتل برساند. چهره‌های ملی مانند محمد موسی شفیق و نوراحمد اعتمادی، همراه با شماری از جنرال‌ها و روحانیون برجسته، کشته شدند. در مکاتب و پوهنتون‌ها نیز معیار موفقیت، وفاداری به حزب، جاسوسی و حضور در جبهات بود، نه شایستگی علمی و وطن‌دوستی. این وضعیت تفاوت چندانی با دوره تاریک حبیب‌الله کلکانی نداشت.

با تشدید اختلاف میان جناح‌های خلق و پرچم، اتحاد جماهیر شوروی طرح جدیدی را عملی کرد. ببرک کارمل در ۵ جولای ۱۹۷۸ همراه با تعدادی از یارانش به‌عنوان سفیر به

رئیس جمهور نورمحمد تره‌کی پس از کودتای هفتم ثور | ۱۳۵

کشورهای مختلف تعیین شد. گروهی دیگر به رهبری سلطان‌علی کشتمند در کابل باقی ماندند، اما پس از مدت کوتاهی به اتهام توطئه کودتا بازداشت و تحت شکنجه قرار گرفتند. بعدتر، حفیظ‌الله امین ببرک کارمل و همکارانش را از سفارت‌ها برکنار، از حزب اخراج و دستور بازگشت آنان را برای محاکمه صادر کرد. همچنین، اتهام غارت دارایی‌های سفارتخانه‌های افغانستان را علیه برخی از سفیران مطرح نمود.

سیاست اتحاد جماهیر شوروی در این دوره دوگانه بود؛ از یک سو ببرک کارمل را برای کسب قدرت تشویق می‌کرد و از سوی دیگر به حفیظ‌الله امین هشدار می‌داد تا کودتا را سرکوب کند.

در ادامه، برای قطع روابط افغانستان با کشورهای غربی، به‌ویژه ایالات متحده آمریکا، طرح‌هایی به اجرا گذاشته شد. از جمله، اختطاف و قتل سفیر آمریکا آدولف دابس در ۱۴ فبروری ۱۹۷۹ در کابل بود. این رویداد در هوتل کابل رخ داد و به دنبال آن، روابط افغانستان با غرب به شدت تضعیف شد.

پس از این حادثه و کشته شدن شماری از اتباع خارجی، تعداد کارکنان سفارت‌های غربی کاهش یافت و کمک‌های کشورهای غربی به افغانستان قطع گردید. در نتیجه، جمهوری دموکراتیک خلق افغانستان بیش از پیش به دامن اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای بلوک شرق وابسته شد.

حفیظ‌الله امین، تحت رهبری نورمحمد تره‌کی، اصلاحات توزیع اراضی را اعلام کرد و آن را با شتاب در اکثر نقاط افغانستان به اجرا گذاشت. این اقدام امین، مقامات دولتی اتحاد شوروی را به تشویش انداخت و «ولادیمیر خریچکوف»، رئیس ک.ج.ب. وقت، پیامدهای ناگوار آن را به امین گوشزد کرد. امین در پاسخ گفت: «استالین انقلاب را با دستکش‌های سفید تطبیق نکرد.» (سی.ان.ان)

در کابل، حفیظ‌الله امین، صدراعظم، همراه با رفقاییش دست به کشتارهای بدون محاکمه به اشکال گوناگون می‌زدند. در اینجا یکی از روایت‌های شاهد عینی را که یکی از دوستانم - که در وزارت پلان به حیث رئیس وظیفه اجرا می‌کرد و اکنون آدرسش را ندارم تا

اجازه ذکر نامش را بگیرم-برایم بیان کرده است، نقل می‌کنم:

او گفت که روزی برای اخذ هدایت در امور وظیفوی نزد داکتر شاولی، وزیر پلان و معاون صدارت، رفته بودم. در همان زمان، سید داوود ترون، قوماندان عمومی امنیت وزارت داخله، وارد دفتر داکتر شاولی شد. پس از احوال‌پرسی، داکتر شاولی از او پرسید: «رفیق ترون، چه امری است؟»

ترون در پاسخ گفت: «رفیق شاولی، تمام زندان‌ها، خانه‌های شخصی و تهاکابی‌هایی که برای زندانیان در نظر گرفته شده بود، کاملاً پُر شده و دیگر گنجایش ندارند. چه باید کرد؟»

داکتر شاولی به‌گونه‌ای غیرمسئولانه پاسخ داد: «رفیق ترون، در عملیات جراحی دستکش‌ها پر از خون می‌شود؛ بناچاره‌ای نیست. آن‌هایی را که برای‌شان جا نیست، بکش!»

سید داوود ترون که گویی انتظار چنین هدایت را داشت، پس از ادای مراسم خداحافظی، دفتر را ترک کرد تا سرنوشت بی‌گناهان را رقم بزند. یکی از آن مظلومان و بی‌گناهان، عبدالاحمد، برادر ۲۲ ساله نویسنده این اثر بود که در جریان درس از پوهنځی پولیتخنیک خارج و در همان یکی دوروز، قربانی آرزوهای حفیظ‌الله امین و رفقاییش گردید.



شهید عبدالاحمد، برادر نویسنده این اثر

رئیس جمهور نورمحمد تره‌کی پس از کودتای هفتم ثور | ۱۳۷

با قیام مردم ضدکمونیسم و تحریک پاکستان، ایران، عربستان سعودی، امریکا و انگلستان، در هر کنج و کنار افغانستان مظالم امین نیز شدت می‌گرفت. مخصوصاً در چارکنت مزار، نورستان، خدران، لوگر، چنداول و بالاحصار، سرکوبی‌ها شدت می‌یافت.

در ماه مارچ ۱۹۷۹م، در شهر هرات قیام عمومی صورت گرفت که در حدود ۲۵ هزار نفر از مردم مظلوم و بی‌چاره در اثر حملات زمینی و هوایی کمونیست‌ها به قتل رسیدند. حفیظ‌الله امین این حادثه را طوری وانمود ساخت که گویا مردم هرات در مخالفت با کورس‌های سوادآموزی، به تحریک ایران دست به اغتشاش زده‌اند.

در هنگام قیام هرات، نورمحمد تره‌کی چندین بار به‌صورت تلفونی از رهبری اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی تقاضای کمک و اعزام عساکر شوروی به هرات نمود؛ اما روس‌ها که پلان درازمدتی را در افغانستان و منطقه روی دست داشتند، به درخواست او پاسخ مثبت ندادند.

قیام‌های ضد دولتی در نقاط مختلف دیگر نیز بروز کرد و در برابر دولت شدت می‌گرفت و به‌مرور زمان، کنترل و خاموش‌ساختن این قیام‌ها از توان نورمحمد تره‌کی و حفیظ‌الله امین خارج شد.

بتاریخ ۵ دسمبر ۱۹۷۸م، معاهده‌ای میان نورمحمد تره‌کی و برژنف، منشی عمومی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی، در مسکو به امضا رسید که در آن، ورود عساکر شوروی در صورت مداخلات خارجی و تقاضای دولت افغانستان پیش‌بینی شده بود.

در مقابل، ایالات متحده امریکا یگانه راه جلوگیری از پیشرفت اتحاد جماهیر شوروی در منطقه را تقویت و حمایت جدی از اسلام و گروه‌های بنیادگرا در پاکستان و افغانستان می‌دانست. از همین‌رو، با درک تجاوز قریب‌الوقوع شوروی به افغانستان، حتی از حمایت متحد وفادار خود، یعنی رضاشاه پهلوی، نیز دست کشید و ترجیح داد که گروه‌های بنیادگرا در ایران به قدرت برسند تا همراه با پاکستان، یک نیم‌دایره قوی اسلامی در برابر نظام سوسیالیستی شوروی ایجاد شود.

با پیروزی انقلاب اسلامی ایران به رهبری آیت‌الله خمینی، بتاریخ اول فبروری ۱۹۷۹م،

برخلاف انتظار ایالات متحده امریکا، تعدادی از دانشجویان موسوم به «دانشجویان خط امام» سفارت امریکا را در تهران اشغال کرده و دیپلمات‌های امریکایی را گروگان گرفتند. در نتیجه، روابط میان ایالات متحده امریکا و دولت جدید ایران تیره شد و امام خمینی امریکا را «شیطان بزرگ» خطاب کرد و بازی سیاسی تازه‌ای در منطقه آغاز گردید.

در همین حال، دولت شوروی که منتظر چنین وضعیتی بود، با آگاهی از تندروی‌های امین و این واقعیت که وی دوبار با تأمین مالی ایالات متحده امریکا برای ادامه تحصیلات به امریکا رفته بود، او را در نظر ک.ج.ب مشکوک جلوه داد.

روس‌ها در صدد مداخله نظامی و حذف حفیظ‌الله امین برآمدند. پیش از بازگشت نورمحمد تره‌کی از کنفرانس رهبران کشورهای غیرمنسلک در کوبا، پلان دیگری را طرح کردند. هدف این بود که پس از بازگشت تره‌کی، با استفاده از اسناد تهیه‌شده درباره ارتباط امین با CIA، وی را حذف کرده و زمینه وحدت دوباره خلق و پرچم و بازگشت ببرک کارمل را فراهم سازند.

هم‌زمان، در کابل و مسکو نیز آمادگی‌هایی روی دست گرفته شد تا در جریان توقف کوتاه تره‌کی در مسکو، میان او و ببرک کارمل آشتی برقرار گردد.

اما امین که شخصی زیرک و هوشیار بود، از این جریانات بی‌خبر نمانده بود. او با استفاده از منابع اطلاعاتی خود، از جمله سید داود ترون، از تحرکات آگاه شده و برای حفظ قدرت خویش دست به اقدامات جدی زد.

امین برای فریب اعضای حزب، اعلان کرد که برای استقبال باشکوه از نورمحمد تره‌کی آمادگی گرفته شود؛ اما در عین حال، به‌صورت مخفیانه پلان ترور وی را در فاصله میدان هوایی تا قصر جمهوری طرح‌ریزی کرده بود.

در مقابل، پلان شوروی این بود که امین را در همان طیاره حامل تره‌کی بازداشت کرده و به شوروی منتقل سازند.

امین با اطلاع از این دسیسه، نیم ساعت پیش از رسیدن تره‌کی به میدان هوایی کابل رفت، اوضاع را بررسی کرد و فوراً به قصر جمهوری بازگشت و دستور داد تا قطعه تشریفات

رئیس جمهور نورمحمد تره‌کی پس از کودتای هفتم ثور | ۱۳۹

رسمی جایگزین نیروهای مورد نظر شوروی گردد.

در عین حال، ک.ج.ب نیز بیکار ننشسته بود و پلان ترور تره‌کی را کشف و عاملان آن را قبل از اجرا دستگیر کرد، بدون آن‌که امین از این موضوع آگاه شود.

بتاریخ ۱۴ سپتامبر ۱۹۷۹م، نورمحمد تره‌کی از مسکو به کابل بازگشت و با مشاهده تغییرات، متحیر شد.

دو روز بعد، با ناکام شدن پلان سوءقصد، سفیر شوروی تره‌کی را از این ماجرا آگاه ساخت. در حالی که سفیر شوروی و سید داود ترون در دفتر تره‌کی حضور داشتند، امین به قصر جمهوری فراخوانده شد.

پس از ورود امین، میان او و تره‌کی درگیری مسلحانه رخ داد که در نتیجه آن، سید داود ترون و یک تن از همراهان تره‌کی کشته شدند و امین جان سالم به‌در برد.

امین پس از بازگشت، دستور داد تره‌کی زندانی شود و سپس او را از مقامش برکنار کرده، خود را به‌عنوان منشی عمومی حزب، رئیس جمهور و صدراعظم اعلان نمود.

سرانجام، بتاریخ ۹ اکتوبر ۱۹۷۹م، نورمحمد تره‌کی به‌وسیله بالشت خفه شد و مرگ او به‌گونه رسمی ناشی از بیماری اعلام گردید.



نخستین وطن‌فروشانی که پس از پیروزی به اصطلاح انقلاب کمونیستی ثور، به منظور ثبت یادگاری، اقدام به گرفتن عکس کردند.



نخستین کابینه نور محمد تره کی پس از پیروزی کودتای ننگین ۲۷ اپریل ۱۹۷۸ میلادی



دوره ریاست جمهوری حفیظ الله امین

(سپتامبر ۱۹۷۹ - دسمبر ۱۹۷۹ میلادی)

پس از درگیری مسلحانه‌ای که در قصر جمهوری رخ داد، اسلم وطنجار، شیرجان مزدوریار، سید محمد گلاب زوی و اسدالله سروری - که از طرفداران نورمحمد تره‌کی بودند و جان خود را در خطر جدی می‌دیدند - فوراً به سفارت اتحاد شوروی در کابل پناه بردند و از آنجا به‌گونه مخفی توسط روس‌ها به شوروی اعزام شدند و با ببرک کارمل، به‌منظور ایجاد وحدت میان خلق و پرچم، یکجا گردیدند.

در دوره سه‌ماهه حاکمیت امین، فضای افغانستان بیش از پیش تیره و آکنده از وحشت و بربریت شد و ده‌ها هزار افغان مظلوم و بی‌گناه به اشکال مختلف و فجیع زندانی یا کشته شدند. یکی از نمونه‌های دیگر کشتارهای دسته‌جمعی در زمان حفیظ‌الله امین، قتل عام خانواده مجددی در قلعه جواد بود که بدون استثنا، صغیر و کبیر - اعم از زن و مرد - بدون هیچ‌گونه رعایت کرامت انسانی، در مدت چند دقیقه به‌گونه‌ای ظالمانه نابود شدند.

حفیظ‌الله امین با درک این‌که اتحاد جماهیر شوروی دیر یا زود او را از میان برخواهد

داشت، تلاش کرد با گشودن باب دوستی با ایالات متحده آمریکا، بقای حکومت خود را تضمین کند.

چنان‌که نویسنده مأخذ (۱۸) می‌نویسد: «علایم و نشانه‌های پیش از اشغال نشان می‌داد که امین از بدترین واکنش‌های مسکو نگران بود. او در سخنرانی‌هایش مکرراً تأکید می‌کرد که کابل از کمک‌های هر کشوری استقبال می‌کند. وی در مصاحبه‌ای با واشنگتن پست و لاس‌آنجلس تایمز در ۲۵ اکتوبر، به‌صراحت از واشنگتن درخواست کمک کرد و گفت: "ما از ایالات متحده می‌خواهیم مسائل منطقه را واقع‌بینانه بررسی کند و کمک‌های بیشتری برای ما فراهم نماید."»

اسلام‌آباد در ۳۱ اکتوبر به ایالات متحده اطلاع داد که امین «با اشتیاق درباره دیدارهای دوجانبه صحبت می‌کند». قرار بود وزیر خارجه پاکستان، آقا شاهی، در نیمه دوم نوامبر به کابل سفر کند، سپس وزیر خارجه افغانستان، شاه‌ولی، از اسلام‌آباد دیدار نماید و در نهایت رؤسای جمهور دو کشور با یکدیگر ملاقات کنند.

امین در ۲۰ نوامبر با نویسنده امریکایی «ری تالی استوارت» نیز مصاحبه‌ای انجام داد. به نوشته استوارت، «شاید او از این طریق قصد داشت از امریکا کمک بخواهد». در این گفتگو، امین اظهار داشت که علاقه دارد فلم‌های امریکایی را در تلویزیون افغانستان ببیند، اما کسی به او چیزی ارائه نکرده است. او همچنین گفت که مایل است سفیر امریکا را در کابل ملاقات کند. این مصاحبه در اختیار مطبوعات و رادیو قرار گرفت؛ شاید امین می‌خواست از این طریق به امریکا علامتی بدهد.

امین با ابراز تمایل برای دیدار با آقا شاهی، اشاره کرده بود که آماده است مسئله «پشتونستان» را کنار بگذارد. آقا شاهی بعداً گفت: «ما به این نتیجه رسیدیم که آنان آماده‌اند خط دیورند را بپذیرند.» امین همچنان موافقت کرده بود که در ۲۲ دسمبر، پیش از عزیمت به عربستان سعودی، با ضیاءالحق دیدار کند.

به گفته وزیر خارجه پاکستان، اندکی پیش از سفر به افغانستان گزارش رسید که در کابل برف شدیدی باریده است. وزیر خارجه افغانستان، شاه‌ولی، در میدان هوایی منتظر ورود

دوره ریاست جمهوری حفیظ الله امین | ۱۴۳

همتای پاکستانی خود بود، اما دریافت که او نخواهد آمد. آقا شاهی اظهار داشت: «در همان روز شاه‌ولی به من تلفن کرد و خواست که روز بعد به کابل بیایم. در صدای او یأس و اضطراب احساس می‌شد و با اصرار، خواهش می‌کرد که در آمدن تأخیر صورت نگیرد» (ص ۵۱-۱۸).

«آقا شاهی با رد این تقاضا توضیح داد که باید رئیس‌جمهور ضیاء‌الحق را در سفرش همراهی کند و نیز برادرزاده‌اش در ۲۷ دسمبر عروسی دارد. بدین ترتیب، مأموریت کابل به ۲۹ دسمبر به تعویق افتاد. قابل توجه است که ۲۷ دسمبر مصادف با تجاوز بعدی قشون سرخ به افغانستان نیز می‌باشد.»

«در این شرایط، پاکستان تهدید کمونیزم در افغانستان را عامل اساسی برای روابط پایدار و رو به رشد با واشنگتن می‌دانست و امیدوار بود کمک‌های نظامی امریکا از سر گرفته شود. بدیهی بود که آنان برای توافق با امین عجله نداشتند. البته آقا شاهی بعدها شدیداً منکر شد که ایالات متحده با دیدار وی از کابل مخالفت کرده است. در هر صورت، شاید هیچ‌گاه معلوم نشود که امین در آن شرایط قصد داشت به پاکستان و ایالات متحده چه بگوید. در ۲۴ دسمبر، نخستین دسته‌های ارتش سرخ از راه هوا وارد شدند و در ۲۷ دسمبر، با حمله نیروهای شوروی به قصر، امین کشته شد» (ص ۵۲-۱۸).

قابل یادآوری است که سه هفته پیش از سقوط امین، شب‌نامه‌ای به زبان فارسی تاجیکی منتشر شد که در آن مردم کابل از احتمال وقوع جنگ با یک کشور خارجی آگاه گردیده بودند. در آن توصیه شده بود که در صورت نواخته‌شدن زنگ خطر، همه فوراً به خانه‌های خود بروند، دروازه‌ها را ببندند، چراغ‌ها را خاموش کنند و پرده‌ها را بکشند.

همچنان، زمانی که نویسنده این اثر تحت برنامه یونسکو برای اشتراک در یک کنفرانس منطقه‌ای به بانکوک، پایتخت تایلند، سفر می‌کرد، یکی از همکاران خلقی (امین‌گرا) به او گفت: «در بازگشت، در روزهای عید در پشاور جشن می‌گیریم» (یعنی پشاور را اشغال کرده‌ایم).

به تاریخ ۲۴ دسمبر ۱۹۷۹، پرواز طیاره‌های بزرگ در آسمان کابل دیده شد که صدای

مهیّب آن‌ها مردم را نگران و متحیر ساخته بود. روز بعد، ۲۵ دسمبر، هنگام بازگشت از وظیفه به خانه، نویسنده با دوست نزدیک خود، سید عبدالله معصومی، برخورد کرد. او پرسید: «این طیاره‌ها چیست؟» پاسخ داده شد: «عزیزم، گمان می‌کنم این همان طیاره‌هایی است که ده سال پیش به چکوسلواکیا تحفه‌های کریسمس می‌بردند و اکنون به افغانستان تحفه می‌آورند.»

سرانجام، در ۲۷ دسمبر ۱۹۷۹، زنگ خطر به صدا درآمد و با کشته‌شدن حفیظ‌الله امین، نه تنها افغانستان همانند چکوسلواکیا اشغال شد، بلکه اتحاد جماهیر شوروی در جنگی گسترده درگیر گردید و در مقابل، ایالات متحده آمریکا و متحدینش نیز وارد میدان رقابت شدند.

* * *

یکی از جنایات حفیظ‌الله امین

(روایتی از فاجعه خانواده صدیق عالمیار)

غمنامه «کرهاله»

برگرفته از صفحات (۲۰۸-۲۱۱) کتاب «له هورا تر تکبیره» نوشته محمد صفر خواریکش، چاپ کابل، ۱۳۹۹.

ترجمه: قاسم آسمایی

کرهاله‌ی سرسبز در شهر اسدآباد، مرکز ولایت کنر، میان دو دریا واقع شده است. تپه چغان و قلعه تاریخی بر فراز آن نیز در همین جا موقعیت دارند. سرک، کرهاله را به گونه‌ای به دو بخش تقسیم کرده است که یک بخش آن در کنار دریای بزرگ و بخش دیگر در جوار دریای کوچک قرار دارد.

از کرهاله در امتداد دریای بزرگ، به سوی ولسوالی‌های شینگل، اسمار، دانگام و غازی‌آباد، و در امتداد دریای کوچک به طرف ولسوالی‌های وټه‌پور، پیچ و ولایت نورستان،

سرک‌ها کشیده شده‌اند.

مصیبتی بزرگ که روایت آن در این جا آورده می‌شود، مصادف است با شب ۳۰ بر ۳۱ ماه حمل ۱۳۵۸؛ شبی که هوای پاک، نیروبخش و معطر از عطر گل نارنج بر این قریه می‌وزید و از دریای خروشان، آوازهای سرمست‌کننده به گوش می‌رسید.

باشندگان کرهاله، بی‌خبر از همه شور و شر دنیا، همانند طفل خفته در آغوش مادر، از سرود دریای خروشان لذت می‌بردند و عطر بهاری را استشمام می‌کردند.

شب جمعه بود و بر روال همیشگی، شمار زیادی از مأمورین و معلمین توظیف‌شده در ولسوالی‌های کُتر، و همچنان شاگردان، محصلین و مأمورین از ولایت ننگرهار، برای دیدن خانواده و سپری کردن روزهای رخصتی به قریه آمده بودند.

برای اکثریت باشندگان تپه چغان و دامنه آن، این آخرین شب آرام‌بخش پیش از توفان نیستی بود.

* * *

چند هفته پیش، به‌منظور جلوگیری از حملات احتمالی مخالفان، پوسته‌های امنیتی در اطراف کرهاله جابه‌جا شده و بر رفت‌وآمد در این ساحه نظارت صورت می‌گرفت. اما در آن شب، باشندگان کرهاله با فیرهای ناگهانی سلاح‌های سبک و سنگین از خواب بیدار شدند و تا صبح، صدای شلیک‌ها خواب را بر آنان حرام ساخت.

یک هفته پس از قیام هفت ثور، دولت «خلقی» یک‌سالگی خود را تکمیل می‌کرد. در این مدت، دولت خلقی نه تنها نتوانست حمایت و پشتیبانی مردم را برای دفاع از خود جلب کند، بلکه یکه‌تازی حفیظ‌الله امین و عملکرد جنایت‌پیشه اداره آگسا تحت امر او، سبب ایجاد مخالفت‌ها، بغاوت‌ها و واکنش‌های طبیعی در برابر دولت گردید. سردمداران دولت، هر صدای اصلاحی و انتقادی را دشمنی با خود تلقی کرده و عاملان آن را «مباح‌الدم و واجب‌القتل» می‌دانستند.

در ادامه این مخالفت‌ها و مقاومت‌ها علیه دولت، در همان شب (شام سی حمل ۱۳۵۸)، شماری از مخالفان وابسته به تنظیم‌های بنیادگرای اسلامی بر پوسته‌های قوای

مسلح مستقر در اطراف قریه کرهاله فیر نموده و میان دو طرف تا صبح تبادل آتش جریان داشت.

با دمیدن سپیده، بر تپه چغان و قریه‌های دوشاخیل و گورگام که در جناح مقابل کرهاله واقع‌اند، نخستین شعاع سرخ آفتاب پخش شد؛ اما برخلاف روزهای پیش، این سرخی پیام‌آور مرگ و نیستی برای باشندگان این قریه بود.

قریه کرهاله در جوار دریای پیچ، توسط قوای کوماندو تحت قوماندۀ صادق عالمیار و قطعۀ ۶۹ تحت امر عبدالحق و جگرن بهرام‌الدین محاصره گردید و به باشندگان اجازه داده نمی‌شد از قریه بیرون شوند.

منسوبین قطعات یادشده، تلاشی خانه‌به‌خانه را آغاز کرده، دروازه‌های بسته را با لگد شکسته و افراد مظنون را در برابر دیدگان اعضای خانواده‌های‌شان هدف گلوله قرار دادند.

سربازان، اطفال ۱۴ ساله تا پیرمردان هشتادساله را به بهانه جرگه و دیدار با والی، به‌سوی پل اسدآباد کشان‌کشان بردند. زنان و اطفال برای رهایی اعضای خانواده، با عذر و زاری و گریه و ناله به پای سربازان افتاده و خواستار آزادی پدران، برادران، شوهران و پسران خویش بودند. فریاد و ناله آنان تا قریه‌های اطراف می‌رسید.

زنان و اطفال قریه را با زور و تهدید، داخل مسجدی در جوار دریا کرده و دروازه را بر روی‌شان بستند.

تمام اطفال، جوانان و پیرمردان را در گندهای نزدیک پل گرد آورده و قوماندان دستور آتش داد. شماری از سربازان از اجرای این فرمان سرپیچی کردند که قوماندان خود بر آنان آتش گشود و آنان نیز کشته شدند.

در چند لحظه کوتاه، بیش از ۱۲۶۰ تن بدون هیچ‌گونه پرسش و پاسخ، حتی بدون ثبت نام و ولد، بر خاک افتاده و در خون خویش غلتیدند.

زنان و اطفال محبوس در مسجد، با فریاد و شیون، شاهد کشته‌شدن عزیزان و نان‌آوران خانواده‌های خود بودند.

سردسته جلادان بار دیگر دستور داد تا بر اجساد نیمه‌جان نیز آتش گشوده شود.

دوره ریاست جمهوری حفیظ الله امین | ۱۴۷

به زنان و اطفال اجازه داده نشد تا اجساد عزیزان‌شان را از محل حادثه بیرون برده و مطابق رسوم دینی دفن کنند؛ بلکه اجساد همه قربانیان بدون رعایت مراسم مذهبی و شرعی، به‌گونه دسته‌جمعی توسط بولدوزر زیر خاک شد.

پیرزنان، اطفال و شمار زیادی از زنان با کودکان شیرخوار در آغوش، سر و پای برهنه و در حالی‌که زخمی و مضروب بودند، برای حفظ جان و آبرو، در تاریکی شب از میان خارزارها، جنگل‌ها و راه‌های دشوارگذر، خود را به علاقه‌داری مرور رساندند.

به روایت عبدالرحمن زمانی، در زمان آن جنایت بزرگ و بی‌مانند، اشخاص ذیل در رهبری ادارات دولتی و حزبی ولایت کنر ایفای وظیفه نموده و دارای صلاحیت بودند: شهنواز شیوانی والی، سپین‌جان لاله‌اند منشی کمیته ولایتی و گل‌رنگ قوماندان عمومی جبهه کنر.

همچنان محمد یعقوب، مستوفی و عضو کمیته ولایتی؛ شمشیر نرپوال، رئیس تعلیم و تربیه و عضو کمیته ولایتی؛ چمتو، ولسوال پیچ و عضو کمیته ولایتی؛ داکتر بادام، خوکیوال، محمدنعیم، عبدالقادر، داکتر نعمت، نظام‌الدین بی‌خدا (اعضای کمیته ولایتی) و نورالرحمان، رئیس امور سرحدات، از جمله مسئولان بودند.

بر اساس اظهارات کادرهای محل، فرمان کشتار دسته‌جمعی از سوی دو تن وابسته به حفیظ‌الله امین، یعنی صدیق عالمیار (قوماندان کندک کوماندو) و عبدالحق (قوماندان غند ۶۹) صادر شده بود؛ اما عدم مخالفت سایر اعضای رهبری حزبی و دولتی کنر با این جنایت، نمی‌تواند موجب برائت آنان گردد.

بر اساس معلومات باشندگان کرهااله و نوشته عبدالرحمن زمانی، ترکیب شغلی قربانیان این جنایت بزرگ چنین بوده است:

«۶۷۶ غریب‌کار، ۲۱۴ شاگرد مکتب، ۱۶۷ دهقان، ۵۷ معلم، ۲۷ مأمور دولت، ۱۵ نجار، ۱۰ گل‌کار، ۱۱ فارغ صنف دوازدهم، ۲ دکاندار، ۵ مولوی، ۷ آهنگر، ۴ باغبان، ۴ خیاط، ۲ سرمعلم، ۲ افسر، ۲ محصل، یک مستری، یک گدام‌دار، یک تحویل‌دار و ۵۱ تن دیگر. از جمله قربانیان، یک تن مبتلا به بیماری روانی نیز بود.»

نوت:

صدیق عالمیار و برادرانش از جمله ابزارهای کشتار و ترور حفیظ‌الله امین به شمار می‌رفتند. به عبارت دیگر، خانواده عالمیار همچون ماشین‌های بی‌رحم برای نابودی انسان‌ها عمل می‌کردند و حرفه آنان سرقت، دزدی، آدم‌کشی و ترور بود. عارف عالمیار حتی پیش از قیام ثور نیز در هسته توطئه امین نقش تروریستی ایفا می‌کرد.

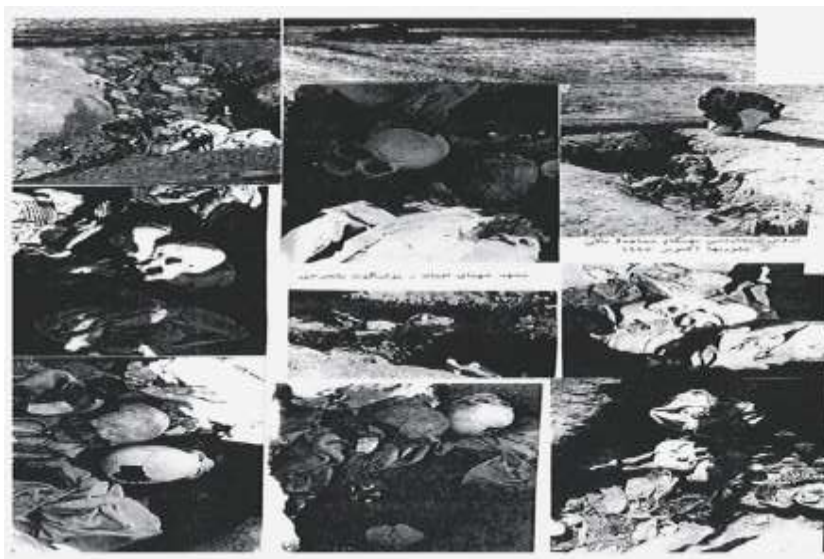
خانواده عالمیار اکنون نیز به‌گونه‌ای دیگر، نقش ترور فرهنگی و سیاسی را بر عهده گرفته‌اند و با تلاش برای تطهیر چهره خونین امین، می‌کوشند او را بی‌گناه جلوه داده و جنایات او در کشتار بی‌دریغ صدها هزار انسان بی‌گناه افغانستان را توجیه نمایند.

میراث دوره‌های حکومت نورمحمد ترکی و حفیظ‌الله امین

اپریل ۱۹۷۸ - دسمبر ۱۹۷۹ م



«قبرهای دسته جمعی دوره نورمحمد ترکی و حفیظ‌الله امین» (مجله آینه افغانستان)



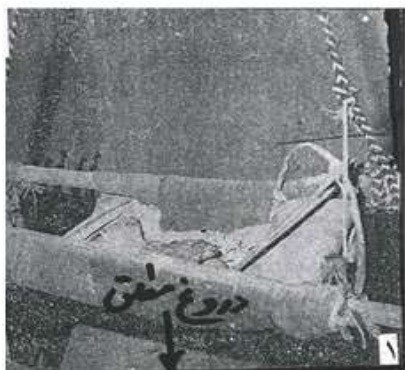
مراسم برافراشتن بیرق دوره‌های نور محمد ترکی و حفیظ الله امین در ارگ برگزار شد و با افراشتن بیرق سرخ، رنگ اکثر ساختمان‌های دولتی نیز سرخ شد.



- حفیظ الله امین در فرودگاه کابل هنگام استقبال از وزیر امور خارجه کوبا



- ببرک کارمل هنگام خداحافظی با حفیظ الله امین، در زمان سفرش به پراگ به عنوان سفیر



گهواره و اطاق دروغین نور محمد تره کی در خانه ی پدری او واقع در مقر ولایت غزنی

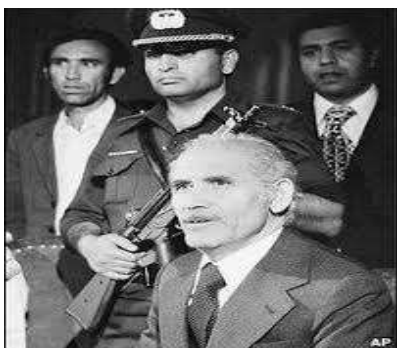
دوره ریاست جمهوری حفیظ الله امین | ۱۵۱



ملاقات آقای نور محمد ترکی با وزیر خارجه جمهوری کوبا، در حضور حفیظ الله امین، وزیر خارجه، و شاه محمد دوست، معین سیاسی وزارت امور خارجه



ملاقات حفیظ الله امین با وزیر خارجه کوریای شمالی



نور محمد تره کی در حال بریدن کیک سالگرد تولد جعلی خود



حفیظ الله امین در محفل یادبود سه عقرب



« ملاقات نور محمد ترکی با برژنف پس از بازگشت از کنفرانس غیرمنسلک
در هاوانا، کیوبا. »

تفاوت اگر چه در حقیقتی که حاضر به مصافحه و مذاکره میشدند از آن
دست کشیده میشد و بر این اساس در یک دولت اشتراکی و تقسیم
ایستادگی نظامی و ملکی بین پریمی و وطنی و ایبار و عدالت محمد
حزب امسکرا نیز خلق افغانان که با داندن خود را در دور و کابل
و نجیب از رهبران و نظامی و ملکی که از نیست کی اولی شان برهم میزدند
مقیم میخواستند. در غیر این صورت قرار میبست و ضمیمه ریاست
دولت و وزارت دفاع را به خود می گرفتند و به کابل و هکله و نظامی
و ملکی که در دیگر میزدند و عناصر را در داندن کابل قرار میبرد
مگر خفته بود. اینکه قادر و کابل از هم مدت با هم نزدیکی بودند
و خفته تا من کی با هم داشتند برایم معلوم نیست و اینکه
جواز قادر حاضر شده بود با کابل و کابل با قادر همکاری میگذشت
من معلوم نیست زیرا کابل در ملاقات و مذاکره خود قبل از
رفتن بنام در بنامه از هیچ ندارد. قرار میبست ضمیمه شده بود
کابل، در کابل و نجیب قبل از روزی که به مستقیم و یا
از طریق ایران و پاکستان وارد افغانان میشدند و این
مطلب نیز در ملاقات با من کابل در میان گذاشت. شاید
دلیل نزدیکی قادر و کابل با هم تماس آنها به یک شبکه خارجی
گرفته باشد.

۱۳۷۱/۶/۴

یکی از اوراق تحقیقاتی سلطان علی کشتمند که به طور غیر مستقیم به تماس «برک کارمل» و «ژنرال عبدالقادر» برای سازماندهی یک کودتا اشاره کرده است و به جای نام اتحاد شوروی، یک شبکه خارجی را ذکر کرده است.



«یکی از مکاتب تخریب شده توسط گروهی که خود را مجاهد می نامیدند،
در دوره حکومت ترکی و امین»



نمونه از خرابی های دوره های نور محمد ترکی و حفیظ الله امین



دورهٔ ببرک کارمل پس از بازگشت از پراگ، چکسلواکیا (۱۹۷۹-۱۹۸۶ میلادی)

در این دوره، درگیری مستقیم اتحاد جماهیر شوروی با به اصطلاح «مجاهدین» که پرورش یافتهٔ غرب، پاکستان و برخی کشورهای عربی بودند، آغاز گردید.

بتاریخ ۲۷ دسمبر ۱۹۷۹ میلادی، ساعت هشت شب، زنگ خطری که چندی پیش از تجاوز نظامی قشون سرخ اتحاد جماهیر شوروی به دسترس برخی از باشندگان کابل، از جمله نویسندهٔ این اثر، رسیده بود، به صدا درآمد. افغانستان رسماً توسط نیروهای شوروی اشغال گردید.

پس از قتل حفیظ الله امین همراه با شماری از وزیرانش - به استثنای دستگیر پنجشیری که در همان روز از اتحاد جماهیر شوروی وارد کابل شده بود و در محفل حضور داشت - سایرین توسط افراد مسئول روسی که در آشپزخانهٔ حفیظ الله امین وظیفه داشتند، به دستور مقامات شوروی مسموم و به قتل رسیدند.

متعاقباً، ببرک کارمل پس از ایراد بیانیه‌ای از تاجکستان، همراه با قشون سرخ وارد کابل شد و قدرت را به دست گرفت. وی به عنوان منشی عمومی حزب دموکراتیک خلق و

رئیس‌جمهور افغانستان تعیین گردید و صفحه سیاه دیگری را تحت نام «مرحله جدید انقلاب ثور» در تاریخ افغانستان گشود.

از آن تاریخ به بعد، افغانستان عملاً آزادی، استقلال و تمامیت ارضی خود را از دست داد. در تمامی ارگان‌های دولتی، اعم از ملکی و نظامی، مشاوران روسی صلاحیت کار و تصمیم‌گیری را در دست گرفتند. دیگر به فهم، دانش و احساس افغان‌ها اعتماد نمی‌شد و هدایت داده می‌شد که در داخل کشور از مشاوران روسی و در خارج از سفارت‌های شوروی در همه مسائل مشوره گرفته شود. حتی گفته می‌شد که روس‌ها از ما (افغان‌ها) در امور داخلی افغانستان و مسائل بین‌المللی آگاه‌تر هستند.

همچنین، بیرق سرخ دوره نورمحمد تره‌کی و حفیظ‌الله امین، برای فریب افکار عمومی، مجدداً به بیرق سه‌رنگ (سیاه، سرخ و سبز) تغییر داده شد.

روابط سیاسی کشورهای غربی و متحدین‌شان-به استثنای عراق، هند، یمن دموکراتیک و لیبیا-با افغانستان قطع گردید. کمک‌های اقتصادی، تخنیکی، فرهنگی و تعلیمی مؤسسات بین‌المللی نیز اکثراً متوقف شد و اقتصاد افغانستان عمدتاً به کمک‌های کشورهای بلوک شرق، هند، عراق، لیبیا و یمن دموکراتیک متکی گردید.

کرسی عضویت افغانستان در کنفرانس اسلامی سلب شد، اما این کشور در سازمان ملل متحد و جنبش عدم انسلاک با داشتن نمایندگان خود، همچنان فعال باقی ماند.



مراسم برافراشتن بیرق جدید سه‌رنگ (سیاه، سرخ و سبز) توسط ببرک کارمل

دورهٔ ببرک کارمل پس از بازگشت از چکسلواکیا | ۱۵۷



نمایی از روز برافراشته شدن بیرق جدید با رنگ‌های سیاه، سرخ و سبز

با تجاوز قشون سرخ به افغانستان، ایالات متحدهٔ امریکا یک گام به تحقق اهدافش در منطقه نزدیک‌تر شد. چنان‌که به گفتهٔ فرانک اندرسن، از مقام‌های سازمان اطلاعات مرکزی امریکا، زمانی که جیمی کارتر ورود قشون سرخ به افغانستان و خون‌ریزی ناشی از آن را در راستای اهداف امریکا ارزیابی کرد، اقدامات جدی روی دست گرفته شد.

از این‌رو، امریکا بدون ائتلاف وقت، در اوایل سال ۱۹۸۰ میلادی، مشاور امنیت ملی خود، زیگنیو برژینسکی را موظف ساخت تا به پاکستان سفر رسمی انجام دهد. وی پس از رسیدن به شهر پشاور، در گردهمایی بزرگی از مهاجران افغان و پشتون‌های قبایلی، طی سخنرانی‌ای برای آنان از اسلام و وطن‌دوستی سخن گفت و افزود: «اگر ادعای شما بر حق است، خداوند با شماست؛ بروید و وطن خود را آزاد سازید و در مساجدتان نماز بخوانید.» (سی‌ان‌ان)



سفر رئیس جمهور امریکا، جیمی کارتر با مشاور امنیتی اش برژینسکی به پاکستان.

در این سفر، جیمی کارتر کمک مبلغ ۵۰۰ میلیون دالر را برای مجاهدین در پاکستان وعده داد. همچنان موصوف پشتیبانی علنی امریکا را بر ضد اتحاد جماهیر شوروی وقت اعلان کرد. برای دولت ضیاءالحق نیز وعده کمک‌های زیاد مالی و خریداری سلاح را داد. دولت پاکستان تشویق شد که با استفاده از امدادهای مالی امریکا، عربستان سعودی و دیگر کشورهای عربی، مدارس دینی را در پاکستان-به‌ویژه در منطقه شمال‌غربی این کشور که در مجاورت افغانستان قرار دارد-افزایش دهد و روحیه جهاد در برابر «بی‌دین‌ها» یعنی کمونیست‌ها را تقویت کند. چنان‌که در دوره به‌اصطلاح جهاد، شمار مدارس دینی رسمی در پاکستان به بیش از هشت هزار و مدارس غیررسمی به حدود ۲۵ هزار رسید. اطفال شش الی ۱۶ ساله افغان، به‌ویژه یتیمانی که پدران خود را در جنگ تحمیلی از دست داده بودند، تعلیمات مذهبی و نظامی دریافت می‌کردند.

امریکا برای رسیدن به اهداف خود-که عبارت از شکست اتحاد جماهیر شوروی وقت و دسترسی به منابع نفتی آسیای مرکزی و ایران بود-به بهای خون ملت افغان و هر مسلمان دیگری که در این مسیر به کار گرفته می‌شد، اسامه بن لادن را که یکی از سرمایه‌داران عرب‌تبار بود، موظف ساخت تا از کشورهای اسلامی چون عربستان سعودی، مصر، فلسطین، یمن، الجزایر، پاکستان و سایر کشورهای اسلامی، افرادی را که حاضر به جنگ در برابر قوای سرخ و افغان‌های به‌اصطلاح بی‌دین بودند، جذب کند. این افراد به مصرف ایالات متحده امریکا و با همکاری مستقیم سازمان سیا و آی.اس.آی پاکستان تحت آموزش نظامی قرار گرفته، در کوه‌های داخل افغانستان برایشان ذخایر سلاح و پناهگاه‌ها اعمار می‌شد و برای پیشبرد جنگ‌های چریکی و تروریستی به کار گماشته می‌شدند. چنان‌که جیمز بیکر، وزیر خارجه وقت امریکا، به تاریخ ۲۵ اکتوبر ۲۰۰۱ در شبکه سی‌ان‌ان اعتراف نمود که اسامه بن لادن را امریکا در افغانستان در برابر روس‌ها به کار گماشته بود.

در نتیجه، امریکا بدون اندیشیدن به عواقب ناگوار ایجاد چنین سازمانی و این‌که این‌گونه افراد پس از ختم جنگ در افغانستان ممکن است برای متحدین خود دردسر ایجاد

دوره ببرک کارمل پس از بازگشت از چکسلواکیا | ۱۵۹

کرده و حتی روزی بر ضد خود ایالات متحده آمریکا اقدام کنند، دست به چنین استخدا می زد. اسامه بن لادن و گروه مربوط به او، پس از آموزش‌های نظامی در پایگاه‌های مستقر در پاکستان، به کشتن جوانان مظلوم-که قشر تعلیم‌یافته و امید آینده کشور بودند و جبراً از سوی دولت کمونیستی و قوای سرخ به جنگ کشانیده شده بودند-گماشته شدند.

همچنان ایالات متحده آمریکا و پاکستان تصمیم گرفتند که نسبت به تنظیم‌های بنیادگرا، در مقایسه با تنظیم‌های میانه‌رو، کمک‌های مالی و نظامی بیشتری ارائه کنند. برای تاریک نگه‌داشتن ملت افغان، هدایت داده شد که مکاتب و مؤسسات علمی در افغانستان تخریب گردد و حتی فرصت سوادآموزی نیز از مردم گرفته شود.

در مقابل، اتحاد جماهیر شوروی برای برگرداندن توجه دولت جدید اسلامی ایران از افغانستان، دست به توطئه دیگری زد؛ بدین معنا که صدام حسین، رئیس‌جمهور عراق، را به اشغال برخی مناطق نفت‌خیز مورد اختلاف میان ایران و عراق تحریک کرد. صدام حسین با درک این‌که روابط ایران با ایالات متحده آمریکا پس از اشغال سفارت آمریکا توسط «دانشجویان پیرو خط امام» تیره شده و ایران نمی‌تواند کمک نظامی از آمریکا دریافت کند، در سال ۱۹۸۰ میلادی بر ایران حمله نظامی نمود.

همچنان دولت جمهوری اسلامی ایران، با وجود مصروفیتش در قضیه سفارت آمریکا، از تمامیت ارضی کشور خود به‌گونه جدی دفاع کرد. آمریکا در آغاز، برای تضعیف ایران-با وجود این‌که عراق دشمن اسرائیل بود-به‌منظور حفظ منافع و نجات دیپلمات‌های خود، با دولت عراق کمک‌های نظامی می‌کرد.

تا آن‌که آمریکا در دوره ریاست جمهوری رونالد ریگان، در یک معامله خصوصی، در بدل فروش سلاح به ایران، موفق گردید که پس از ۴۴۴ روز دیپلمات‌های خود را آزاد سازد. همچنان آمریکا در پاکستان از فعالیت‌های جنگ‌های چریکی و اعمال «تروریستی» در برابر روس‌ها در افغانستان، و در برابر هند از مردم کشمیر، و نیز از تجاوز اسرائیل بر فلسطینی‌های مقیم لبنان و قتل عام ۷۰۰ تا ۸۰۰ فلسطینی در سال ۱۹۸۲ میلادی، به‌شدت حمایت می‌کرد.

تا آن‌که سفارت و کشتی نظامی امریکا در یک عمل انتقام‌جویانه در سال ۱۹۸۳ میلادی در بیروت مورد حمله «تروریستی» قرار گرفت و سبب کشته‌شدن تعدادی از عساکر و دیپلمات‌های امریکایی گردید. در آن زمان، امریکا جنگ علیه تروریسم را اعلام نمود.

همچنان رونالد ریگان، رئیس‌جمهور امریکا، که شخصی محافظه‌کار و مخالف ایدئولوژی کمونیسم در جهان بود، با استفاده از فرصت، تصمیم قاطع گرفت که نه تنها اتحاد جماهیر شوروی وقت را از نگاه نظامی، اقتصادی و سیاسی شکست دهد، بلکه بساط سوسیالیسم را در جهان برچیند و دسترسی به تمام ذخایر نفتی مناطق بحر هند، خلیج فارس و آسیای مرکزی را به دست آورد، تا ایالات متحده امریکا به حیث یگانه قدرت نظامی و اقتصادی در جهان شناخته شود.

لهذا، برای رسیدن به اهداف خود، به تطبیق استراتژی‌های ذیل اقدام نمود:

۱. تضعیف نقش سازمان ملل متحد در مسائل جهانی و کم‌اهمیت ساختن حق وتوی دو قدرت بزرگ در شورای امنیت (اتحاد شوروی وقت و جمهوری خلق چین).
۲. درهم‌شکستن کشورهای عضو پیمان وارسا با از میان برداشتن دیوار برلین و تجزیه اروپای شرقی.
۳. تأسیس پایگاه‌های نظامی جدید ایالات متحده امریکا در نقاط مختلف جهان، به‌منظور نظارت بر فعالیت‌های نظامی اتحاد شوروی، چین، عراق، هند، ایران و کوریای شمالی.
۴. تقویت نظامی دولت اسرائیل به‌منظور حفظ منافع امریکا در منطقه.
۵. استفاده از ذخایر نفتی کشورهای شرق میانه و خلیج فارس، به‌خاطر حفظ منابع نفتی امریکا برای آینده و پایین نگه‌داشتن سطح آلودگی هوا.
۶. طولانی‌ساختن جنگ ملت افغان با قشون سرخ، به‌منظور تضعیف وضعیت اقتصادی و نظامی بلوک شرق، به‌ویژه اتحاد جماهیر شوروی.
۷. درخواست از پاپ ژان پل دوم در زمینه همبستگی و پشتیبانی از کلیساهای کاتولیک

دورهٔ ببرک کارمل پس از بازگشت از چکسلواکیا | ۱۶۱

پولند، و حمایت از تحریک کارگری ضد اتحاد شوروی به رهبری لخ والسا در گدانسک پولند.

رونالد ریگان، برای نیل به اهداف خود، در راستای تقویت و حمایت از فعالیت‌های مذهبی اسلامی بر ضد کمونیسم و اتحاد جماهیر شوروی، شخصاً به روم-پایتخت ایتالیا- سفر رسمی نمود و از پاپ ژان پل دوم درخواست کرد تا از حرکت کارگران گدانسک پولند حمایت نماید.

همچنان در سال ۱۹۸۶ میلادی، جنرال ضیاءالحق، رئیس‌جمهور پاکستان، را به‌منظور همکاری جدی‌تر در جنگ علیه قشون سرخ به امریکا دعوت نمود. سپس در قصر سفید با برهان‌الدین ربانی، سید احمد گیلانی، صبغت‌الله مجددی و مولوی محمدنبی محمدی ملاقات کرد و آنان را از حمایت ایالات متحده در برابر قشون سرخ مطمئن ساخت.

در سال ۱۹۸۷ میلادی نیز هیأتی متشکل از پنج تن از شخصیت‌های با نفوذ را برای حمایت از مجاهدین در قصر سفید پذیرفت و در جریان ملاقات، وعدهٔ هرگونه کمک نظامی و مالی را به آنان داد.



ملاقات پنج تن از شخصیت‌های با نفوذ خیبر پختونخوا با رونالد ریگان، رئیس‌جمهور آمریکا.



ملاقات مولوی خالص با رئیس جمهور رونالد ریگان، با حضور زلمی خلیل زاد به عنوان مترجم.

رونالد ریگان به منظور تضعیف سازمان ملل متحد، نه تنها دیون قبلی خود را پرداخت نکرد، بلکه از تأدیه حق العضویت سالانه خود به این سازمان نیز طفره رفت. او برخلاف منشور ملل متحد استدلال می کرد که وظایف سازمان ملل متحد صرفاً به فعالیت های اقتصادی و اجتماعی محدود است و نه فعالیت های سیاسی و نظامی. همچنان، به منظور وارد کردن فشارهای سیاسی، اقتصادی و روانی بر اتحاد شوروی وقت، نخست بدون در نظر گرفتن و رعایت اساسنامه سازمان المپیک، بر کشورهای غربی و اسلامی فشار وارد کرد تا مسابقات المپیک مسکو را - که فعالیت های آن کاملاً غیرسیاسی بود - تحریم نمایند. سپس ابتکار دفاع استراتژیک (جنگ ستارگان) را اعلام نمود.

در مقابل، اتحاد شوروی با مرگ لیونید بریژنیف و به قدرت رسیدن اندروپوف به حیث رهبر آن کشور، با درک اشتباه بریژنیف مبنی بر اعزام قوای سرخ به افغانستان، در سیاست خود تجدید نظر کرد. موضوع خروج قوای سرخ و حل قضیه افغانستان از طریق مذاکرات سیاسی تحت سرپرستی سازمان ملل متحد مطرح گردید و این دیدگاه رسماً به سازمان ملل متحد و اداره جمهوری ایالات متحده امریکا اطلاع داده شد.

نویسنده مأخذ ۱۸ می نویسد که: «... از سوی دیگر، نمایندگان ریگان در وزارت دفاع طرفدار آن بودند که پنتاگون سیاست فعال تری را در قبال بحران افغانستان در پیش گیرد. به

دورهٔ ببرک کارمل پس از بازگشت از چکسلواکیا | ۱۶۳

نظر کرانوفسکی، در اوایل سال ۱۹۸۳م کاملاً آشکار بود که اقدامات انجام شده کافی نیست و در این صورت مقاومت افغانستان شکست خواهد خورد. ما باید میزان کمک‌های خود را افزایش می‌دادیم.»

«همچنان، به گفته جنرال مایر، این گروه از گماشتگان رئیس‌جمهور در وزارت دفاع، به ریاست ریچارد پرل، دستور کار مشخصی در رابطه با افغانستان ارائه کرده و طرفدار نقش فعال‌تر پنتاگون در فراهم‌آوری کمک‌های بیشتر و بهتر به گروه‌های مقاومت بودند.» اگرچه ریچارد پرل نمی‌توانست در مورد برنامه‌های کیسی مداخله کند، اما تلاش‌های او سبب گسترش طرح‌های کیسی و افزایش علاقه‌مندی به جنگ افغانستان شد.

گفتنی است که در کانگرس امریکا، در ابتدا محافظه‌کاران به نقش فعال‌تر امریکا در این بحران علاقه نشان دادند، اما بعدها برخی عناصر لیبرال نیز به آنان پیوستند. در ماه می سال ۱۹۸۳م، پاول سونگاس و نه سناتور دیگر بیانیه‌ای منتشر کردند و در آن خواستار گسترش کمک‌ها به مخالفین رژیم کابل شدند. آنان دولت را مورد انتقاد قرار دادند که میزان کمک‌ها در حدی نیست که به پیروزی مخالفین منجر شود. این بیانیه بحث و جدال‌های زیادی را برانگیخت، اما تا پایان سال ۱۹۸۴م به تصویب نرسید. با انعکاس این دیدگاه‌ها، واشنگتن تمایل بیشتری برای سرمایه‌گذاری بر بُعد نظامی جنگ پیدا کرد و با مذاکرات ژنیو مخالفت ورزید (۱۲۰-۱۸).

همچنان، کیسی در جریان روابط امریکا با پاکستان و مذاکرات ژنیو (در ماه‌های اپریل تا جون) که به تغییر موضع اسلام‌آباد منجر شد، دخالت داشت. جفری کمپ در این رابطه توضیح داد: «ما در مورد قضیه افغانستان نگران نبودیم، زیرا به ضیاءالحق اعتماد داشتیم... تا زمانی که خون روس‌ها بر زمین می‌ریخت و آنان متحمل خساره می‌شدند، ما خوشحال بودیم.» (۱۲۰-۱۸)

همچنان احمد رشید، نویسندهٔ مأخذ (۲۳)، می‌نویسد که: «ایالات متحده در دههٔ ۱۹۸۰م آماده بود به بهای کشته شدن تمام مردم افغانستان، در برابر اتحاد جماهیر شوروی بجنگد» (ص ۳۲۴).

با قیام عمومی مردم افغانستان در برابر تهاجم قشون سرخ، دروازه‌های پاکستان، ایران و

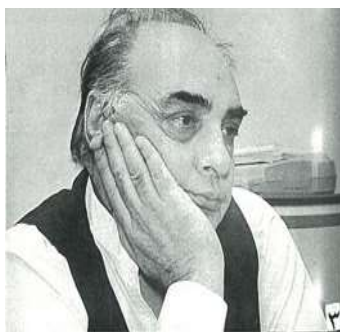
تمامی کشورهای غربی و اسلامی به‌روی ملت افغان گشوده شد. در داخل افغانستان، بمباردهای هوایی روس‌ها بیش از ۶۰٪ قصبات و قریه‌جات را تخریب و نابود کرد. بیش از بیست میلیون ماین از آغاز هفت ثور (۲۷ اپریل ۱۹۷۸م) تا پایان حضور قشون سرخ در افغانستان، در مزارع، دشت‌ها و کوه‌ها تعبیه گردید. همچنان، انهار و مکاتب ابتدایی و ثانوی در دهات، توسط به‌اصطلاح مجاهدین تخریب شد. کاریزهای آب توسط روس‌ها منهدم گردید و تعداد زیادی از مردم مظلوم و بی‌دفاع در داخل کاریزها، بر اثر استفاده از گاز، جان باختند. همچنین برای خاموش ساختن احساسات شاگردان مکاتب، از گاز بیهوش‌کننده و خفه‌کننده در صنوف استفاده می‌شد و مسئولیت این اعمال غیرانسانی به‌اصطلاح به مجاهدین نسبت داده می‌شد.

دیری نگذشت که بار دیگر وحدت خلق و پرچم از هم پاشید و آنان هم در میان خود و هم با مجاهدین به جنگ پرداختند. در افغانستان، مجاهدین که در آغاز تحت نام واحد «اخوان» یا «جوانان مسلمان» فعالیت می‌کردند، توسط حکومت پاکستان و حامیان آن به هفت تنظیم جداگانه تحت رهبری‌های مختلف دسته‌بندی شدند. فعالیت‌های آنان تحت کنترل آی.اس.آی پاکستان و سازمان استخباراتی سیا قرار گرفت و دولت پاکستان تمامی کمک‌های نظامی و مالی را در اختیار خود گرفت. این کمک‌ها بر اساس میزان وفاداری و خدمت‌گذاری هر تنظیم به حکومت پاکستان، تنظیم و توزیع می‌شد. چنان‌که نویسنده مأخذ (۱۸) می‌نویسد: «از ۲/۸ میلیارد دالر کمک امریکا، بخش عمده آن به تنظیم‌های بنیادگرا، به‌ویژه دو حزب اسلامی و جمعیت اسلامی به رهبری انجنیر گلبدین حکمتیار و استاد برهان‌الدین ربانی، از طریق آی.اس.آی پاکستان داده می‌شد.»

با ایجاد رقابت میان رهبران تنظیم‌ها، برنامه‌های شوم و درازمدت خود را یکی پی‌دیگر عملی می‌کردند. اشخاص وطن‌پرست و مبارزان واقعی، چون سید بهال‌الدین مجروح و صدها تن دیگر که حل قضیه افغانستان را از راه مسالمت‌آمیز و از طریق مذاکرات می‌خواستند و یگانه راه حل معضل افغانستان را در وحدت ملی در برابر روس‌ها و سایر دشمنان خارجی می‌دانستند، یا از پیشنهادهای محمد ظاهرشاه حمایت می‌کردند، یکی پی‌دیگر به‌گونه‌ای بسیار ظالمانه ترور و از میان برداشته می‌شدند. حتی محمد ظاهرشاه نیز

دورهٔ ببرک کارمل پس از بازگشت از چکسلواکیا | ۱۶۵

در یک حملهٔ تروریستی در روم، در اثر وارد شدن ضربهٔ چاقو، زخمی گردید. همچنان در راپور سازمان عفو بین‌الملل آمده است که: «کسانی که با بنیادگرایان مخالفت می‌کردند، به شیوه‌های مختلف از میان برداشته می‌شدند.» به‌گونهٔ مثال، عزیزالرحمن الفت، داکتر سادات شگیوال، داکتر نسیم لودین و انجنیر عزیز عثمانی از جمله کسانی بودند که قربانی اعمال تروریستی رهبران بنیادگرا شدند. مجاهدین نیز در میان خود دچار اختلاف بودند؛ گاهی با یکدیگر در جنگ قرار داشتند و گاهی نیز با قشون سرخ و حزب دموکراتیک خلق افغانستان می‌جنگیدند.



سید به‌الدین مجروح

قشون سرخ در جبهات جنگ، فرزندان افغان را که اکثراً با صرف میلیون‌ها افغانی برای اعمار و شگوفایی مادروطن‌شان تربیه شده بودند، در صفوف و قطارهای اول جنگ قرار می‌دادند؛ در حالی که خودشان یا در میان تانک‌ها می‌بودند و یا از فضا بمباران می‌کردند. هر روز صدها جوان معصوم و بی‌چاره که جبراً به جبهات اعزام شده بودند، کشته یا زخمی شده و به کابل بازگردانده می‌شدند. در نتیجه، حتی دهلیزهای شفاخانه‌ها، مخصوصاً شفاخانه چهارصد بستر، مملو از بیماران بود. نویسنده این اثر که از دسمبر ۱۹۸۰ الی مارچ ۱۹۸۱ در بستر بود، شاهد بود که شفاخانه به‌کلی گنجایش مریض را نداشت و اکثر بیماران در دهلیزها تداوی می‌گردیدند.

کشته‌شدگان را در تپه مرنجان، که بعدها «تپه شهیدان» نامیده شد، به خاک می‌سپردند

و نام قهرمان بر آنان می‌نهادند. فرزندان صغیر و معصوم‌شان را نیز، بدون در نظر گرفتن خواست و آینده‌شان، به اتحاد جماهیر شوروی جهت تحصیل نظامی و فراگیری ایدیولوژی سوسیالیستی اعزام می‌کردند.

در مقابل، رهبران به اصطلاح مجاهدین نیز جوانان مظلومی را که از ترس زجر و شکنجه قشون سرخ و نوکران‌شان به پاکستان و ایران پناه می‌بردند، فریب داده و جبراً به جبهات اعزام می‌کردند. هر روز صدها زخمی در کمپ‌ها و شفاخانه‌های غیرمجهز پاکستانی و ایرانی تحت تداوی قرار می‌گرفتند و کشته‌شدگان مظلوم و بی‌چاره در غربت، در دشت‌های پاکستان و ایران دفن می‌شدند. با نصب بیرقی بر فراز قبرهای آنان، والدین و دوستان‌شان را به نام «شهادت» تسلیت می‌دادند. همچنان، فرزندان صغیر و معصوم‌شان را به نام «طلبه» در مدارس مخصوص و کمپ‌ها تحت تربیه نظامی و فراگیری علوم دینی قرار می‌دادند تا جنگ دوام یابد.

به این ترتیب، در هر دو طرف جنگ، رهبران و نزدیکان‌شان کاملاً از همه مصونیت‌ها برخوردار بوده و مصروف عیش و نوش و زندگی‌های مرفه و آرام بودند، در حالی که جوانان بی‌واسطه و مظلوم جان می‌دادند. همچنان، در مراکز ولایات افغانستان، زجر و شکنجه‌ها در زندان‌ها به گونه‌ای بی‌رحمانه ادامه داشت.



اعزام نخستین گروه از اطفال یتیم به اتحاد جماهیر شوروی به منظور فراگیری تحصیلات نظامی و آموزش‌های ایدیولوژیک مارکسیسم-لنینیسم. در این تصویر، شاه محمد دوست، وزیر امور خارجه، همراه با جمعی از اعضای حزب و مقامات روسیه مشاهده می‌شوند.

دورهٔ ببرک کارمل پس از بازگشت از چکسلواکیا | ۱۶۷



این تصویر، تعدادی از اطفال یتیم افغان را نشان می‌دهد که در مدارس و پایگاه‌های نظامی بنیادگرایان در پاکستان تحت آموزش قرار داشته‌اند. این پایگاه‌ها اساساً توسط جنرال حمیدگل، رئیس سابق آی.اس.آی ایجاد شده بودند و اطفال مذکور در پایگاه استاد برهان‌الدین ربانی تحت تربیت قرار گرفته‌اند (جنتری سال ۱۹۸۴م، حزب جمعیت).



قبرستان شهدای راه آزادی افغانستان در یکی از کمپ‌های مجاهدین در شهر پشاور



«نمایی از تعدادی از معلولان جنگ در دوران حضور نیروهای شوروی در افغانستان.»

در پاکستان و ایران نیز، افغان‌های صلح‌دوست و وطن‌پرست مخالف جنگ بودند و هرگاه سخنی درباره بی‌عدالتی، فساد و جنایات رهبران تنظیمی بر زبان می‌آوردند، سرنوشتشان با رنج، شکنجه و گاه مرگ در زندان‌های پاکستانی و ایرانی رقم می‌خورد. در داخل افغانستان، قوای سرخ‌مظالم و فجایی بر ملت مظلوم افغان روا داشتند که از ظلم نازی‌ها بر یهودیان کمتر نبود. در ادامه، به‌عنوان نمونه، دو واقعه چشم‌دیده از دوستان محترم افغانم ارائه می‌کنم:

۱. روزی از روزها در هند، یکی از هم‌وطنانم که در ولایت غزنی مدیر هواشناسی بود و نامش را بدون اجازه‌اش نمی‌توانم تحریر نمایم، به منزل آمد. پس از احوال‌پرسی و صرف نان چاشت، ضمن احوال‌وطن و صحبت‌های دل‌خراش، برایم جریانی را چنین بیان کرد: «یک روز به محل دستگاه هواشناسی رفتم، دیدم چند پیرزن کوچی، دوان‌دوان و بسیار وحشت‌زده، نزد من آمدند. از آنان پرسیدم: مادر جان، خیرت است؟ چه شده؟ یکی از

دورهٔ ببرک کارمل پس از بازگشت از چکسلواکیا | ۱۶۹

پیرزن‌ها برایم گفت: بلا در پسِ ما، ما را چه می‌کنی؟ پشت سرِ نگر، آن طرف چشم بینداز که روس‌ها تعدادی از دختران جوان ما را در بین تانک‌ها انداخته و با خود بردند.»

من نیز در مقابل، لاجواب برایشان می‌دیدم و توان هیچ‌گونه کمک انسانی را نداشتم. نمی‌دانم که در حق آن دختران معصوم و پاک‌دامن افغان چه شد و سرنوشت‌شان چه شده خواهد بود.

۲. داستان دیگر از چشم‌دید داستان چشم‌دید مرحوم محترم، آقای محمد سرور تاتا است که خود قبلاً این داستان را به صورت شفاهی برایم بیان داشته بود و بعداً آن را در کتاب خویش که تحت عنوان «یادداشت‌های من» می‌باشد، نیز به شرح ذیل تحریر نمود:

«سرگذشت دیگری که از ظلم روس‌های خون‌خوار دیده‌ام، در ایام جهاد بود. زمانی که من در لوگر با مجاهدین مشغول خدمت جهاد بودم، از آن‌جا که قلعه ما در قریه آبایی‌ام، که به نام میرزاخیل یاد می‌شود، توسط فیرهای توپ و بمباردمان دشمن تخریب گردیده بود، به قریه سرخاب که در ۲۰ کیلومتری قریه میرزاخیل و در دامنه کوه موقعیت دارد، رفتم. مجاهدین در اوقات روز به کوه‌ها بالا می‌شدند و شبانه پایین آمده، بالای قطعات دشمن که در دشت و کاریزهای سرخاب مستقر بودند، حملات چریکی اجرا می‌کردند.

یک روز، گروهی از روس‌ها با یک صاحب‌منصب افغانی به قریه آمدند، مردم را خواستند و به آنان گفتند: ما دوستان شما هستیم، می‌خواهیم محل بودوباش مجاهدین را به ما نشان بدهید تا آنان را دستگیر نموده و به کیفر کردارشان برسانیم و شما نیز از جنجال‌شان رهایی یابید.

در این هنگام، یک نفر موسفید (۹۰ ساله) به نام محمدشریف‌خان که اصلاً با عایله خود در مزار شریف، در زمینی که تقاعدی برادرزاده‌اش مرحوم محمدعمرخان حکمران می‌باشد، زندگی می‌کرد و جهت بازدید پسرش که در لوگر جهاد می‌کرد آمده بود، بی‌اعتنا به روس‌ها گفت: شما چگونه دوستانی هستید که دیروز سی نفر از اهالی قریه محمدآغه را، به شمول اطفال و زنان، که از ترس در کاریز پناه برده بودند، ذریعهٔ گاز از بین بردید؟ آیا این کار را دوست می‌کند؟

چون این سخنان موسفید مذکور را صاحب‌منصب لعنتی و ملحد افغانی عیناً برای روس ترجمه کرد، روس کافر مشتعل گشته، امر داد تا مقداری کالا بیاورند. عسکرها دویدند و پالان مرکب را با مقداری فرش آوردند. آن‌ها را انبار کرده، بطرول پاشیدند و سپس شریف‌خان مذکور را با دو نفر دیگر که روس‌ها را دشنام می‌دادند، بسته کرده، بر بالای آن انبار انداخته و آتش زدند؛ به‌گونه‌ای که آن مظلومان در منظر عام سوختانده شدند. البته این صحنه جگرخراش را کسانی که مشاهده کردند، هرگز فراموش نخواهند کرد. این نمونه‌ای از ظلم روس‌ها بود که بر مردم بیچاره ما انجام داده‌اند. البته صدها چنین جنایات از دست آنان و افغانان ملحد، مزدوران‌شان، به ظهور رسیده است.» مواخذ: (ص ۷۰-۱۳)

۳. دو نقل قول به قلم دانشمند و مورخ شهیر افغان، جناب اعظم سیستانی، نامزد اکادمی علوم افغانستان:

داستان دو جنایت از جنایات قشون سرخ در افغانستان

(نامزد آکادمیسین اعظم سیستانی)



قسمت اول داستان

روز ۲۷ دسمبر ۱۹۷۹ (۶ جدی ۱۳۵۸)

خورشیدی) روز تجاوز قشون سرخ شوروی به افغانستان و روز به قدرت رسیدن ببرک کارمل به جای حفیظ‌الله امین است. این روز همچنین به عنوان آغاز «مرحله نوین و تکاملی انقلاب ثور» اعلام شد، مرحله‌ای که فاجعه‌های هولناکی به همراه آورد و مردم مظلوم کشور را با بدبختی‌ها، بی‌عزتی‌ها و تجاوزاتی بی‌سابقه در تاریخ مواجه ساخت؛ هم از سوی قشون سرخ، هم از جانب وابستگان حزب در قدرت و هم توسط گروه‌های مخالف

آن.

اگر تاریخ قرار است برای آیندگان درس عبرت باشد، افشای عواملان خیانت به وطن و مردم، در هر سطحی که باشند، عملی وطن‌پرستانه و ضروری است. متأسفانه، ویروس ایدئولوژی ریشه‌های تفکر سالم و مستقل را در انسان می‌خشکاند و چشم و عقل را نابینا می‌سازد، تا آنچه در اطراف انسان می‌گذرد به درستی نبیند و عملکرد رفقای حزب و گروه وابسته به ایدئولوژی خود را نادیده بگیرد. وگرنه چه کسی می‌تواند دعوت قشون شوروی به افغانستان را خیانت به وطن ندانسته بگیرد؟ کسانی که سوار بر تانک‌های روسی وارد افغانستان شدند و بر کرسی قدرت تکیه زدند، مسبب اصلی بدبختی‌های آینده کشور هستند و هیچ استدلال ایدئولوژیک یا سیاسی نمی‌تواند آنان را در محکمه تاریخ تبرئه کند. متأسفانه اعضای حزب هرگز از فجایع قشون سرخ در حق مردم افغانستان سخن نمی‌گویند، در حالی که خود روس‌ها بخشی از جنایات جنگی‌شان علیه مردم ما را افشا کرده‌اند و پرده از گوشه‌هایی از این فجایع برداشته‌اند.

کتاب "در پشت پرده‌های جنگ افغانستان" نوشته‌ی جنرال الکساندر مایوروف، سرمشاور نظامی شوروی در افغانستان، یکی از منابع دست‌اول تاریخی به شمار می‌آید. در این کتاب آمده است که در سال ۱۹۸۰، وزیر دفاع شوروی، اوستینف، از سرمشاور نظامی خود، الکساندر مایوروف، پرسید:

«آیا افغانستان به زودی به جمهوریت شانزدهم مبدل خواهد شد یا خیر؟» (ص. ۴۲)

همچنین توصیه می‌شود توجه خوانندگان به صفحات ۱۵۱ تا ۱۶۰ این کتاب جلب شود تا با جنایات رهبران حزب دموکراتیک خلق و نیروهای شوروی در افغانستان آشنا شوند و بتوانند پاسخ دهند که مسئول این همه جنایت علیه مردم افغانستان چه کسانی بوده‌اند.

در این اثر، سرمشاور نظامی شوروی، جنایات ارتش سرخ را برای رهبری خود در چین گزارش می‌دهد. از جمله، در تاریخ ۱۴ فبروری ۱۹۸۱، ساعت ۱۱ صبح، یازده سرباز شوروی که در حوالی جلال‌آباد مشغول گشت‌زنی بودند، تصمیم گرفتند گوسفندی بدزدند و آن را کباب کنند. هنگامی که وارد یکی از باغچه‌ها یا سراچه‌های محل شدند، با سه زن

جوان افغان مواجه شدند. در همان اطراف، دو پیرمرد و شش تا هفت کودک خردسال نیز حضور داشتند.

سرکرده‌ی سربازان، با نیت تجاوز به زنان، به همراهان خود فریاد زد:

«اوه! چه زن‌های زیبایی!»

این سخنان، مانند جرقه‌ای بود که شعله‌ی جنایت را بر دیگران گشود. سربازان، در حضور پیرمردان و کودکان، به زنان حمله کردند. کودکان با داد و فریاد تلاش می‌کردند به مادران خود کمک کنند و پیرمردان با ترس و لرز دعا می‌کردند تا خدا آنان را نجات دهد. پس از پایان تجاوز، سرکرده فرمان داد: «آتش!» و خود نخستین نفری بود که به یکی از زنان شلیک کرد. سپس تمامی قربانیان تیرباران شدند. بر اجساد بنزین ریخته شد و هر چه از پارچه، جامه یا چوب در دسترس بود روی آن‌ها گذاشته و آتش زده شد. در پایان، برای پنهان کردن آثار جنایت، چند گوسفند را به عنوان تحفه به مناسبت روز ارتش شوروی با خود به قرارگاه بردند.

پس از عقب‌نشینی سربازان از محل جنایت، یک پسر ۱۱ ساله که برادر یکی از کشته‌شدگان بود، در گوشه‌ای مخفی شد و صحنه‌های جنایت را مشاهده کرد و سرکرده گروه را شناسایی نمود. او موضوع را به همسایگان اطلاع داد و مردم محل به صورت دسته‌جمعی شکایتی علیه مسئولان افغان مطرح کردند. این گزارش به مشاوران نظامی شوروی رسید و همان پسر، سرکرده گروه جنایتکار را به مأموران معرفی نمود.

جزئیات حادثه به سرمشاور نظامی شوروی در کابل، ژنرال مایوروف، اطلاع داده شد. وی فوراً «سامویلنکو»، یکی از افسران مورد اعتماد خود، را برای تحقیق در جلال‌آباد اعزام کرد. سامویلنکو جریان حادثه را بررسی و اعترافات سربازان را ثبت کرد و سپس به کابل بازگشت و گزارش کامل را به سرمشاور ارائه داد.

سرمشاور نظامی تصمیم گرفت به نمایندگی از ملت افغانستان، بابت این جنایت با صدراعظم افغانستان ابراز شرمساری کند. اما هنگام ورود به دفتر صدراعظم، پیش از آنکه سرمشاور لب به سخن بگشاید، صدراعظم گفت: «چند لحظه پیش به من گزارش شد که

دورهٔ ببرک کارمل پس از بازگشت از چکسلواکیا | ۱۷۳

این جنایت کار گروهی از دشمنان است که یونیفرم سپاهیان شوروی را به تن داشته‌اند.» با این حال، ژنرال مایوروف با وجدان خود به صدراعظم پاسخ داد: «این جنایت کار سربازان ماست.» صدراعظم، که به اطلاعات نادرست خاد اعتماد داشت، اظهار داشت: «باید بار دیگر همه‌چیز بررسی شود.» سرمشاور پاسخ داد: «همین امروز این کار انجام خواهد شد و شما می‌توانید یکی از معاونین خود را در هیئت بررسی مشارکت دهید.» سپس شخصاً از مردم بی‌گناه جلال‌آباد بابت جنایت رخ داده عذرخواهی نمود. (صفحات ۱۸۷-۱۸۹)

با این حال، صدراعظم به منظور کاهش شرمساری سرمشاور، مسئولیت این جنایت را به دوش افغان‌ها انداخت و گفت: «من نیز باید از این بابت از شما پوزش بخواهم.» (صفحات ۱۸۹-۱۹۱)

با خواندن این واقعه - که تنها یکی از جنایات ارتش سرخ در افغانستان بود - هر عضو باوجدان و شریف حزب، صد بار از انتساب خود به آن حزب و رهبری‌اش شرمسار خواهد شد و هیچ عنصر باوجدان آن حزب، از آن رژیم دفاع نخواهد کرد. (منبع: در پشت پرده‌های جنگ افغانستان، ص. ۱۸۲-۱۹۱)

قسمت دوم داستان (کشتار جمعی مسافران یک بس)

اسدالله الم، یکی از روشنفکران شهر فراه که مقیم آلمان است، تجربه‌ی خود از کشتار وحشیانه‌ی مسافران یک بس توسط قشون سرخ را چنین روایت می‌کند:

او می‌نویسد: «در سال ۱۳۵۹ خورشیدی، تقریباً به جز مرکز ولایت فراه، همه‌ی مناطق تحت کنترل مجاهدین بود. سیل آوارگان به سمت ایران و پاکستان روان بود. تابستان همان سال، در ماه سرطان، علی یاور، جوانی تازه‌داماد که برای مراسم عروسی با نامزد خود به ایران رفته بود، به همراه پدر، مادر و سه خواهرش، عازم ولسوالی جوین شد تا از آن‌جا به زابل ایران برود. تصادفاً من نیز همراه آنان سفر کردم.

چند کیلومتر که از مسیر را طی کرده بودیم، چند نفر از مجاهدین مسلح جلو بس ما را

گرفتند و گفتند که آنان نیز با ما به ولسوالی جوین می‌آیند. هوا به تدریج گرم‌تر می‌شد و گرمای تابستان فراه در آن دشت سوزان و در بسی بدون کولر، طاقت‌فرسا بود. درست در میانه‌ی راه ولایت فراه و ولسوالی جوین، به منطقه‌ای به نام «دغال دختر» رسیدیم. مسافران برای چند لحظه از بس پیاده شدند تا کمی استراحت کنند.

در همان حال، ناگهان گرد و غباری را از دور مشاهده کردیم. یکی از مسافران با وحشت فریاد زد: «تانک! تانک! به خدا، تانک روس‌ها است!» و با دست به سمت گرد و غبار اشاره می‌کرد. فاصله‌ی تانک هنوز زیاد بود و تشخیص دقیق آن دشوار بود؛ برخی فکر می‌کردند شاید خودرو، تراکتور یا چیز دیگری باشد. اما به تدریج گرد و غبار به سمت ما نزدیک‌تر شد و همه فهمیدیم که یک تانک نه، بلکه دو تانک به سمت ما در حرکت است.

ترس و اضطراب همه‌ی مسافران را فرا گرفته بود. بیشترین نگرانی ما از سلاح‌هایی بود که در داخل بس بود. سه نفر از مجاهدینی که همراه ما سفر می‌کردند، پیش از آن‌که تانک‌ها به ما نزدیک شوند، با تفنگ‌های خود فرار کردند و تفنگ‌های باقیمانده را در داخل بس گذاشتند.»

یکی از تانک‌ها مدتی ما را تعقیب کرد، اما سپس بازگشت. تانک دیگر به سمت ما نزدیک می‌شد و همزمان، زیر رگبار داشک‌های آنان قرار داشتیم. برخی مسافران از شدت ترس بر زمین می‌افتادند و عده‌ای دیگر تلاش می‌کردند فرار کنند، اما تیرهای "قوای دوست" آنان را نقش بر زمین می‌کرد. انسان‌ها مانند برگ‌های خزانی در برابر چشمان ما پرپر می‌شدند. در هر سوی نگاه، یکی از همسفران با خاک و خون آمیخته می‌شد. ضربان قلب ما سریع‌تر از رگبار داشک‌ها بود. زنان کودکان خود را زیر بغل می‌گرفتند تا سپری برای جگرگوشه‌هایشان باشند. صدای گریه و شیون در آن دشت سوزان چنان طنین‌انداز بود که شرح آن تقریباً ناممکن است. یکی فریاد می‌زد، دیگری دعا می‌خواند. صدای گریه کودکان دل سنگ را می‌آزاد، اما از دست هیچ کس کاری ساخته نبود و هر فرد تنها به فکر حفظ جان خود بود.

این وضعیت، که سربازان روس بدون توقف تیراندازی می‌کردند و مسافران را به خاک و

دورهٔ ببرک کارمل پس از بازگشت از چکسلواکیا | ۱۷۵

خون می‌کشیدند، نمی‌دانم چه مدتی ادامه یافت. برای ما هر ثانیه مانند سالی طولانی بود و هر لحظه مرگ را به چشم می‌دیدیم. پس از مدتی که روس‌ها متوجه شدند از جانب ما تیراندازی نمی‌شود، شدت رگبار داشک‌ها کاهش یافت و آنان آرام‌تر، در حالی که کلاشینکف‌های خود را به سمت ما نشانه گرفته بودند، به ما نزدیک شدند. اما اگر کسی سرش را بالا می‌آورد یا قصد سخن گفتن داشت، بی‌وقفه هدف قرار می‌گرفت و همراه با چند نفر دیگر که کنار او بودند کشته می‌شدند.

سرانجام دریافتیم که باید بی‌حرکت باشیم و سرهایمان را بلند نکنیم، در غیر این صورت تیراندازی ادامه خواهد داشت و جان‌مان به خطر می‌افتد. برای کسانی که تا آن لحظه زنده مانده بودند، امیدی اندک برای بقا پدید آمد. در این هنگام، دو سرباز روس به سمت خودرو آمدند و در میان آن، سلاح‌های باقی‌مانده مجاهدین را یافتند. آنان بدون توقف از خودرو پیاده شدند و بار دیگر به کشتار مسافران پرداختند. آن‌ها مانند حیوانات درنده بر سر ما ایستاده بودند و هر کس که از شدت گرما، ترس یا درد تیرها حرکت می‌کرد، به ضرب گلوله از پای درمی‌آمد.

آن‌ها بالای سر ما گشت می‌زدند و زنده و مرده را مورد تلاشی قرار می‌دادند و هرگونه پول و اموال قابل مشاهده را با خود می‌بردند. با خود صحبت می‌کردند و گهگاه با صدای بلند می‌خندیدند؛ رفتارشان آشکارا نشان می‌داد که این صحنه‌ی غم‌انگیز برایشان بسیار لذت‌بخش است. برای ما دیگر امیدی به زنده ماندن باقی نمانده بود. اطراف ما پوشیده از خون بود و تفاوتی میان زنده و مرده قابل تشخیص نبود. در میان مسافرانی که بر زمین افتاده بودند، تنها یکی دو نفر زنده یا زخمی بودند و بقیه همه کشته شده بودند.

در این هنگام، یکی از مسافران که چند سال در روسیه تحصیل کرده بود، بدون آنکه حرکت کند، با سر پایین و در حالی که دلش به درد آمده بود، به زبان روسی سخنی به آن‌ها گفت. روس‌ها به نزدیکی او آمدند و از پشت، او را بلند کردند. تمام بدن این مسافر می‌لرزید و گمان می‌کرد قصد دارند او را تیرباران کنند.

این جوان، که عبدالمنان نام داشت، اهل قریه نوده، ولایت فراه بود. بعدها با او دوست

شدم و با هم در یک جبهه علیه روس‌ها و دست‌نشانده‌هایشان برای استقلال کشور جنگیدیم. عبدالمنان بعدها در یک عملیات نظامی در ده دوست محمد، ولایت نیمروز، به شهادت رسید.

شهید منان به من گفت که به روس‌ها گفته است: «شما مسافران بی‌گناه را می‌کشید و سلاح‌ها از آن مجاهدینی است که در ابتدای فرار حضور داشتند. ما مسافر و بی‌گناهییم. خودم رفیق شما هستم و در شوروی تحصیل کرده‌ام.»

پس از این گفتگو، روس‌ها برای مدتی بالای سر ما ایستادند و همانند حیوانات درنده‌ای که اطراف شکار خود می‌گردند، به چهار طرف ما می‌چرخیدند. آنان گاه شهدا و زخمی‌ها و گاه تعدادی از زنده‌ماندگان را با لگد می‌زدند. افرادی که تا آن لحظه جان سالم به در برده بودند، به تدریج از شدت تشنگی و ترس جان می‌باختند. صحنه تشنگی، مرگ و شهادت، دشت سوزان، فریاد و ناله انسان‌های بی‌گناه و بی‌دفاع در یک سو و گروهی ظالم و قاتل در سوی دیگر، انسان را به یاد واقعه کربلا می‌انداخت.

بعد از گفتگوی شهید منان، مدتی روس‌ها دیگر به ما تیراندازی نکردند. یکی از مسافران فکر کرد که روس‌ها متوجه شده‌اند ما مسافر هستیم و دیگر کسی را نمی‌کشند، از جای خود برخاست و با اشاره دست به یکی از سربازان روسی خواست نشان دهد تشنه است و آب می‌خواهد. اما سرباز روس با کلاشینکف به دهان او شلیک کرد و مغز سر او را جلوی ما پاشاند و خود از شدت لذت و خوشحالی قهقهه می‌زد. این آخرین مسافری بود که در آن روز به شهادت رسید. پس از این واقعه، روس‌ها به ما دستور دادند که از زمین برنخیزیم، وگرنه سایر زنده‌ماندگان نیز کشته خواهند شد. ما در حالی که از تشنگی، گرما، اندوه از دست رفتگان و زخمی‌ها و ترس مرگ به جان آمده بودیم، ناچار به اطاعت بودیم. لحظاتی بعد، صدای تانک‌ها نشان داد که آنها از ما فاصله گرفته‌اند.

از ۴۰ تا ۴۵ نفر، تنها ۱۲ نفر زنده و زخمی باقی مانده بودند. پدر علی‌یار، نخستین کسی بود که از جای خود بلند شد و به سوی فرزندش رفت تا بازوی او را بگیرد و بلند کند و گفت: «بچیم، به پا شو، سگ‌ها رفتند.» اما علی‌یار دیگر زنده نبود. همان‌گونه که بعدها

دورهٔ ببرک کارمل پس از بازگشت از چکسلواکیا | ۱۷۷

مشخص شد، این خبر صحت داشت. غلام با به خاک سپردن همسر و فرزندش، تمام آرزوهایش را به خاک سپرد و همه مواد غذایی که برای عروسی فرزندش آماده کرده بود، در مراسم سوگواری او مصرف شد. توان برخاستن نداشت و لباس‌های سفید عروسی‌اش با خون پاکش، همچون دستان حناکرده‌اش، سرخ شده بود. علی‌یار می‌خواست فریاد بزند اما توان آن را نداشت. سپس به چند متری دیگر رفت تا با همسرش، مادر علی‌یار، همصدا شود و دید که از او نیز صدای بلند نمی‌آید و بدنش سوراخ‌سوراخ و آغشته به خون بود. تنها صدای شنیدنی، گریه خواهر کوچک علی‌یار بود که در آغوش مادرش، غرق خون و عرق شده بود.

چند نفر از ما که نیمه‌جان بودیم، توان حرکت نداشتیم. مجاهدینی که موفق به فرار شده بودند، مردم محل را از این فاجعه آگاه کردند. نزدیک غروب بود که اهالی با یک تراکتور به کمک ما آمدند. جنازه شهدا را میان یک موتر و یک تراکتور قرار دادند و چند نفر زنده و زخمی را در موتر دیگری جا دادند. هر کس شهید خود را با خود برد. ما با جنازه علی‌یاور، مادرش و سه نفر دیگر از اهالی محل - شامل دو خانم و یک کودک ۱۰ تا ۱۱ ساله - دوباره به سمت شهر فراه بازگشتیم. فردا مطلع شدیم که مجاهدین فراه، چند ساعت پس از وقوع این تراژدی، در جریان یک زد و خورد، سربازان هر دو تانک را در منطقه‌ای دیگر کشته و تمامی اموال ربوده‌شده مسافران را از آنان بازپس گرفته‌اند.

این خبر، همان‌طور که بعداً مشخص شد، صحت داشت. غلام با به خاک سپردن زن و فرزندش، تمام آرزوهایش را به خاک سپرد و تمامی مواد خوراکی که برای عروسی فرزندش تهیه کرده بود، صرف مراسم سوگواری او گردید.

(برگرفته از سایت گفتمان، ۲۰۰۷/۱/۴م)

مسئولین دولت جمهوری دموکراتیک خلق افغانستان اقدام به تشکیل سازمان‌های اجتماعی مانند جبهه ملی پدر وطن، اتحادیه کارگران، اتحادیه زارعین، اتحادیه زنان، اتحادیه هنر و ادب، دوره‌های سوادآموزی، کودکان‌ها و سایر نهادها در مرکز و ولایات نمودند. همچنین، نظام آموزشی کشور تغییر یافت و سیستم تعلیمی اتحاد جماهیر شوروی

و تبلیغ سوسیالیسم به طور گسترده اعمال می‌شد. حتی در دوره‌های سوادآموزی بزرگسالان نیز بیشترین تأکید بر تبلیغ سوسیالیسم و لنینیسم بود. افتخارات ملی افغانستان تقریباً فراموش شد و به جای آن، تصاویر قهرمانان و رهبران افغانستان، تصاویر مارکس، انگلس و لنین در هر محفل نصب می‌شد.

روحیه خودباختگی و بیگانه‌پرستی تشویق می‌گردید. تعداد زیادی از دانشمندان و علما که مخالف تهاجم نیروهای سرخ اتحاد شوروی بودند، زندانی یا وادار به ترک وطن شدند. فرار مغزها و تکنوکرات‌ها باعث فلج شدن امور اقتصادی و اجتماعی کشور شد. مشاوران روسی نیز تجربه، دانش و درک لازم از شرایط افغانستان را نداشتند و قادر نبودند امور کشور را مطابق خواسته‌ها و نیازهای مردم مدیریت کنند. همچنین، اختلافات بین حزب پرچم و حزب خلق با دخالت مشاوران روس و دریافت رشوه شدت می‌یافت.

بارها تأکید شده است که قدرت‌های غربی، به‌ویژه آمریکا و انگلستان، مصمم شدند که با هر وسیله ممکن اتحاد جماهیر شوروی را از نظر نظامی، سیاسی و اقتصادی در جهان، تحت عنوان «دفاع از اسلام و جهاد افغانستان»، شکست دهند. هدف آنها نابودی سوسیالیسم در جهان و تبدیل آمریکا به تنها ابرقدرت جهانی بود تا رهبری جهان را در اختیار گیرد.

در سال ۱۹۸۶م، پس از درگذشت کنستانتین چرنینکه، منشی عمومی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی، میخائیل گورباچف به عنوان منشی عمومی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی به قدرت رسید. با تغییر رهبری، تحولات سیاسی و اجتماعی مهمی در این کشور آغاز شد که شامل معرفی دموکراسی، آزادی و امکان تاسیس احزاب جدید بود.

در این شرایط، ایالات متحده آمریکا نیز استراتژی نظامی خود را نسبت به رهبران مجاهدین افغان مقیم پاکستان تغییر داد. هدف این تغییر استراتژی، اعمال فشار بر گورباچف و مجبور ساختن او به پذیرش خواسته‌های مدنظر واشینگتن بود. به همین دلیل، در سال ۱۹۸۶م برای اولین بار راکت‌های استینگر (Stinger) در اختیار مجاهدین قرار

دورهٔ ببرک کارمل پس از بازگشت از چکسلواکیا | ۱۷۹

گرفت و در ظرف یک سال، آنها موفق شدند بیش از ۳۰۰ فروند هواپیمای جنگی اتحاد جماهیر شوروی را در افغانستان سرنگون کنند و روند جنگ را به نفع آمریکا و مجاهدین تغییر دهند.

تا سال ۱۹۸۸م، یعنی پس از گذشت نه سال از تجاوز شوروی به افغانستان، ملت اتحاد جماهیر شوروی با تلفات بیش از ۱۵ هزار سرباز خود در یک جنگ غیرعادلانه و تحمیلی، فشار اقتصادی و بحرانی داخلی و تأثیرات مستقیم آن بر زندگی روزمره مردم مواجه شد. این وضعیت نگرانی جدی در رهبری شوروی ایجاد کرد و نهایتاً گورباچف را واداشت تا با اعتراف به اینکه افغانستان برای اتحاد شوروی یک زخم خونین است، نه تنها دستور خروج هرچه سریع‌تر نیروهای شوروی از افغانستان را صادر کند، بلکه تلاش نماید تا اختلافات مرزی افغانستان و پاکستان نیز در مذاکرات ژنیو حل و فصل شود.

در این راستا، با مرگ مرموز ژنرال ضیاء الحق و سفیر ایالات متحده آمریکا در حادثه انفجار هواپیما در بهاولپور پاکستان، رهبری افغانستان دچار تغییر شد. ببرک کارمل از قدرت کنار رفت و داکتر نجیب‌الله به عنوان منشی حزب دموکراتیک خلق افغانستان منصوب شد. در پی این انتصاب، داکتر نجیب‌الله به مسکو دعوت شد و به او هدایت داده شد که پس از به دست گرفتن قدرت، برنامه آشتی ملی را اعلام کرده و دولتی با گستره وسیع تشکیل دهد که نمایندگان گروه‌های بی‌طرف نیز در آن حضور داشته باشند.

چنانچه داکتر نجیب‌الله طبق هدایت‌های مسکو، پس از بازگشت از آن‌جا، ببرک کارمل را وادار به استعفا نمود، ببرک کارمل پس از مدتی به منظور معالجه دوباره به مسکو سفر کرد و در اثر بیماری‌ای که به وی دست داده بود، در فدراسیون روسیه درگذشت. پیکر وی به افغانستان منتقل و در شهر حیرتان طی مراسم ویژه‌ای که توسط عبدالرشید دوستم، به اصطلاح مجاهد بزرگ و یکی از اعضای حزب دموکراتیک خلق افغانستان، ترتیب شده بود، به خاک سپرده شد. این در حالی صورت گرفت که طالبان بر کابل مسلط بودند و بخش شمال کشور به اصطلاح تحت مدیریت مجاهدین قرار داشت.



«رهایی زندانیان دوره نور محمد تره‌کی و حفیظ‌الله امین از زندان پلچرخ، همزمان با بازگشت ببرک کارمل از پراگ و آماده‌سازی زندان برای پذیرش زندانیان جدید.»



قطعه تشریفاتی دروړه ببرک کارمل

دوره ببرک کارمل پس از بازگشت از چکسلواکیا | ۱۸۱



مناظره‌ای از رسم و گذشت عسکری و سلاح های روسی در دوره ببرک کارمل



طیارات و تانک‌هایی که در دوره‌های پیش از کودتای حفیظ‌الله امین برای دفاع از آزادی و حفظ تمامیت ارضی افغانستان با هزینه میلیون‌ها دلار از اتحاد جماهیر شوروی سابق تأمین و خریداری شده بود.



مناظره‌ای از رسم و گذشت معارف در دورهٔ ببرک کارمل



دورهٔ ببرک کارمل پس از بازگشت از چکسلواکیا | ۱۸۳



منظره‌ای لویه جرگه سال ۱۹۸۵م



منظره‌ای از کانفرانس اتحادیه
کارگری





یکی از کودکان‌های دوره ببرک
کارمل



نمایی از کنفرانس کارگران در شهر
کابل



تجدید پیمان ننگین دوستی میان لنونید بریژنف و ببرک کارمل در مسکو.

دورهٔ ببرک کارمل پس از بازگشت از چکسلواکیا | ۱۸۵



کنفرانس جبهه ملی پدر وطن در
دوران حکومت ببرک کارمل



ملاقات خصوصی ببرک کارمل با
لئونید برژنف



ببرک کارمل نه به عنوان رهبر یک
کشور، بلکه در مقام مادون و در
مقابل لئونید بریژنیف، دبیرکل
حزب کمونیست اتحاد جماهیر
شوروی

بلی، در زمانی که ببرک کارمل در قدرت بود، معیار و سنجش وطن‌پرستی را دوستی با اتحاد جماهیر شوروی می‌دانست. اما هنگامی که در آخرین روزهای زندگی خود، در یک کانتینر در حیرتان به‌حالتی حقیرانه زندگی می‌کرد، در مصاحبه‌ای با کرسستین امان‌پور، خبرنگار آمریکایی ایرانی‌تبار، اعتراف کرد که اتکا به بیگانگان اشتباه بوده است.



ملاقات خصوصی ببرک کارمل با روس‌ها



کنفرانس بیستمین سالگرد تأسیس حزب دموکراتیک

دورهٔ ببرک کارمل پس از بازگشت از چکسلواکیا | ۱۸۷



یکی از افغان‌های معیوب در جنگ علیه
نیروهای ارتش سرخ اتحاد جماهیر
شوروی سابق



یکی از افغان‌هایی که شرایط سخت و
دشوار زندگی او را تا مرز جنون پیش برده
است

افغان که بیچارگی، فقر و برادر کشی کارش را به دیوانگی
کشانده





تصویری از شرایط دشوار زندگی
مهاجران افغان در یکی از کمپ‌های
شهر پشاور



خانم مینا کشور کمال، یکی از
مؤسسان سازمان انقلابی زنان
افغانستان، در فبروری سال ۱۹۸۷م در
منزل خود در شهر کوئته، پاکستان
قربانی توطئه‌های پلیس یکی از احزاب
جهادی و سازمان اطلاعات نظامی
پاکستان (آی‌اس‌آی) گردید.



یکی از سلاح‌های مرگبار آمریکایی که
برادران علیه یکدیگر از آن استفاده
می‌کردند.



«تعدادی از راکت‌های روسی که توسط حزب جمعیت اسلامی به رهبری برهان‌الدین ربانی از نیروهای روسی به غنیمت گرفته شده بود. (جنتری حزب جمعیت)»



رئیس‌جمهور ببرک کارمل در دیدار با رهبر پولند



منظره‌ای از محافل سازمان های دهاقین و کارگران



Human Concern International

دستاوردهای جنگ، برادرکشی و خونریزی تحمیل شده توسط دو ابرقدرت جهانی (شرق و غرب) بر ملت مظلوم و بی پناه افغانستان، از کودتای خونین حفیظ الله امین تا سقوط دولت ببرک کارمل.



دوره جمهوری داکتر نجیب‌الله

(۱۹۸۶-۱۹۹۲ میلادی)

پس از درگذشت لیونید بریژنف در سال ۱۹۸۲م، یوری آندروپف در ۱۹۸۴م و کنستانتین چرنینکو در ۱۹۸۵م به عنوان رهبران اتحاد شوروی، نهایتاً میخائیل گورباچف در تاریخ ۱۰ مارچ ۱۹۸۵م به قدرت رسید. حضور نیروهای نظامی اتحاد شوروی در افغانستان که با جنگ چریکی مواجه بود و برای این کشور زخم‌های عمیق و سنگینی به همراه داشت، از لحاظ سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی نیز با مشکلات جدی روبرو شده بود.

این وضعیت نه تنها اتحاد شوروی، بلکه کشورهای غربی، به‌ویژه ایالات متحده و متحدانش، و حتی برخی کشورهای عربی، پاکستان و ایران را نیز با چالش مواجه ساخت و آنان را وادار به جستجوی راه‌حل‌های خروج از بحران نمود. گورباچف نیز، برای برون‌رفت محترمانه از وضعیت افغانستان، راهی جز مذاکره از طریق سازمان ملل متحد نمی‌دید.

در گام نخست، تغییر سیاست در افغانستان ضروری به نظر می‌رسید. در این چارچوب، بیرک کارمل همانند نور محمد ترکی و حفیظ‌الله امین قربانی سیاست جدید

شوروی شد و لازم بود از قدرت کنار گذاشته شود. پس از مذاکرات و تفاهمات، رهبری جدید اتحاد شوروی به این نتیجه رسید که ببرک کارمل با داکتر نجیب‌الله جایگزین گردد. داکتر نجیب‌الله که از آغاز تأسیس حزب، شاگرد وفادار و مورد اعتماد ببرک کارمل محسوب می‌شد و در دوره او ریاست «سازمان مخفی خاد» را بر عهده داشت، با ایجاد روابط نزدیک با مشاورین روسی، به فردی مورد اعتماد اتحاد شوروی تبدیل شد. از این رو، اتحاد جماهیر شوروی تصمیم گرفت تا او را به جای ببرک کارمل بر کرسی قدرت قرار دهد.

داستان برکناری ببرک کارمل و به قدرت رسیدن داکتر نجیب‌الله

مرحوم عبدالکریم میثاق داستان را از قول داکتر نجیب‌الله چنین نقل می‌کند:

«وقتی گورباچف در شوروی به قدرت رسید، سیاست اتحاد شوروی درباره افغانستان تغییر یافت و دولت شوروی به این تصمیم رسید که نیروهای نظامی‌اش را از افغانستان خارج کند. برای عملی ساختن این هدف، در گام نخست باید ببرک کارمل به خاطر ابراز حسن نیت به ایالات متحده امریکا، سایر کشورهای غربی، کشورهای اسلامی و مردم افغانستان کنار زده می‌شد. اتحاد شوروی این موضوع را به گونه‌ای با تمام اعضای رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان، از طریق مشاوران و سفیر خود در کابل، احمد جانویچ، مطرح کرده و واکنش هر یک را ارزیابی نموده بود.»

«تمام اعضای رهبری موضوع را به درجات مختلف درک کرده بودند. شخصیت‌های نزدیک و وابسته به ببرک کارمل، از جمله نوراحمد نور عضو دفتر سیاسی و منشی کمیته مرکزی، و سلطانه‌لی کشتمند عضو دفتر سیاسی و صدراعظم، نظریات گورباچف و دولت اتحاد شوروی را درک کرده بودند و در اندیشه و نگرانی بودند که ببرک کارمل با عملکردهای احساساتی خود، سرنوشت داود، ترکی و امین را تکرار نکند. حقیقت این است که همه رهبری و کدرهای جناح پرچم در همین اندیشه و تشویش بودیم. بر همین اساس، یک دعوت شبانه در منزل کارمل ترتیب دادیم و تمام اعضای رهبری پرچم همراه با

دوره جمهوری داکتر نجیب‌الله | ۱۹۳

همسران‌شان به دیدار رهبر ببرک کارمل رفتیم. سپس به تدریج موضوع اصلی، یعنی کنار رفتن کارمل از رهبری در چارچوب سیاست جدید حزب کمونیست و دولت شوروی مطرح شد. تصمیم بر این بود که نوراحمد نور و کشتمند به شیوه‌ای مناسب موضوع را مطرح کنند. نخست نوراحمد نور به تعریف و توصیف کارمل پرداخت و در میان سخنانش گفت که یکی از خدمات برجسته و ماندگار رهبر این است که کدرهای فراوانی را در زیر رهبری‌اش تربیت کرده است، به‌گونه‌ای که اکنون جناح پرچم با کمبود کادر مواجه نیست و هر یک می‌توانند مانند رهبر وظایف انقلابی را انجام دهند.»

در این هنگام، سلطانعلی کشتمند ادامه سخن را به دست گرفت و در تأیید سخنان نوراحمد نور افزود:

«همین اکنون اگر رفیق عزیز، رفیق کارمل، با در نظر داشت مقتضیات زمان و سیاست جدید رفیق میخائیل گورباچف بخواهد مدتی استراحت کند، هر یک از ما که دستور بدهند، می‌توانیم وظایف‌شان را به بهترین وجه انجام دهیم.»

«کارمل با شنیدن سخنان نور و کشتمند به شدت خشمگین شد، از شدت عصبانیت کنترل خود را از دست داد، الفاظ رکیک بر زبان آورد و نور، کشتمند و به‌طور عموم همه را به‌گونه‌ای مورد خطاب قرار داد که مناسب نبود.» (ص ۵۴۷-۱۹)

"دیگر کسی جرأت نکرد در این موضوع صحبت کند. اوضاع متشنج شد و هر یک به آرامی مهمانی را ترک کردند."

«در این هنگام همسر من خواست که بهتر است محفل را ترک کنیم و من نیز همراه با همسر من از محفل خارج شدیم.»

«نجیب‌الله پس از صرف غذا، همچنان بالای میز و بعد از آن نیز، حکایت‌های خود را درباره ببرک کارمل و طرفداران وی ادامه داد.» (ص ۵۴۹-۱۹)

بخشی از حکایت‌های نجیب بدین‌گونه بود:

«در ماه‌های اول سال ۱۹۸۶ میلادی/۱۳۶۲ خورشیدی بود که رهبری حزب و دولت اتحاد شوروی تمام اعضای دفتر سیاسی را برای یک ملاقات خصوصی و غیررسمی در

اتحاد شوروی فراخواند. برای ما در یک ساختمان بسیار لوکس و راحت که در تپه‌های لنین در شهر مسکو واقع بود، جا تهیه کرده بودند. پس از آغاز شام در همان ساختمان، میخائیل گورباچف، رهبر شوروی، و آندری گرومیکو، وزیر خارجه، دیمیتری اوستینوف، وزیر دفاع، رئیس کمیته امنیت دولتی (ک.گ.ب) و سایر اعضای رهبری حزب و دولت شوروی با ما جلسه کردند. اجندای جلسه، ارزیابی وضعیت افغانستان بود. میخائیل گورباچف با ایراد چند سخن کوتاه جلسه را افتتاح کرد و سپس گفت:

"ما می‌خواهیم نظرات رهبری دوستان افغانی خود را بدانیم که چگونه می‌توان برای معضل افغانستان راه حل سیاسی یافت و چه ترتیباتی باید اتخاذ شود تا بتوانیم قوای نظامی اتحاد شوروی را از افغانستان خارج کنیم. می‌خواهیم در این باره از رفیق کارمل بشنویم."

کارمل از صراحی در گلاشش آب ریخت، خود را در چوکی‌اش جابه‌جا کرد، صدایش را صاف نمود و خود را جمع‌وجور ساخت و بیانیه‌اش را آغاز کرد. بیانیه‌اش بسیار طولانی بود. سخن را از تاریخ افغانستان آغاز کرد و سپس از تاریخ دوستی افغان و شوروی یاد نمود؛ اینکه بنیان‌گذار این دوستی لنین کیمر بوده و حزب لنین چه مسئولیت انترناسیونالیستی دارد. او از اصل موضوع دور شد و بر دوستی افغان و شوروی تأکید فراوان کرد. سرانجام بیانیه‌اش به درازا کشید و گورباچف دیگر چیزی نگفت و بدون بحث بیشتر جلسه را ختم کرد و گفت که فردا باز صحبت ادامه می‌یابد. پیش از برگزاری جلسه فردا نیز، هر کس با همتای خود دیدار کند و در مورد موضوع مطرح شده تبادل افکار نماید؛ یعنی وزیر دفاع، رئیس ک.گ.ب با رئیس خاد و به همین ترتیب سایر افراد.

پس از ختم جلسه، همه ما در باغ مهمان‌خانه به قدم‌زدن پرداختیم. در این هنگام بیرک کارمل از من پرسید:

«چطور موضوع کنونی شوروی‌ها را ارزیابی می‌کنی؟ آیا صحبت‌های من بجا بود؟»

و من گفتم: «بسیار عالی.»

او گفت: «بلی، باید شوروی‌ها قدامت دوستی ما را کم‌اهمیت تلقی نکنند.»

من نیز در تأیید سخنانش مطالبی گفتم. در همین هنگام، مهماندار او به ما نزدیک شد و

از کارمل خواست که وقت استراحتش فرارسیده است.

کارمل از ما جدا شد و من با سلیمان لایق به قدم‌زدن ادامه دادیم. لایق به من گفت: «صحبت‌های کارمل مطابق میل گورباچف نبود و همه ما احساس کردیم که طرف شوری از سخنان کارمل خوششان نیامد. تو چرا گفتی که صحبت‌هایش عالی بود؟»

من با خنده گفتم: «تو بچه ملا هستی، این سخنان را خوب درک نمی‌کنی. بگذار تشویق شود و در همین مسیر پیش برود.»

فردای آن روز جلسه دوباره دایر شد. این بار گورباچف به صراحت گفت:

«ما در این اندیشه هستیم که قوای نظامی خود را در نزدیک‌ترین فرصت از افغانستان خارج کنیم و اکنون می‌خواهیم پیشنهاد شما را بشنویم که چگونه می‌توانید بدون ما از خود دفاع کنید. ما آماده‌ایم کمک‌های لازم اقتصادی و نظامی را به شما برسانیم. همچنین تلاش می‌کنیم با ایالات متحده آمریکا، پاکستان و سایر کشورهای ذی‌دخل به یک راه‌حل سیاسی برسیم که منجر به قطع مداخلات خارجی در امور افغانستان شود و مذاکرات ژنو را به نتیجه مطلوب برسانیم. هدف از این سخنان این است که طرف افغانی آمادگی‌های لازم را بگیرد تا قوای ما به سلامت از افغانستان خارج شوند.»

در این هنگام ببرک کارمل با لحن جدی در پاسخ گفت:

«من خروج شما را از افغانستان یک فاجعه می‌دانم. اگر شما یکصد هزار نیرو را خارج کنید، فردا مجبور می‌شوید یک میلیون نیرو داخل افغانستان کنید. در وضعیت کنونی، من خروج قوای شما را لازم نمی‌دانم.»

گورباچف در پاسخ گفت:

«البته ما همه نیروهای خود را یک‌باره و عاجل خارج نمی‌کنیم. ما با غرب و پاکستان به توافق خواهیم رسید که با قطع مداخلات خارجی در افغانستان، برای خروج قوای خود یک جدول زمانی تنظیم کنیم. به همین دلیل، از پیش این موضوع را با رفقای افغانی مطرح کردیم تا شما ترتیبات لازم را اتخاذ کنید و پیشنهادهای مشخص خود را برای دریافت کمک‌های اقتصادی و نظامی ارائه نمایید. آنچه باید در این جلسه بر آن توافق کنیم، اصل

خروج قوای ما از کشور شماسست.»

کارمل باز مخالفت خود را با خروج قوای نظامی اتحاد شوروی ابراز داشت.
(ص ۵۴۹-۱۹)

در این هنگام گورباچف گفت:

«بگذارید نظر سایر رفقا را نیز بشنوم.»

من گفتم: «من اصل خروج قوای شوروی از افغانستان را تأیید می‌کنم و در کنار آن اضافه می‌کنم که طرف شوروی باید به کمک‌های نظامی و اقتصادی مورد نیاز ما ادامه دهد. ما می‌توانیم تا رسیدن به یک راه‌حل سیاسی، به‌گونه مستقل از خود دفاع کنیم.»
گورباچف گفت:

«ما باید برای معضل پیچیده افغانستان یک سیاست کاملاً جدید اتخاذ کنیم. رفقای افغانی باید سیاست مصالحه ملی و آشتی ملی را در پیش گیرند. همه تلاش کنیم که مخالفان با کمک حامیان‌شان راه مذاکره و توافق را باز کنند.»

هنگامی که گورباچف سخن می‌گفت، از خطاب مستقیم با کارمل خودداری می‌کرد و طوری وانمود می‌نمود که مخاطبش همه اعضای مجلس‌اند. در جریان سخنانش درباره خروج قوای نظامی شوروی، از نظر محمد، وزیر دفاع، پرسید. نگاه‌های نظر محمد به سوی کارمل رفت و سپس گفت:

«رفیق کارمل به تفصیل در این باره توضیح داده‌اند و من نیز نظرات ایشان را تأیید می‌کنم.»

سلطان‌علی کشتمند، صالح زیری، نوراحمد نور و سلیمان لایق نیز به اشکال مختلف سخنانی گفتند که مفهوم آن تأیید دیدگاه‌های گورباچف بود.

در پایان، گورباچف به همه ما گفت که باید حزب و دولت بازسازی شود تا برای عملی کردن سیاست جدید، یعنی سیاست مصالحه و آشتی ملی، آماده گردد. سپس به هر کس وظیفه مشخص سپرد. به کشتمند گفت با صدراعظم شوروی، رفیق ریژکوف، جداگانه دیدار کند و مسئله اقتصادی را تنظیم نماید. به نظر محمد گفت با وزیر دفاع شوروی

دوره جمهوری داکتر نجیب‌الله | ۱۹۷

ملاقات کند و موضوع تجهیزات نظامی را بررسی نماید. به همین ترتیب، به هر یک از ما وظیفه داد که با همتای شوروی خود جداگانه دیدار کنیم و مشکلات مربوط به حوزه کاری خود را حل و فصل نماییم.

از مجموع این ملاقات‌ها روشن شد که گورباچف تصمیم دارد قوای نظامی شوروی را از افغانستان خارج کند. در دیداری که کشتمند با ریژکوف داشت، طرف شوروی موافقت کرده بود که به ارزش چهارصد میلیون دالر کالاهای مصرفی در اختیار افغانستان قرار دهد تا دولت آن را به فروش رسانده و عواید آن را در بودجه دولتی شامل سازد و مصارف دولت را تأمین کند. در بخش تجهیزات نظامی نیز هر پیشنهادی که از طرف افغانستان ارائه شده بود، مورد موافقت طرف شوروی قرار گرفته بود.»

نجیب‌الله در ادامه سخنانش گفت: «(ص ۵۵۱-۱۹)

«وقتی ما از شوروی برگشتیم، در میان طیاره ببرک کارمل بسیار مشوش و عصبی بود، به‌خصوص بالای من عصبانی بود که چرا خلاف حرف‌های او صحبت کرده‌ام. به من گفت که در احزاب طراز نوین این معمول نیست که اعضای رهبری خلاف سخنان رهبر حرف بزنند، آن هم در جلسه‌ای که رهبر در آن حضور داشته باشد. "من شوخی‌کنان برایش گفتم: "من که خلاف رهبر حرف نزد، بلکه سخنان رهبر (گورباچف) را تأیید کردم." "وقتی ما به کابل رسیدیم، مشاوران شوروی وظیفه گرفته بودند که در مورد سیاست جدید ما کار کنند. همان بود که متنی را تنظیم کرده بودند که کارمل آن را زیر نام تزه‌ای ببرک کارمل نشر کرد. اما آنچه روشن می‌شد این بود که سیاست جدید نمی‌تواند در وجود ببرک کارمل عملی شود. کارمل در ملاقات مسکو با موضع‌گیری قاطع خویش، خود را در ذهن گورباچف تخریب کرده بود.»

"این بار ببرک کارمل مانند سردار محمد داوود خان و حفیظ‌الله امین برای شوروی‌ها نامطلوب شد و آنان در صدد برکناری او شدند. سرانجام سیاست شوروی در این جهت روشن شد که ببرک کارمل دیگر شخص مطلوب برای شوروی‌ها نیست. برای کارمل گفته شد که به نام بیماری از رهبری حزب و دولت استعفا بدهد و برای استراحت به اتحاد

شوروی برود، و در آنجا از نظر زندگی شخصی تمام امکانات و سهولت‌ها برایش فراهم خواهد شد. کارمل مقاومت می‌کرد و حاضر نبود این سیاست را بپذیرد. مشاوران شوروی کار را با تمامی اعضای کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان آغاز کردند و به هر یک جداگانه این سیاست جدید را توضیح می‌دادند. سرانجام تمامی اعضای اصلی و علی‌البدل کمیته مرکزی، به استثنای محمود بریالی، آناهیتا راتب‌زاد، ظهور رزمجو، نظام‌الدین تهذیب و مجید سربلند، با عملی شدن این سیاست موافقت کردند. قرار بود پلنوم کمیته مرکزی دایر شود و کارمل به بهانه بیماری استعفا دهد، اما او همچنان مقاومت می‌کرد. با هر روز ادامه مقاومت او، جنگ تشدید می‌شد و تلفات هر دو طرف رو به افزایش بود که عمدتاً افغان‌ها از هر دو طرف کشته می‌شدند. در این روزها شوروی‌ها عملاً در جنگ شرکت نمی‌کردند و تلفات نداشتند؛ اما تلاش گورباچف این بود که هرچه زودتر مذاکرات ژنو به نتیجه برسد و قوای شوروی از افغانستان خارج شود، در حالی که ببرک کارمل موانع ایجاد می‌کرد و از سرعت این سیاست جدید می‌کاست، به‌خصوص که شاه‌محمد دوست، وزیر خارجه رژیم کارمل، مذاکرات ژنو را سبوتاژ می‌کرد. شاه‌محمد دوست یکی از دوستان نزدیک ببرک کارمل بود.» (ص ۵۵۲-۱۹)

حکایت‌های داکتر نجیب این‌گونه ادامه یافت:

«در دارالانشای کمیته مرکزی، به داکتر صالح محمد زیری، عضو دفتر سیاسی و منشی کمیته مرکزی، به نور احمد نور عضو دفتر سیاسی و منشی کمیته مرکزی و به سلطان‌علی کشتمند عضو دفتر سیاسی و نخست‌وزیر وظیفه داده شد تا نزد ببرک کارمل بروند و استعفای تحریری او را بگیرند. سپس پلینوم کمیته مرکزی دایر گردد و استعفای او را تصویب کند و به‌جای او نجیب‌الله را انتخاب نماید. اما ببرک کارمل درخواست آنان را نه تنها نپذیرفت، بلکه با سخنان بسیار رکیک آنان را آزرده ساخت.»

"در این وقت، محمود بریالی و خانم آناهیتا با همکاری ظهور رزمجو که منشی کمیته شهر کابل بود، در میان سازمان‌های حزبی نیز به سود کارمل تشنج ایجاد می‌کردند."

"اتحاد شوروی راه دیگری را برگزید. از طریق نظامیان پرقدرت رژیم، به کارمل، سید

محمد گلاب‌زوی وزیر داخله، نظر محمد وزیر دفاع و فاروق یعقوبی وزیر امنیت دولتی وظیفه داد که نزد ببرک کارمل بروند و استعفایش را بگیرند. آنان به نزد کارمل رفتند. در همین زمان، از طریق وزارت داخله، بریالی، آناهیتا و ظهور نیز تحت مراقبت قرار گرفتند و در خانه‌های‌شان بازداشت شدند. در دروازه هر خانه عسکری موظف شده بود که اجازه بیرون شدن به آنان ندهد و تلفن‌های‌شان نیز قطع شده بود. هر سه نفر عضو دفتر سیاسی بودند و بریالی و رزمجو نیز منشیان کمیته مرکزی محسوب می‌شدند.

"برای ببرک کارمل نیز به نحوی همین رویه به کار گرفته شد. سه نفر با اقتدار نظامی دولت-خود کارمل، وزیر دفاع، وزیر داخله و وزیر امنیت دولتی-نزد ببرک کارمل رفتند و استعفانامه را گلاب‌زوی برایش تسلیم کرد. کارمل پس از خواندن استعفانامه بسیار جدی شد و سخنان رکیک به گلاب‌زوی تثار کرد؛ اما گلاب‌زوی با خونسردی و لحن آمرانه گفت: "ما وظیفه داریم استعفایت را بگیریم و بسیار آرزو داریم که به سرنوشت داوود، ترکی و امین گرفتار نشوید." کارمل با شنیدن این سخنان از گلاب‌زوی سراسیمه شد، ناگهان برخاست، تلفن را برداشت و خواست جایی زنگ بزند؛ اما متوجه شد که تلفنش قطع شده و کار نمی‌کند. به اطراف نگاه کرد، سپس دوباره در جایش نشست و با نرمی رو به یعقوبی گفت: "از وضع چنین معلوم می‌شود که علیه من کودتا شده است."

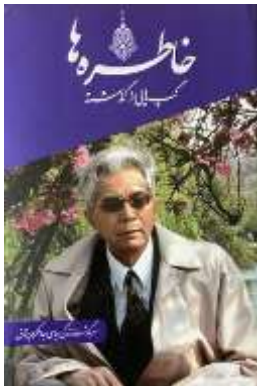
"یعقوبی بسیار مؤدبانه به او گفت: "نه، احترام شما به‌عنوان یک رهبر حفظ است و برای تطبیق تیزس‌های مطروحه خود شما، مصلحت این است که شما موقتاً چند وقتی استراحت کنید."

"در این وقت کارمل ناامید شد و سرش را روی میز گذاشت. برای چند لحظه سکوت مطلق در اتاق برقرار شد. سپس سرش را بلند کرد و با خشم، در حالی که به سوی گلاب‌زوی نگاه می‌کرد، فریاد زد: "امضا می‌کنم، امضا می‌کنم؛ حالا بروید و مرا تنها بگذارید." اما گلاب‌زوی خطاب به او گفت که بدون امضای استعفانامه هیچ‌جا نمی‌روند. سرانجام، پس از چند دقیقه، در حالی که سید محمد گلاب‌زوی وزیر داخله، نظر محمد وزیر دفاع و فاروق یعقوبی وزیر امنیت دولتی در دفتر ببرک کارمل منتظر بودند، او متن

ترتیب‌شده مشاورین شوروی را با اندکی تغییر در جملات امضا کرد و به گلاب‌زوی تسلیم داد.»

نجیب‌الله ادامه داد: «استعفانامه به دارالانشای کمیته مرکزی فرستاده شد، پولینوم دایر گردید و استعفای او از رهبری و انتخاب من در رهبری تصویب شد.» بدین ترتیب قصه‌های نجیب به پایان رسید. (ص ۵۵۳-۱۹)

نوت:



نویسنده این اثر اذعان می‌دارد که من با مرحوم عبدالکریم میثاق در افغانستان هیچ آشنایی قبلی نداشتیم، اما در دوره جلاوطنی که جناب ایشان در لندن تشریف داشتند و من در کانادا از طریق نشر مقالاتم در وبسایت‌های وزین خارج مرزی فعالیت می‌کردم، از طریق نوشته‌های من با من آشنا شدند و همواره از آثارم با بزرگواری، چه از طریق تلیفون و چه به‌صورت کتبی (که هر یک از آن‌ها در اثرم به نام «افغان

افغان» درج گردیده است) قدردانی می‌نمودند. سپس با اهدای دو جلد کتاب خویش تحت عناوین «گپ‌های از سیاست و سازندگی در افغانستان» و مجموعه اشعارشان به نام «باغ»، اینجانب را مورد لطف و افتخار قرار دادند.

علیرغم تفاوت‌های عقیدتی، لازم می‌دانم یادآور شوم که مرحوم میثاق شخصیت بسیار شریف، دانشمند و واقعیت‌گو، و انسان بااحساس نسبت به وطن ما بودند. روحشان شاد و یادشان گرامی باد.

همچنین از پسر گرامی ایشان که پس از وفات پدر، کتاب اخیرشان را تحت عنوان «خاطره‌ها» به اهتمام خویش به چاپ و نشر رسانیده و یک جلد آن را برای اینجانب ارسال نموده‌اند، صمیمانه سپاسگزاری می‌نمایم و از خداوند متعال برایشان طول عمر و موفقیت‌های مزید خواهانم. واقعاً کتاب مرحوم میثاق خواندنی است و ایشان شخصیت

دورهٔ جمهوری داکتر نجیب‌الله | ۲۰۱

قابل قدر بودند.

دکتر نجیب‌الله در ثور ۱۳۶۵ ش / می ۱۹۸۶ م جای ببرک کارمل را گرفت. او تلاش نمود تا سیاست میخائیل گورباچف را به‌طور دقیق در افغانستان تطبیق کند. پیش از مذاکرات ژنو برای خروج قوای شوروی از افغانستان، اعلامیهٔ مصالحهٔ ملی را اعلان کرد و سپس برای فریب و اغوای ملت رنج‌دیدهٔ افغان اقدامات ذیل را روی دست گرفت:

اول: با اعلان مصالحهٔ ملی، علی‌رغم آن‌که دکتر نجیب‌الله می‌دانست پس از خروج قوای شوروی از افغانستان، روس‌ها او را برای ادامهٔ وظیفه‌اش حفظ خواهند کرد، همچنان آگاه بود که روس‌ها، برخی از رهبران به‌اصطلاح جهادی در پاکستان، دولت پاکستان، دولت ایران و حتی ایالات متحدهٔ امریکا - که در ظاهر برای فریب ملت افغان از بازگشت اعلیحضرت محمد ظاهر شاه حمایت می‌کردند - با این امر موافق نبودند. شاه صرفاً برای فریب مردم به وطن دعوت شده بود.

دیگو کوردووز و سلیک اس. هاریسون در مورد ملاقات با شاه سابق و برخی مقامات دیگر چنین می‌نویسند:

«ما به زبان فرانسوی گفت‌وگو کردیم. در آغاز من مروری بر مذاکرات داشتم. او و ولی‌خان توضیحاتی ارائه دادند و به‌خصوص در مورد مواضع پاکستان صحبت کردند. من تأکید کردم که زمان برای حرکت به‌سوی مصالحهٔ ملی مناسب است. یادآور شدم که ظاهرشاه می‌تواند در این روند نقش تاریخی ایفا کند و افزودم حیف است که برداشتن قدم‌هایی که بسیاری از افغان‌ها انتظار آن را می‌کشند به تأخیر بیفتد. به هیچ وجه نباید تصور شود که او به نفع یا به دستور شوروی‌ها، امریکایی‌ها یا هر کس دیگری عمل می‌کند. سپس طرحی را تشریح کردم که طرف‌های مقابل با سکوتی توأم با رضایت با آن برخورد کردند. این طرح مستلزم مشارکت فعال او بود و آغاز آن با سفر وی به پیشاور برای نمایش حمایت گستردهٔ مهاجرین از او می‌گردید.»

«ظاهرشاه با اشتیاق توضیح داد که در سال ۱۹۷۳ کناره‌گیری کرد تا از بروز وضعیت رنج‌آور و تأسف بار برای مردمش جلوگیری کند. این کودتای خانوادگی زمانی رخ داد که او

برای درمان چشم در ایتالیا به سر می‌برد. او گفت از آن زمان تمام رویدادهای دردناک کشورش را با اندوه دنبال کرده است. وی می‌خواست به مردمش در یافتن راه‌حلی درست و متعادل کمک کند و استقلال و صلح را به افغانستان بازگرداند.»

«شاه سابق احساس می‌کرد که این طرح مغایر با سنت‌های افغان‌ها نیست، زیرا بر اساس آن، مسئله باید توسط خود افغان‌ها و از طریق مشورت و مذاکره حل گردد. به نظر او این روش همان شیوه‌ای است که افغان‌ها همواره برای حل منازعات و ایجاد ثبات از آن استفاده کرده‌اند. در عین حال، او نسبت به مراحل بعدی مذاکرات نامطمئن به نظر می‌رسید. به عنوان مثال، سفر او به پاکستان باید پس از رفت‌وآمد فرستادگانش به پشاور و اطمینان از استقبال، انجام می‌شد. دریافتیم که او نسبت به واکنش گروه‌های مختلف افغان کاملاً نامطمئن است. عبدالولی پیوسته از من می‌خواست بررسی کنم که آیا پاکستان برای سفر شاه سابق ویزه صادر خواهد کرد یا نه، و من وعده دادم این کار را انجام دهم.» (ص ۱۸-۳۰۶)

در مورد موضع‌گیری پاکستان و رهبران بنیادگرا چنین آمده است:

«در اواخر اوت با نورانی دیدار کردم و جزئیات سناریو را، با این توضیح که جنرال قبلاً آن را تصویب کرده است، بیان نمودم. او تأکید کرد که پاکستان مایل به طولانی شدن مذاکرات نیست، اما قصد دارد مشورت‌های نزدیک با مجاهدین داشته باشد. پس از دیدار من با جنرال، دولتش تلاش کرد رهبران مقاومت را به پذیرش طرح وادار کند، اما دو تن از رهبران بنیادگرا به شدت با نقش شاه سابق مخالفت کردند.» (ص ۱۸-۳۰۹)

«چند روز بعد، روشن‌روان، کاردار، پیامی از عبدالوکیل برای من آورد که نشان می‌داد افغانستان تصمیم دارد دور بعدی اجلاس ژنو را در اواخر اوت یا اوایل سپتمبر برگزار کند. زمانی که این پیشنهاد را با نورانی در میان گذاشتم، او آن را فریب و نیرنگ خواند. در همان زمان، رویترا اظهارات ایگور روگاشف، معاون وزیر خارجه شوروی را گزارش داد که بر اساس آن تاریخ دقیق خروج نیروهای شوروی در دور بعدی مذاکرات ژنو مشخص خواهد شد. به نورانی گفتم که این طرح تحت فشار شدید شوروی ارائه شده است. او به پاکستان

دورهٔ جمهوری داکتر نجیب‌الله | ۲۰۳

بازمی‌گشت و وعده داد هرچه زودتر پاسخ دولتش را ارسال کند.»

«غروب همان روز، ورنون والترز، سفیر امریکا در دبیرخانهٔ سازمان ملل را دیدم و موضوعات اخیر را با او در میان گذاشتم. او گفت: روس‌ها می‌خواهند افغانستان را ترک کنند، اما قصد دارند نجیب‌الله را حفظ نمایند.» (ص ۳۰۹-۱۸)

«شواردناده گفت که نجیب‌الله نظریات جدید خود را در مورد شاه سابق و اطرافیانش برای من توضیح خواهد داد و افزود که حیف است پاکستان سیاست‌های نجیب‌الله را جدی نمی‌گیرد. اما به گفتهٔ او این موضوع مربوط به آینده است و افغان‌ها خود باید آن را حل کنند. وی افزود: آنان بالاخره زبان مشترک خود را پیدا خواهند کرد.» (ص ۳۲۷-۱۸)

«هنگامی که یک خبرنگار از گورباچف پرسید آیا از “سناریوی” پیشنهادی کوردووز که در آن مجاهدین، حزب دموکراتیک خلق افغانستان و برخی شخصیت‌های دیگر افغان، از جمله شاه سابق، یک حکومت انتقالی تشکیل دهند حمایت خواهد کرد یا نه، او از پاسخ دادن طفره رفت و گفت که حکومت جدید افغانستان تنها به افغان‌ها مربوط است، اما اتحاد شوروی تلاش می‌کند در این روند مفید واقع شود.» (ص ۳۲۲-۱۸)

حال برمی‌گردم به گفت‌وگوی کوردووز با داکتر نجیب‌الله درباره بازگشت شاه سابق. پس از ملاقات او با عبدالوکیل، وزیر خارجه، چنین می‌نویسد:

«روز بعد با داکتر نجیب‌الله در قصر گلخانه دیدار داشتم. او نیز با روی خوش برخورد کرد و مانند وکیل، ضمن طفره‌رفتن از گفتگو درباره جدول زمانی، بسیار زیرکانه از بحث‌های اساسی اجتناب می‌ورزید و اصرار داشت که همه چیز، به‌جز چند مورد جزئی، برای رسیدن به توافق آماده است. بنابراین تأکید کرد که بدون تأخیر باید رهسپار ژنو شویم. من گفتم که ضروری است پاکستان، ایران، ایالات متحده و همچنین میلیون‌ها افغان را متقاعد کنیم که حصول توافق ممکن است. او مرا به ناهار دعوت کرد و در جریان آن نیز از صحبت درباره جدول زمانی خودداری نمود. نجیب‌الله به شاه سابق اشاره کرد و گفت که به گفتهٔ او پیامی برایش فرستاده و نقش خود را در یک حکومت ائتلافی مطرح کرده است. او با لبخند گفت که به شاه پاسخ داده است: «بوسه با پیغام فرستاده نمی‌شود» (ص ۳۳۳-۳۳۳-)

(۱۸).

«پس از ناهار، در اطراف قصر - که برخی بخش‌های آن ترمیم شده بود - به قدم‌زدن پرداختیم. نجیب‌الله از من خواست به ظاهر شاه بگویم که قصر برای بازگشت او آماده می‌شود. او همچنان جایی را به من نشان داد که در آن ترکی به قتل رسیده بود. احساس کردم مشکلاتی وجود دارد، اما نتوانستم موضع شخصی نجیب‌الله را دریابم. تصور من این بود که چون او با خروج موافقت کرده بود، خود را متعهد می‌دانست تا همکاری‌اش را در رهبری به ضرورت رسیدن به توافق متقاعد سازد، اما با مخالفت‌های فزاینده روبه‌رو بود. او در تمام گفتگوهایش با من به نظر می‌رسید که وقت‌کشی می‌کند؛ بنابراین باید او را شدیدتر تحت فشار قرار می‌دادم» (ص ۳۳۴-۱۸).

نشان‌دادن محل قتل ترکی به‌طور ضمنی این معنا را داشت که اگر ظاهر شاه بازگردد، ممکن است به همان سرنوشت دچار شود؛ و در واقع ضرورتی نبود که داکتر نجیب‌الله چنین موضوعی را با کوردوز در میان بگذارد. (تبصره نویسنده این اثر)

دوم: سیاست آشتی ملی و تقرر داکتر محمد حسن شرق به حیث صدراعظم

داکتر نجیب‌الله، علی‌رغم کشتارها، زندانی‌کردن‌ها و شکنجه‌های شمار زیادی از مردم مظلوم افغانستان در دوره مسئولیت خود در خاد (سازمان امنیت)، پس از رسیدن به قدرت در ۳۰ دسامبر ۱۹۸۶م، سیاست آشتی ملی را اعلام کرد. سپس در سال ۱۹۸۷م، پیش‌نویس قانون اساسی جدید را تأیید نمود که در آن نظام پارلمانی و تغییر نام حزب دموکراتیک خلق افغانستان به حزب وطن پیش‌بینی شده بود. پس از تأیید لویه‌جرگه ۱۹۸۷م و مطابق پلان میخائیل گورباچف، روند حل قضیه افغانستان از طریق مذاکرات سیاسی تحت نظارت سازمان ملل متحد، خروج کامل نیروهای اتحاد جماهیر شوروی و ایجاد دولت جدیدی با پایه وسیع به نام «جمهوری افغانستان» روی دست گرفته شد.

«سیاست آشتی ملی نجیب‌الله تنها باعث برانگیختن خصومت تندروهای حزب علیه او شد، اما هیچ‌گاه نتوانست حمایت رهبران عمده قومی و قبیله‌ای را به دست آورد. او با

دورهٔ جمهوری داکتر نجیب‌الله | ۲۰۵

الهام از نظریات شواردناده، پست‌های کم‌قدرت را به افراد غیرحزبی‌ای سپرد که نه مخالفی با حزب داشتند و نه موافقتی نشان داده بودند. مهم‌ترین فردی که وارد دولت شد، حسن شرق بود که برای مدت کوتاهی سمت صدراعظمی را به عهده گرفت. او در رژیم محمد داوود، معاون صدراعظم بود. در قانون اساسی جدید که در لویه‌جرگه نومبر ۱۹۸۷ تصویب شد، اسلام به عنوان دین رسمی کشور پذیرفته شد و حکومت افغانستان - حداقل روی کاغذ - به عنوان دموکراسی پارلمانی تعریف گردید. احزاب مورد حمایت حزب دموکراتیک خلق افغانستان و طیف وسیعی از احزاب کوچک چپ اجازه فعالیت یافتند، اما نجیب‌الله تمام اختیارات خود و حزب حاکم نیز نقش رهبری و سازماندهی‌اش را حفظ می‌کرد.»

«حمایت شوروی عامل اصلی حفظ سلطه نجیب‌الله در طول شش سال، پیش و پس از خروج نیروهای شوروی بود. اما از نظر گورباچف، حتی با وجود کمک‌های شوروی، شخصی با توانایی کمتر از او نمی‌توانست چنین روندی را پیش ببرد. نجیب‌الله با هیکل تنومند و چانه بزرگ - که باعث شده بود لقب «گاو» بگیرد - نفوذ زیادی بر اطرافیان خود داشت. او در خانواده‌ای بانفوذ و تحصیل‌کرده به دنیا آمده بود. پدرش نماینده تجاری افغانستان در پاکستان بود و همسرش فتانه از نوادگان عبدالرحمن خان به شمار می‌رفت. او ابتدا در رشته طب تحصیل کرد، اما پیش از اخذ مدرک دکتر، به دلیل درگیر شدن در سیاست، دانشگاه را ترک گفت. وقتی در جون ۱۹۸۸ در نیویارک با او ملاقات کردم، او را فردی باهوش و فصیح یافتم. برخلاف کارمل که مشروب زیاد می‌نوشتید، نجیب‌الله به انضباط شخصی و زندگی ساده مشهور بود.»

«مسکو در جایگزینی نجیب‌الله به جای کارمل، از او انتظار داشت زمینه‌های خروج نیروهای شوروی را فراهم سازد؛ اما پس از رسیدن به قدرت، او تلاش کرد امضای توافقات ژنو را به تأخیر اندازد. به‌ویژه در برابر فشار شوروی برای کوتاه کردن جدول زمانی خروج - که روند ژنو را تسریع می‌کرد - مقاومت نشان داد.»

«در همین دوره، یک نیروی ضربت ویژه به سرپرستی سه ژنرال کا.گ.ب ایجاد شد تا

اطمینان حاصل شود که نجیب‌الله نیت شوروی را درک کرده و برای خروج آماده می‌شود. به گفته ورنتسف، این گروه ویژه ستادی متشکل از افراد کاردان در کابل ایجاد کرد، طرح‌های نظامی - اقتصادی برای دفاع از رژیم تدوین نمود و درباره مجموعه‌ای از توافقات برای دریافت کمک‌های بیشتر شوروی با نجیب‌الله مذاکره کرد. کا.گ.ب به او هشدار داد که به وفاداری ارتش افغانستان تکیه نکند؛ از این‌رو پول و تجهیزات لازم در اختیارش گذاشت تا گارد ریاست جمهوری جدیدی با حقوق و امتیازات بلند - که چیزی کمتر از یک ارتش خصوصی نبود - ایجاد کند.»

ورنتسف در این باره گفت: «ما مجبور بودیم پیوسته او را تحت فشار قرار دهیم و بگوییم که عجله کند. او نمی‌توانست باور کند که ما به‌زودی و به‌طور کامل افغانستان را ترک کرده و او را کاملاً تنها خواهیم گذاشت» (ص ۲۵۷-۱۸).

داکتر نجیب‌الله وزارت‌های دولت جدید خود را، به‌استثنای وزارت‌های دفاع، امنیت ملی و داخله، مستقیماً تحت اداره خویش داشت و سایر وزارت‌ها را که شامل ده وزیر حزبی و یازده وزیر غیرحزبی بود، با تعیین داکتر محمد حسن شرق، دوست و همراز ببرک کارمل از دوران اتحادیه محصلین در دهه ۱۹۵۰م، سازمان داد. او در دوره ببرک کارمل سفیر افغانستان در هند و سپس مشاور ارشد و معاون صدارت در حکومت سلطانه‌ای کشتمند بود. او به‌عنوان یک چهره به‌اصطلاح بی‌طرف، با مشوره مشاوران اتحاد جماهیر شوروی - به‌ویژه شوارنادزه وزیر خارجه شوروی - موظف شد کابینه را ترتیب دهد و رأی اعتماد پارلمان را به‌دست آورد.

بنابراین داکتر محمد حسن شرق پس از اخذ رأی از پارلمان - که بیشتر جنبه سمبولیک داشت - از ۲۶ می ۱۹۸۸ تا ۲۱ فبروری ۱۹۸۹ برای حدود نه ماه به حیث صدراعظم ایفای وظیفه کرد. استعفای او در ۲۱ فبروری ۱۹۸۹، تنها شش روز پس از خروج نیروهای شوروی (۱۵ فبروری ۱۹۸۹)، تصادفی به نظر نمی‌رسد و پرسش‌برانگیز است؛ یعنی می‌تواند نشان‌دهنده وابستگی او به شوروی و این باشد که تقررش به‌عنوان صدراعظم تا زمان حضور نیروهای شوروی در نظر گرفته شده بود. اما پس از خروج آنان، یا مجبور به

دورهٔ جمهوری داکتر نجیب‌الله | ۲۰۷

استعفا شد یا خود استعفا داد.

چنان‌که در سطور فوق از قول کوردووز نقل شد، داکتر محمد حسن شرق که به دستور شواردنازه به حیث صدراعظم مقرر گردیده بود، در حالی‌که از این نکته آگاه نبود که گورباچف تداوم قدرت داکتر نجیب‌الله را پس از خروج نیروهای شوروی نیز در نظر دارد، تلاش می‌کرد خود را به‌عنوان شخصیت بی‌طرف معرفی کند و نماینده ملل متحد (کوردووز)، مشاوران شوروی و حتی ملت افغانستان را قانع سازد که پس از خروج شوروی، یک شخص بی‌طرف باید رهبری دولت را به دست گیرد. او در واقع می‌خواست به آرزوی دیرینه‌اش - رسیدن به مقام ریاست‌جمهوری - دست یابد. به همین منظور زمینه ملاقات خود را با میخائیل گورباچف در سفر رسمی به مسکو نیز فراهم ساخت.

اما داکتر نجیب‌الله از دسیسه‌ها و سوابق داکتر محمد حسن شرق و روابط دیرینه‌اش با شوروی و ببرک کارمل آگاه بود؛ از این‌رو پس از نه ماه، سلطانی کشتمند را بار دیگر به حیث صدراعظم مقرر کرد.



«سفر رسمی و دوستانه‌ی صدراعظم جمهوری افغانستان، محمد حسن شرق، به اتحاد جماهیر شوروی در تاریخ ۲۰ سپتمبر ۱۹۸۸ به کرملین انجام شد. در این سفر، میخائیل گورباچف، دبیرکل کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی، با محمد حسن شرق دیدار کرد. در جریان مذاکرات، افراد حاضر (از چپ به راست) عبارت بودند از: ادوارد شوارد نازه، وزیر امور خارجه شوروی؛ میخائیل گورباچف؛ آناتولی دوبرینین، رئیس بخش بین‌الملل حزب کمونیست؛ و محمد حسن شرق (سمت راست).» (منبع: ویکی‌پدیا)

«سفر رسمی و دوستانهٔ صدراعظم جمهوری افغانستان، محمد حسن شرق، به اتحاد جماهیر شوروی. ۲۰ سپتامبر ۱۹۸۸، کرملین. میخائیل گورباچف، دبیرکل کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست شوروی، با محمد حسن شرق دیدار می‌کند. در جریان مذاکرات (از چپ به راست): ادوارد شواردنادزه، وزیر خارجهٔ شوروی؛ میخائیل گورباچف؛ آناتولی دوبرینین، رئیس بخش بین‌الملل حزب کمونیست؛ و محمد حسن شرق (در سمت راست)» (ویکی‌پدیا)

پیش از آن‌که به ادامهٔ بحث پردازم، لازم می‌دانم یادآوری کنم که از نخستین روزهای صدارت مرحوم رئیس‌جمهور محمد داوود خان، با نام و شخصیت داکتر صاحب محمد حسن شرق آشنایی داشتم. با این حال، پس از کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ بود که افتخار آشنایی رسمی‌تر با ایشان را از طریق ملاقات‌های رسمی پیدا کردم؛ آشنایی‌ای که به تدریج به دوستی‌ای معنادار و پایدار تبدیل شد.

در جریان خدمت‌شان به‌حیث معاون صدراعظم تحت رهبری شهید سردار محمد داوود خان، و سپس در دوران سفارت‌شان، این دوستی بیش‌تر گسترش یافت. همچنان افتخار آشنایی با همسر باوقار و محترم ایشان، خانم عصمت‌جان، و فرزندان عزیزشان، مرغنا جان و میرویس جان را داشتم. از مهمان‌نوازی گرم و محبت‌های بی‌شمار آنان نسبت به من و خانواده‌ام در دوران اقامت‌شان در هند، صمیمانه سپاسگزارم.

در واقع، میان من و داکتر صاحب شرق در برخی موضوعات ملی تفاوت دیدگاه وجود داشت؛ امری که حق طبیعی هر انسان است. آنچه در این کتاب آمده، بر همین اساس بیان شده است. داکتر صاحب با حکمت و بزرگواری خاص خود، همواره فراتر از این اختلافات می‌نگریستند و تا امروز نیز چنین‌اند. اگر در نوشته‌ای از من موجب رنجش خاطر ایشان شده باشد، صمیمانه معذرت می‌خواهم.

در پایان، ضمن ابراز قدردانی صمیمانهٔ خود و خانواده‌ام از محبت‌ها و مهمان‌نوازی‌های جناب داکتر صاحب و خانوادهٔ نهایت محترم‌شان در هند، می‌خواهم صمیمانه‌ترین تبریکات خود را به مناسبت صدمین سالروز تولد داکتر صاحب و خانوادهٔ گرانقدرشان

دوره جمهوری داکتر نجیب‌الله | ۲۰۹

تقدیم بدارم و از خداوند متعال برای ایشان صحت و سلامتی پایدار، عمر طولانی و خوشی‌های همیشگی آرزو نمایم.

کوردوز می‌نویسد که: «نجیب‌الله سلطانعلی کشتمند را در ششم جون از نخست‌وزیری برکنار کرد و کابینه‌ای عمدتاً غیرحزبی به ریاست محمد حسن شرق روی کار آورد. او دست‌پرورده داوود (که کودتای او علیه ظاهرشاه را هدایت کرد) و سفیر سابق افغانستان در هند بود. نجیب‌الله بعداً به من گفت، او بدین ترتیب می‌خواست نشان دهد که حزبش علاقمند به انحصار قدرت نیست.» (ص ۳۷۷-۱۸)

دکتر نجیب‌الله به حیث یک سخنور ماهر سعی و تلاش می‌کرد که خود را در چهره یک مسلمان و دموکرات واقعی به ملت افغان معرفی کند و از طریق مذاکرات سیاسی قضیه افغانستان را طبق پلان گورباچوف تعقیب نماید.

در آغاز دوره میخائیل گورباچوف، روابط دکتر نجیب‌الله با اتحاد جماهیر شوروی نهایتاً دوستانه بود و از کمک‌های نظامی و اقتصادی محدود برخوردار می‌شد. میخائیل گورباچوف برای فریب جهان، در تاریخ ۲۸ جولای ۱۹۸۶ میلادی از جمله ۱۲۰۰۰۰ عساکر اتحاد جماهیر شوروی در افغانستان، اخراج ۸۰۰۰ (هشت هزار) عسکر خود را از افغانستان اعلان کرد.

«موضع امریکایی‌ها و پاکستان در مورد طرح‌های دولت ائتلافی بر این دیدگاه استوار بود که حکومت نجیب به زودترین وقت پس از اخراج نیروهای شوروی سقوط خواهد کرد. این فرض به نوبه خود بر ارزیابی سیاسی قدرت و اتحاد گروه‌های مقاومت مستقر در پاکستان متکی بود. واشنگتن بدون برخورداری از کارشناسان مجرب در امور افغانستان، اغلب از عینک پاکستان به قضیه نگاه می‌کرد. در گفتگو با مقامات امریکایی در سال‌های جنگ دریافتم که برای اغلب آن‌ها تاریخ افغانستان با اشغال شوروی آغاز می‌شود. آنان اطلاعات و توجه چندانی در مورد خصومت تاریخی و ریشه‌دار اسلام‌آباد با ظاهرشاه و اکثریت پشتون حاکم بر افغانستان نداشتند. آنان در ارزیابی توان گروه‌های جهادی مستقر در پاکستان این واقعیت را نادیده می‌گرفتند که آن‌ها ابزار جناح‌های اقلیت قومی و مذهبی

هستند و بدین ترتیب طبعاً از سلسله مراتب اجتماعی حاکم در داخل کشور فاصله دارند. واشنگتن چشم بسته، بر اساس ارزیابی سازمان های اطلاعاتی پاکستان، قدرت عناصر قومی مرتبط با ظاهرشاه را ناچیز به حساب آورد و در عوض پتانسیل سیاسی گروه های وابسته به آی. اس. آی را بالاتر برآورد می کرد.»

«وقتی مقامات مسکو بحث می کردند که چه نوع ائتلافی منافع آنها را تأمین خواهد کرد، امریکا موضعی مخالف آن در پیش گرفته بود. سیاست امریکا در سال ۱۹۸۷ میلادی این بود که ائتلاف مجاهدین را به یک حکومت غیررسمی تبدیل کند تا آنان بتوانند بعد از جنگ قدرت را به دست گیرند. واشنگتن امیدوار بود که آنان بعد از استقرار در کابل، اعتبار لازم برای نمایندگی افغانستان در سازمان ملل را احراز نمایند. چارلز دانبار، هماهنگ کننده امور افغانستان در وزارت خارجه امریکا (در ۲۱ می ۱۹۸۷) در برابر کمیته فرعی امور خارجی کاخ سفید اعلام کرد که ائتلاف در شکل، برای دستیابی به شکل و فرم دولت است و چنین چیزی نیاز به زمان دارد. ما هر راه ممکن آنها را تشویق می کنیم که به نتیجه برسند، آنگاه در جهت کسب اعتبار برای آنها در سازمان ملل کار خواهیم کرد، اما لازم است کمی حوصله داشته باشیم. به نظر دانبار، ائتلاف باید به درجه ای از رشد سیاسی می رسید که کمک های بشردوستانه ما از طریق آنها و کمیته های آموزشی، صحتی، بهداشتی، زراعت و ترانسپورت شان هدایت می شد. هرگاه این کمیته ها قادر می شدند در داخل افغانستان خدمات اجتماعی ارائه کنند، آنها نشان می دادند که می توانند در مناطق خود کارکرد یک حکومت را داشته باشند.» (ص ۲۶۲-۱۸)

نظر پاکستان منافق در باره افغانستان: چرا ضیاءالحق دوباره مسئله ارتباط میان امضای معاهدات و شکل حکومت آینده را پیش می کشید؟

کوردووز می نویسد که «گفتنی است کیسی در جریان روابط امریکا با پاکستان و مذاکرات ژنو (طی ماه های اپریل تا جون) که تغییر موضع اسلام آباد را در پی داشت، دخالت داشت. جفری کمپ در این رابطه توضیح داد:

دوره جمهوری داکتر نجیب‌الله | ۲۱۱

«ما در مورد قضیه افغانستان نگران نبودیم، زیرا به ضیاالحق اعتماد داشتیم... تا زمانی که خون روس‌ها بر زمین می‌ریخت و آنان متضرر می‌شدند، ما خوشحال بودیم» (ص ۱۸-۱۲۱)

همچنان می‌نویسد که ضیاالحق کمی قبل از مرگش در گفتگویی به من گفت اهداف او از آغاز جنگ در افغانستان، نابودی شالوده کمونیسم و رژیم وابسته این کشور و نیز فراهم کردن زمینه‌های شکل‌گیری نوعی «پیمان استراتژیک» در جنوب آسیا بوده است. او اعلام کرد:

«ما حق داریم در آنجا یک رژیم دوست داشته باشیم. ما به‌عنوان یک «دولت خط مقدم» خطر را به جان خریده‌ایم و اجازه نخواهیم داد رژیمی زیر نفوذ هند و شوروی و مدعی بخش‌هایی از سرزمین ما همچنان بر سر قدرت باقی بماند. در آنجا باید یک دولت اسلامی واقعی به قدرت برسد؛ دولتی که بخشی از جنبش پان‌اسلامیزم را تشکیل دهد. این جنبش روزی مسلمانان اتحاد شوروی را نیز دربر خواهد گرفت. شما این را خواهید دید» (ص ۱۸-۱۰۶)

به نظر آرنولد رافل، سفیر امریکا در پاکستان که در دوره مأموریت خود مرتباً با ضیاالحق دیدار می‌کرد (و در حادثه مرموز سقوط طیاره در جون ۱۹۸۸ همراه او کشته شد)، وی فکر می‌کرد امریکا بسیار مشتاق آغاز روند خروج نیروها است و پس از آن نیز او از شر نجیب خلاص خواهد شد... ما تمام توجه خود را بر مسئله خروج متمرکز کرده بودیم، در حالی که ضیا و آی‌اس‌آی بیشتر به آنچه «تجدید ساختار استراتژیک» می‌نامیدند و ایجاد یک کنفدراسیون پان‌اسلامی متشکل از پاکستان و افغانستان علاقه‌مند بودند.» (ص ۱۸-۲۶۸)

در دوره داکتر نجیب‌الله، در ادامه فعالیت‌های اجتماعی دوره ببرک کارمل، دستگاه‌های تلویزیون در ولایات دیگر نیز افتتاح شد. کودکان‌های بیشتری در شهرها تأسیس گردید و برای جلب حمایت مردم، توجه خاصی به حفظ، مراقبت و بازسازی مساجد مبذول شد؛ از جمله مسجد جامع وزیر اکبرخان مینه و مسجد جامع منطقه باغ بالا. اما مسجد باغ بالا

بعداً در اثر اصابت یک راکت، زمانی که مردم برای ادای نماز جمعه حضور داشتند، در ساعت ۱۱:۳۰ قبل از ظهر تخریب شد و ۲۷ نفر به قتل رسیدند. حکومت وقت، رهبران مجاهدین را به فیر راکت متهم کرد.

حکومت نجیب‌الله بیشتر مصروف تبلیغات گسترده در مورد صلح و آشتی ملی از طریق رسانه‌ها بود. سرانجام در تاریخ ۱۴ اپریل ۱۹۸۸، شوروی و امریکا در ژنو موافقه خروج عساکر شوروی و ایجاد یک حکومت بی‌طرف با پایه وسیع را، بدون موافقت رهبران مجاهدین، اعلام کردند.

با فرارسیدن زمان خروج نیروهای شوروی، کوردوز می‌نویسد:

«چهار روز بعد، در چهارشنبه ۱۵ فبروری ۱۹۸۹، ساعت ۱۱:۵۵ قبل از ظهر به وقت محلی و دقیقاً ۹ ماه پس از آغاز تطبیق معاهدات ژنو، بوریس یفگروف، یکی از قهرمانان شوروی و فرمانده عمومی نیروهای شوروی در افغانستان، قدم‌زنان از روی پل فولادی "دوستی" در مزارشریف که افغانستان را به ازبکستان شوروی وصل می‌کرد عبور کرد. او به یک خبرنگار تلویزیون که روی پل منتظرش بود گفت:

«هیچ سرباز یا افسر شوروی پشت سر من باقی نمانده است. اکنون حضور ۹ ساله ما در افغانستان پایان یافت» (ص ۳۹۴-۱۸)

از موافقه ژنو دیری نگذشته بود که در اواسط سال ۱۹۸۸ جنگ عراق و ایران، پس از کشته شدن صدها هزار انسان بی‌گناه از هر دو طرف و غرق شدن عراق در بدهی‌های سنگین به عربستان و کویت، پایان یافت.

در پاکستان، که با خروج نیروهای شوروی دیگر ضرورت به حاکمیت نظامی دیده نمی‌شد، انتخابات به اصطلاح آزاد برای ایجاد حکومت ملی برگزار گردید.

در همین بخش قابل ذکر است که دولت وقت اتحاد شوروی از رهبران جهادی دعوت کرد تا در مسکو درباره تشکیل حکومت با پایه وسیع که شامل همه طرف‌ها از جمله مجاهدین و حزب وطن باشد، به توافق برسند. در حالی که مجددی و گیلانی با فیصله ژنو موافق بودند، سیاف، ربانی و حکمتیار (جناح‌های بنیادگرا) مخالفت شدید نشان دادند.

دورهٔ جمهوری داکتر نجیب‌الله | ۲۱۳

برهان‌الدین ربانی به مسکو سفر کرد، اما بدون در نظر گرفتن منافع ملی، پیشنهاد شوروی برای تشکیل حکومت مشترک با حزب وطن را رد نمود.

همچنین پس از امضای موافقه ژنو در جون ۱۹۹۰، شماری از شخصیت‌های افغان مانند داکتر محمد یوسف (صدر اعظم اسبق)، داکتر عبدالصمد حامد و دیگر افراد با تجربه و وطن‌پرست وارد پاکستان شدند تا با رهبران جهادی درباره تشکیل حکومت ایتلافی انتقالی با پایه وسیع گفت‌وگو کنند؛ حکومتی که بتواند نماینده واقعی مردم باشد و اساس دولت ملی را مطابق آرمان ملت بگذارد. اما این تلاش‌های خیرخواهانه نیز از سوی تنظیم‌های بنیادگرا به شدت رد شد و آنان خواستند به‌تنهایی قدرت را در دست بگیرند.

موافقه ژنو از سوی مجاهدین که از حمایت نظامی امریکا، کمک مالی عربستان سعودی و همکاری پاکستان برخوردار بودند، عملاً رد شد و آنان ادامه جنگ تا سقوط دولت داکتر نجیب‌الله را اعلام کردند. از ۱۴ اپریل ۱۹۸۸ تا ۱۵ فبروری ۱۹۸۹ تمام نیروها و مشاورین شوروی از افغانستان خارج شدند.

اما روسیه و امریکا در عمل به تعهدات خود برای صلح در افغانستان صادق نبودند. بر اساس توافقات غیرعلنی، کمک‌های نظامی و مالی از سوی شوروی به حکومت داکتر نجیب‌الله و از سوی امریکا به مجاهدین ادامه یافت؛ امری که جنگ داخلی خونین را طولانی‌تر ساخت و افغانستان و منطقه را در ناامنی و برادرکشی دوامدار نگه داشت.

کوردوویز در باره ادامهٔ ارسال سلاح از سوی امریکا به رهبران به‌اصطلاح مجاهدین و نیز کمک‌های اتحاد جماهیر شوروی به داکتر نجیب‌الله چنین می‌نویسد:

«ادامهٔ کمک‌های شوروی به رژیم کابل جنجال دیگری بود. به گفتهٔ آرماکوست، اگر قرار بود بر اساس توافق، امریکا کمک‌هایش را به مجاهدین قطع کند، از اتحاد شوروی نیز انتظار مشابهی می‌رفت. شولتز بعداً گفت که وقتی نخستین بار این موضوع را با شواردنازه در میان گذاشت، او پاسخ داد که اتحاد شوروی به کابل غذا می‌فرستد، نه تسلیحات. اما وقتی شولتز از یکی از منشی‌هایش خواست این اظهار را ثبت کند، شواردنازه امتناع ورزید و استدلال کرد که تعهد رسمی برای قطع کمک‌ها به افغانستان، تعهدات قانونی درازمدت

ما (با کابل) را نقض می‌کند.» (ص ۳۲۵-۱۸)

به هر حال، سرانجام زمان خروج عساکر اتحاد شوروی فرارسید. کوردوویز می‌نویسد: «چهار روز بعد، چهارشنبه ۱۵ فبروری ۱۹۸۹، ساعت ۱۱:۵۵ قبل از ظهر به وقت محلی و دقیقاً ۹ ماه بعد از آغاز اجرای معاهدات ژنو، بوریس وی. گروموف، یکی از قهرمانان شوروی و فرمانده تمامی نیروهای شوروی در افغانستان، قدم‌زنان از روی پل فولادی "دوستی" که مزار افغانستان را به ازبکستان شوروی وصل می‌کرد، عبور کرد. او به یک گزارشگر تلویزیونی که روی پل منتظر عبورش بود گفت: «هیچ سرباز یا افسر شوروی پشت سر من باقی نمانده است. اکنون حضور ۹ ساله ما در افغانستان به پایان رسید.» (ص ۳۹۴-۱۸)

پیش از آن‌که به دوره جمهوری داکتر نجیب‌الله خاتمه داده شود، مایلم معلوماتی را که به نقل از آقای زیوری در صفحه فیسبوکش درباره آخرین نشست اعضای حزب با ببرک کارمل به نشر رسیده بود، بدون کم‌وکاست جهت آگاهی در ذیل ارائه کنم.

آخرین نشست ببرک کارمل در شورای رهبری حزب

پس از پنج سال، ساعت چهار بعد از ظهر، ببرک کارمل در حالی که لباس عادی و غیررسمی به تن داشت وارد اتاق شد. همه، به‌شمول نجیب‌الله، با وی مصافحه و احوال‌پرسی نمودند. ببرک کارمل به‌طور طبیعی در صدر جلسه قرار گرفت. او وضعیت نارامی داشت و هیچ‌کس نمی‌دانست با وی چه بگوید، زیرا وی شخصیتی بود که سال‌های متمادی رهبر و الهام‌بخش همه در امور کار حزبی و مبارزه به‌شمار می‌رفت. نجیب‌الله نیز خود نمی‌دانست از کجا شروع کند. او بیش از هر کسی دیگر در جریان زندگی حزبی‌اش تلاش نموده بود تا وفاداری و اعتماد خود را نسبت به ببرک کارمل نشان دهد.

سرانجام، با احتیاط و اندکی ترس به ببرک کارمل گفت:

«صحت شما چگونه است، رفیق کارمل؟ ما همه اعضای هیأت اجرایی می‌خواهیم از شما مطالبی درباره اوضاع داخلی و خارجی کشور بشنویم. ما به مشوره‌های سودمند شما

نیاز داریم.»

بیرک کارمل فوراً در جواب گفت:

«طوری‌که مشاهده می‌کنید، صحت من خوب بوده و خوب است. من طی سال‌ها یک انسان دور از وطن، مردم و همه چیز بوده‌ام. شماها ماشاءالله رهبران حزب و دولتمردان بزرگ هستید و همه موضوعات را بهتر می‌دانید، بنابراین به مشورهٔ من ضرورتی ندارید. باز هم اگر شما لازم بدانید، برایتان مشوره خواهم داد. لطفاً نخست شما برای من از وضعیت سیاسی کشور، حزب، جامعه و سیاست‌های‌تان بیان کنید تا چیزی از شما بشنوم و بیاموزم.»

نجیب‌الله که چارهٔ دیگری نداشت، شروع به ارائهٔ گزارشات معمولی نمود؛ گزارشاتی که غالباً در کنفرانس‌های مطبوعاتی و ملاقات‌هایش بیان می‌کرد. او برای بیرک کارمل نیز از وضعیت نظامی و سیاسی، پیشرفت‌ها و دستاوردهای سیاست مصالحهٔ ملی معلومات ارائه کرد.

بیرک کارمل پس از ختم بیانات نجیب‌الله گفت:

«همه مطالبی را که شما بیان داشتید، قابل فهم است و همه از آن اطلاع دارند.»

سپس بیرک کارمل خطاب به نجیب‌الله این پرسش‌ها را مطرح نمود:

۱- آیا شما مطمئن هستید که اتحاد شوروی کمک‌های نظامی و حتی اقتصادی خود را به دولت ما قطع نمی‌کند؟

۲- آیا وحدت درون‌حزبی، به‌ویژه در قوای مسلح، بعد از کودتای شهنواز تنی تأمین شده یا بیش از پیش از هم پاشیده است؟

۳- نتایج مشخص تماس‌های شما با رهبران مخالف از چه قرار است؟ زیرا تا آنجا که من می‌دانم، هیچ‌یک از رهبران مجاهدین حاضر نیستند به‌طور مستقیم با ما مذاکره کنند.

۴- آیا سیاست شما در ارتباط با مسایل ملی درست است و از آن اطمینان دارید؟

نجیب‌الله که در برابر این پرسش‌ها دچار مشکل شده بود، به جای پاسخ دادن، وارد مناقشه و جدال با بیرک کارمل شد. بیرک کارمل گاهی به‌صورت جدی و معترضانه به

سخنان نجیب‌الله اعتراض می‌کرد و اظهارات او را دور از واقعیت می‌دانست. او نجیب‌الله را متهم می‌کرد که آنچه می‌گوید با واقعیت مطابقت ندارد. برای نمونه، یک مورد در اینجا نقل می‌شود:

نجیب‌الله گفت: «ادامه کمک‌ها مطابق خواست ما و موافقت‌نامه‌هایی که با جانب اتحاد شوروی داریم صورت می‌گیرد و قطع نخواهد شد.»

در پاسخ، ببرک کارمل گفت: «بین امریکا و شوروی پیش‌تر در این زمینه تفاهماتی صورت گرفته و گفتگوها در جریان است؛ یا شما از آن آگاهی ندارید، یا آگاهانه خود را در جریان قرار نمی‌دهند.»

سرانجام کارمل گفت: «بفرمایید، به من چه می‌گویید و چرا مرا به اینجا احضار کرده‌اید؟»

همه انتظار داشتند که نجیب‌الله پیشنهادی را که دو روز قبل هیأت اجرائیه به او سپرده بود، با ببرک کارمل در میان بگذارد؛ اما برعکس، او جرئت نکرد تا تقاضای بازگشت دوباره کارمل به مسکو یا جای دیگر را مطرح کند، زیرا خودش چند روز پیش در یک تماس تلفونی از ببرک کارمل دعوت کرده بود تا به کابل بیاید و مانند گذشته رهبری حزب را مشوره و کمک دهد.

زمانی که نجیب‌الله ترجیح داد سکوت اختیار کند، سایر اعضای هیأت اجرائیه ناگزیر وارد بحث شدند و موضوع را با ببرک کارمل در میان گذاشتند. پس از اظهارات کوتاه یکی دو تن از اعضا، محمد اسلم وطنجار با احتیاط به کارمل گفت:

«رفیق کارمل، همه ما به شما احترام زیاد داریم و نمی‌خواهیم در وضعیت موجود برای شما مشکلاتی به‌وجود آید. اگر دوباره برگردید، برای همه ما بهتر خواهد بود.»

هنوز سخنان وطنجار تمام نشده بود که ببرک کارمل خطاب به او گفت:

«رفیق وطنجار، خودت می‌دانی در مسائل بسیار بزرگ و سرنوشت‌ساز کشور دخیل

بوده‌ای؛ بهتر است سکوت کنی و چنین سخنانی را بر زبان نیاوری!»

وطنجار خاموش شد، اما سلیمان لایق باب گفتگو را باز کرد و صریحاً به ببرک کارمل

گفت:

«رفیق کارمل، با آمدن شما به کابل دو مرکز در حزب و دولت به وجود آمده است؛ یکی خانه خودت و دیگری مقامات دولتی و حزبی. بهتر است به این وضعیت خاتمه داده شود. موجودیت شما به وحدت و همبستگی حزب لطمه می‌زند. تقاضای ما این است که دوباره به مسکو برگردید...»

در پی این اظهارات، مشاجره سختی میان ببرک کارمل و سلیمان لایق درگرفت. کارمل در پاسخ به لایق گفت:

«لایق صاحب، چرا نمی‌گویید که خودت یک مرکز شده‌ای؟ سال‌هاست که برخی مسائل را برخلاف برنامه و سیاست حزب در میان اعضا دامن زده‌ای و اکنون آن را بیشتر تشدید کرده‌ای. من تصمیم دارم در وطن خود بمانم و در همین جا بمیرم. من به هیچ جای دیگر نمی‌روم. شما هم زندان دارید و هم قدرت؛ هرچه در اختیار دارید صرف کنید. این تصمیم من است.» (برگرفته از صفحهٔ فیسبوک زیوری)

نگاهی مختصر به رویدادهای جهان پس از خروج نیروهای اتحاد جماهیر شوروی از افغانستان

از خروج نیروهای اتحاد جماهیر شوروی از افغانستان دیری نگذشته بود که دیوار برلین به دستور گورباچف فرو ریخت. سپس حکومت گورباچف نیز طی کودتای سال ۱۹۹۱ م سقوط کرد و بوریس یلتسین - شخصی ضعیف، فریب‌خورده و متمایل به ایالات متحده آمریکا - به قدرت رسید. او تمامی کمک‌های مهمات نظامی و اقتصادی را که گورباچف به داکتر نجیب‌الله وعده داده بود، قطع نمود.

همچنان کشورهای اروپای شرقی که در چارچوب پیمان ورشو قرار داشتند، یکی پس از دیگری از مدار اتحاد شوروی سابق خارج شدند و استقلال سیاسی، اقتصادی و نظامی خود را به دست آوردند. پیمان ورشو نیز از هم پاشید. در نتیجه، مناطق آسیای مرکزی که پیش از آن بخشی از اتحاد شوروی بودند، پس از جدایی و بر اساس توافق‌نامه‌های دوجانبه

با روسیه، دولت‌های مستقل خود را تشکیل دادند. بدین ترتیب، مرزهای شمالی افغانستان از یک مرز کمونیستی به مرزهای کشورهای اسلامی در درون قلمرو اتحاد شوروی سابق تبدیل شد.

در این میان، دولت بریتانیا که از سال ۱۹۴۷م رویای نفوذ در آسیای مرکزی را در سر می‌پروراند، با اطمینان از فروپاشی نظام کمونیستی در اروپای شرقی و شکل‌گیری کشورهای تازه‌استقلال‌یافته مانند ازبکستان، ترکمنستان و تاجیکستان، تلاش نمود تا با ایجاد نظم جدید، منافع خود و ایالات متحده آمریکا را در منطقه حفظ کند. از این رو، تمرکز خود را به‌طور کامل به خاورمیانه و خلیج فارس معطوف ساخت.

در نتیجه، با یک محاسبه نادرست - یعنی این برداشت که با خروج نیروهای شوروی، دولت داکتر نجیب‌الله به‌زودی سقوط خواهد کرد - افغانستان و پاکستان موقتاً از توجه قدرت‌های بزرگ کنار گذاشته شدند و فعالیت‌های آنان در خاورمیانه شدت گرفت.

پس از پایان جنگ عراق و ایران، دولت کویت خواستار بازپرداخت دیون خود از عراق شد. در همین زمان، ایالات متحده آمریکا بدون ائتلاف وقت از فرصت استفاده کرده و از طریق سفیر خود در عراق، اختلافات مرزی میان عراق و کویت را برجسته ساخت و صدام حسین را به درگیری تشویق نمود. در نتیجه، در ۸ اگست ۱۹۹۰م، عراق به خاک کویت حمله نظامی کرد و آن را بدون احترام به منشور سازمان ملل متحد اشغال نمود.

با اشغال کویت توسط عراق، ایالات متحده آمریکا بار دیگر موقعیت را به دست آورد و فوراً سر و صدای تجاوز عراق بر یک کشور آزاد و مستقل را بلند کرد. این کشور با محکوم کردن عراق، جامعه جهانی را علیه آن بسیج نمود. سپس از طریق سازمان ملل متحد، عراق به شدت محکوم گردید و در ادامه، بدون توجه به منشور سازمان ملل و بدون اخراج کامل عراق از کویت، نیروهای بین‌المللی تحت سرپرستی سازمان ملل و فرماندهی ناتو (تحت رهبری آمریکا) وارد عمل شدند و در ۱۷ جنوری ۱۹۹۱م حمله بر عراق آغاز گردید.

همزمان، آمریکا موضوع تهدید احتمالی عراق علیه عربستان سعودی و اسرائیل را نیز مطرح کرد و به بهانه جلوگیری از این تهدید، پایگاه‌های نظامی خود را در خاک عربستان

سعودی ایجاد نمود؛ کشوری که از نظر استراتژیک و اقتصادی در خلیج فارس و خاورمیانه برای امریکا اهمیت ویژه داشت. همچنین اسرائیل به سلاح‌های پیشرفته مجهز گردید.

پس از آزادسازی کویت، بدون سقوط دولت صدام حسین، جنگ خاتمه یافت. صدام حسین برای ایجاد تهدید علیه عربستان سعودی و ایران در منطقه حفظ گردید. همچنان به منظور کنترل ذخایر نفتی عراق برای استفاده‌های آینده، تحریم‌های اقتصادی علیه این کشور وضع شد و مانع فروش نفت عراق در بازارهای بین‌المللی گردید. در نتیجه، مردم بی‌گناه عراق، به‌ویژه کودکان، متحمل فشارها و مجازات‌های سنگین شدند.

از سوی دیگر، برای تأمین امنیت پایگاه‌های نظامی امریکا در ترکیه و عربستان سعودی، و تحت عنوان حمایت از کردها و شیعیان عراق، بخش‌هایی از خاک این کشور در شمال و جنوب به نام مناطق پرواز ممنوع (No Fly Zone) جدا شده و تحت کنترل امریکا قرار گرفت. همزمان، بهره‌برداری از ذخایر نفتی عربستان سعودی و کویت نیز افزایش یافت.

با ایجاد پایگاه نظامی امریکا در عربستان سعودی، اسامه بن لادن - که پس از خروج نیروهای شوروی از افغانستان به عربستان بازگشته بود - همراه با هزاران نیروی مسلح خود که به کشورهایشان بازگشته بودند، نسبت به حضور نظامی امریکا در خاک عربستان، به‌ویژه در سرزمینی که اماکن مقدس اسلامی در آن قرار دارد، اعتراض شدید نشان داد و با انجام انفجارهایی در عربستان سعودی مخالفت خود را ابراز کرد. پس از انفجار بمب در ۱۳ نوامبر ۱۹۹۱م، اسامه بن لادن در سال ۱۹۹۲م به سودان پناه برد و از سوی دولت سعودی نیز تابعیت او سلب گردید.

اسامه بن لادن در مقابل، سازمان تروریستی خود را که اساس آن پیش‌تر توسط امریکا در افغانستان گذاشته شده بود، مجدداً بهتر سازمان‌دهی نمود و تلاش کرد تا از طریق ده‌ها هزار تروریست سابق خود در نقاط مختلف جهان، فعالیت‌های ضد منافع ایالات متحده امریکا، اسرائیل، روسیه، هند و چین را به راه اندازد.

ایالات متحده امریکا که منافع اقتصادی خود را در منطقه مهم‌تر از هر چیز دیگری می‌دید، از عواقب ناگوار فعالیت‌های غیر اسلامی سازمان القاعده به رهبری اسامه بن

لادن غافل بود و حتی آن را نادیده و بی‌اهمیت می‌گرفت، یا از آن برای ایجاد دردسر برای قدرت‌های رقیب خود استفاده می‌نمود. ایالات متحده امریکا پس از شکست اتحاد شوروی در افغانستان، فروپاشی اروپای شرقی و ایجاد کشورهای جدید اسلامی در داخل مرزهای پیشین شوروی، هیچ قدرتی را در جهان در برابر خود تصور نمی‌کرد که مانع پیشرفت آن در آسیای مرکزی شود یا در برابر امریکا دست به اقدامات خصمانه بزند. از همین رو، موضوع اوسامه بن لادن و سازمان القاعده را با بی‌اعتنایی کامل به فراموشی سپرد و در رقابت با دولت‌های فدراسیون روسیه، ایران و هند قرار گرفت. امریکا دسترسی به ذخایر نفت و گاز ترکمنستان و قرقیزستان را از طریق هرات، قندهار و پاکستان در اولویت قرار داد. بنا بر این، پیش از هر اقدام دیگر، در سال‌های پایانی ریاست‌جمهوری جورج بوش پدر (George Bush) از سال ۱۹۹۲ میلادی، دولت امریکا تصمیم گرفت با تقویت نظامی به اصطلاح مجاهدین و تشدید جنگ علیه دولت داکتر نجیب‌الله در افغانستان و وارد کردن فشار سیاسی از طریق سازمان ملل متحد، دولت وی را وادار به استعفا کند و در عوض، حکومتی دست‌نشانده پاکستان را که کاملاً تحت اداره و کنترل نیروهای نظامی و آی.اس.آی (دستگاه استخباراتی پاکستان) باشد، به قدرت برساند. سپس زمینه دسترسی به ذخایر نفت و گاز طبیعی کشورهای تازه‌تأسیس آسیای مرکزی فراهم گردد.

در مقابل، دولت فدراسیون روسیه که پس از شکست در افغانستان هنوز با بحران‌های اقتصادی، نظامی، مبارزه دوامدار علیه آزادی‌خواهان چین و جلوگیری از انفجار بمب‌ها در مسکو و دیگر نقاط روسیه درگیر بود و نیروهایش هنوز مشغول التیام زخم‌های خود بودند، حتی نمی‌توانست از ذخایر نفت و گاز کشورهای آسیای مرکزی و از حکومت دست‌نشانده خود در افغانستان دفاع کند. از این رو، برای حفظ منافع خود در منطقه آسیای مرکزی، روابط نظامی و اقتصادی خود را با چین، ایران و هند تقویت نمود و به همراه این سه کشور و کشورهای تازه‌تأسیس، سیاستی مشترک برای حفظ منافع منطقه‌ای اتخاذ کرد.

در عوض، روسیه از حمایت دولت داکتر نجیب‌الله که خود پشتون بود و از حمایت پشتون‌های مناطق سرحدی شمال‌غرب پاکستان برخوردار بود، دست کشید و به دنبال

دورهٔ جمهوری داکتر نجیب‌الله | ۲۲۱

حمایت از حکومتی در افغانستان رفت که متشکل از ازبک‌ها، تاجیک‌ها و هزاره‌ها باشد و روابط نزدیک‌تری با ترکمنستان، تاجیکستان، ازبکستان و ایران داشته باشد. بنابراین، روسیه با این تصور که قوماندان احمدشاه مسعود، عبدالرشید دوستم و کریم خلیلی محورهای اصلی قدرت در حکومت آینده افغانستان خواهند بود، حمایت خود را از دولت داکتر نجیب‌الله قطع کرد.

در نتیجه، داکتر نجیب‌الله بر اساس موافقه مورخ ۱۴ اپریل ۱۹۸۸ ژنو و در حضور نماینده سازمان ملل متحد، بین سیوان، در تاریخ ۱۶ اپریل ۱۹۹۲ میلادی وادار به استعفا شد و قصد فرار به هند را داشت؛ اما زمانی که توسط نیروهای نظامی عبدالرشید دوستم در میدان هوایی کابل از فرارش جلوگیری شد، به همراه برادرش به دفتر سازمان ملل متحد در کابل پناه برد و در آنجا اقامت گزید.

قابل تذکر است که در طول ده سال حضور قوای شوروی در افغانستان، از مجموع ۱۵/۴ میلیون نفوس کشور که در اواخر دوره جمهوری سردار محمد داوود خان تخمین شده بود، حدود ۵/۵ میلیون تن به کشورهای مختلف جهان مهاجر شدند و در شرایط آوارگی، در محیط‌های بیگانه و دور از فرهنگ و عنعنات اصیل جامعه افغانی، در فقر و بیچارگی زندگی کردند. از میان آنان، شماری از اطفال معصوم تحت نام طلبه در پاکستان، زیر نظر (سیا) امریکا و (آی.اس.آی) پاکستان، در مدارس مذهبی و پایگاه‌های نظامی برای اهداف آینده در فضای تاریکی از بی‌سوادی و دور از مدنیت تربیت نظامی شدند.

حدود ۱/۵ میلیون تن در جنگ‌های داخلی کشته شدند، ۲۷۵ هزار تن زخمی و معیوب گردیدند و حدود دو میلیون تن از باقی‌مانده ۸/۴ میلیون نفوس نیز در داخل کشور، به دلیل مهاجرت‌های داخلی از قریه‌ها و قصبات به شهرها که در دوره حضور قوای شوروی از امنیت نسبی برخوردار بودند، منتقل شدند. این امر توازن میان جمعیت شهری، روستایی و کوچی را که در اواخر دوره جمهوری سردار محمد داوود خان ۱۶٪ شهری و ۸۴٪ روستایی تخمین شده بود، برهم زد.

پس از خروج نیروهای شوروی تا استعفای داکتر نجیب‌الله، مجموع کشته‌شدگان به

حدود دو میلیون تن رسید و شمار مهاجرین به شش میلیون نفر بالغ گردید. وضعیت اقتصادی افغانستان به کلی بحرانی شد و ارزش پول افغانی که در اواخر دوره جمهوری سردار محمد داوود خان در بازار رسمی پنجاه افغانی و در بازار سیاه هشتاد افغانی معادل یک دالر امریکایی بود، به ۲۰۰۰ افغانی در برابر یک دالر رسید.

استعفای داکتر نجیب‌الله طبق موافقه مورخ ۱۴ اپریل ۱۹۸۸ ژنو و در حضور بین سیوان، نماینده سازمان ملل متحد، در ۱۶ اپریل ۱۹۹۲ از طریق تلویزیون کابل اعلام شد و دروازه کابل برای رهبران تنظیم‌های ساخته و پرداخته پاکستان و ایران گشوده گردید.

حکومت پاکستان که مدت‌ها در انتظار چنین فرصتی بود، یگانه راه دسترسی و حاکمیت کامل نظامی، سیاسی و اقتصادی بر افغانستان را در به قدرت رساندن فردی می‌دید که مطیع و فرمانبردار سیاست‌های پاکستان باشد؛ به‌گونه‌ای که به تدریج بتوانند غرور ملی، فرهنگ، عنعنات و تاریخ افغانستان را محو کرده و ملت افغانستان را از هم بپاشند. آنان این هدف را در رهبری فردی جست‌وجو می‌کردند که به سیاست انترنشنالیزم اسلامی باور داشته باشد و مسایل ملی، فرهنگی و تاریخی را بی‌اهمیت بداند، و افغانستان را به عنوان یک کشور اسلامی در قالب فدراسیونی با پاکستان ادغام کند. از نگاه آنان، این ویژگی‌ها را در رهبری انجنیر گلبدین حکمتیار می‌دیدند که شخصاً پشتون بود و با پشتون‌های مناطق شمال‌غربی پاکستان (پشتونستان) روابط نزدیک داشت.

لذا، پاکستان برای فریب مردم افغانستان، به‌ویژه رهبران به‌اصطلاح مجاهدین، پلان «حکومت مؤقت افغانستان» را چنین طرح‌ریزی کرد که برای دو ماه صبغت‌الله مجددی و سپس برای مدت چهار ماه استاد برهان‌الدین ربانی رهبری حکومت مؤقت را در افغانستان به عهده داشته باشند و گلبدین حکمتیار به حیث صدراعظم تعیین گردد. در این موافقه همچنان آمده بود که در مدت شش ماه، ترتیبات لازم برای برگزاری انتخابات یک رهبر ملی از طریق لویه جرگه گرفته شود.

بناء، با طرح این پلان شیطانی پاکستان، از یک طرف اعضای حکومت پروفیسور صبغت‌الله مجددی در پاکستان تعیین شدند و از جانب دیگر انجنیر گلبدین حکمتیار به

دورهٔ جمهوری داکتر نجیب‌الله | ۲۲۳

سوی شهر کابل سوق داده شد. در نتیجه، حکمتیار نخست وارد کابل گردید و وزارت داخله و قصر ریاست جمهوری را تصرف کرد. سپس احمدشاه مسعود با نیروهایش داخل شهر کابل شد که پس از چند ساعت درگیری میان قوای حکمتیار و نیروهای مشترک مسعود و دوستم، قوای حکمتیار شکست خورده و قدرت طبق پلان دومی که از سوی پاکستان ترتیب شده بود، به دست مجددی افتاد.

بدین ترتیب، پاکستان در آغاز مرحله آزادی افغانستان، آتش دشمنی را یکبار دیگر میان فرزندان یک مادر وطن شعله‌ور ساخت و حکومت جدید را در پاکستان طراحی نمود. صبغت‌الله مجددی به حیث رئیس‌جمهور و احمدشاه مسعود به نمایندگی از حزب جمعیت، به حیث وزیر دفاع اعلام گردیدند. صبغت‌الله مجددی که شخصیت نسبتاً صلح‌دوست و مدنی داشت، به هدف ختم برادرکشی و جنگ، عفو عمومی را اعلان کرد و حتی دشمن پیشین جهاد خود، یعنی عبدالرشید دوستم را که به دلیل مظالم و کشتارهای دسته‌جمعی‌اش به نام «گلم‌جمع» شهرت داشت، در آغوش گرفت و رتبه نظامی سترجنرال را برایش اعطا کرد. حکمتیار که به حیث صدراعظم در حکومت مجددی تعیین شده بود، به دلیل عضویت عبدالرشید دوستم در حکومت، از همکاری با مجددی انصراف داد.

ایالات متحده آمریکا که خواهان صلح و آرامش در افغانستان نبود، با عقب‌راندن اتحاد شوروی وقت از سرحدات شمالی افغانستان و محدود ساختن آن در چارچوب مرزهای پیش از قرن نوزدهم روسیه تزاری، صفحه دیگری را در سیاست خود در منطقه جنوب‌غرب آسیا گشود. این کشور پلان و آجندای جدیدی را برای رسیدن به اهداف خود در جمهوری اسلامی ایران، جمهوری‌های تازه‌تأسیس تاجکستان، ازبکستان، ترکمنستان، دولت جمهوری هند، جمهوری خلق چین، پاکستان و افغانستان روی دست گرفت.

بنابراین، برای رسیدن به اهداف خود، از منافع و علایق کشورهای اسلامی چون عربستان سعودی و پاکستان در افغانستان به سود خود استفاده کرد. از عربستان سعودی که علاقه‌مند صدور مذهب وهابی در افغانستان و مخالف مذهب شیعه در ایران بود، به حیث مجرای ارسال پول استفاده نمود و از پاکستان که با هند در قضیه کشمیر و با افغانستان در

موضوع پشتونستان اختلاف داشت، به عنوان مسیر ارسال سلاح برای دوام جنگ و برادرکشی در افغانستان بهره گرفت. هدف، ایجاد وحشت، بربریت و تضعیف ملت افغان در یک جنگ طولانی مدت و در نهایت نگه داشتن آنان در تاریکی بی سواد و بی علمی مطلق بود تا اهداف منطقه ای خود را تأمین نمایند.

در این راستا، به نصیرالله بابر وزیر داخله پاکستان که از نسل های پی در پی وابسته به ساختارهای قبایلی و سرحدی شمال غرب پاکستان بود، هدایت داده شد تا با استفاده از شناخت خود از رهبران تنظیم های خودخواه و جاه طلب، و با بهره گیری از مهارت های پنهانی و تخریبی، از طریق حذف صبغت الله مجددی توسط رقیبان و دشمنان داخلی، آتش برادرکشی و جنگ داخلی را شعله ور ساخته و جنگ را آغاز نماید. هدف آن بود که با از بین بردن سلاح های ثقیله و مهمات نظامی به جا مانده از رژیم داکتر نجیب الله، حکومت به اصطلاح مجاهدین کاملاً توان دفاعی خود را از دست داده و وابسته به پاکستان گردد.

همچنین شهر زیبای کابل و سایر شهرهای بزرگ و زیربنای اقتصادی افغانستان به طور کامل ویران گردد تا در آینده، با کمک های مالی بین المللی و توسط متخصصین خود، مطابق میل خویش بازسازی شده و منابع عایداتی جدیدی برای مدت طولانی برای پاکستان ایجاد گردد.

در اینجا قابل تذکر است که با شکست و اخراج قوای سرخ اتحاد شوروی وقت از افغانستان و سقوط داکتر نجیب الله، جهاد عملاً به پایان رسیده بود و دیگر دلیلی برای ادامه جنگ و برادرکشی وجود نداشت. ایجاب می کرد که با ورود رهبران تنظیمی و جنگ سالاران به کابل، سلاح ها به زمین گذاشته می شد و مطابق هدایت قرآنی و محمدی، آغوش برادری، اخوت، صمیمیت و وحدت گشوده می گردید. در فضای صلح و آرامش، با پاک کردن اشک های یتیمان، مرهم گذاشتن بر زخم های معیوبین، دعا برای روح شهدا، تسلیت به بازماندگان و تقدیر از غازیان و قهرمانان، در دامن مادر وطن افغانستان، وحدت سرتاسری و آشتی ملی اعلان می شد. سپس با ایجاد عدالت، مساوات، قانونیت و احترام به دین مقدس اسلام در چوکات یک دولت ملی و مرفقی، به بازسازی کشور ویران شده اقدام

می‌گردید.

اما برعکس، به دلیل خودخواهی و جاه‌طلبی رهبران به اصطلاح جهادی، بار دیگر وطن مورد هجوم و بهره‌برداری دشمنان خارجی قرار گرفت و آرزوهای بلند ملت مظلوم و ستمدیده افغان، از جمله حفظ تمامیت ارضی، حاکمیت ملی، آزادی، استقلال، دموکراسی و احترام به حقوق بشر، به یأس مبدل شد. در نتیجه، یک‌بار دیگر به دشمنان فرصت داده شد تا با خون ملت بی‌چاره افغان، به تطبیق اهداف و پلان‌های شوم خود در منطقه بپردازند.

نتیجه‌گیری و تبصرهٔ مختصر نویسندهٔ این اثر در مورد عاملان کودتای خونین ۲۷

اپریل ۱۹۷۸م و به تعقیب آن تجاوز قشون سرخ به مادروطن ما در دسامبر ۱۹۷۹م
با تأسف این سؤال مطرح می‌گردد که آیا نورمحمد تره‌کی، ببرک کارمل و حفیظ‌الله
امین، که بانیان همهٔ بدبختی‌های امروز در مادروطن ما شمرده می‌شوند، در خودخواهی و
جاه‌طلبی غرق نبودند و برای تحقق آرزوهای پلید خویش با بیگانگان روابط تنگاتنگ
نداشتند و مطابق هدایت آنان عمل نمی‌کردند؟ آیا آنان از خود عقل و درایت نداشتند و از
موقعیت جغرافیایی افغانستان از نگاه ژئوپولیتیک و ژئواستراتیژیک در قلب آسیا،
رقابت‌های قدرت‌های شرق و غرب در منطقه، عوامل سه جنگ افغان و انگلیس، سقوط
سلطنت شاه امان‌الله غازی، به قدرت رساندن حبیب‌الله کلکانی برای مدت نه ماه، آوردن
سردار محمد نادر خان به عنوان بنیان‌گذار خاندان محمدزایی، ناکامی دو دورهٔ دموکراسی
در زمان شاه امان‌الله و صدارت شاه محمود خان، نفوذ روحانیون مذهبی در تار و پود
جامعهٔ افغان، بی‌سوادی اکثریت مردم تحت تأثیر ملاحی بی‌سواد و ملک‌داران حریص و
قدرت‌طلب، و در نهایت نفوذ کشورهای اسلامی به‌ویژه پاکستان، ایران و کشورهای عربی
و همسایه آگاه نبودند؟

آیا آنان نمی‌دانستند که نسل جوان، که امید آیندهٔ روشن کشور بودند، با شعارهای
فریبنده اغوا شده و به جای تحصیل و آموزش به جاده‌ها کشانیده شدند؟

آیا مریبان آنان، یعنی روس‌ها، نیز از تاریخ نیاموخته بودند؟ زمانی که روس‌ها در جون

۱۸۷۳م شهر خیوای ازبکستان را اشغال کردند، جان لارنس، مشاور سیاسی امور هند بریتانوی، از وزارت خارجه انگلستان خواستار واکنش شدید در برابر روس‌ها شد و اظهار داشت: «باید به روس‌ها فهمانده شود که اجازه نخواهند داشت در امور افغانستان یا سرحداتی که در مجاورت هند قرار دارند مداخله نمایند... در صورت عدم رعایت، ما قادر خواهیم بود به آنان بفهمانیم که هرگونه پیشروی به‌سوی هند، در هر نقطه جهان، با جنگ در حمایت از هند مواجه خواهد شد.» (ص ۳۶-۵)

بلی، طبق اظهارهای قبلی، با اشغال افغانستان در سال ۱۹۷۹م، انگلیس‌ها با تباری امریکا، تمام جهان اسلام، مسیحیت و یهودیت را علیه روس‌ها تحریک کرده و اتحاد جماهیر شوروی را به شکست نکشاندند؟

متأسفانه واقعیت همین بود که رهبران حزب دموکراتیک خلق افغانستان دید واقعی از تاریخ کشور و دسیسه‌های دشمنان نداشتند. به عبارت دیگر، آنان از تاریخ، اوضاع افغانستان و تحولات جهان بی‌خبر و ناآگاه بودند. همین نادانی سبب شد که نسل جوان، اعم از زن و مرد، را با وعده‌های فریبنده باغ‌های گل و گلزار اغوا کنند؛ و در نتیجه نه تنها ملت مظلوم افغان را تا امروز به خاک و خون نکشاندند، بلکه استقلال، آزادی، حاکمیت ارضی و ملی افغانستان عزیز را نیز با تمام هستی آن از میان بردند.

بلی، این واقعیت تلخی از بی‌خبری آنان نسبت به افغانستان و جهان بود؛ وگرنه برای من چنین نمی‌گفتند! داستان از این قرار است که زمانی که در مارچ ۱۹۸۱م به‌حیث انجنیر ساختمانی برای بررسی وضعیت تعمیر موجود قونسلگری، و این‌که آیا باید ترمیم شود یا ساختمان جدیدی برای قونسلگری در بمبئی ساخته شود، و نیز برای انجام وظیفه به‌عنوان جنرال قونسل افغانستان در بمبئی هند، هنگام خداحافظی نزد شاه محمد دوست، وزیر خارجه، و محمود بریالی، مسئول امور سیاسی حزب، رفتم، هر دو جناب به من گفتند: «انجنیر صاحب، هیچ تشویشی نداشته باش. هرگاه در امور قونسلگری مشکلی داشتی، از جنرال قونسل اتحاد جماهیر شوروی در بمبئی کمک بخواه؛ زیرا آنان از ما بیشتر در مورد افغانستان و جهان معلومات دارند.»

مکتوب شماره (۱۵) مورخ ۲ جنوری ۱۹۸۷م، که از سوی نویسنده این اثر نگاشته شده بود و همزمان با نشریه «اعلامیه مصالحه ملی» به داکتر نجیب‌الله ارسال گردید، با نقل‌هایی نیز به سازمان ملل متحد و سایر مقامات ذی‌ربط، که در پایان نامه به آنان اشاره شده بود، اطلاع داده شد. لازم به ذکر است که این نامه بعداً در کتاب‌های نویسنده با عنوان «افغانستان از ثریا تا قهقراً» (چاپ ۲۰۰۱م) و «فغان افغان» (سال ۲۰۱۱) نیز به نشر رسیده است.

مکتوب شماره (۱۵)

تاریخ: ۲ جنوری ۱۹۸۷ میلادی

محترم داکتر نجیب‌الله، منشی عمومی حزب دموکراتیک خلق افغانستان!

افتخار دارم که به حیث یکی از فرزندان مادر وطن عزیزم، به سلسله مکاتیب قبلی خویش، نظریات خود را در مورد ابلاغیه مورخ ۳۰ دسمبر ۱۹۸۶م بیست و یکمین پلینوم حزب دموکراتیک خلق افغانستان، به حضور شما پیشکش نمایم.

این یک واقعیت انکارناپذیر است که یگانه راه برای ایجاد فضای صلح‌آمیز در افغانستان سربلند، تحقق آشتی ملی واقعی و صادقانه می‌باشد. این آرزوی مقدس زمانی برآورده شده می‌تواند که با خروج عساکر اتحاد شوروی، آزادی، استقلال، حاکمیت ملی، تمامیت ارضی، وحدت ملی و غیرمنسلک بودن افغانستان عزیز مجدداً احیا گردد و به غرور ملی و حقوق ملت نجیب و با شهادت کشور ما احترام عمیق گذاشته شود.

بنا بر این، در این فرصت که جناب‌عالی ملت غیور افغانستان را به آشتی ملی دعوت فرموده‌اید، وظیفه خود می‌دانم تا محترمانه به عرض برسانم که پیش از هر نوع تلاش دیگر، باید یک برنامه منظم و مفصل برای خروج عساکر اتحاد شوروی از خاک افغانستان و بازگشت همزمان و با افتخار برادران و خواهران آواره ما از پاکستان، ایران و سایر نقاط جهان به سرزمین آبایی و اجدادی‌شان طرح گردد.

پس از پذیرش همه جوانب ذیدخل و تطبیق کامل آن، ملت نجیب و با شهادت افغانستان به آشتی ملی دعوت شود و نظریات ارزشمند و سرنوشت‌ساز مردم برای تدوین و

ترتیب قانون اساسی جدید نظام نوین در افغانستان مطالبه گردد.

اینک اینجانب نیز با استفاده از این فرصت، بر اساس مسئولیت‌های ملی، ایمانی، اسلامی و وجدانی که در برابر کشور و هموطنان عزیز دارم، بار دیگر نظریات و پیشنهادات قبلی خود را که ضمیمهٔ نامهٔ شماره (۱) مورخ ۲ آگست ۱۹۸۴م عنوانی سرمنشی سازمان ملل متحد، به منظور دریافت راه‌حل سیاسی برای مسئلهٔ افغانستان ارسال داشته بودم، تأیید می‌نمایم.

همچنان یک نقل از مکتوب فوق‌الذکر و پیشنهادات ضمیمهٔ آن را مجدداً به حیث نظریات شخصی خود، به حضور جناب‌عالی، کمیسیون محترم تدوین قانون اساسی و دولت افغانستان تقدیم می‌دارم، تا بار دیگر پیشنهادات ارزشمند هموطنان عزیز با درک مسئولیت‌های ملی، بین‌المللی، اسلامی، وجدانی و تاریخی، تحت غور و بررسی عمیق قرار گرفته و در مورد سرنوشت مادر وطن عزیز ما افغانستان، تصمیمی قابل قبول ملت قهرمان افغانستان و همهٔ جوانب ذیدخل اتخاذ گردد.

خداوند نگهدار شما

با احترام

احمد افغان

کاپی:

- ✓ محترم سرمنشی سازمان ملل متحد
- ✓ محترم رئیس نهضت کشورهای غیرمنسلک
- ✓ محترم سکرتر جنرال کنفرانس کشورهای اسلامی
- ✓ محترم منشی عمومی حزب کمونیست اتحاد شوروی
- ✓ محترم رئیس‌جمهور ایالات متحدهٔ امریکا
- ✓ محترم صدراعظم دولت جمهوری هند
- ✓ محترم صدراعظم دولت جمهوری اسلامی ایران
- ✓ محترم صدراعظم دولت جمهوری پاکستان
- ✓ محترم رهبر حزب کمونیست خلق چین



بسم الله الرحمن الرحيم

بیانیه افتتاحیه اعلیحضرت محمد ظاهر شاه

هموطنان عزیز، حضار محترم!

خدایوند بزرگ را سپاسگزارم، فرصتی میسر شد تا باجمعی از هموطنان عزیز که نمایانگر وحدت ملی افغانستان هستند، دیدار نمایم و همچنان از مهمانان گرامی، که درین محفل حضور بهم رسانیده اند، صمیمانه پذیرائی و تشکر نمایم.

پس از آنکه درالجهاد پراقتدار ملت مسلمان افغانستان قوی متجاوز اتحاد شوروی از کشور ما خارج گردید، توقع می رفت که رنج و عذاب ملت افغان پایان یافته و دوران صلح و بازسازی کشور آغاز گردد. اما متأسفانه ملت ما با وضع دردناکی مواجه شد، که در تاریخ ما کم نظیر است. دوام این مصیبت ملی و برادر کشی نه تنها سبب کشتار گروه بیشماري از فرزندان افغانستان گردید، هزاران نفر را آواره ساخت و کرامت انسانی را پایمال نمود، بلکه تمامیت، وحدت ملی و بقای افغانستان را باخطر روبرو گردانید.

موقعیت حساس افغانستان چنان است، که با دوام جنگ درین کشور ثبات منطقه نیز دچار خطر خواهد شد. ازینجاست که اعاده صلح در افغانستان به سود همگان و مخصوصاً کشور های همسایه مآخوفاست.

خواهران و برادران گرامی!

متیقنم که با وجود مداخله و کوشش بیگانه، همبستگی ملی و اتحاد بین اقوام برادر در پرتو اساسات والای اسلامی ضامن بقای ملت و کشور خواهد بود.

به منظور رسیدن به صلح عادلانه از طریق احترام به اراده آزاد مردم افغانستان بوسیله دایر نمودن لویه جرگه اضطراری، چند سال قبل طرحی را تقدیم نموده بودم. امید می رود اکنون با سهمگیری مردم افغانستان و همکاری کشورهای دوست، مخصوصاً سازمان ملل متحد، طرح صلح افغانی ما در محمل اجرا قرار گیرد.

از همه آنانیکه در تشکیل این مجلس با ما همکاری کرده اند، از همه کشورهای دوست که نمایندگان شان درین محفل حضور دارند بخصوص مردم و حکومت ایتالیا که در تدویر و پشتیبانی این مجلس همکاری نموده اند و از مساعی سازمان ملل متحد و کنفرانس کشورهای اسلامی سپاسگزاری مینمایم.

خدایوند بزرگ به شهدای افغانستان رحمت و مغفرت و به ملت رنجیده افغانستان صلح و آرامی و رفاه عنایت فرماید.

امین

ومن الله التوفیق

بیانیه اعلیحضرت محمد ظاهر شاه در روم.

میراث رقابت‌های شرق و غرب با پایان دورهٔ حکومت داکتر نجیب‌الله



مذاکرات صلح میان داکتر نجیب‌الله و دبیرکل
سازمان ملل متحد



رییس‌جمهور دوکتور نجیب‌الله با فیدل کاسترو، رهبر کوبا



داکتر نجیب‌الله در مسکو در
حال گرفتن دعای پیروزی از
میخائیل گورباچف، بعد از
انتخابش بحیث رییس‌جمهور
افغانستان. (مؤخذ ۱۸)



داکتر نجیب‌الله در دیدار با
رهبری یکی از کشورهای
کمونیستی



ادوارد شوواردنزی، وزیر
امور خارجه وقت اتحاد
جماهير شوروی، در حال
امضای موافقت‌نامه صلح و
خروج نیروهای ارتش سرخ
از افغانستان، در سازمان
ملل متحد



دیگورویز، دبیرکل سازمان
ملل متحد، در حال
گفت‌وگو با فرمانده روسی
در افغانستان
برای تدوین طرح خروج
نیروهای شوروی از این
کشور (مواخذ ۱۸)

دورهٔ جمهوری داکتر نجیب‌الله | ۲۳۳



خروج آخرین تانک‌ها و قشون ارتش سرخ از افغانستان
- ۱۶ فیروری ۱۹۸۹ میلادی



استاد برهان‌الدین ربانی پس از بازگشت از مسکو در
سال ۱۹۸۹ میلادی به پاکستان



یکی از کودکان معصوم آواره در یکی از کمپ‌های
پاکستان



تصاویری از دستاوردهای جنگ‌های تحمیلی قدرت‌های شرق و غرب - که خود را به اصطلاح مدافعان حقوق بشر می‌نامند، یعنی ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی وقت - بر ملت مظلوم و ستمدیده افغانستان؛ از آغاز ۲۷ اپریل ۱۹۷۸ میلادی، همزمان با کودتای خونین حفیظ‌الله امین، و سپس تجاوز بی‌رحمانه و غیرعادلانه اتحاد جماهیر شوروی در ۲۷ دسمبر ۱۹۷۹ میلادی، تا زمان سقوط حکومت داکتر نجیب‌الله.





وسایل و مهمات روسی در جریان جنگ از بین رفته‌اند



یک کمپ محقرِ مهاجران آوارهٔ افغان در پاکستان در دوران اشغال
افغانستان توسط اتحاد جماهیر شوروی



منظره شهر کابل پس از پایان دوره حکومت داکتر نجیب‌الله



سقوط حکومت داکتر نجیب‌الله، مرگ دولت

دولت اسلامی افغانستان، موسوم به «دوره مجاهدین»

(۱۹۹۲-۱۹۹۶ میلادی)

مجاهدین کی‌ها هستند؟

کلمه «مجاهدین» جمع «مجاهد» است.

پس از سقوط رژیم سردار محمد داوود خان در سال ۱۹۷۸، آقایان برهان‌الدین ربانی، احمدشاه مسعود، گلبدین حکمتیار و دیگر رهبران احزاب، یکی پس از دیگری به پاکستان گریختند و رسماً با سازمان «آی‌اس‌آی» پاکستان همکاری کردند. آنان از کشورهای غربی، به‌ویژه ایالات متحده آمریکا، و نیز از کشورهای عربی برای جنگ با نیروهای وابسته به شوروی در افغانستان، کمک‌های مالی و تسلیحاتی دریافت کردند. از همان زمان، به یک فرد «مجاهد» و به بیش از یک نفر «مجاهدین» گفته شد.

حکمتیار مورد توجه سازمان «سیا» بود، در حالی‌که ربانی و مسعود با شوروی روابط پنهانی داشتند. روزی میخائیل گورباچف، رهبر وقت اتحاد شوروی، در مصاحبه‌ای با بی‌بی‌سی گفت: «مسعود برای ما کار می‌کرد.»

(افغانستان؛ جستجویی برای حقیقت، نوشته Bruce G. Richardson)



احمدشاه مسعود همراه با مشاورین روسی در پنجشیر و در نزدیکی سرحد با شوروی.

همچنین، ربانی در سال ۱۹۹۱ به طور رسمی از پاکستان به مسکو سفر کرد. نویسنده باور دارد که در حقیقت «مجاهد» کسی است که با تلاش پیگیر، صادقانه و خالصانه برای رسیدن به هدف خویش مبارزه کند؛ و این مبارزه الزاماً محدود به اسلام نیست.

در اسلام، جهاد تنها برای رضای خداوند و پیاده‌سازی آموزه‌های اسلامی به منظور تحقق عدالت، صلح، آزادی و رفاه برای بشریت در جهان است؛ نه برای منافع شخصی که به زیان دیگران تمام شود. اما در جنگ علیه شوروی و پس از آن، رهبران به اصطلاح مجاهدین که مطابق دستور دشمنان اسلام و افغانستان عمل می‌کردند، زیر نام جهاد و دفاع از اسلام، برخلاف تعالیم اسلامی رفتار نمودند. آنان سرگرم ثروت‌اندوزی بر خون برادران و خواهران افغان خویش بودند.

متأسفانه، آنچه امروز نیز در گوشه‌وکنار جهان زیر نام‌های گوناگون «جهاد» جریان دارد، برخلاف آموزه‌های اسلامی است و در اصل ساخته و پرداخته دشمنان اسلام می‌باشد تا اسلام و مسلمانان را بدنام سازند. این همان «اسلام‌هراسی» است که به‌ویژه پس از شکست اتحاد شوروی و کمونیسم شدت گرفت.

در جریان ده سال جنگ افغان‌ها علیه شوروی، دستان رهبران مجاهدین از پشت بسته بود، توشه آنان از دالره‌های عربی و امریکایی پر شده بود و لب‌های‌شان به دستور استخبارات پاکستان (آی‌اس‌آی) و امریکا (سیا) با نوار چسب مهر و موم شده بود. آنان حق نداشتند سرنوشت کشور خویش را تعیین کنند. از همین‌رو، پاکستان (آی‌اس‌آی) در ۲۴ می ۱۹۹۲ در شهر پشاور توافق‌نامه‌ای تنظیم کرد و رهبران مجاهدین را وادار ساخت تا پیش از به‌دست گرفتن قدرت در افغانستان، آن را امضا نمایند.

توافق‌نامهٔ پشاور

۲۴ می ۱۹۹۲

به نام خداوند بخشنده مهربان.

درود و سلام بر پیامبر بزرگ خدا و بر خاندان و یاران او.
بعد از آن، ساختار و روند دورهٔ موقت دولت اسلامی افغانستان به شرح ذیل تشکیل گردید:

۱. فیصله شد که هیأتی متشکل از ۵۱ نفر به رهبری حضرت صاحب صبغت‌الله مجددی به افغانستان برود تا قدرت را از حاکمان وقت کابل به‌گونهٔ کامل و بدون هیچ شرط و قیدی، برای مدت دو ماه، تحویل بگیرد. رئیس این هیأت همچنان در این مدت دوماهه، نمایندهٔ ریاست دولت نیز خواهد بود. بعد از سپری شدن این دوره، این هیأت به‌عنوان «شورای اسلامی موقت» در کنار دولت انتقالی باقی خواهد ماند و ریاست آن همچنان به‌دوش حضرت صاحب خواهد بود. مدت این شورا چهار (۴) ماه تعیین گردید.

۲. فیصله شد که پروفیسور ربانی به‌حیث رئیس دولت اسلامی انتقالی افغانستان و رئیس شورای رهبری برای چهار (۴) ماه باقی بماند. او زمانی رسماً کار خود را آغاز خواهد کرد که مدت دوماههٔ انتقال قدرت پایان یابد.

۳. دورهٔ فوق حتی به اندازهٔ یک روز تمدید نخواهد شد.

۴. صدراعظم و سایر اعضای کابینه از میان اعضای درجهٔ دوم تنظیم‌ها، بر اساس صلاح‌دید رهبران تنظیم‌ها، تعیین خواهند شد.

۵. صدارت عظمی به حزب اسلامی افغانستان اختصاص یافت.

۶. معاونت صدارت عظمی و وزارت امور داخله به اتحاد اسلامی افغانستان داده شد.

۷. معاونت صدارت عظمی و وزارت معارف به حزب اسلامی مولوی خالص واگذار

شد.

۸. معاونت صدارت عظمی و وزارت امور خارجه به جبهه ملی اسلامی سپرده شد.
 ۹. وزارت دفاع به جمعیت اسلامی افغانستان داده شد.
 ۱۰. ستره محکمه به سازمان حرکت انقلاب اسلامی تعلق گرفت.
 ۱۱. همچنان فیصله گردید که شورای رهبری، علاوه بر تقسیم وزارت‌ها، وزارت‌هایی را برای حزب وحدت، شورای ائتلاف، مولوی منصور و دیگر برادران نیز مشخص خواهد کرد.
 ۱۲. مدت مجموعی این روند شش ماه تعیین گردید. در مورد دولت انتقالی، شورای اسلامی به‌طور اجماعی تصمیم خواهد گرفت. مدت این دولت انتقالی دو (۲) سال خواهد بود.
- در ماده شماره ۲ توافق‌نامه پشاور، حکومت افغانستان «دولت اسلامی افغانستان» نامیده شد. آیا این بدان معناست که افغانستان قبلاً یک کشور اسلامی نبود؟ یا اینکه گویا قرار است اسلامی تازه توسط مجاهدین به اصطلاح معرفی گردد که گویا بهتر از اسلامی است که افغانستان پیش از آن داشت؟ یا این هم توطئه دیگری از سوی دسیسه‌گران بود تا اسلام را در جهان بدنام کنند؟ این به آن معناست که آنان می‌خواستند «اسلام‌هراسی» را در جهان آغاز نمایند.
- در حقیقت، قرن‌ها پیش از روی کار آمدن به اصطلاح «دولت اسلامی افغانستان»، اسلام در این سرزمین وجود داشت؛ در غیر آن نیازی به نام‌گذاری دوباره «دولت اسلامی افغانستان» نمی‌بود.



دورهٔ پروفیسور صبغت‌الله مجددی

به‌حیث رئیس موقت دولت اسلامی افغانستان

اپریل ۱۹۹۲ - ۲۸ جون ۱۹۹۲ میلادی

پروفیسور صبغت‌الله مجددی، که به قوم عرب تعلق داشت، فرزند فضل‌عمر نورالمشایخ بود و در سال ۱۹۲۷ میلادی در افغانستان تولد شد. خانوادهٔ مجددی از جمله خاندان‌های مشهور علمای دین در افغانستان به‌شمار می‌روند. وی حقوق اسلامی را در دانشگاه الازهر مصر فراگرفت. او در سال ۱۹۵۲ میلادی به افغانستان بازگشت و در لیسهٔ حبیبیه و همچنان در فاکولته‌های حقوق و شرعیات کابل به تدریس پرداخت.

پروفیسور مجددی در سال ۱۹۵۹ میلادی، در زمانی که محمد داود خان صدراعظم بود، به توطئه علیه نیکیتا خروشچف، رهبر وقت اتحاد جماهیر شوروی، متهم شد و تا سال ۱۹۶۴ میلادی در زندان به‌سر برد.

پس از تهاجم اتحاد جماهیر شوروی به افغانستان، وی به پاکستان مهاجرت کرد و در آنجا، در حالی که یکی از رهبران جهادی بود، در سال ۱۹۸۹ میلادی به‌عنوان رئیس دولت موقت افغانستان در تبعید تعیین شد. او در دوران جهاد به‌عنوان یک رهبر اسلامی میانه‌رو شناخته می‌شد و از بازگشت محمد ظاهر شاه از روم برای به‌دست گرفتن قدرت پس از

۲۴۲ | افغانستان از ثریا تا قهقرأ

خروج نیروهای شوروی حمایت می‌کرد.

در سال ۱۹۹۲ میلادی، پس از سقوط دولت محمد نجیب‌الله، وی ریاست شورای جهاد اسلامی را بر عهده داشت. این شورا در پاکستان، با حمایت دولت آن کشور، برای ایجاد یک حکومت موقت پس از سقوط دولت نجیب‌الله تشکیل شد و او برای مدت دو ماه به‌عنوان رئیس دولت موقت تعیین گردید. با این حال، پس از پنجاه‌ونه روز، احمد شاه مسعود دوره او را به پایان رساند و برهان‌الدین ربانی را به قدرت رسانید.

به اصطلاح مجاهدین نابکار، وطنفروش و خائنین ملی که ملت افغان و افغانستان را تحت رهبری پروفیسور برهان‌الدین ربانی به خاک و خون کشانیدند.



۳



۲



۱



۶



۵



۴

دورهٔ پروفیسور صبغت اللہ مجددی | ۲۴۳



۹



۸



۷



۱۲



۱۱



۱۰



۱۳

از راست به چپ:

۱. احمد شاہ مسعود

۲. قسیم فہیم

۳. بسم الله خان

۴. داکتر عبدالله عبدالله

۵. محمد یونس قانونی

۶. عطا محمد نور

۷. امیر اسماعیل خان

۸. عبدالرشید دوستم

۹. انجنیر گلبدین حکمتیار

۱۰. عبدالرب رسول سیاف

۱۱. عبدالعلی مزاری

۱۲. کریم خلیلی

۱۳. محمد محقق

از ماست که بر ماست.

فرزندان یک مادر وطن، که به نام‌های برادران پشتون، تاجک، هزاره و ازبک یاد می‌شوند، بدون نگاهی به تاریخ و دسیسه‌های شیاطین شرق و غرب، بر بنیاد خودخواهی، جاه‌طلبی و به دستور بادران خود، بار دیگر در برابر هم سلاح گرم برداشتند و با تیرباران کردن قلب مادرِ وطن (شهر زیبای کابل) و کشتن هزاران خواهر و برادر معصوم و مظلوم هم‌وطن، دستان و دامان مادرِ وطن را به طوفان خون سرخ آلوده ساختند و مادرِ مشترک، یعنی افغانستان عزیز را، یک‌بار دیگر نه تنها به سوی بدبختی و نابودی سوق دادند، بلکه در جهان نیز بی‌حیثیت و بی‌آبرو ساختند.

دریغ و افسوس بر آنان که برای منافع شخصی خویش، سرنوشت ملت و خون هم‌میهنان خود را به بیگانگان واگذار می‌کنند.

به‌راستی، در سراسر تاریخ با اندوه شاهد بوده‌ایم که چگونه شیاطینی از میان خود ما، در لباس انسان، تیشه به دست دشمنان داده‌اند و ریشه‌های مادرِ وطن خویش را قطع کرده‌اند.



دوره حکومت موقت پروفیسور برهان الدین ربانی

(۱۹۹۲-۱۹۹۶ میلادی)

پروفیسور برهان الدین ربانی (تاجیک) در سال ۱۹۴۰م در فیض آباد ولایت بدخشان به دنیا آمد. او تحصیلات اسلامی خود را در فاکولته شرعیات پوهنتون کابل و تحصیلات عالی را در دانشگاه الازهر قاهره، مصر تکمیل نمود.

او در مصر به عنوان یکی از اعضای فعال اخوان المسلمین شناخته شد. پس از بازگشت به کابل، به حیث استاد در فاکولته شرعیات پوهنتون کابل به تدریس پرداخت. زمانی که محمد داوود خان در سال ۱۹۷۳ میلادی به عنوان نخستین رئیس جمهور افغانستان قدرت را به دست گرفت، ربانی در سال ۱۹۷۴ میلادی به پاکستان رفت و به گلبدین حکمتیار پیوست.

مدتی بعد، در پی کودتای نافرجام حکمتیار و احمدشاه مسعود در سال ۱۹۷۵ میلادی در پنجشیر و سایر ولایات علیه دولت داوود خان، ربانی و مسعود بر اساس اختلافات قومی از حکمتیار جدا شدند و در پاکستان حزب جمعیت اسلامی را تأسیس کردند. ربانی

۲۴۶ | افغانستان از ثریا تا قهقراً

از دهه ۱۹۶۰ میلادی با غلام محمد نیازی که او نیز تحصیلات خود را در دانشگاه الازهر مصر تکمیل کرده و از اعضای فعال اخوان المسلمین بود، همکاری داشت.

پروفسور برهان الدین ربانی پس از صبغت الله مجددی به حیث رئیس دولت اسلامی تعیین شد. در این دوره، گلبدین حکمتیار به عنوان صدراعظم، احمد شاه مسعود همچنان به حیث وزیر دفاع، و حمید گل به حیث مشاور ارشد ایفای وظیفه می کردند. این حکومت برای مدت چهار ماه در قدرت باقی ماند.



(عکس از فیس بوک)

پروفسور برهان الدین ربانی، پس از پروفسور صبغت الله مجددی، به عنوان رئیس دولت اسلامی منصوب شد. در این دولت، انجنیر گلبدین حکمتیار، رهبر حزب اسلامی، سمت صدراعظمی را بر عهده گرفت، احمد شاه مسعود همانند گذشته به عنوان وزیر دفاع خدمت

دوره حکومت موقت پروفیسور برهان الدین ربانی | ۲۴۷

کرد، و جنرال حمیدگل، رئیس (آی اس آی پاکستان)، به عنوان مشاور ارشد پروفیسور ربانی فعالیت نمود. این ترکیب رهبری برای مدت چهار ماه به قدرت رسید. (عکس از فیسبوک)

یکی دیگر از خیانت‌های غیرقابل بخشش پروفیسور برهان الدین ربانی

انحلال اردوی ملی افغانستان در جولای ۱۹۹۲

موضوع: چگونگی انحلال اردوی جمهوری افغانستان

منبع: کتاب طلایی زرد (Yellow Golden)

نویسنده: مارک جمیز، ژورنالیست آمریکایی

مترجم: نورا قاضی و لیزا ده

پروتکل اول در مورد انحلال اردوی جمهوری افغانستان میان برهان الدین ربانی،

رئیس جمهور حکومت مجاهدین افغانستان و جنرال وحید، لوی درستیز پاکستان

شماره پروتکل رسمی: (000458 - PLHC-222/14000/PO)

محل و تاریخ: اسلام آباد، پاکستان - ۷ جولای ۱۹۹۲ میلادی

خلاصه مفاد پروتکل:

۳. تسلیم‌دهی راکت‌های اسکاد به جمهوری اسلامی پاکستان که از سوی اتحاد شوروی برای اردوی جمهوری دموکراتیک افغانستان داده شده بود. شوروی دیگر حاضر نیست مواد سوخت و سایر لوازم آن را به افغانستان کمک کند، و از سوی دیگر پاکستان علاقه ندارد این راکت‌ها توسط تنظیم‌هایی که مورد حمایت جمهوری اسلامی ایران در افغانستان می‌باشند، مورد استفاده قرار گیرد یا به ایران تسلیم داده شود.

۴. تسلیم‌دهی تمام طیارات جت جنگی فعال و غیرفعال، طیارات ترانسپورتنی فعال و غیرفعال، و هلیکوپترهای فعال و غیرفعال قوای هوایی که توسط شوروی برای اردوی جمهوری دموکراتیک افغانستان توزیع گردیده بود، به ارتش جمهوری اسلامی پاکستان.

۵. تسلیم‌دهی آن‌عهده وسایط زره‌دار فعال و غیرفعال، شامل تانک‌ها، زره‌پوش‌ها و

عراده‌جات ثقیل، که در اختیار اردوی جمهوری افغانستان مورد حمایت شوروی قرار داشت، به ارتش جمهوری اسلامی پاکستان.

۶. در تشکیل جدید اردوی حکومت اسلامی افغانستان، مشاورین نظامی ارتش پاکستان جهت تعلیم، تربیه و آموزش نظامی به پرسونل این اردو شامل این پروتوکول بوده و پس از امضای طرفین، مدار اعتبار می‌باشد.

۷. تسلیم‌دهی آن‌عه وسایط زره‌دار فعال و غیرفعال، شامل تانک‌ها، زره‌پوش‌ها و عراده‌جات ثقیل که در اختیار اردوی جمهوری افغانستان مورد حمایت شوروی قرار داشت، به ارتش جمهوری اسلامی پاکستان، پس از امضای طرفین مدار اعتبار می‌باشد.

۸. حکومت جمهوری اسلامی پاکستان همچنان به خود اجازه نمی‌دهد تا جمهوری اسلامی ایران، همانند هند، در مسائل سیاسی و نظامی حکومت اسلامی افغانستان مداخله نماید.

۹. افسران عالی‌رتبه ارتش پاکستان این حق را برای خود محفوظ می‌دانند که بدون هیچ‌گونه ممانعت، در هر زمان در تعیینات افسران عالی‌رتبه اردوی اسلامی افغانستان نقش داشته باشند.

۱۰. این پروتوکول پس از امضای نخست‌وزیر جمهوری اسلامی پاکستان، جناب نواز شریف، و برهان‌الدین ربانی، رئیس‌جمهور اسلامی افغانستان، به‌هیئت سند رسمی اعتبار داشته و دارای ۱۰ ماده بوده که مندرجات آن مورد قبول و تأیید مقامات عالی‌رتبه طرفین می‌باشد.

محل امضا:

- نواز شریف، صدراعظم جمهوری اسلامی پاکستان - ۷ جولای ۱۹۹۲، اسلام‌آباد، پاکستان
- برهان‌الدین ربانی، رئیس‌جمهور اسلامی افغانستان - ۷ جولای ۱۹۹۲، اسلام‌آباد، پاکستان

دوره حکومت موقت پروفیسور برهان الدین ربانی | ۲۴۹

دریغ و افسوس بر آن کسانی که برای منافع شخصی خویش، سرنوشت ملت و خون هم‌میهنان خود را به بیگانگان واگذار می‌کنند.

به‌راستی، در سراسر تاریخ با اندوه شاهد بوده‌ایم که چگونه شیاطینِ هم‌وطنِ خود ما در لباس انسان، تیشه به‌دستِ دشمنان داده‌اند و ریشه‌های مادروطن خویش را قطع نموده‌اند. انجنیر گلبدین حکمتیار، صدراعظم موظف، حاضر به اشغال وظیفه خویش نگردید و شخص دیگری به‌نام معلم فرید را معرفی کرد. وی وارد کابل گردیده و در آغاز زمامداری استاد برهان الدین ربانی، وظیفه صدارت را به‌گونه سمبولیک به عهده گرفت.

طبق پلان طرح‌شده پاکستان و بادرانش، دیری نگذشته بود که جنون جاه‌طلبی رهبران تنظیمی-حتی میان خود رئیس‌جمهور، حکمتیار و وزیر دفاع-به اوج رسید. استاد برهان الدین ربانی که به اساس موافقت رهبران به اصطلاح جهادی، به دستور صدراعظم نواز شریف در پاکستان، صرف برای چهار ماه به‌حیث رئیس دولت موقت جهت زمینه‌سازی تدوین قانون اساسی جدید و برگزاری انتخابات تعیین شده بود، هیچ‌گونه اقدامی برای ایجاد یک حکومت ملی نکرد؛ بلکه با دایر نمودن شورای «حل و عقد»، دوره جمهوری خویش را تمدید کرد و نخواست شخص دیگری خارج از حزب جمعیت، قدرت مرکزی را در اختیار داشته باشد.

از همین‌رو، انارشی و هرج‌ومرج آغاز گردید و افغانستان میان تنظیم‌ها و جنگ‌سالاران پشتون، تاجک، ازبک و هزاره تقسیم شد. قوماندان اسماعیل خان در هرات، بدون در نظر داشت احترام به حقوق ملت افغان و بدون اعتنا به حکومت مرکزی یا رهبران تنظیم‌های مخالف، کنفرانسی را در خارج از پایتخت-در شهر زیبا و تاریخی هرات-دایر نمود. استاد برهان الدین ربانی که رئیس دولت موقت بود، صرف به‌گونه سمبولیک در این کنفرانس اشتراک کرد و علاقه‌مندی جدی به کنفرانس صلح و وحدت ملی و ایجاد دولت ملی نشان نداد. در نتیجه، نه تنها کنفرانس شهر هرات نیز به ناکامی انجامید، بلکه مخالفت گروه‌های رقیب شدت گرفت و حتی جنگ میان خود رئیس دولت، صدراعظم، وزیر دفاع و رهبران احزاب دیگر به اوج رسید.

نواز شریف، صدراعظم پاکستان، که در ظاهر لاف از دوستی می‌زد اما در خفا آتش دشمنی را میان رهبران تنظیمی دامن می‌زد، در تلاش بود تا طبق هدایت بادر خود امریکا، راهی را برای به قدرت رسانیدن انجنیر گلبدین حکمتیار هموار سازد. از همین‌رو، کوشید تا رئیس دولت استاد برهان الدین ربانی و انجنیر گلبدین حکمتیار را در پاکستان با یکدیگر آشتی دهد؛ اما این تلاش نیز مؤثر واقع نشد.



تصویری شرم‌آور از آنچه به اصطلاح میانجیگری رئیس جمهور پاکستان برای آشتی میان استاد برهان الدین ربانی، رئیس جمهور، و گلبدین حکمتیار، صدراعظم نامنهاد دولت اسلامی افغانستان

بالاخره رهبران تنظیمی به مکه معظمه کشانده شدند. در آن‌جا نیز سوگند یاد کردند و برای وحدت و صلح، دست بر قرآن عظیم‌الشأن گذاشتند؛ اما با آن‌هم، متأسفانه به سبب خودخواهی، جاه‌طلبی و تحریک دشمنان خارجی، بدون رعایت حرمت قرآن عظیم‌الشأن - یعنی کلام خداوند (ج) - پس از بازگشت، شهر کابل را میان جنگ سالاران سنی، شیعه، پشتون، تاجک، ازبک و هزاره تقسیم کردند.

در پی آن، کشتارها و قتل‌عام مردم مظلوم و بی‌گناه کابل، همراه با طوفانی از خون، بی‌عزتی‌ها، هتک حرمت و بی‌عفت ساختن صدها زن پاک‌دامن، و نیز شکنجه‌های غیرانسانی که در تاریخ افغانستان حتی در زمان چنگیز نیز دیده نشده بود، آغاز شد. آنان

دوره حکومت موقت پروفیسور برهان الدین ربانی | ۲۵۱

بدون در نظر گرفتن هدایت‌های قرآنی، احترام به حقوق بشر و نورم‌های انسانی، به‌شکلی بسیار ظالمانه و غیرقابل تصور، شهر کابل - قلب مادر وطن - را با تمام دوایر دولتی، مکاتب، پوهنتون‌ها، منازل شخصی، مارکیت‌ها و بازارهایش، از شرق تا غرب و از شمال تا جنوب، تخریب کرده و به ویرانه‌ای مبدل ساختند؛ چنان‌که این شهر به ماتم‌سرایی همانند ویرانه‌های لبنان تبدیل شد.



پروفیسور صبغت‌الله مجددی، استاد برهان‌الدین ربانی، رئیس‌جمهور، و انجینر گلبدین حکمتیار، در حضور نواز شریف، صدر اعظم پاکستان، نماینده ایران و شاهزاده عربستان سعودی در مکه، پس از ادای سوگند بر قرآن عظیم‌الشأن.

با سقوط داکتر نجیب‌الله، تعدادی از اعضای حزب وطن (حزب دموکراتیک خلق افغانستان) نیز بر اساس زبان مادری و وابستگی‌های منطقه‌ای، به رهبران تنظیم‌ها و جنگ‌سالاران هم‌منطقه خود پیوستند؛ یعنی تاجک با تاجک، هزاره با هزاره، پشتون با پشتون، ازبک با ازبک، شیعه با شیعه و سنی با سنی اتحاد کرده و به‌گونه فعال در جنگ‌های داخلی سهم گرفتند.

قابل یادآوری است که روزنامه‌ها و جراید در جهان، واقعیت‌ها را در همان زمان بازتاب داده‌اند و اعمال آنان از سوی سازمان ملل متحد و سایر نهادها و سازمان‌های حقوق بشری، به‌ویژه سازمان عفو بین‌الملل، به‌شدت تقبیح گردید. بر بنیاد گزارش‌های منابع خبری، تنها

در شهر کابل ده‌ها هزار مرد، زن و کودک کشته شدند. پارک زرنگار، که مرکز تفریح مردم شهر کابل بود، به میدان محاکمه‌های صحرایی و اعدام‌های خودسرانه و ظالمانه تبدیل گردید.

تمامی آثار تاریخی و تأسیسات نهادهای تعلیمی و زیربنای اقتصادی، مانند فابریکه‌ها-که سرمایه ملی به‌شمار می‌رفت و با مصرف میلیون‌ها دالر، در نتیجه تلاش و عرق‌ریزی مردان و زنان وطن‌دوست و با همکاری تخنیکی کشورهای دوست، پس از آغاز سلطنت شاه امان‌الله در مدت تقریباً هفتاد سال اعمار شده بود-یکی پی‌دیگر تخریب گردید. همچنان، شمار زیادی از آثار تاریخی موزیم کابل به یغما برده شد و بخش اعظم این آثار در پاکستان به بهای ناچیز فروخته شد.



استقبال جنرال دوستم از
احمد شاه مسعود در کابل



احمد شاه مسعود به همراه پسر ژنرال
ضیاء الحق



انجنیر گلبدین حکمتیار و احمد شاه مسعود در سال ۱۹۹۲ میلادی، میان
پسر ضیاء الحق و نماینده عربستان سعودی



عبدالرشید دوستم، سید منصور نادری و برهان الدین ربانی
در مذاکرات صلح سال ۱۹۹۲ میلادی

حتی در سال ۱۹۹۵م، یعنی هم‌زمان با زمامداری استاد برهان‌الدین ربانی و اوج جنگ‌های تنظیمی در شهر کابل، سازمان عفو بین‌الملل از تمام جوامع جهانی تقاضا کرد تا بر بنیاد مسئولیت‌های بشری در قبال فجایع افغانستان، از همه طرف‌های ذی‌دخل به‌گونه جدی بخواهند که به انواع مختلف نقض حقوق بشر و اعمال غیرانسانی خود پایان دهند؛ اما این درخواست نیز مؤثر واقع نشد.

به‌گونه مثال، از میان صدها رویداد و اعمال غیرانسانی که در دوره زمامداری استاد برهان‌الدین ربانی، صدراعظم حکمتیار و قوماندان احمدشاه مسعود رخ داده و در گزارش سال ۱۹۹۵م سازمان عفو بین‌الملل (مأخذ ۲۴) ثبت شده است، چند مورد به‌طور مختصر در ذیل ذکر می‌گردد:

- در جریان بمباردها در سال ۱۹۹۴م، زنی به‌منظور تهیه غذا از منزلش بیرون شد؛ اما دو تن از افراد مسلح موسوم به محافظان جهادی او را بازداشت کرده و به منزل خود انتقال دادند. وی به مدت سه روز در آنجا مورد تجاوز گروهی قرار گرفت. زمانی که رها شد و به خانه بازگشت، سه کودک او بر اثر سردی هوا جان باخته بودند.
- سه عضو خانواده دکتر صالح محمد زیری، عضو فعال حزب دموکراتیک خلق افغانستان-همسرش، پسر ۱۲ ساله و دختر ۸ ساله‌اش-به‌گونه فجیع و ظالمانه، بدون هیچ‌گونه اتهام، به تاریخ ۳ فبروری ۱۹۹۵م در آپارتمان‌شان با بریدن گلوی هر سه تن به قتل رسیدند.



۳



۲



۱

دوره حکومت موقت پروفیسور برهان الدین ربانی | ۲۵۵

۱. هاجره زیری - همسر داکتر
 ۲. جمیلہ زیری - دختر ۸ ساله
 ۳. ارسلا زیری - پسر ۱۲ ساله
- قتل ہر یک از این افراد با بریدن گردن انجام شد. (مراجع: ۲۴)



۲



۱

۱- میرویس جلیل، خبرنگار افغان کہ برای بی بی سی از کابل گزارش تہیہ می کرد، در تاریخ ۲۹ جولای ۱۹۹۴م توسط افراد مسلح اختطاف و سپس بہ قتل رسید.

۲- محمد صدیق، یکی از سہ تاجر کہ اختطاف شدہ بود، بہ قتل رسید و جسد وی در منطقہ بغلا از یک چاہ کشف گردید.

ہمچنان دوفرد مسلح در کوتہ سنگی کابل، پس از توقف یک تکی، رانندہ و خانمی را کہ سرنشین آن بود بہ منزل خود بردہ و پس از خوراندن گوشت انسان، رانندہ تکی را مجبور ساختند تا سند فروش موتر را امضا نماید. آنان خانم را نیز با خود بردہ و ناپدید ساختند.

برای معلومات بیشتر و آگاهی از جزئیات فجایع و اعمال غیرانسانی رہبران تنظیمی و جنگ سالاران، بہ راپور مفصلی کہ وقایع سالہای ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۵ میلادی (دورہ زمامداری حکومت استاد برهان الدین ربانی) را در بر می گیرد، مراجعہ شود. ہمچنان وزیر جان محمد خدران و جنرال عبدالحکیم کتوازی، کہ از طرفداران صلح و پیشنہادات محمد

ظاهرشاه بودند، قربانی اعمال تروریستی تعدادی از وطن‌فروشان افغان و سازمان استخباراتی آی.اس.آی پاکستان گردیده و حیات خویش را فدای مادروطن نمودند.

شاعران افغان نیز اشعار تأثرآوری در مورد وضعیت رقت‌بار آن زمان افغانستان سروده‌اند که چند نمونه آن در اخیر این فصل جهت معلومات مزید ضمیمه گردیده است.

با شدت گرفتن جنگ‌های داخلی، دوایر بین‌المللی و نمایندگی‌های سیاسی کشورهای بلاک شرق نیز یکی پی دیگر مسدود گردید و روابط سیاسی-به استثنای سازمان ملل متحد-با سایر سازمان‌ها قطع شد. در این میان، پاکستان میدان را برای خود خالی دیده و به تدریج پلان تخریب افغانستان را توسط افراد بی‌سواد و فاقد دانش خود عملی ساخت؛ افرادی که بقای خویش را تنها در آتش افروزی علیه هم‌وطنان می‌دیدند و برای دستیابی به پول و قدرت، به گونه غیرمسئولانه دست به انواع کشتارها و جنایات زدند.

در نتیجه، چور و چپاول و غارتگری آغاز شد؛ موزیم‌ها، مراکز فرهنگی، کتابخانه‌ها، مراکز علمی و تعلیمی و آرشیف ملی همه یا غارت، تخریب و یا به آتش کشیده شدند و اموال آن‌ها با قیمت‌های بسیار نازل در بازارهای پاکستان و سایر کشورها به فروش رسید. بر اساس اطلاعات موثق، نصیرالله بابر و خانم بینظیر بوتو، صدراعظم وقت پاکستان، در منازل شخصی خود از آثار تاریخی افغانستان موزیم‌هایی ایجاد کردند.

• حتی پایه‌های لین‌های تلیفون و برق قطع گردیده و سیم‌ها و آهن‌آلات آن در پاکستان فروخته شد.

• دروازه‌های مکاتب ابتدایی، متوسطه و عالی-به استثنای شهر مزارشریف که تحت اداره عبدالرشید دوستم بود-بر روی فرزندان وطن بسته شد و آنان از نعمت علم و معرفت محروم گردیدند.

• زنان از تحصیل و سهم‌گیری فعال در امور اجتماعی، سیاسی و اقتصادی محروم شده و اکثراً در منازل خود محبوس گردیدند.

• بانک‌ها چور و غارت شدند و در عوض، کلدان پاکستانی در بازارهای افغانستان مروج گردید.

دوره حکومت موقت پروفیسور برهان الدین ربانی | ۲۵۷

- نرخ یک دالر امریکایی که در اواخر دوره داکتر نجیب‌الله حدود ۲۰۰۰ افغانی بود، تا پایان دوره استاد برهان‌الدین ربانی به حدود ۳۰ هزار افغانی رسید و در شهر مزارشریف (تحت حاکمیت عبدالرشید دوستم) حتی به ۷۰ هزار افغانی افزایش یافت.
 - دروازه‌های تیاترها و سینماها- به استثنای مزارشریف- کاملاً بسته شد و در برنامه‌های رادیو و تلویزیون افغانستان تنها خبرها و تبلیغات مذهبی نشر می‌گردید و از موسیقی و موضوعات علمی خبری نبود.
- اعضای کابینه، مأمورین عالی‌رتبه و اکثر پست‌های نظامی توسط افراد کم‌سواد و فاقد تخصص اشغال گردید و اداره امور به شدت مختل شد. قوای عسکری افغانستان شامل نیروهای باقی‌مانده از دوره داکتر نجیب‌الله، ملیشای عبدالرشید دوستم و افراد موسوم به مجاهدین تازه‌وارد از پاکستان و ایران بود.
- سلاح‌های پیشرفته روسی که از زمان صدارت سردار محمد داوود تا پایان دوره جمهوری داکتر نجیب‌الله، همراه با ذخایر کافی برای یک جنگ طولانی دوصد هزار نفری تهیه شده بود، به دست مجاهدین افتاد. در صورت موجودیت یک حکومت باثبات، همین سلاح‌ها می‌توانست قدرت نظامی افغانستان را چنان تقویت کند که هیچ‌یک از کشورهای همسایه توان مقابله با آن را نداشتند.
- از همین‌رو، پاکستان برای تضعیف قوای نظامی افغانستان، آتش جنگ داخلی را شعله‌ور ساخته و دستور تخریب و پارچه‌پارچه کردن سلاح‌های ثقیله-مانند تانک‌ها و توپ‌ها- را صادر نمود و هدایت داد تا بقایای آن در بازارهای پاکستان به فروش برسد. گفته می‌شود نواز شریف پس از پایان دوره صدارت خود با افتخار اظهار می‌داشت که در زمان او، سلاح‌های افغانستان نابود و شهر کابل توسط خود افغان‌ها تخریب گردید.
- در نتیجه شدت جنگ‌های داخلی در دوره چهار ساله زمامداری استاد برهان‌الدین ربانی و صدارت انجینیر گلبدین حکمتیار، تمام قوای نظامی افغانستان طبق پلان قبلی پاکستان متلاشی شد و هر یک از جنگ‌سالاران در مناطق خود حاکمیت جداگانه برقرار کردند. از حکومت مرکزی قوی، قانونیت و مصونیت خبری نبود و هرج‌ومرج و خودسری

به اوج خود رسید.

در چنین شرایطی، مردم ستمدیده نه تنها به بازگشت داکتر نجیب‌الله تمایل پیدا کرده بودند، بلکه حتی اگر نیروهای شوروی بار دیگر بازمی‌گشتند، از آنان استقبال می‌کردند. دروازه‌های افغانستان به روی قاچاقبران اسلحه، مواد مخدر و سنگ‌های قیمتی باز شد و بازار این فعالیت‌ها رونق گرفت؛ در حالی که رهبران تنظیمی و جنگ‌سالاران ثروتمندتر و میدان جنگ نیز داغ‌تر گردید.

منازل شخصی باشندگان مسلمان و هندوی شهر کابل و برخی تعمیرات دولتی، عمدتاً توسط رهبران تنظیمی و جنگ‌سالاران غصب شده و به ملکیت شخصی آنان تبدیل گردید. همچنان موثرهای شخصی و دولتی تحت عنوان «غنیمت جهاد» به سرقت رفته و در بازارهای پاکستان به فروش رسید.

دولت پاکستان که در تلاش بود انجنیر گلبدین حکمتیار را در کابل به قدرت برساند، به دلیل عدم موفقیت او در جنگ‌های داخلی، از وی مأیوس گردید و در صدد برآمد تا با درنظرگرفتن منافع خود و خدمت‌گذاری برای رئیس‌جمهور امریکا، بیل کلینتون، فرد دیگری را جایگزین سازد. در آن زمان، استاد برهان‌الدین ربانی با دولت‌های ایران، هند، روسیه و کشورهای تازه‌استقلال‌یافته آسیای مرکزی روابط دوستانه برقرار کرده بود؛ امری که از دید پاکستان، عربستان سعودی و ایالات متحده امریکا، منافع آنان را در منطقه نفت‌خیز آسیای مرکزی به مخاطره می‌انداخت و مانع پیشبرد موافقانه پروژه «یونوکال» شده بود. از همین رو، پاکستان پشتیبانی از انجنیر گلبدین حکمتیار را ترک کرده و تصمیم گرفت شخص دیگری را به رهبری گروهی وارد صحنه سازد که مطیع و وابسته به آن کشور باشد.

بنابراین، در اواسط سال ۱۹۹۳ میلادی، سازمان اطلاعاتی پاکستان (آی.اس.آی) توجه خود را به هزاران طلبهٔ تیم مدارس دینی بنیادگرا معطوف ساخت؛ مدرسی که اساس آن‌ها از آغاز تجاوز قشون سرخ، در شهرهایی چون کراچی، پشاور، اسلام‌آباد، لاهور و سایر مناطق پاکستان، توسط جنرال حمید گل، رئیس وقت آی.اس.آی، گذاشته شده بود. سپس تصمیم گرفته شد که با سازمان‌دهی همین طلاب، نظام جدیدی در افغانستان ایجاد گردد.

دوره حکومت موقت پروفیسور برهان الدین ربانی | ۲۵۹

لذا آی.اس.آی مصمم شد با همکاری و همدستی جنرال شهنواز تنی، نصیرالله بابر، و با پشتیبانی پشتون‌های سرحد شمال غربی پاکستان (پشتونستان) و نیز مدارس دینی رسمی و غیررسمی-به‌ویژه علمای دیوبندی-برای پایان دادن به حکومت استاد برهان الدین ربانی، که عملاً فراتر از محدوده‌ای چند کیلومتری شهر کابل تسلط نداشت، اقدام نماید. پاکستان برای تحقق این هدف، فردی را از تنظیم مولوی محمد خالص، یعنی ملا محمد عمر، که در آن زمان ۲۹ سال داشت، به رهبری برگزید. ملا محمد عمر در یکی از مدارس بنیادگرای وهابی در پشاور تربیه یافته و در یکی از جنگ‌های موسوم به «جهادی» یک چشم خود را از دست داده بود. وی در منطقه سنگسار ولسوالی میوند ولایت قندهار، به‌عنوان ملا امامی کم‌سواد و دور از مظاهر مدنیت، ایفای وظیفه می‌کرد که برایش نوید «پادشاهی افغانستان» داده شد. او نیز، همانند حبیب‌الله کلکانی (بچه سقو)، ادعا کرد که در خواب به پادشاهی رسیده و باید در برابر «جنايات و بی‌عدالتی‌های» حکومت استاد برهان الدین ربانی و جنگ‌سالاران بی‌رحم و فاسد قیام کند.

جنرال اسلم بیگ، رئیس پیشین قوای نظامی پاکستان، پس از حرکت طالبان پاکستانی به‌سوی افغانستان، به تاریخ ۲۵ فروری ۱۹۹۵، پیش از سقوط کابل به‌دست طالبان، اظهار داشت: «هدف طالبان حفظ منافع غرب در آسیای مرکزی است. طالبان از افغان‌هایی تشکیل شده‌اند که در جنگ افغانستان یتیم شده و با کمک‌های مالی امریکا در مدارس وهابی تحصیل کرده‌اند.»

به این ترتیب، دولت پاکستان به رهبری صدراعظم بینظیر بوتو-که بعدها به «مادر طالبان» شهرت یافت-با اجرای سیاست‌های مشخص، برای بسیج طالبان به‌سوی افغانستان اقدام کرد. در همین حال، ایالات متحده امریکا به رهبری بیل کلینتون، که سرگرم انتخابات دور دوم ریاست‌جمهوری و مسائل مربوط به عراق، اسرائیل و فلسطین بود، صلاحیت تصمیم‌گیری در امور افغانستان را عملاً به حکومت بینظیر بوتو و سازمان استخباراتی سیا واگذار کرده بود. این یک واقعیت انکارناپذیر است که حکومت پاکستان گروهی را به‌نام طالبان به افغانستان سوق داد.

هدف حکومت امریکا و دولت پادشاهی عربستان سعودی از ایجاد این گروه، ایجاد فشار بر جمهوری اسلامی ایران، جمهوری هند، جمهوری‌های ازبکستان، تاجیکستان، ترکمنستان و فدراسیون روسیه، و در نهایت دسترسی به بازارهای نفتی آسیای مرکزی عنوان شده است.

پاکستان به‌گونه‌ای ماهرانه، برای موفقیت طالبان و فریب افکار عمومی مردم افغانستان، شعار صلح و حمایت از محمد ظاهر شاه را مطرح ساخت. هم‌زمان، محمود مستری، نماینده سازمان ملل متحد برای حل قضیه افغانستان، از پیشنهاد محمد ظاهر شاه حمایت و پشتیبانی خود را تکرار کرد. سرانجام، طالبان در ماه نومبر ۱۹۹۴ قندهار، در سپتمبر ۱۹۹۵ هرات، در سپتمبر ۱۹۹۶ جلال‌آباد و سپس کابل را از مسئولین حکومت استاد برهان‌الدین ربانی -از جمله انجنیر گلبدین حکمتیار (صدر اعظم) و احمدشاه مسعود (وزیر دفاع) - که درگیر جنگ‌های داخلی و رقابت‌های قدرت بودند، تصرف کردند. طالبان پس از به‌دست گرفتن قدرت در کابل، به دستور حامیان پاکستانی خود اعلام کردند که اگر محمد ظاهر شاه به کابل بازگردد، با سرنوشتی مشابه داکتر نجیب‌الله روبه‌رو خواهد شد. برای آگاهی بیشتر از واقعیت‌ها، لطفاً لینک ذیل را باز کرده و گوش دهید.

<https://youtube.com/watch?v=9H5XoHJpbnI&si=vtMnBvT280irVcTV>

نمونه‌ای از میراث تلخ و ننگین دوران حکومت اسلامی افغانستان
به اصطلاح دوره مجاهدین



تصویری از شهر کابل پس از ورود رهبران اصطلاحاً «مجاهدین خانه خراب و غارتگر» به پایتخت،
در خانه جنگی دوره برهان‌الدین ربانی و وزارت دفاع احمدشاه مسعود
۱۹۸۹-۱۹۹۶ میلادی





یک منظره‌ای از محاکمه صحرائی
در پارک زرنegar - کابل



اعدام‌ها پس از برگزاری محاکمه
صحرائی در پارک زرنegar - کابل



اعدام‌ها پس از برگزاری محاکمه
صحرائی در پارک زرنegar - کابل

دورهٔ حکومت موقت پروفیسور برهان الدین ربانی | ۲۶۳



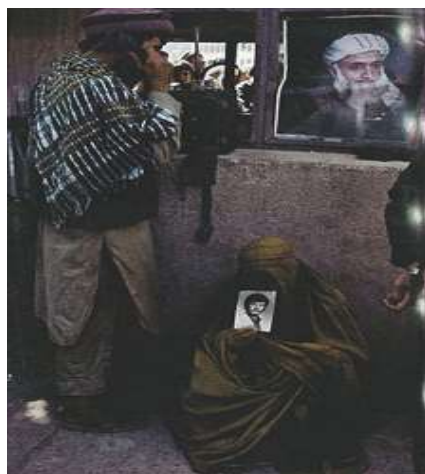
فقر و ناداری در شهر کابل



لب دریای کابل - زمان زعامت
برهان الدین ربانی



آوای ناله‌ها و فریادهای یک کودک
ناتوان و مظلوم در یکی از خرابه‌ها



زنی در جستجوی یافتن عضو خانواده‌اش
در دوران حکومت برهان‌الدین ربانی

موزیم کابل در دوره دولت اسلامی به رهبری برهان‌الدین ربانی و احمد شاه مسعود ▲



تاق ظفر در پغمان در دوره جنگ‌های داخلی



زنی با طفل زخمی شده خود در حالت نکدی‌گری

دورهٔ حکومت موقت پروفیسور برهان‌الدین ربانی | ۲۶۵



بخش‌هایی از شهر کابل در دوره‌ی
به اصطلاح مجاهدین، که به‌خاطر
درگیری‌های داخلی به صحنه‌ی
خون‌ریزی و ویرانی تبدیل شد.



خانم بی‌خانمان و آواره در شهر
کابل، در دوران حکومت
برهان‌الدین ربانی و احمد شاه
مسعود



خرابه‌های هتل پلازا در پل باغ
عمومی کابل

۲۶۶ | افغانستان از ثریا تا قهقرأ



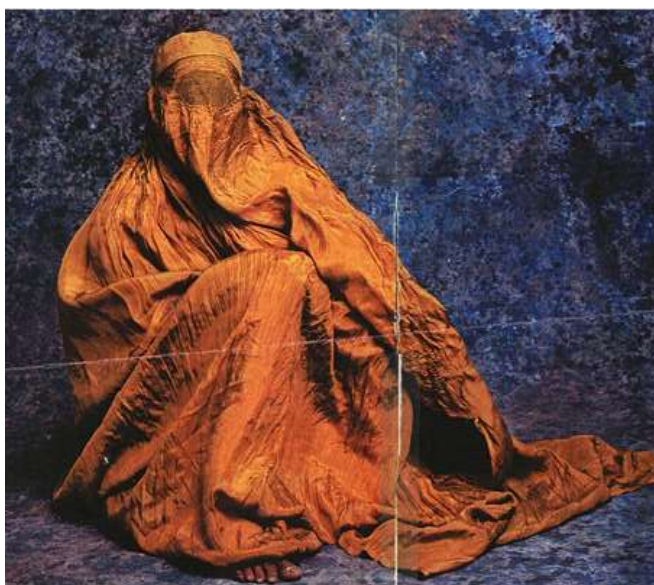
ویرانه‌های قصر دارالامان پس از
جنگ داخلی در دوران
ریاست جمهوری
برهان‌الدین ربانی و فرماندهی
احمد شاه مسعود



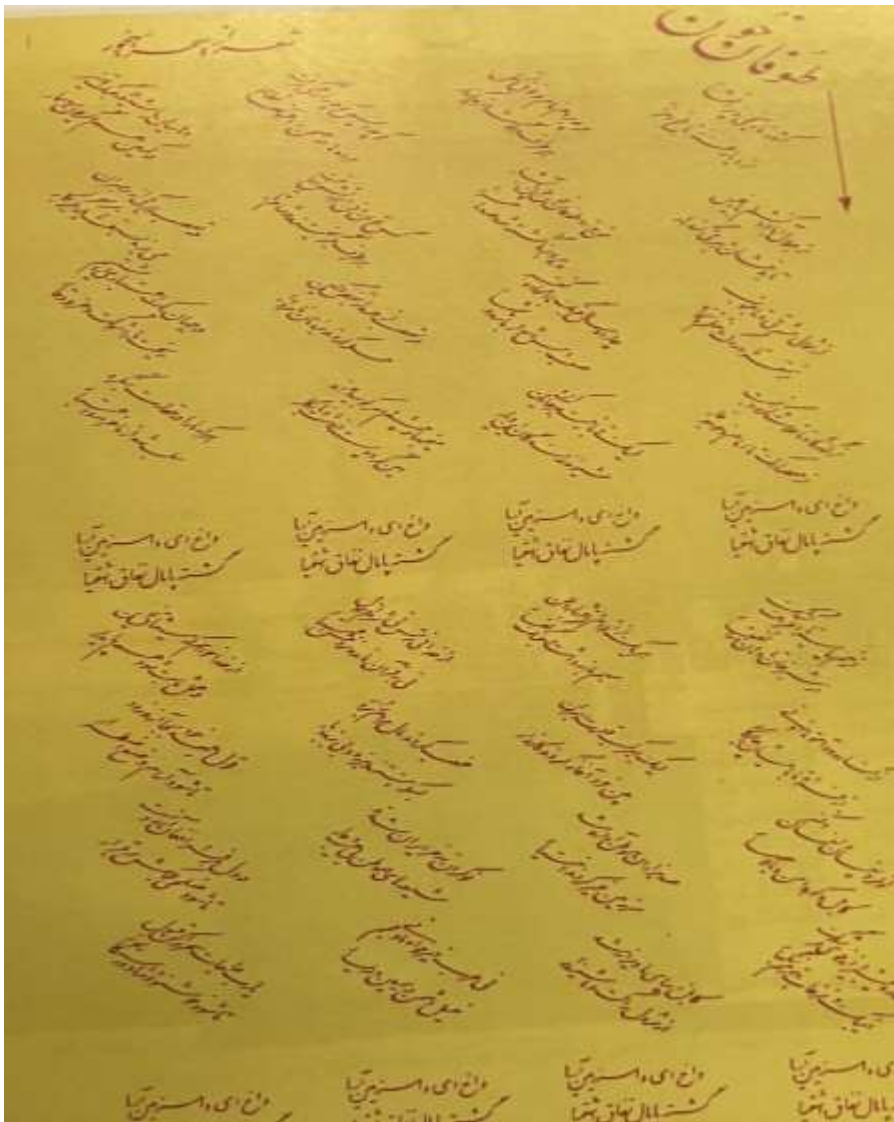
دختر معصوم و بی‌چاره کابل، در
جستجوی لقمه نانی برای بقای
حیات، ۱۹۹۴ میلادی



زندگی شهروندان کابل در
مخروبه‌های کابل، دوران جنگ‌های
داخلی حکومت برهان‌الدین ربانی



زن عقیف و با عزتِ کابل با پای برهنه، در گوشه‌ای از شهر در حالت تكدی‌گری



خاک وطن

برای تربتم خاک وطن ای دوستان آرید
 ویا خاک مرادر کعبه افغانیان آرید
 درودم بر مزار عاشقان و عارفان گویند
 از آنجا بهر من یک شاخه از ارغوان آرید
 برای زینت لوح مرارم دوستان من
 ز کهسار وطن سنگی برابیم ارمغان آرید
 ز کرباس وطن یاران قبا سده میخوام
 نمی گویم برایم جامه از پرنیان آرید
 گلاب و نسترن از کابل زیبا برای من
 از آن عشرت سرای بهتر از باغ جنان آرید
 دلم از غصه می میرد به یاد گلشن کابل
 مرادر چهلستون و بابر و دارالامان آرید
 گل سرخ جوانی را ز دامن وطن چیدم
 درین پائیز عمر من گل زرد خزان آرید
 برای این مسلمانان از دین منحرف گشته
 حدیث مصطفی پیغمبر آخر زمان آرید
 شما ای رهبران تاکی خمار باده جنگید
 ترحم بریتیم و بیوه بی خانمان آرید
 حقوق حقه زن را شما پامال می سازید
 به امر نفس قرآنی به جاحق زنان آرید
 برای مردم افسرده و این میهن ویران
 رئیس عامل و دانا وزیر کار دان آرید
 سوار کشتی بی نا خدا ای دوستان تاکی
 برای کشتی توفانی ما کشتیمان آرید

پوهاند داکتر حیدر داور

امید شماره ۱۵۶ سال سوم

۱۹۹۲



دوره حکومت ملا محمد عمر (طالبان)

از سپتمبر ۱۹۹۶م تا ۱۳ نومبر ۲۰۰۱ میلادی

تراژیدی ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱ میلادی

وزارت خرجه امریکا (پدرخوانده طالبان)

طالبان، واژه‌ای پشتو بوده که به معنای «دانشجوی علوم دینی»، در سال ۱۹۹۴م شکل گرفت. در آغاز، برخی دولت‌ها و شرکت‌های بزرگ نفتی به دلیل تأمین منافع خود از این گروه حمایت کردند. آن‌ها بر این باور بودند که طالبان می‌تواند دولتی توانمند ایجاد کند و ثبات و امنیت را در منطقه برقرار سازد.

اهمیت ژئوپلیتیک افغانستان

در شمال کوه‌های افغانستان، کشورهای ترکمنستان، ازبکستان و قزاقستان منابع غنی زیرزمینی دارند. نفت و گاز این کشورها می‌توانند از مسیر افغانستان به بازارهای جهانی منتقل شوند. علاوه بر مسیر افغانستان، دو گزینه دیگر نیز وجود دارد:

۱. انتقال از روسیه یا آذربایجان به ترکیه

۲. انتقال از جنوب و از مسیر ایران

راه نخست، یعنی انتقال نفت از ترکمنستان (شهر شاردژو) از طریق هرات و مناطق دیگر افغانستان به جنوب پاکستان و از دره‌های قندهار به مولتان پاکستان، برای بسیاری از شرکت‌های غربی و دولت‌ها، به‌ویژه ایالات متحده، از نظر سیاسی مناسب‌تر است. این مسیر علاوه بر کاهش وابستگی به مسکو و تهران، نفوذ این دو کشور را در آسیای مرکزی محدود می‌کند.

قندهار و شکل‌گیری طالبان

شهر قدیم قندهار، در جنوب غربی افغانستان، زادگاه طالبان است و قوم پشتون در این منطقه مستقر هستند. در مقابل، کابل مرکز تجاری و اداری کشور به شمار می‌رود. مقاومت علیه یورش شوروی از همین شهر آغاز شد و رهبران مسلمان و ایلاتی از این منطقه با ارتش سرخ مبارزه کردند. پس از عقب‌نشینی ارتش شوروی در سال ۱۹۸۹م، رهبران گروه‌های پشتون گرد هم آمدند و از آرمان مجاهدین که علیه شوروی جنگیده بودند، پیروی کردند. نقش مالی و مشاوره‌ای عربستان سعودی در این دوران بسیار مهم بود؛ به‌ویژه با حضور بن لادن جوان که برای دستگاه اطلاعات آل سعود فعالیت می‌کرد. با آغاز جنگ داخلی، درگیری‌های قومی به کابل و شهرهای شمالی نیز کشیده شد.

گروهی از جنگجویان پشتون به آموزش دینی در مدارس منطقه پرداختند تا دانش قرآنی و مذهبی خود را کامل کنند. این مدارس در قندهار تحت نفوذ مکتب قرآنی دیوبندی هند بودند و از اسلام بنیادگرای هندی پیروی می‌کردند.

دوره حکومت ملا محمد عمر (طالبان) | ۲۷۳

محمد عمر، یکی از رهبران جوان مجاهدین، در سال ۱۹۸۹ و در جریان جهاد علیه ارتش شوروی چشم راست خود را از دست داد. او که در حزب اسلامی یونس خالص فعالیت می‌کرد، به کوهستان‌های محل مبارزات خود بازگشت و به مطالعه قرآن پرداخت.

به مرور، محمد عمر در منطقه شناخته شد و بین سال‌های ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۴، با دفاع از مردم نیازمند قندهار علیه مفسدان، جایگاه یک رهبر محبوب و دلآور را پیدا کرد و توانست انتظارات دوستان پاکستانی و کشورهای بزرگ نفتی را برآورده سازد.

پاکستان که در سال ۱۹۴۷ تأسیس شد، همواره با همسایه خود، یعنی هند، درگیر بوده و برای تصاحب ایالت کشمیر اقدام‌های نظامی پراکنده‌ای نیز انجام داده است. پس از خروج نیروهای شوروی از افغانستان در سال ۱۹۸۹، پاکستان نگران شد، زیرا مایل بود افغانستان تحت حکومتی قرار گیرد که با منافع این کشور همسو باشد. از این رو، پاکستان از گروه طالبان حمایت کرد. انتخاب طالبان به این دلیل بود که حزب جمعیت علمای اسلام، که نقش کلیدی در مجلس پاکستان ایفا می‌کند، هم‌کیش و هم‌مسلك طالبان است. بنابراین، این حزب و دستگاه اطلاعاتی پاکستان موافقت خود را برای همراهی با طالبان اعلام کردند و دولت سعودی به رهبری ملک فهد نیز منابع مالی لازم را فراهم آورد.

عربستان سعودی و ایالات متحده آمریکا نیز کمک‌های مالی و تسلیحاتی گسترده‌ای در اختیار مجاهدین قرار دادند تا افغانستان از وابستگی به ارتش سرخ و نیروهای شوروی رها شود. سران وهابی حکومت سعودی امیدوار بودند که پس از پیروزی مجاهدین، افغانستان به سمت اسلام وهابی گرایش پیدا کند. به‌ویژه ملک فهد نگران نفوذ ایران شیعه مذهب بود و نمی‌خواست تهران با کابل ارتباطی نزدیک برقرار کند. واشنگتن نیز سیاستی مشابه عربستان سعودی دنبال می‌کرد، زیرا از سال ۱۹۷۹ و به دنبال گروگان‌گیری آمریکایی‌ها در ایران، وزارت امور خارجه آمریکا تصمیم گرفت نظام انقلابی جدید ایران را تضعیف کند. علاوه بر این، از نظر مشاوران امنیتی آمریکا، مقابله با نفوذ تشیع در منطقه، دلایل اقتصادی نیز داشت. از سال ۱۹۹۱، چندین شرکت نفتی آمریکایی، به‌ویژه شرکت شورن، سرمایه‌گذاری‌های هنگفتی در قزاقستان، ترکمنستان و قرقیزستان انجام دادند، زیرا روسیه

حاضر به واگذاری خطوط لوله انتقال نفت به این شرکت‌ها به صورت اجاره‌ای نبود. بنابراین، طالبان بهترین گزینه برای حفاظت از منافع سیاسی و اقتصادی آمریکا، عربستان سعودی و پاکستان محسوب می‌شد (ص ۳۲-۲۵).

با ورود طالبان به کابل، صبغت‌الله مجددی، رهبر جبهه نجات افغانستان، در تاریخ ۲۸ سپتمبر طی اطلاعیه‌ای از تصرف کابل توسط طالبان حمایت کرد و خود را طرفدار کامل این گروه معرفی نمود (مواخذ-۲۰).

تذکر مختصر درباره سابقه اسامه بن لادن در افغانستان و نقشه‌های شیطانی

آمریکا پیش از حادثه ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱

طالبان و هم‌پیمان آن‌ها، اسامه بن لادن، مدعی بودند که اسلام با حکومت‌های سلطنتی مخالفت دارد. آن‌ها همچنین ادعا می‌کردند که بن لادن پیش از این از طریق انفجارهای ریاض و تهران به آمریکا هشدار داده بود که خاک سعودی را تخلیه کند. با این حال، موج تبلیغات غرب، به‌ویژه آمریکا، با انتشار اخبار ضد و نقیض تلاش داشت مأموریت اصلی طالبان و بن لادن را در ابهام فرو برده و نقش واقعی واشنگتن در پرورش جریان‌های افراطی را از دید جهانیان پنهان سازد.

پیوندهای مادی و معنوی بن لادن با طالبان از این نکته آشکار می‌شود که پس از پایان جنگ‌های جهادی و سلب تابعیت سعودی او، ابتدا به سودان رفت و به‌ظاهر در امور تجاری مشغول شد. با ظهور طالبان، بن لادن با هواپیمای شخصی به جلال‌آباد، مرکز استقرار طالبان، وارد شد؛ شهری که تحت مدیریت شخصی به نام «حاجی عبدالقدیر» از فرماندهان طالبان بود و تعداد قابل توجهی از اعراب افغان در آن ساکن بودند.

روابط نزدیک عبدالقدیر با دستگاه‌های جاسوسی پاکستان و سیا به حدی بود که در جریان جنگ‌های جهادی، موشک‌های استینگر تنها به حکمتیار و او داده شد. جالب این است که آمریکا هرگز از عبدالقدیر، حاکم جلال‌آباد، نخواست که بن لادن را تسلیم کند. با رفتن عبدالقدیر به پاکستان، اعلام شد: «این شیخ بزرگوار تا زمانی که در افغانستان

بماند، مهمان عزیز ما خواهد بود.» حتی پس از آن، آمریکا تا مدتی نسبت به حضور بن لادن-که بخشی از بودجه جنگی طالبان را تأمین می‌کرد-اعتراض قابل توجهی نکرد. هدف واشنگتن این بود که نشان دهد طالبان گروهی مستقل بوده و به آمریکا وابسته نیست، و هزینه‌های آن توسط شخصی مستقل به نام بن لادن تأمین می‌شود.

به تدریج، رسانه‌های گروهی آمریکا و مقامات حاکم در واشنگتن که تا پیش از این بارها نسبت به اقدامات ضدبشری طالبان، از جمله اسارت زنان، کشتار بی‌گناهان و نقض ابتدایی‌ترین اصول حقوق بشر هشدار داده و شناسایی این گروه را مشروط به تغییر مواضع آنان می‌دانستند، ناگهان تمامی درخواست‌ها و فشارهای خود را محدود به بن لادن و اخراج یا تحویل وی کردند.

جالب است توجه کنیم که در اوج اتهاماتی که در تابستان ۱۳۷۷ (۱۹۹۸ میلادی) پس از انفجار سفارتخانه‌های آمریکا در آفریقا متوجه بن لادن بود، ناگهان وی در یک مصاحبه مطبوعاتی مسئولیت بسیاری از اقدامات تروریستی گذشته، از جمله حمله به مرکز تجاری منهتن، را نیز پذیرفت. تبلیغات گسترده‌ای که در این زمینه انجام شد، هدفشان این بود که با پیوند دادن نام بن لادن به طالبان، آمریکا بتواند این گروه را به عنوان یک «گروه ضدآمریکایی» معرفی کند (ص ۲۱۱-۲۰).

پس از ورود طالبان به کابل، این گروه ابتدا بدون رعایت اصول و قوانین بین‌المللی، داکتر نجیب‌الله و برادرش را که از حمایت بین‌المللی برخوردار بودند، به قتل رساند و جسد ایشان را مانند برنس در جاده‌های کابل کشانده و سپس در مقابل دروازه قصر ریاست جمهوری و بر روی پایه برق به نمایش گذاشتند. مدت کوتاهی پس از آن، علی مزاری نیز گرفتار شد و بر خلاف تعهدات طالبان، در مسیر هوایی کابل-قندهار بدون محاکمه به قتل رسید.



- عبدالعلی مزاری در داخل هواپیما.
- جسد داکتر نجیب‌الله و برادرش آویخته به دار.

طالبان پس از به‌دست گرفتن قدرت، اداره مناطق تحت سلطه خود را به دو بخش تقسیم کردند؛ بدین صورت که قندهار به‌عنوان مرکز فرماندهی طالبان تحت رهبری ملا محمد عمر به‌عنوان امیرالمؤمنین و کابل به‌عنوان مرکز قوای اجراییه تمام مناطق تحت سلطه طالبان تحت رهبری ملا محمد ربانی به‌عنوان صدراعظم حکومت انتقالی افغانستان تعیین گردید.

پس از مدتی کوتاه، به هدایت و دستور پاکستان، نام رسمی افغانستان از «جمهوری» به «امارت افغانستان» تغییر یافت و ملا محمد عمر به‌عنوان امیرالمؤمنین اعلام شد؛ اقدامی که جایگاه و مقام سیاسی افغانستان را تنزل داد.

در مقابل، حکومت استاد برهان‌الدین ربانی به دستور فدراسیون روسیه خارج از کابل مقاومت و مخالفت خود را علیه طالبان اعلام نمود. بر اساس گزارش روزنامه نیویارک تایمز مورخ ۱۴ اکتوبر ۱۹۹۶، عبدالرشید دوستم و احمدشاه مسعود با وساطت اولگ

دورهٔ حکومت ملا محمد عمر (طالبان) | ۲۷۷

نیولیف (Oleg Nevelyaev)، معاون کنسول‌گری روسیه در مزار شریف، در حضور استاد برهان‌الدین ربانی توافق‌نامه‌ای برای ائتلاف و همبستگی در خنجان امضا کردند. پیرو این توافق، عبدالرشید دوستم، احمدشاه مسعود و کریم خلیلی شورای عالی دفاع از وطن را اعلام و حکومت جدید خود در شمال افغانستان را با عنوان ائتلاف شمال تحت رهبری استاد برهان‌الدین ربانی تأسیس نمودند. بدین ترتیب، دولت روسیه بار دیگر موافقت خود را اعلام کرد که برادران تاجیک، ازبک و هزاره در مقابل برادران پشتون متحد شوند و عملاً ملت افغانستان به دو بخش تقسیم گردد.



احمدشاه مسعود و عبدالرشید دوستم هنگام امضای موافقت‌نامه در خنجان

در نتیجه، رهبران طالبان با حمایت دولت‌های پاکستان، عربستان سعودی و ایالات متحده آمریکا در برابر رهبری ائتلاف شمال قرار گرفتند که از پشتیبانی دولت‌هایی چون ایران، تاجیکستان، ازبکستان، ترکمنستان، هند و فدراسیون روسیه برخوردار بود. هر یک از دولت‌های یادشده برای پیشبرد اهداف و تأمین منافع خود، میدان جنگ را در افغانستان همچنان داغ و فعال نگه داشتند.

طرف‌های متخاصم، یعنی طالبان و ائتلاف شمال، هر یک با دریافت کمک‌های نظامی

و اقتصادی از حامیان خارجی خویش و با امید دستیابی به پیروزی و غلبه بر یکدیگر، در انتظار تغییر اوضاع داخلی یا تحول در سیاست‌های دولت‌های مداخله‌گر خارجی باقی ماندند. آنان، بدون توجه به دسیسه‌ها و رقابت‌های قدرت‌های خارجی، جنگ، برادرکشی، ویرانی و نابودی سرزمین مادری را بر صلح، وحدت، برادری، اخوت، مساوات، عدالت و حاکمیت قانون ترجیح داده و مرحله تازه‌ای از جنگ‌ها را در بخش‌های مختلف افغانستان آغاز کردند.

در شهرهای بزرگ، به‌ویژه در هرات، مزار شریف، قندهار، بامیان و سایر مناطق، مردم بی‌دفاع و بی‌گناه در میان درگیری‌های طرف‌های متخاصم گرفتار شدند. پس از وارد آمدن تلفات سنگین و کشته شدن هزاران تن از مردم غیرنظامی، طالبان توانستند در مدت کوتاهی حدود ۷۵ درصد از خاک افغانستان را تحت کنترل خود درآورده و مردم مناطق و قریه‌ها را به‌طور کامل خلع سلاح نمایند.

با ظهور طالبان در صحنه جنگ، بسیاری از جنگ‌سالاران بر اساس تعلقات زبانی و قومی میان طالبان و ائتلاف شمال تقسیم شدند؛ به‌گونه‌ای که اکثریت پشتوزبانان به طالبان و بخش قابل توجهی از دری‌زبانان به ائتلاف شمال پیوستند.

در دوره حاکمیت طالبان، اقدامات و فعالیت‌های ذیل نیز به‌صورت تدریجی عملی گردید:

- پس از تصرف کابل در سپتمبر، طالبان به تدریج نیت و اهداف خود را آشکار ساختند. در نخستین گام، کار و تحصیل زنان در جامعه ممنوع اعلام شد و آنان به خانه‌نشینی مجبور گردیدند. همچنان مجموعه‌ای از مقررات سخت‌گیرانه و خشن بر مردم تحمیل گردید که از آن جمله می‌توان به الزام ریش یک‌وجبی برای مردان و استفاده از پوششی موسوم به «چادری» با تنها دو سوراخ برای دیدن برای زنان اشاره نمود. افزون بر آن، رادیو، تلویزیون، موسیقی، تلفن همراه، نگهداری پرندگان خوش‌آواز و بسیاری از مظاهر فرهنگی و اجتماعی از زندگی روزمره مردم حذف گردید. (مأخذ - ۲۰)

دوره حکومت ملا محمد عمر (طالبان) | ۲۷۹

- دواير حكومتى عملاً فلج گرديد و بسيارى از ادارات دولتي مسدود شد؛ در نتيجه مأمورين دولتي و معلمان خانه نشين شدند.
- مكاتب در سراسر كشور به گونه عمومي مسدود گرديد و فرزندان كشور از نعمت علم و دانش محروم شدند.
- زنان به صورت قاطع از خروج از منازل منع گرديدند و در صورت ضرورت، تنها در پرده و همراه با محرم اجازه بيرون شدن از منزل را داشتند.
- ادای نمازهای پنج گانه به جماعت در مساجد برای مردان بدون استثنا الزامی و حتمی اعلام گردید.
- حکم قطع دست دزدان به عنوان مجازات صادر و عملی گردید.
- مجازات هایی چون زنده به گور کردن یا سنگسار نمودن زنان و مردان در مکان هایی مانند پارک زرنگار و استادیوم های ورزشی، بدون در نظر گرفتن اصول حقوق بشر و طی مراحل قانونی، به اتهام بدرفتاری اخلاقی اجرا می شد.
- زنان از تمامی حقوق فردی و اجتماعی محروم گردیدند.
- در جبهات جنگ و برخی ادارات فعال و نواحی مختلف، مشاورین پاکستانی جایگزین نظامیان و مشاورین پیشین روسی شدند.
- روابط سیاسی افغانستان با اکثر کشورهای جهان قطع گردید و تنها با عربستان سعودی، امارات متحده عربی و پاکستان ادامه یافت؛ در نتیجه افغانستان در انزوای سیاسی قرار گرفت.
- دفاتر اکثر مؤسسات بین المللی در افغانستان بسته شد و تنها صلیب سرخ بین المللی و برخی برنامه های کمک های بشردوستانه سازمان ملل متحد به فعالیت محدود ادامه دادند.
- موسیقی و نواختن آلات موسیقی، که بخشی از فرهنگ و هنر افغانستان محسوب می شد، به طور کامل ممنوع اعلام گردید و بسیاری از آثار موجود در آرشیف رادیو کابل و تلویزیون نابود یا سوزانده شد.

- عکاسی، نگهداری تصاویر، فوتوها و تابلوهای نقاشی که بیانگر هنر، فرهنگ و تاریخ افغانستان بود، ممنوع اعلام گردید و بسیاری از آنها از بین برده شد.
 - فعالیت تلویزیون ملی افغانستان متوقف گردید و بخش زیادی از آرشیف و تجهیزات آن از بین رفت.
 - تلویزیون‌های شخصی مردم ضبط شده، تخریب گردید و گاه برای نمایش به‌عنوان هشدار، بر درختان آویخته می‌شد.
 - گزارش‌هایی مبنی بر بیرون‌کشیدن استخوان‌های مردگان افغان از قبرها و فروش آنها در برخی بازارهای پاکستان منتشر گردید.
 - به‌منظور تضعیف اقتصاد افغانستان، بنا بر هدایت برخی مقامات پاکستانی، ریشه‌های درختان پسته و تاک‌های انگور از زمین بیرون کشیده شده و به پاکستان انتقال داده می‌شد.
 - حمام‌های زنانه و آرایشگاه‌ها مسدود گردید.
 - کشت چرس و کوکنار در بسیاری از مناطق افغانستان گسترش یافت و تأسیسات تولید تریاک در ولایت هلمند ایجاد گردید.
- هنوز مدت زیادی از تسلط طالبان نگذشته بود که به تاریخ ۲ اکتوبر ۱۹۹۶ میلادی، سازمان عفو بین‌الملل رژیم طالبان را به دلیل برقراری حکومت ترور و وحشت در کابل به شدت محکوم کرد. این سازمان همچنین افزود که زنان و کودکان قربانیان اصلی ظلم و ستم گروه طالبان می‌باشند.
- با وجود این، متأسفانه وزارت امور خارجه پاکستان که رژیم طالبان را به رسمیت شناخته بود، بدون توجه به اصول حقوق بشر اعلام کرد که رهبران طالبان مردمانی پرهیزگار بوده و علاقه و دلبستگی فراوانی به اسلام دارند. (مواخذ: ۲۰)
- در پی ورود طالبان به افغانستان و به منظور تقویت مالی و نظامی این گروه، پایان دادن هرچه سریع‌تر به جنگ‌های داخلی و نیز عملی ساختن پروژه شرکت یونوکال، اسامه بن لادن که از سال ۱۹۹۱ میلادی در سودان اقامت داشت و از سوی ایالات متحده آمریکا به دلیل انفجار مرکز تجارت جهانی در سال ۱۹۹۳، کشته شدن ۲۰ آمریکایی در سومالیا و

دوره حکومت ملا محمد عمر (طالبان) | ۲۸۱

انفجار پایگاه نظامی آمریکا در ظهران عربستان سعودی به تاریخ ۲۶ جون ۱۹۹۶ متهم شناخته می‌شد، بدون آن‌که دستگیر گردد یا درخواست محاکمه او در سودان یا کشور دیگری مطرح شود، از سوی مقامات دولتی سودان مجبور به ترک آن کشور گردید. در نتیجه، وی با طیاره شخصی خود وارد ولایت ننگرهار افغانستان شد.

در ننگرهار، اسامه بن لادن از سوی والی وقت طالبان به عنوان مهمان گرامی مورد استقبال قرار گرفت و تسهیلات لازم برای اقامت وی فراهم گردید. او که مأموریت مهمی را در پیش داشت، بدون اتلاف وقت، پایگاه‌های نظامی و تروریستی پیشین خود را در ولایت‌های ننگرهار و خوست که هر دو در مجاورت مناطق سرحدی موسوم به پشتونستان، مدارس دینی بنیادگرایان در پاکستان و مراکز ساخت سلاح در مناطق قبایلی قرار داشتند، دوباره فعال ساخت.

همچنین وی تروریست‌های حرفه‌ای خود را که پس از خروج قشون سرخ از افغانستان به کشورهای خود بازگشته بودند، بار دیگر به افغانستان فراخواند و فعالیت‌های آنان را سازمان‌دهی نمود.

پس از تجدید سازمان و آموزش نیروهای تروریستی، اسامه بن لادن آنان را تحت رهنمایی و هدایت صاحب‌منصبان و سازمان استخبارات نظامی پاکستان (آی.اس.آی) به جبهات مختلف جنگ در نقاط گوناگون افغانستان اعزام نمود. با تصرف هر منطقه، مردم بیچاره و مظلوم آن ناحیه را به‌گونه اجباری و تحت نام طالبان در صفوف نیروهای نظامی خود جذب کرده و آنان را در خطوط مقدم جنگ قرار می‌دادند؛ به‌گونه‌ای که برادر در برابر برادر قرار گرفته و به دست یکدیگر کشته می‌شدند.

در مواردی که طالبان افغان حاضر به انجام اعمال غیرانسانی در برابر هم‌وطنان خود نمی‌شدند، سرنوشت آنان مرگ بود. در عوض، تروریستان خارجی که فاقد هرگونه احساس انسانی و عاطفه ملی بودند، این اعمال را با مهارت و قساوت بیشتری انجام می‌دادند. در نتیجه، طالبان توانستند طی مدت حدود یک سال نزدیک به ۹۰ درصد خاک افغانستان را تحت تصرف خود درآورند.

با پیروزی‌های طالبان، بار دیگر امید در اداره حکومت پاکستان و شرکت یونیکال زنده شد و آنان امیدوار گردیدند تا پروژه تمدید پایپ‌لاین انتقال گاز ترکمنستان از مسیر هرات و قندهار به پاکستان را عملی سازند. مذاکرات میان شرکت یونیکال و کشورهای پاکستان، ترکیه، ترکمنستان و افغانستان یکی پس از دیگری پیشرفت نمود و موافقت‌نامه‌هایی نیز میان حکومت پاکستان با شرکت یونیکال و دولت‌های ترکیه و ترکمنستان به امضا رسید.

شرکت یونیکال تا سال ۱۹۹۸ میلادی حدود ده تا پانزده میلیون دالر برای پیشبرد این پروژه مصرف کرده بود و در نظر داشت که در همان سال یک میلیون دالر دیگر نیز به اداره طالبان کمک نماید. همچنان سایر مؤسسات نیز تشویق می‌شدند تا کمک‌های مالی خود را به طالبان افزایش دهند تا از طریق تشدید جنگ‌ها، تمام افغانستان تحت تسلط طالبان قرار گیرد و با برقراری صلح و امنیت سراسری، حکومت‌های ایالات متحده آمریکا و پاکستان بتوانند پروژه یونیکال را عملی ساخته و به منابع نفت و گاز آسیای مرکزی دسترسی پیدا کنند.

در مقابل، دولت روسیه که صدور مواد نفتی و گازی کشورهای آسیای مرکزی از مسیرهایی غیر از خاک روسیه را مغایر منافع اقتصادی خود می‌دانست، به‌گونه جدی با تطبیق طرح یونیکال مخالفت می‌کرد. از سوی دیگر، ایران که در تلاش بود مسیر انتقال پایپ‌لاین از طریق خاک این کشور عبور کند، با دولت هند - که آن نیز مخالف سیاست‌های پاکستان بود - همسو گردید و همراه با فدراسیون روسیه از ائتلاف شمال در برابر طالبان حمایت جدی به عمل آوردند. این کشورها با ارائه کمک‌های مالی و نظامی، به تداوم و شدت گرفتن جنگ‌های داخلی در افغانستان دامن زدند.

با وجود ادامه جنگ‌های داخلی در افغانستان، پس از به قدرت رسیدن طالبان، تطبیق پروژه یونیکال تا سال ۱۹۹۸ میلادی برای پاکستان و شرکت یونیکال امیدوارکننده به نظر می‌رسید. در اواخر سال ۱۹۹۸، حکومت ایالات متحده آمریکا هیأتی عالی‌رتبه از سنای این کشور را به ریاست بیل ریچاردسن (Bill Richardson) به افغانستان اعزام کرد تا طی سفری رسمی اوضاع این کشور را ارزیابی کرده و در صورت امکان، طرف‌های درگیر را به تشکیل یک حکومت مشترک دعوت نماید.

دورهٔ حکومت ملا محمد عمر (طالبان) | ۲۸۳

بر همین اساس، این هیأت با استاد برهان‌الدین ربانی و عبدالرشید دوستم در شهر مزار شریف و سپس با ملا محمد عمر در قندهار دیدار و گفتگو انجام داد. با این حال، هیأت مذکور نه تنها بدون دستاورد مشخصی به امریکا بازگشت، بلکه تماس و خوش‌بینی هیأت امریکایی نسبت به استاد برهان‌الدین ربانی خشم قوماندان احمدشاه مسعود را نیز برانگیخت؛ زیرا او خود را به اصطلاح یگانه قهرمان شکست قوای شوروی و شایستهٔ رهبری افغانستان می‌دانست.

در پی این وضعیت، احمدشاه مسعود پس از دست گرفتن صلاحیت‌های حزب جمعیت اسلامی، استاد برهان‌الدین ربانی را با حفظ عنوان ریاست جمهوری، عملاً به عنوان یک شخصیت تشریفاتی در زادگاهش فیض‌آباد بدخشان در انزوا قرار داد.

از سوی دیگر، تماس هیأت امریکایی با استاد برهان‌الدین ربانی و ملا محمد عمر در مورد ایجاد یک حکومت مشترک و پایان دادن به جنگ‌های داخلی، که با هدف فراهم‌سازی زمینهٔ اجرای پروژهٔ یونیکال صورت می‌گرفت، اسامه بن لادن را نیز نسبت به نیت‌ها و سیاست‌های ایالات متحده بدگمان ساخت؛ زیرا او بقای خود را در وجود حکومتی می‌دید که کاملاً با اهداف و خواسته‌هایش هماهنگ باشد.



دیدار هیأت فوق‌العاده سنای ایالات متحدهٔ امریکا به سرپرستی بیل ریچاردسون با جبههٔ شمال مخالف طالبان (جنرال عبدالرشید دوستم و برهان‌الدین ربانی).

عکاس: نبی خلیلی. مکان: شبرغان. زمان: ثور ۱۳۷۷ هجری خورشیدی

همزمان با آن، به تاریخ ۷ آگست ۱۹۹۸ میلادی سفارتخانه‌های ایالات متحده آمریکا در کشورهای کینیا و تانزانیا هدف انفجار قرار گرفتند و در نتیجه شمار زیادی از کارمندان بی‌گناه این سفارتخانه‌ها قربانی اقدامات افراد غیرمسئول گردیدند.

در مقابل، بیل کلینتون رئیس‌جمهور وقت ایالات متحده آمریکا، به‌منظور آنکه توجه افکار عمومی ملت آمریکا را از رسوایی شخصی خود در قضیه خانم مونیکا لوینسکی (Monica Lewinsky) به یک موضوع خارجی معطوف سازد، بدون در نظر گرفتن احترام به تمامیت ارضی افغانستان و اصول حقوق بین‌الملل، به تاریخ ۲۰ آگست ۱۹۹۸ میلادی دستور شلیک ۷۵ راکت کروز را صادر کرد. این راکت‌ها پایگاه‌های منسوب به اسامه بن لادن را در ولایت‌های خوست و ننگرهار افغانستان هدف قرار دادند.

در نتیجه این حملات، ۲۱ نفر کشته و حدود ۳۰ نفر دیگر زخمی شدند. مقامات آمریکایی اعلام کردند که هدف از شلیک این راکت‌ها تخریب پایگاه‌های تروریستی اسامه بن لادن بوده است، نه کشتن شخص او. به عبارت دیگر، اسامه بن لادن نیز همانند صدام حسین رئیس‌جمهور عراق، برای اقدامات بعدی در نظر گرفته شده بود.

پس از تخریب پایگاه‌هایش در ننگرهار و خوست، اسامه بن لادن مرکز فعالیت‌های خود را به ولایت قندهار انتقال داد و در مجاورت و تحت حمایت ملا محمد عمر به فعالیت ادامه داد.

اسامه بن لادن برای خنثی ساختن برنامه‌های ایالات متحده آمریکا، به سرعت اقدام به تحکیم روابط خود با رهبری طالبان نمود. در همین راستا، دختر ۱۷ ساله ملا محمد عمر را به عقد نکاح یکی از پسران خود درآورد و از این طریق روابط نزدیک‌تری با وی برقرار کرد. از سوی دیگر، برای تقویت جایگاه خود در سازمان القاعده، دختر محمد عاطف (Mohammad Atef) که از شخصیت‌های برجسته و از افراد رده‌های بالای این سازمان محسوب می‌شد - را نیز به عقد نکاح یکی دیگر از پسران خود درآورد.

شرکت یونیکال (Unocal) پس از حملات راکتی کروز بر پایگاه‌های اسامه بن لادن، ابتدا اجرای پروژه خود را به تعویق انداخت و سرانجام در ماه نومبر ۱۹۹۸ میلادی به‌طور

دورهٔ حکومت ملا محمد عمر (طالبان) | ۲۸۵

کامل از تطبیق آن صرف نظر کرد. این اقدام شرکت یونیکال، بیل کلینتون رئیس‌جمهور امریکا را وادار ساخت تا اقدامات قاطعانه‌تری را در قبال اسامه بن لادن و طالبان روی دست گیرد.

بر این اساس، در اپریل ۱۹۹۹ میلادی ایالات متحده امریکا از رهبری طالبان خواست تا اسامه بن لادن را از افغانستان اخراج نمایند، زیرا امریکا ادعا داشت که وی در انفجار سفارتخانه‌های امریکا در تانزانیا و کینیا دست داشته است. با این حال، ایالات متحده امریکا نتوانست اسناد معتبری برای اثبات این ادعا ارائه کند.

در نتیجه، اداره طالبان به تاریخ ۹ فیروری ۱۹۹۹ میلادی درخواست امریکا را رد کرد و اعلام نمود که اسامه بن لادن مهمان افغانستان است و مجبور به ترک این کشور نخواهد شد؛ با این حال، طالبان اظهار داشتند که محدودیت‌هایی بر فعالیت‌های وی اعمال خواهند کرد.

پس از مدتی، حکومت طالبان اعلام آمادگی کرد تا اسامه بن لادن برای محاکمه به یک کشور اسلامی دیگر سپرده شود؛ اما این پیشنهاد از سوی امریکا رد گردید و هیچ کشوری نیز حاضر نشد محاکمه وی را در قلمرو خود بپذیرد.

در همان زمان، دولت بنیامین نتانیاهاو (Benjamin Netanyahu) که پیرو سیاست‌های آریل شارون (Ariel Sharon) بوده و به شدت با تطبیق موافقت‌نامه ۱۳ سپتمبر ۱۹۹۳م واشنگتن مخالفت می‌کرد، سقوط نمود. پس از آن، به تاریخ ۶ جولای ۱۹۹۹م، ایهود باراک (Ehud Barak) که از سیاست‌های اسحاق رابین (Yitzhak Rabin)، صدراعظم صلح‌دوست وقت اسرائیل، حمایت می‌کرد، به حیث صدراعظم اسرائیل انتخاب گردید.

هم‌زمان با انتخاب باراک به عنوان صدراعظم اسرائیل، در ایالات متحده نیز قضیه رسوایی مونیکا لوینسکی (Monica Lewinsky) پایان یافته بود. بدین ترتیب، رئیس‌جمهور بیل کلینتون بار دیگر فرصت یافت تا توجه خود را به مسایلی چون افغانستان، فلسطین و اسرائیل معطوف سازد. او با استفاده از تمایل صدراعظم باراک برای

حل منازعه فلسطین و اسرائیل از طریق مذاکرات سیاسی، اقدامات جدی را در این راستا روی دست گرفت که در نتیجه آن، اوضاع در منطقه خاورمیانه تا حدودی به آرامش نسبی گرایید و امیدهایی برای صلح پدیدار شد.

در همین زمان، خانم هیلری کلینتون به تاریخ ۴ مارچ ۱۹۹۹م از اعمال غیرانسانی طالبان در برابر زنان افغانستان انتقاد نمود. متعاقباً، رئیس‌جمهور بیل کلینتون نیز به تاریخ ۱۵ اپریل ۱۹۹۹م نقض حقوق بشر توسط طالبان را مورد انتقاد قرار داد و در ۴ می ۱۹۹۹م به نواز شریف، صدراعظم پاکستان، هشدار داد که از حمایت طالبان دست بردارد. وی همچنان از بازگشت محمد ظاهر شاه به افغانستان اظهار حمایت نمود.

چندی از اتخاذ این موضع‌گیری و سیاست جدید حکومت ایالات متحده در قبال افغانستان نگذشته بود که در شهر کویته پاکستان، عبدالاحد خان کرزی نیز قربانی اقدامات غیرانسانی مخالفان صلح در افغانستان گردید. عبدالاحد خان کرزی راه حل مسئله افغانستان را در پیشنهاد مورخ ۱۷ جنوری ۱۹۹۳م محمد ظاهر شاه می‌دانست و به شدت با فعالیت‌های جنگسالاران و همچنان با سیاست حکومت پاکستان در قبال افغانستان مخالفت می‌کرد.

در ادامه، حکومت نواز شریف در پیروی از سیاست اسلاف خود که به شدت با بازگشت محمد ظاهر شاه به افغانستان مخالف بودند، دست به دسیسه دیگری زد. بدین معنا که ملا ربانی، صدراعظم طالبان، را که تا حدودی فردی میانه‌رو و مخالف تندروی‌های ملا محمد عمر و اسامه بن لادن محسوب می‌شد، تحریک نمود تا با همکاری جنرال شهنواز تنی - که پس از کودتای ناکام خود علیه داکتر نجیب‌الله در پاکستان به سر می‌برد - کودتایی را علیه ملا محمد عمر سازماندهی نماید.

اما این کودتا پیش از عملی شدن توسط سازمان استخبارات پاکستان، یعنی آی‌اس‌آی (ISI)، که بسیاری از اعضای آن در آن زمان با اسامه بن لادن همکاری داشتند، کشف گردید و ناکام ماند. در نتیجه، حدود ۵۵ تن از اعضای برجسته‌ای که در طرح کودتا دخیل بودند، توسط طالبان دستگیر و زندانی شدند. شهنواز تنی دوباره در پاکستان اقامت گزید و ملا ربانی نیز پس از مدتی به گونه مرموزی و به نام بیماری در پاکستان کشته شد.

با ابراز علاقه‌مندی رئیس‌جمهور بیل کلینتون نسبت به بازگشت محمد ظاهر شاه به افغانستان، روحانیون حاکم در ایران نیز دچار نگرانی شدند. آنان بیم داشتند که در صورت بازگشت محمد ظاهر شاه و استقرار نظام دموکراتیک در افغانستان، این امر بتواند در میان ملت ایران امید به بازگشت شهزاده پهلوی را تقویت کرده و در آینده برای حکومت ایران مشکل‌آفرین شود. از همین‌رو، دولت جمهوری اسلامی ایران فعالیت‌های جدی را در مخالفت با محمد ظاهر شاه آغاز کرد.

در همین راستا، انجنیر گلبدین حکمتیار که خود نیز مخالف بازگشت محمد ظاهر شاه و از دشمنان سرسخت استاد برهان‌الدین ربانی و احمدشاه مسعود به شمار می‌رفت و در عین حال با طالبان روابط نزدیکی داشت، مورد حمایت ایران قرار گرفت و در آن کشور مستقر گردید. هدف از این اقدام آن بود که از یک سو، با برگزاری کنفرانس قبرس، شماری از روشنفکران و وطن‌پرستانی را که از پیشنهادهای محمد ظاهر شاه در رابطه با حل بحران افغانستان حمایت می‌کردند، فریب داده و همان پیشنهادهای او را با تغییر در کلمات ارائه کنند و از این طریق فعالیت‌هایی را علیه شاه پیشین آغاز نمایند. از سوی دیگر، ایران تلاش کرد گلبدین حکمتیار را از ادامه مخالفت با ائتلاف شمال و همکاری با طالبان باز دارد.

همچنین، قوماندان اسماعیل خان که پس از سقوط هرات به دست طالبان زندانی شده بود، با پرداخت رشوه به مسئولان طالبان آزاد گردید و سپس به ایران منتقل شد. ایران با حمایت مالی از وی، تلاش داشت در آینده از او برای تأمین منافع خود در هرات و نیز در مخالفت با محمد ظاهر شاه استفاده کند.

در همین زمان، حکومت بیل کلینتون ضمن هشدار به حکومت نواز شریف مبنی بر قطع حمایت از طالبان، تصمیم گرفت پیش از هر اقدام دیگری در افغانستان، ابتدا زمینه‌های تغییر در پاکستان را فراهم سازد. بر اساس این طرح، نخست بی‌نظیر بوتو که از او به عنوان «مادر طالبان» یاد می‌شد، توسط نواز شریف مجبور به ترک پاکستان و عزیمت به لندن گردید. سپس با سازمان‌دهی یک کودتای نظامی، حکومت نواز شریف سقوط داده شد تا با استقرار یک حکومت نظامی قدرتمند در پاکستان، برنامه پاکسازی تروریست‌های

خارجی در افغانستان عملی گردد.

بر همین اساس، دولت ایالات متحده برای عملی ساختن این برنامه، در تاریخ ۱۲ اکتوبر زمینه به قدرت رسیدن جنرال پرویز مشرف را از طریق کودتایی نظامی فراهم ساخت؛ کودتایی که با حمایت حدود نود تن از افسران و نظامیان همفکر وی در ارتش پاکستان انجام شد. در پی آن، نواز شریف صدراعظم برکنار شده که از سوی جنرال پرویز مشرف به تلاش برای ترور وی متهم گردیده بود، با توافق میان جنرال مشرف و حکومت عربستان سعودی اجازه یافت به طور آبرومندانه همراه با خانواده اش پاکستان را ترک کرده و در عربستان سعودی اقامت گزیند.

با اخراج رهبران دو حزب رقیب در پاکستان، یعنی بینظیر بوتو و نواز شریف، عملاً مخالفت جدی در برابر تطبیق پلان های جنرال پرویز مشرف از میان برداشته شد. از این رو، برای اغفال و فریب رهبران بنیادگرای مسلمان در پاکستان، حکومت طالبان و اسامه بن لادن، تعدادی از صاحب منصبان تربیه شده خود را موظف ساخت تا در کنار طالبان در تشدید جنگ های داخلی علیه ائتلاف شمال سهم بگیرند.

البته مأموریت اصلی این افراد به گونه پنهانی، شناسایی اعضای مهم و برجسته شبکه القاعده و تثبیت مراکز دفاعی و آموزشی آنان در افغانستان بود، تا در عملیات های بعدی از این اطلاعات استفاده شده و زمینه تطبیق بدون مانع پلان های مورد نظر فراهم گردد.

با پایان سال ۲۰۰۰ میلادی، دوره دوم ریاست جمهوری بیل کلینتون نیز خاتمه یافت و جورج دبلیو بوش در پی یک انتخابات جنجالی میان دموکرات ها و جمهوری خواهان، بر اساس فیصله دادگاه عالی ایالات متحده، به عنوان رئیس جمهور امریکا تعیین شد.

رئیس جمهور جدید امریکا که در جریان مبارزات انتخاباتی خود در تاریخ ۲۳ سپتمبر ۱۹۹۹ میلادی به ملت امریکا وعده مبارزه با تروریسم را داده بود، به منظور پیشبرد و تحقق پلان های نظامی پیش بینی شده، شماری از چهره های باتجربه و کهنه کار دوره ریاست جمهوری پدرش، جورج بوش، را -که در جنگ علیه عراق نقش فعال داشتند- بار دیگر در کابینه خود در مقام های مهم و حساس منصوب کرد.

با آغاز قرن بیست و یکم در افغانستان، ملا محمد عمر، که کمترین آگاهی از اسلام و

تمدن نداشت، به دستور حکومت پاکستان، طی فرمان مورخ ۲۶ فروری ۲۰۰۱، اقدام به صدور دستور تخریب مجسمه‌ها در افغانستان نمود. این فرمان از طریق رادیو شریعت افغانستان توسط عبدالحی مطمئن، سخنگوی طالبان، قرائت شد و متن آن چنین بود:

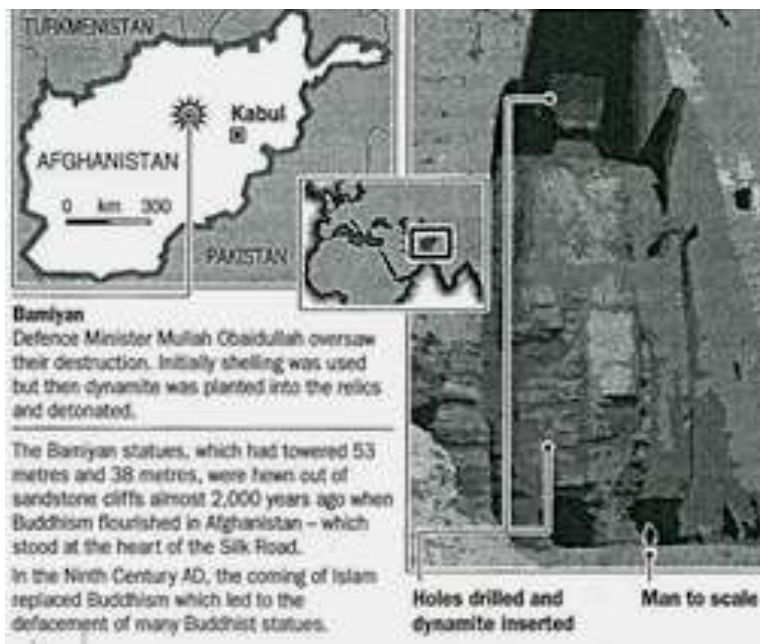
«به اساس فتوای شرعی مقام افتتاح امارت اسلامی افغانستان و علمای جهاد قوای قضائیه، مجسمه‌هایی که در نقاط مختلف افغانستان وجود دارند باید تخریب و از بین برده شوند، زیرا این مجسمه‌ها معبود کفار بوده و پرستش می‌شده‌اند و ممکن است در آینده نیز مورد پرستش قرار گیرند. معبود اصلی خداوند است و معبودان باطل باید از میان برداشته شوند. بنابراین، مقام امارت اسلامی به اداره امر بالمعروف و نهی از منکر وزارت اطلاعات و فرهنگ دستور می‌دهد تا مطابق فتوای علمای جهاد و فیصله دیوان عالی، همه مجسمه‌های موجود در افغانستان از بین برده شوند تا در آینده مورد پرستش قرار نگیرند.»

با انجام این اقدام، رهبری طالبان که به هدایت مستقیم پاکستان عمل می‌کرد و برخلاف هدایات قرآنی بود، تلاش نمود توجه جهانیان را به خود جلب کرده و از انزوای بین‌المللی خارج شود. در پاسخ به این اقدام طالبان، ائتلاف شمال به تبلیغات ضد طالبان پرداخت و آنان را مسئول خیانت‌ها، چپاول و غارتگری‌های دوره ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۶ معرفی کرد؛ از جمله تخریب موزه کابل و غارت هزاران اثر قیمتی و تاریخی، تخریب شهر کابل و دیگر شهرها. با این حال، نویسنده کانادایی پاتریک گراهام در مقاله‌ای که در روزنامه نشنال پست مورخ ۵ فروری ۲۰۰۱ منتشر شد، چنین توضیح می‌دهد:

«برداشت نادرست غربی‌ها این است که تخریب آثار تاریخی توسط مسلمانان متعصب (طالبان) صورت گرفته است، اما واقعیت آن است که بدترین غارتگری‌ها در دوران بی‌ثباتی پس از اخراج شوروی توسط مجاهدین رخ داده است. شمار زیادی از سکه‌های یونان باستان، مجسمه‌های متعلق به بت‌پرستان و مشرکین و دیگر آثار تاریخی توسط جنگسالاران غارت شده و از طریق پشاور به پاریس، لندن و نیویارک منتقل گردید. همچنین در مغازه‌های فروش آثار عتیقه در شهر فیض‌آباد

بدخشان، دو جوړه گوشواره طلائی یونان باستان به قیمت ده هزار دلار آمریکا به فروش می‌رسید.»

با این حال، رهبری طالبان مجسمه‌های بامیان را با استفاده از مواد منفجره و شلیک توپ تخریب و از میان بردند و در اقدامی مضحک، ملا محمد عمر برای تأخیر در اجرای تخریب، صد رأس گاو را قربانی نمود تا از گناه پاک شود.



تخریب مجسمه‌های بودا در بامیان توسط طالبان، عملی ناپسند و غیرقابل قبول بود. مجسمه ۵۵ متری بامیان که در دوره کنیشکا، یکی از شاهان سلسله کوشان، در حدود سال ۱۳۰ میلادی ساخته شده بود، نمونه‌ای برجسته از هنر و فرهنگ تاریخی منطقه محسوب می‌شد.

قابل یادآوری است که دشمنان وطن همواره در تلاش بوده‌اند تا تاریخ افغانستان را به‌طور کامل، چه در سطح آشکار و چه در سطح پنهان، محو و نابود سازند. از این رو، وظیفه جوانان امروز و نسل‌های آینده است که برای خنثی‌سازی نقشه‌های شوم دشمنان

دوره حکومت ملا محمد عمر (طالبان) | ۲۹۱

افغانستان، با هدایت مورخان و دانشمندان مراکز تحقیقاتی، فرهنگی و علمی، مراکز تحقیقاتی و فرهنگی را در ولایات و کشورهای محل اقامت خود تأسیس کنند و کتب، تصاویر، اسناد و آثار تاریخی معتبر و مستند افغانی را جمع‌آوری نمایند. این اقدامات به‌گونه‌ای است که در صورت توفیق الهی، ملت افغانستان بتواند در آغوش وطن خود گرد هم آمده و با ایجاد موزیم‌ها و آرشیف‌های ملی، تاریخ پرافتخار کشور را برای تثبیت هویت ملی و انتقال آن به نسل‌های آینده حفظ نماید.

همچنین، در تاریخ ۲۲ می ۲۰۰۱ میلادی، رهبران طالبان برخلاف تمامی معیارهای بین‌المللی و حقوق بشر، حکمی صادر کردند که بر اساس آن، اهل هندو افغانستان باید علامه مشخصه زرد را بپوشند تا از مسلمانان متمایز شوند. این اقدام تبعیض‌آمیز طالبان مورد محکومیت جدی اهل شریف هندو، سازمان ملل متحد و دیگر مدافعان حقوق بشر قرار گرفت و با اقدامات نازی‌ها علیه یهودیان مقایسه شد. روزنامه مورخ ۲۴ می ۲۰۰۱ میلادی، The Globe and Mail کانادا، مقاله مفصلی در این زمینه منتشر نمود.

پس از انجام اقدامات غیرمردنی و غیرانسانی توسط حکومت طالبان، اداره ریاست جمهوری ایالات متحده آمریکا، با درک این موضوع که روسیه دیگر توان دفاع از مناطق آسیای مرکزی را ندارد، از این فرصت بهره برده و در راستای دستیابی به هدف اصلی خود، یعنی دسترسی به ذخایر نفتی کشورهای تازه‌تأسیس آسیای مرکزی، تحت عنوان مبارزه با تروریسم بین‌المللی، تبلیغات گسترده‌ای علیه حکومت طالبان آغاز کرد و اقدامات جدی و عملی برای سقوط این حکومت را به اجرا گذاشت.

این اقدامات شامل نمایش چندباره فیلم مستندی درباره مرتبه سایره شاه، که فجایع و رفتارهای غیرانسانی طالبان در سال‌های ۱۹۹۹-۲۰۰۰ میلادی را نشان می‌داد، در شبکه‌های تلویزیونی از جمله CNN بود. هم‌زمان، هیئت‌های قدرتمندی برای مذاکره با محمد ظاهر شاه به شهر رم اعزام شدند.

در همین حال، کنفرانس اتحادیه اروپا، قوماندان احمد شاه مسعود را در مارچ ۲۰۰۱ میلادی به فرانسه و آلمان دعوت کرد و با برگزاری کنفرانس‌های مطبوعاتی، تلاش نمود

شخصیت او را به عنوان رهبر آینده افغانستان در سطح جامعه افغانی و بین‌المللی برجسته کند.

در پی فعالیت‌های اروپایی، دولت ایالات متحده آمریکا در جولای ۲۰۰۱ میلادی نتایج نظرخواهی مردم افغانستان درباره زعامت آینده کشور را منتشر ساخت؛ طبق این نظرخواهی، ۵۵٪ مردم به بازگشت محمد ظاهرشاه، ۲۲٪ به ادامه حکومت طالبان و ۲/۵٪ به بی‌طرفی رأی داده بودند. همچنین، لخصر ابراهیمی، نماینده ویژه دبیرکل سازمان ملل متحد برای حل مسئله افغانستان، ملاقات‌ها و مذاکرات خود را با محمد ظاهرشاه، دولت‌های همسایه افغانستان، فدراسیون روسیه، ایالات متحده آمریکا و در قالب کنفرانس قبرس پیگیری کرد.

در مقابل، حکومت پاکستان، که از رهبری قوماندان احمدشاه مسعود در افغانستان حمایت می‌کرد و با بازگشت محمد ظاهرشاه به افغانستان مخالفت داشت، با همکاری اداره ریاست جمهوری آمریکا و نماینده سازمان ملل، تلاش نمود مانع ورود ظاهرشاه شود. در واقع، پاکستان با اعزام نیروهای شبه‌نظامی بیشتر در حمایت از طالبان، سعی داشت ضربات سنگینی به نیروهای جبهه شمال وارد کرده و آن‌ها را مجبور به شکست نهایی کند تا افغانستان تحت سلطه کامل طالبان و نفوذ پاکستان قرار گیرد.

در ادامه، برنامه تدوین‌شده توسط بیل کلینتون، که شامل دستگیری اعضای برجسته القاعده بود، به مرحله اجرا گذاشته شد.

همزمان با تشدید جنگ‌های داخلی در افغانستان، در تاریخ ۹ سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی، قوماندان احمد شاه مسعود در مرکز اداری خود در خواجه بهاوالدین، تالقان توسط یک خبرنگار الجزایری که پس از مصاحبه با استاد برهان‌الدین ربانی از فیض‌آباد به تالقان بازگشته بود، ترور شد. در ابتدا چنین وانمود شد که این اقدام غیرانسانی به دستور طالبان انجام شده است؛ اما طالبان رسماً این خبر را تکذیب کردند و جزئیات حادثه همچنان تاریک باقی ماند.

دو روز بعد، در ساعات پیش از ظهر ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی، تعدادی از پیلوتان فریب‌خورده و مجهول‌الهویه با عملی هولناک و بی‌سابقه در تاریخ بشریت، سه هواپیمای

دوره حکومت ملا محمد عمر (طالبان) | ۲۹۳

مسافری آمریکایی را ربوده و مسیر آن‌ها را تغییر دادند. این هواپیماها با شجاعت و برنامه‌ریزی دقیق، به اهداف از پیش تعیین شده برخورد کردند: دو برج مرکز تجارت جهانی در شهر نیویارک و ساختمان پنتاگون، وزارت دفاع آمریکا در واشنگتن دی‌سی.

نتیجه این حملات، نابودی کامل برج‌ها در عرض چند دقیقه و جان باختن حدود سه هزار نفر از کارکنان بی‌گناه و مظلوم، همراه با از بین رفتن میلیون‌ها دلار سرمایه‌های ملی و خارجی، بود. این حادثه نه تنها ملت و دولت آمریکا، بلکه جامعه جهانی را نیز به شدت تکان داد.

ملت آمریکا، بدون توجه به دین، مذهب، زبان، رنگ پوست یا ملیت، به سوگ نشستند و با احساسات انسانی و میهن‌دوستانه، یکپارچگی و وحدت خود را با برافراشتن پرچم‌های ملی بر روی ساختمان‌ها و خودروهای خود نشان دادند.

سازمان ملل متحد، سازمان ناتو، کنفرانس اسلامی و رهبران جهان، به نمایندگی از ملل متحد، حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱م را تراژیدی بزرگی دانسته و آن را عملی غیر اسلامی و غیر انسانی اعلام نمودند. رئیس‌جمهور آمریکا، جورج دبلیو بوش، که در مبارزات انتخاباتی خود مبارزه علیه تروریسم را وعده داده بود، نیز با استفاده از این موقع، صدای دفاع از ملت و خاک آمریکا را بلند کرد و خواست به بهانه دست داشتن صدام حسین در حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱م، به نام آزادی عراق از چنگال خونین صدام حسین، بر این کشور تهاجم نظامی نموده، با اشغال آن، تمام منابع نفتی‌اش را تصرف کرده و با پوشیدن خون ملت عراق، پایگاه نظامی دیگر خود را در منطقه ایجاد نماید.

اما چون در عملی نمودن این امر نمی‌توانست پشتیبانی بین‌المللی را حاصل نماید، لذا مرجع دانست که نخست، حکومت اسرائیل به رهبری ایرن شرون را تحریک کند تا اقدامات وحشیانه خود علیه فلسطینی‌ها را به بهانه مبارزه با تروریسم آغاز نماید، عراق را علیه اسرائیل تحریک کند و سپس آمریکا، با طرفداری از اسرائیل و تخطی از فیصله‌های شورای امنیت به ارتباط محو سلاح‌های کشنده جمعی، همبستگی جوامع بین‌المللی را به دست آورده و دست به اقدام تجاوزکارانه بزند.

قابل تذکر است که قبل از تطبیق پلان تجاوز بر عراق، برای خاموش نمودن احساسات ملت امریکا، با متهم ساختن اسامه بن لادن، جنگ و مبارزه طولانی مدت را در برابر تروریست‌ها و حامیان آنان اعلام کرده و همبستگی جهانیان را حاصل نماید. بناءً، در مرحله نخست، وحدت و همبستگی اعضای سنا و کانگرس امریکا را در امر تطبیق پلان انتقام‌جویانه‌اش در برابر سازمان القاعده، به رهبری اسامه بن لادن و طالبان در افغانستان، به دست آورده و از دولت‌های جهان نیز تقاضای همکاری در امر محو تروریسم بین‌المللی نمود. حتی برخی از دولت‌های اسلامی چون عراق، ایران و سوریه را نیز به نام حامیان تروریسم مورد اخطار قرار داد.

سپس، بسیار محیلانه، حکومت پاکستان را که حامی اصلی تروریست‌ها و حکومت طالبان بود، در آغوش گرفت تا در برابر رفع تحریم‌های اقتصادی، بخشیدن میلیون‌ها دالر دیون، وعده اعطای قرضه‌های جدید و پرداخت مبالغ هنگفت کمک‌های اقتصادی و نظامی، آن کشور را وادار به اجتناب از حمایت طالبان و مخالفت با ائتلاف شمال نموده و به بازگشت محمد ظاهرشاه به افغانستان موافقت نماید. همچنان، امریکا کوشید اجازه استفاده از خاک پاکستان را به نام اجرای عملیات نظامی در برابر طالبان و سازمان القاعده به دست آورد.

امریکا برای رسیدن به هدف اصلی، که عبارت از مبارزه با تروریسم جهانی و دستیابی به منابع نفتی کشورهای جدید التأسیس آسیای مرکزی، به‌ویژه ترکمنستان و قرغزستان بود، با دولت‌های این کشورها تماس برقرار کرده و با فدراسیون روسیه، که خود از فعالیت‌های تروریستی القاعده در چینیا و انفجار بمب‌ها در مسکو به ستوه آمده بود، نیز به توافق رسید؛ به‌گونه‌ای که در برابر عدم مخالفت روسیه با تأسیس پایگاه‌های نظامی امریکا در ترکمنستان یا قرغزستان، دست آزاد در مقابله با چینیا و حمایت از ائتلاف شمال در افغانستان داشته باشد.

اداره ریاست جمهوری امریکا به رهبری جورج دبلیو بوش، پس از حصول توافق با دولت‌های پاکستان و فدراسیون روسیه، مصمم شد عملیات نظامی علیه طالبان و تروریست‌های سازمان القاعده در افغانستان را آغاز کند.

دوره حکومت ملا محمد عمر (طالبان) | ۲۹۵

پیش از هر اقدام نظامی، در فاصله میان تراژدی ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱ و آغاز عملیات نظامی در ۷ اکتوبر ۲۰۰۱، ایالات متحده چندین بار از دولت طالبان که تنها توسط سه کشور دوست آمریکا (پاکستان، امارات متحده عربی و عربستان سعودی) به رسمیت شناخته شده بود، درخواست کرد تا اسامه بن لادن را تحویل مقامات آمریکایی دهد. با این حال، حکومت طالبان با لجاجت، و با استناد به این که آمریکا هیچ سند مستندی برای اثبات ادعای خود ارائه نکرده بود، از اخراج اسامه بن لادن امتناع کرد.

پس از ناکامی تلاش‌های همه‌جانبه دیپلماتیک ایالات متحده آمریکا برای اخراج اسامه بن لادن از افغانستان، این کشور مبارزه پایدار و جنگ انتقام‌جویانه خود را تحت عنوان «America Strikes Back» در تاریخ ۷ اکتوبر ۲۰۰۱، ساعت ۸:۱۵ بعدازظهر به وقت افغانستان، آغاز کرد. این عملیات با پرواز هواپیماهای پیشرفته و پرتاب بمب‌های ۲۰۰۰ تا ۱۵۰۰۰ پوندی در نقاط مختلف تحت کنترل طالبان انجام شد. در پی آن، نیروهای نظامی آمریکا ابتدا در مزارشریف و سپس در تاریخ ۱۲ دسمبر در فرودگاه بین‌المللی قندهار مستقر گردیدند.

اعلام جنگ انتقام‌جویانه ایالات متحده علیه طالبان و سازمان القاعده در حالی صورت گرفت که افغانستان، متأسفانه، در آخرین لحظات سیر قهقرایی و تاریکی مطلق قرار داشت و از حاکمیت ملی، آزادی، استقلال، تمامیت ارضی، مدنیت، احترام به حقوق بشر و کرامت انسانی خبری نبود. هویت و غرور ملی ملت افغانستان در جریان ۲۳ سال جنگ مداوم به طور کامل تضعیف، فقیر و ناتوان شده بود و حتی نامی از افغان‌هایی که انگلیسی‌ها آنان را «نسل پلنگ» می‌نامیدند، باقی نمانده بود.

افتخارات تاریخی، فرهنگی و هنری افغانستان به شدت آسیب دیده و مفاهیم قانونی، عدالت، مساوات و آزادی فردی و اجتماعی تقریباً از بین رفته بود. اکثریت ملت مظلوم و بی‌پناه افغان، قربانی تروریست‌ها و قاچاقبران خارجی سلاح و مواد مخدر شده بودند. بر اساس گزارش مورخ ۵ سپتمبر ۱۹۹۹ سازمان ملل متحد، تولید سالانه مواد مخدر در افغانستان به ۴۰۶۰۰ تن رسیده و حدود ۹۷٪ زمین‌های قابل کشت در مناطق تحت کنترل

طالبان به کشت مواد مخدر اختصاص یافته بود.

افغانستان، دامان خود را به خون بیش از ۱/۵ میلیون فرزندش رنگین دیده و بیش از ۶۰۰ هزار یتیم در آغوش گرفته بود. همچنین، حدود ۶۰٪ از جمعیت کشور خانه و کاشانه خود را از دست داده و امکان دسترسی به علم و آموزش برای آنان فراهم نبود. نسل‌های جدید در طول ۲۳ سال جنگ در تاریکی مطلق زندگی می‌کردند و جز جنگ، تفنگ، توپ، هواپیما، راکت و تانک از چیزی دیگر سخن نمی‌گفتند. بیش از ۵ میلیون نفر از فرزندان این سرزمین در تبعید و یأس زندگی می‌کردند و شاهد قربانی شدن والدین و اجداد خود در جنگ‌های نیروهای سرخ، جنگ‌سالاران، طالبان و تروریست‌های خارجی بودند.

در این شرایط، تنها امید نجات ملت افغانستان از چنگال تروریست‌های خارجی، جنگ‌سالاران داخلی و سلطه خارجی، سازمان ملل متحد بود تا با همکاری و حمایت صادقانه و مؤثر ریاست جمهوری ایالات متحده و کشورهای ذی‌ربط، پیشنهاد محمد ظاهر شاه مورخ ۱۷ جنوری ۱۹۹۳ را به مرحله عمل برساند و اقدامات جدی برای احیای آزادی، استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی افغانستان انجام دهد.

حکومت ایالات متحده آمریکا به منظور تسهیل عملیات‌های نظامی خود برای نیروهای ائتلاف شمال، که نه تجهیزات کافی و نه یونیفورم نظامی داشتند و در مناطق شمالی افغانستان با حدود سه هزار رأس اسب حضور داشتند و تحت رهبری عبدالرشید دوستم، با شیوه‌های جنگ‌های قرن هجدهم عمل می‌کردند، با پرتاب مواد غذایی از هوا و خریداری تجهیزات نظامی و لباس‌های عسکری از دولت روسیه و همچنین اعزام مشاورین نظامی آمریکایی، زمینه پیشرفت آنان در بخش‌های غربی و برخی مناطق شمالی افغانستان را فراهم ساخت.

به این ترتیب، عبدالرشید دوستم موفق شد در نومبر ۲۰۰۱ مزارشریف را تصرف نماید و قوماندان اسماعیل خان نیز در تاریخ ۱۲ نومبر ۲۰۰۱ هرات را به اشغال خود درآورد. همچنین، حملات هوایی گسترده و مؤثر نیروهای آمریکایی در نقاط مختلف کشور موجب کشته شدن هزاران تروریست خارجی و طالبان و نیز افراد غیرنظامی شد و علاوه بر تخریب منازل شخصی، هزاران تروریست و طالبان به اسارت درآمدند و مناطق متعددی یکی پس

از دیگری از سلطه طالبان خارج گردید.

همزمان با این عملیات‌ها، هنگامی که نیروهای مشترک آمریکایی و ائتلاف شمال مشغول نبرد در مناطق کندز، تخار و ولایات جنوبی و شرقی افغانستان بودند، اداره آمریکا قوماندان عبدالحق را با تضمین همکاری به ولایت لوگر مأمور ساخت تا قوم احمدزایی را علیه طالبان جلب نماید. با این حال، وی علیرغم تضمین امنیت، در تاریخ ۲۷ اکتوبر ۲۰۰۱ توسط طالبان دستگیر شد و به گفته خبرنگاران، دو روز بعد در میدان شهر ولایت وردک اعدام گردید.

از سوی دیگر، طبق منابع (۲۵)، «سندی که در اینجا ارائه می‌شود، منحصر به فرد است و هرگز پیشتر منتشر نشده است. این سند، اولین حکم بازداشت بین‌المللی است که یک دولت علیه اسامه بن لادن صادر کرده است. تاریخ سند ۱۶ مارچ ۱۹۹۸ بوده و لیبی آن را به دلیل قتل و نگهداری غیرقانونی سلاح منتشر کرده است. اسامه بن لادن به عنوان عامل قتل در حادثه‌ای که در مارچ ۱۹۹۴ در لیبی روی داده معرفی شده است. این حکم بازداشت در تاریخ ۱۵ اپریل ۱۹۹۸ توسط اینترپل منتشر شد» (ص ۱۳۵-۲۵).

پس از هجوم نیروهای آمریکا و بریتانیا در تاریخ ۷ اکتوبر ۲۰۰۱ علیه طالبان، که تحت حمایت مستقیم اسامه بن لادن قرار داشتند، وی بدون بازداشت و تحویل به مراجع قضایی، به پاکستان منتقل شد تا برای آینده نگهداری شود.

نباید فراموش کرد که اسامه بن لادن در زمان جهاد علیه شوروی، از سوی آمریکا برای جذب مبارزان کشورهای عربی استخدام شد و در کوه‌های افغانستان مخازن سلاح و پناهگاه‌ها با بودجه آمریکایی ساخته و برای عملیات‌های چریکی و تروریستی مأمور گردید. همان‌طور که جیمز بیکر (James Baker)، وزیر خارجه وقت آمریکا، در تاریخ ۲۵ اکتوبر ۲۰۰۱ در شبکه CNN اعتراف کرد، «اسامه بن لادن را آمریکا در افغانستان علیه شوروی به خدمت گرفته بود».

از سوی دیگر، همزمان با آنکه حامد کرزی به نمایندگی از محمد ظاهر شاه در روزگان و ولایت‌های همجوار، مشغول دیدار و مذاکرات با بزرگان اقوام منطقه برای بسیج مردم علیه

تروریست‌های خارجی و پشتیبانی از پیشنهادات محمد ظاهر شاه بود، رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا طی یک کنفرانس مطبوعاتی درباره ترکیب و ترتیب حکومت آینده افغانستان و اعزام نیروهای صلح به این کشور اعلام همکاری با سازمان ملل متحد نمود.

در پی این اعلام، سازمان ملل متحد با ابراز علاقه‌مندی رئیس‌جمهور آمریکا به پیگیری فعالیت‌های پیشین خود جهت یافتن راه‌حل قضیه افغانستان، بار دیگر فعالیت‌های سیاسی خود را آغاز کرد. با توجه به شرایط جدید و به ویژه توجه جهانی به ایجاد صلح در افغانستان، مذاکرات گسترده‌ای با محمد ظاهر شاه، ایتلاف شمال، کنفرانس قبرس، کنفرانس پشاور، کشورهای همسایه، فدراسیون روسیه، کشورهای اروپایی، هند و آمریکا صورت گرفت و سرانجام به دعوت دولت آلمان، توافق شد که اجلاس مربوط در شهر بن تشکیل گردد.

پس از تعیین نمایندگان محمد ظاهر شاه، ایتلاف شمال و کنفرانس‌های پشاور و قبرس، جلسه‌ای در تاریخ ۲۷ نومبر در شهر بن تحت ریاست لخصر ابراهیمی، نماینده ویژه دبیرکل سازمان ملل در امور افغانستان، برگزار شد. مذاکرات فشرده هشت روزه منجر به توافقی در خصوص تشکیل دولت موقت ۳۱ نفره شد که نمایندگان هر چهار گروه مشارکت‌کننده در جلسه بن را شامل می‌شد و ریاست آن به حامد کرزی واگذار گردید. لازم به ذکر است که حامد کرزی پیش‌تر، در تاریخ ۱۴ دسمبر ۲۰۰۱، به عنوان نماینده محمد ظاهر شاه در این کنفرانس معرفی شده بود.

دولت موقت مذکور از تاریخ ۲۱ دسمبر ۲۰۰۱ برای مدت شش ماه فعالیت خود را آغاز نمود و موافقت شد که در این مدت، ترتیبات لازم برای برگزاری لویه جرگه پیشنهادی محمد ظاهر شاه اتخاذ شود، حکومت انتقالی ۱۸ ماهه آینده تشکیل گردد، ارتش ملی بازسازی شود، قانون اساسی تدوین گردد و زمینه برای برگزاری انتخابات آزاد جهت تشکیل حکومت آینده فراهم گردد.

بر اساس تصمیم اجلاس بن، حکومت موقت به رهبری حامد کرزی در تاریخ ۲۱ دسمبر ۲۰۰۱ طی مراسم رسمی در شهر کابل کار خود را آغاز نمود. در فاصله بین موافقت

بن و تاسیس حکومت جدید، طالبان در ولایت‌های قندهار، قندوز و تخار تحت فشار ضربات شدید هوایی و زمینی نیروهای آمریکایی و ائتلاف شمال تسلیم شدند و هزاران نفر از اعضای القاعده و طالبان کشته یا دستگیر گردیدند. با این حال، متهمان اصلی، شامل اسامه بن لادن و ملا عمر، علی‌رغم حضور نیروهای نظامی، سازمان اطلاعاتی آمریکا (سیا) و همکاری حکومت پاکستان و تعیین جایزه ۲۵ میلیون دلاری، مفقود شدند.

شایان ذکر است که فقدان اسامه بن لادن، با وجود متهم بودن وی در چندین عملیات تروریستی علیه آمریکا طی سال‌های اخیر و به ویژه تراژدی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، برای بسیاری از خبرنگاران و اعضای سنای آمریکا و کنگره سوال برانگیز بود و نویسندگان نیز از آن متحیر شد. اکنون که به پایان این اثر رسیده‌ام، یاد طنزی می‌افتم که در قالب داستان کوتاه با عنوان «خر و خرکار» در اثرم تحت عنوان افغانستان از ثریا به قهقرا (۲۰۰۲) منتشر شده بود و لازم دیدم توجه خوانندگان این اثر را به آن جلب کنم.

فکایی، نویسنده اثر «آمریکا در نقش خرکار و بن‌لادن در نقش خر»، داستانی طنزگونه درباره خر و خرکار روایت می‌کند:

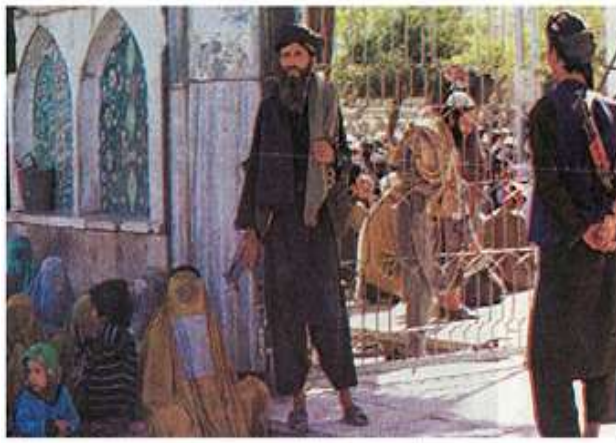
«روزی روزگاری، خرکاری بود و خری. در یکی از روزها، خرکار در مسیر خود با دوستش ملاقات کرد. در هنگام توقف کوتاه، چندین بار خر به خرکار لگدی زد، و در پاسخ، خرکار خر را می‌بوسید. دوست خرکار با تعجب پرسید: «چرا به جای مجازات، او را بوسیدی؟» خرکار پاسخ داد: «برادر، برایش ضرورت دارم.»

این اتفاق چندین بار در شرایط مختلف تکرار شد، تا اینکه روزی خر با لگدی محکم، ضربه‌ای سخت به خرکار زد که او بی‌هوش شد. هنگامی که خرکار به هوش آمد، با خود گفت: «گر باشد زهر مار، گشته آید بکار.»

در عوض خر به کوبیدن پالانش آغاز و با رسیدن بارش به منزل در گوش خر گفت: «نمک حرام الی امر ثانی ترا راهی و مرا راهی.»

میراث دوره تاریک طالبان

تصاویر محدودی از دوره ننگین حکومت طالبان و دوام جنگ و درگیری‌های داخلی میان طالبان به رهبری فردی مجهول الهویه به نام ملا محمد عمر و اتحاد شمال به رهبری استاد برهان‌الدین ربانی، از سقوط حکومت مرکزی ربانی تا اوایل سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی موجود است.



نمایی از حالت رقت‌بار زنان در دوره تاریک حکومت طالبان





باشندگان شهر کابل برای گدایی و دریافت لقمه‌ای نان، به منظور تأمین بقای خود



حالت وحشت و دربدری در شهر کابل



زنان معصوم و بی‌پناه افغانستان در تلاش برای دریافت کمک و حمایت



تعداد زیادی از زنان بی‌پناه و مظلوم همراه با کودکان معصوم خود، در انتظار دریافت غذا - یا در نهایت، رویارویی با مرگ - به سر می‌برند.



زنان با عزت کابل در انتظار یک لقمه نان





زن آواره و بیچاره افغان در یکی از خرابه‌های کابل





کودک بیچاره‌ای که بر اثر کمبود مواد غذایی، زندگی شیرین خود را از دست داده و به خاک سپرده می‌شود



دختر زیبای افغان که در جهان مترقی و پیشرفته امروزی، با انبوهی از یأس‌ها و محرومیت‌ها، در آغوش پر مهر پدر خود



دختر مظلوم افغان در میان سرنوشت نامعلوم، در شهر ویران‌شدهٔ کابل



تعدادی از طالبان وحشی بالای تانک



دو نفر طالب مجاهد نما که هیچ از دین آگاهی نداشتند، زندگی خود را در تفنگچه، مرمی و کشتن هموطنان مظلوم و بی دفاع خود می دیدند



تصویری از یکی از اعضای طالبان که به گونه اجباری موی یک شهروند افغان را کوتاه می نماید



دو نفر طالب مجاهد نما



اجساد شماری از اعضای گروه طالبان که توسط نیروهای ائتلاف شمال کشته شده‌اند.



منظره‌ای از ورود جنگجویان طالبان



خانمی که شصت دستش بخاطر استفاده از رنگ ناخون توسط طالبان قطع گردیده

دوره حکومت ملا محمد عمر (طالبان) | ۳۱۱



زنان افغانی که در یک منزل بشکل خصوصی با یک ژورنالیستان درد دل می کردند



(پراونس ونکور کانادا ۱۹۹۶م)



یک نرس (پرستار) قهرمان افغان که با وجود ممانعت طالبان، به ارایه مراقبت و درمان کودک دارای معلولیت ادامه می‌دهد

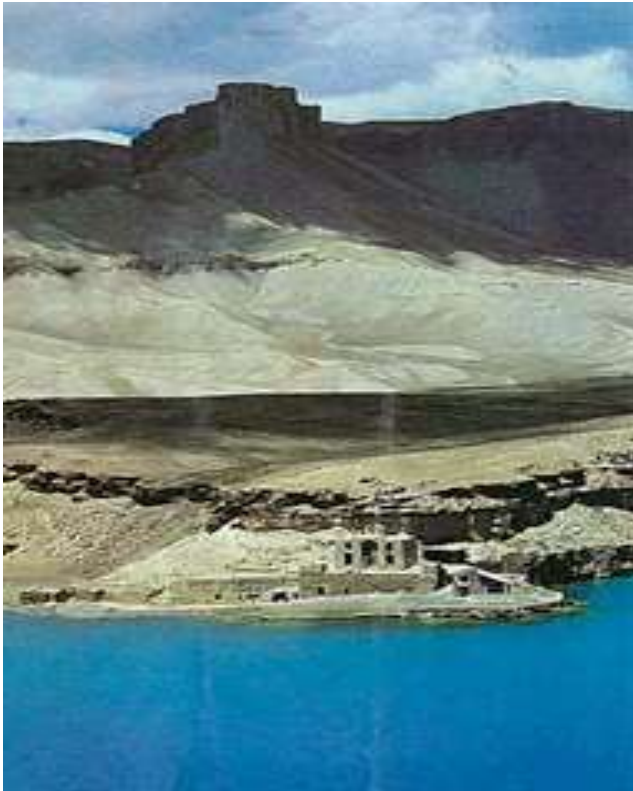




یک منظره از نوارهای قطع شده ویدیوهای شکستانده شده توسط طالبان

مناظر زیبای از بامیان









دخت زیبای بامیان زیبا

حادثه تلخ یازدهم سپتمبر ۲۰۰۱م، صفحه‌ای دیگر از تاریخ افغانستان، سرشار از امیدها و مصائب



وقوع این حادثه در نیویارک باعث به قدرت رسیدن حامد کرزی و
پایان افغانستان در آینه جهان و "محرارق توجه شیاطین شرق و غرب"



در این تصاویر مشاهده می‌شود که هیچ‌یک از افراد افغان نیستند و تمامی آنان اعراب هستند.

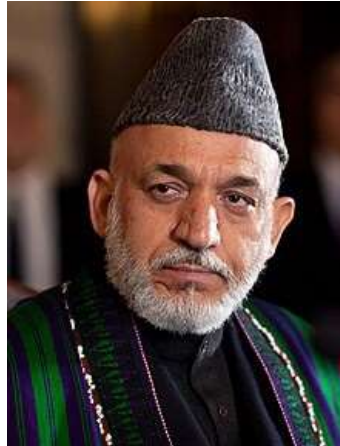
دوره حکومت ملا محمد عمر (طالبان) | ۳۱۹

با وقوع حادثه ۱۱ سپتمبر در نیویارک و واشنگتن، سازمان ملل متحد، ناتو، سازمان همکاری اسلامی و رهبران جهان به نمایندگی از ملل خود، این رویداد را تراژدی بزرگ و عملی غیرانسانی و غیر اسلامی اعلام کردند.

رئیس جمهور جورج دابلیو بوش، که پیش از این آرزوی ایجاد پایگاه‌های نظامی آمریکا و ناتو در افغانستان را داشت - کشوری که از نظر موقعیت استراتژیک و شرایط سیاسی منطقه اهمیت ویژه‌ای برای ایالات متحده داشت - و پیش از حادثه ۱۱ سپتمبر نیز در مبارزات انتخاباتی خود وعده مقابله با تروریسم را داده بود، ابتدا احمدشاه مسعود را که ارتباطاتی با روسیه داشت، به قتل رساند. سپس با وقوع حادثه ۱۱ سپتمبر، که همچنان نزد بسیاری از تحلیلگران و پژوهشگران آمریکایی و غیرآمریکایی مسئله برانگیز و مبهم است، فرصت را غنیمت شمرد و با بلند کردن صدای دفاع از مردم و خاک آمریکا، به اقدام نظامی دست زد.

با متهم کردن تروریسم بین‌المللی، به‌ویژه اسامه بن‌لادن و حامیان او، ایالات متحده جنگی طولانی مدت را آغاز کرد. از طریق تشکیل کنفرانس ناتو، تصمیم گرفته شد که هرگونه تجاوز به یکی از کشورهای عضو ناتو، تجاوز به تمامی اعضای این سازمان تلقی شود، در حالی که عاملان اصلی حادثه ۱۹ تن تروریست عرب بودند.

در ادامه، رهبر القاعده، اسامه بن‌لادن، که پیش از آن توسط آمریکا در افغانستان مورد حمایت قرار گرفته بود، در تاریخ ۷ اکتوبر ۲۰۰۱ به خاک افغانستان تجاوز نظامی شد و با اشغال این کشور و تشکیل کنفرانس ناتو، حامد کرزی با همراهی محافظان آمریکایی به کابل وارد و بر کرسی قدرت نشست. به این ترتیب، فصل‌های جدیدی از تاریخ افغانستان، توأم با امید و ناامیدی، بر این سرزمین رقم خورد.



دوره موقت حکومت حامد کرزی

دسمبر ۲۰۰۱ میلادی

حامد کرزی، فرزند عبدالاحد خان، در ۲۴ دسمبر ۱۹۵۷ در قریه کرز، ولایت قندهار متولد شد. وی تحصیلات متوسطه خود را در لیسه حبیبیه در کابل به پایان رساند و در دهه ۱۹۸۰ موفق به اخذ درجه ماستری در هندوستان گردید. پس از آن، به پاکستان رفت و در آنجا به جمع‌آوری کمک‌های مالی برای مجاهدین افغان در جریان جنگ با شوروی (۱۹۷۹-۱۹۸۹) پرداخت. وی همچنین برای مدتی کوتاه در سمت معاون وزیر خارجه در حکومت جمهوری اسلامی افغانستان فعالیت نمود.

در جولای ۱۹۹۹، پدرش در پشاور، پاکستان به قتل رسید و حامد کرزی پیش از یازدهم سپتمبر ۲۰۰۱، به عنوان رهبر قبیله پوپلزایی‌ها جانشین پدر شد.

در همان دوران، پیش از حادثه یازدهم سپتمبر و تهاجم آمریکا و بریتانیا به افغانستان،

دوره مؤقت حکومت حامد کرزی | ۳۲۱

برخی اعضای کنگره ایالات متحده با اعلیحضرت محمد ظاهر شاه در تبعید در رم دیدار کردند تا امکان بازگشت حکومت شاهی و برقراری صلح را بررسی کنند. با این حال، این تلاش‌ها در عمل بخشی از برنامه‌های آمریکا، بریتانیا و پاکستان بود تا نفوذ خود را در افغانستان افزایش دهند و مهره مدنظر خود را به قدرت برسانند، نه آن‌که به بازگشت واقعی اعلیحضرت محمد ظاهر شاه از روم منجر شوند.

در هفتم اکتوبر ۲۰۰۱، تهاجم آمریکا و بریتانیا به افغانستان آغاز شد و کرزی رهبری قبایل پشتون در ولایت‌های ارزگان و قندهار را بر عهده گرفت تا علیه طالبان قیام کند. پس از سقوط رژیم طالبان در پایان سال ۲۰۰۱، وی به چهره‌ای برجسته سیاسی تبدیل شد. در کنفرانس بین‌المللی افغانستان در بن، آلمان، در نومبر و دسمبر ۲۰۰۱، بدون حضور شخص او، حامد کرزی به عنوان رئیس اداره مؤقت افغانستان برای مدت ۱۰۲ روز انتخاب شد.



اعلیحضرت محمد ظاهر شاه با پسرش در روم.



کنفرانس بن و تشکیل حکومت موقت افغانستان

در کنفرانس بن، رئیس‌جمهور جورج دبلیو بوش، در محاسبه‌ای نادرست برای مشروعیت‌بخشیدن به اشغال و ادامه حضور آمریکا در افغانستان، تحت بهانه مبارزه با تروریسم، گروه‌هایی از جنگ‌سالاران را دعوت کرد که در جنگ علیه طالبان و القاعده با ایالات متحده همکاری کرده بودند. در مقابل، نمایندگان واقعی دشمنان آمریکا، مانند طالبان، شبکه حقانی و گلبدین حکمتیار، که آماده مصالحه و صلح برای خروج آمریکا از افغانستان بودند، دعوت نشدند.

این گروه‌های مخالف طالبان در پاکستان سازمان‌دهی و آموزش داده شدند، بدون آنکه ایالات متحده پیش‌بینی کند که در آینده، همین گروه‌ها با حمایت مالی و نظامی پاکستان، ایران، چین، روسیه و کشورهای آسیای مرکزی علیه آمریکا به کار گرفته خواهند شد. این کشورها نگران بودند که در صورت موفقیت آمریکا در افغانستان، هدف بعدی آنان خواهند بود و پاکستان نیز از دست رفتن اهمیت استراتژیک خود در آسیای جنوبی را تهدیدی برای خود می‌دانست.

با وجود این، تصمیم بر ادامه حضور بلندمدت آمریکا در افغانستان اتخاذ شد. حامد

دوره مؤقت حکومت حامد کرزی | ۳۲۳

کرزی انتخاب **Dobbins** و زلمی خلیلزاد بود. علی الرغم اینکه در کنفرانس بن داکتر عبدالستار سیرت پیروز شد، اما به دلیل تعلق به قوم تاجیک، مورد پذیرش قرار نگرفت. رئیس‌جمهور بوش، خلیلزاد و **Dobbins** مایل بودند که مهره مورد نظر آنان، یعنی حامد کرزی، از قوم پشتون، به عنوان رهبر آینده معرفی شود.

در نتیجه، **Dobbins** طبق دستور موفق شد به ایالات متحده بازگردد و گزارش دهد که کرزی دارای مهارت‌های ارتباطی، همدلی و توانایی ایجاد روابط شخصی است. ائتلاف‌ها و پشتون‌ها نیز حامد کرزی را به عنوان رهبر خود پذیرفتند.

زلمی خلیلزاد، که نماینده ایالات متحده در کنفرانس بن سال ۲۰۰۱ بود و مأموریت ترسیم آینده افغانستان را داشت، همچنین از سوی رئیس‌جمهور بوش به عنوان فرستاده ویژه برای افغانستان تعیین شد تا حامد کرزی را راهنمایی کند.

پس از بازگشت کرزی از ولایت ارزگان به کابل، که در کنفرانس بن حضور نداشت، وی به عنوان رئیس کمیته‌ای ۲۹ نفره برای تشکیل حکومت موقت افغانستان منصوب شد. با این حال، قدرت و صلاحیت واقعی در دست ایالات متحده، به ویژه زلمی خلیلزاد، بود. کرزی تحت تدابیر شدید امنیتی آمریکا در داخل و خارج کابل قرار داشت و به دلیل محدودیت در قدرت، مردم او را «شاروال کابل» می‌نامیدند. با این حال، کمیته ۲۹ نفره با مساعدت‌های خارجی موفق شد نظام مالی و اداری، چارچوب حقوقی و نظام قضایی را در کابل تأسیس کند.

حامد کرزی در تاریخ ۲۲ دسمبر در کابل سوگند وفاداری یاد کرد. تغییر رژیم تنها ۱۰۲ روز پس از حملات تروریستی در ایالات متحده انجام شد. اداره مؤقت افغانستان روابط دیپلماتیک با بسیاری از دول را به صورت خاص کشورهای کمک‌کننده را آغاز کرد.

به گفته زلمی خلیلزاد در یک گفت‌وگوی انفرادی با «مایکل مورل» (مدیر اسبق موقت سازمان سیا) در برنامه اخبار - **CBS** مسائل استخباراتی، در جریان اداره مؤقت، ملا عبدالغنی برادر از سوی تمامی طالبان در پاکستان نامه‌ای به حکومت افغانستان فرستاد و در آن اظهار داشت که اگر به آنان اجازه بازگشت به کشور و آغاز زندگی دهقانی در

روستاهای شان داده شود، حاضر به تسلیم هستند. در پاسخ، کرزی از آنان خواست تا این نامه را از طریق رادیو کندهار به صورت علنی قرائت کنند که چنین شد. اما رئیس جمهور بوش مداخله کرد و به زلمی خلیلزاد دستور داد که نباید اجازه داده شود طالبان به افغانستان بازگردند، چون او می خواست آنان را به عدالت بسپارد.

اداره موقت، با حمایت سازمان ملل متحد، کمیسیونی با عنوان «کمیسیون مستقل حقوق بشر» تأسیس کرد. مسئولیت این کمیسیون شامل نظارت بر وضعیت حقوق بشر، بررسی تخلفات و نقض های حقوق بشری، و تقویت نهادهای داخلی مدافع حقوق بشر بود. با این حال، به دلیل نفوذ و قدرت گسترده جنگ سالارانی همچون محمد قسیم فهیم (وزیر دفاع)، محمد یونس قانونی (وزیر داخله) و داکتر عبدالله عبدالله (وزیر خارجه)، کمیسیون عملاً قادر به انجام بررسی و تحقیق در خصوص هرگونه نقض حقوق بشر نشد؛ از جمله ترور دو تن از حامیان شاه سابق، محمد ظاهر شاه، یعنی آقای عبدالقدیر، معاون رئیس اداره موقت و وزیر فواید عامه، و آقای عبدالرحمان، وزیر ترانسپورت.

پس از انتخابات دسمبر ۲۰۰۲، مکاتب در مدت زمان کوتاهی بازگشایی شدند. حکومت اعلام کرد که یک میلیون و پانصد هزار دختر و پسر در مدارس ثبت نام کرده اند. اگرچه ممکن است این آمار صحیح باشد، اما بیش از ۸۰ درصد مدارس فاقد ساختمان، معلم، کتاب و تجهیزات لازم و به ویژه تشناب بودند. تمام مدارس در سه نوبت در طول روز فعالیت می کردند و هر نوبت بیش از سه ساعت طول نمی کشید. دانشگاه کابل نیز دوباره افتتاح شد.

در اداره موقت، قرار بود تمامی مجاهدین، نیروهای مسلح افغانستان و گروه های مسلح تحت فرمان و کنترل اداره موقت قرار گیرند و مطابق نیازهای جدید، نیروهای امنیتی و دفاعی کشور دوباره سازماندهی شوند. اما متأسفانه، برخلاف این برنامه، هر یک از فرماندهان جنگ سالار تلاش کردند تا اسلحه و مهمات خود را مخفی نمایند. به جای ایجاد نیروهای امنیتی و نظامی ملی، افراد خود را بر اساس قوم و قبیله وارد این نیروها کردند.

دورهٔ مؤقت حکومت حامد کرزی | ۳۲۵

ادارهٔ موقت کمیسیون را موظف ساخت تا دربارهٔ نحوهٔ برگزاری لویه جرگه اضطراری برای انتخاب رئیس حکومت انتقالی و آمادگی جهت بازگشت اعلیحضرت محمد ظاهر شاه از روم برای افتتاح لویه جرگه، برنامه ریزی و اقدامات لازم را انجام دهد.



حامد کرزی هنگام بازگشت به افغانستان همراه با نیروهای امنیتی ایالات متحده





نخستین دیدار حامد کرزی با برهان‌الدین ربانی پس از اشغال



سه خائن حکومت مؤقت

از چپ به راست: داکتر عبدالله عبدالله، یونس قانونی و قسیم فهیم در حال امضای سندی که به نیروهای ایالات متحده و متحدان آن اجازه می‌داد در سراسر افغانستان عملیات هوایی انجام دهند.

دسمبر ۲۰۰۲ تا جولای ۲۰۰۴

پس از فراهم شدن تمام مقدمات برای برگزاری لویه جرگه اضطراری، اعلیحضرت محمد ظاهرشاه، که از پذیرفتن ریاست حکومت انتقالی امتناع می‌ورزید (زیرا اعتقاد داشت که رهبری باید توسط لویه جرگه تعیین شود)، در اپریل ۲۰۰۲ به کابل بازگشت تا مراسم افتتاح جرگه را انجام دهد. پس از افتتاحیه، شمار قابل توجهی از اعضای جرگه به‌صورت علنی خواستار بازگشت نظام شاهی شدند. شاه ظاهر نیز اندکی به احتمال پذیرفتن ریاست جمهوری فکر کرد و به‌طور علنی اعلام کرد: «اگر لویه جرگه بخواهد، من مسئولیت حکومت را می‌پذیرم»، اما هم‌زمان تأکید کرد که قصد بازگرداندن نظام شاهی را ندارد.

مردم او را از پیش با عنوان «بابا» (پدر) خطاب می‌کردند. پیش از روز دوم لویه جرگه، داکتر زلمی خلیلزاد فرصت را غنیمت شمرد و مطابق برنامه‌ای که با حامد کرزی هماهنگ کرده بود، در تاریخ ۱۰ جون یک کنفرانس خبری برگزار کرد و به‌صورت رسمی اعلام نمود که محمد ظاهرشاه نامزد هیچ مقام دولتی نیست. بدین ترتیب، محمد ظاهرشاه ناگزیر شد اظهارات پیشین خود را پس بگیرد و در یک کنفرانس خبری تصریح کند که به هیچ منصبی علاقه‌ای ندارد.

در نهایت، در رأی‌گیری میان سه نامزد، مسعوده جلال ۱۱٪، محفوظ ندایی ۶٪ و حامد کرزی ۸۳٪ آرا را به‌دست آوردند. حامد کرزی به عنوان رئیس حکومت انتقالی برگزیده شد و در سخنرانی خود در لویه جرگه، به هوشیاری محمد ظاهرشاه اشاره کرده و ایشان را «پدر ملت» خطاب نمود و از اعتماد اعلیحضرت نسبت به خود سپاس‌گزاری کرد.

لویه جرگه سال ۲۰۰۴

به‌این ترتیب، با تحمیل آقای حامد کرزی بر ملت فقیر و بی‌دفاع افغانستان، رؤیاهای آرزوهای اعلیحضرت محمد ظاهر شاه برای افغانستان آزاد و مرفه پس از بیست‌ونه سال

تبعید، به ناامیدی انجامید و او مانند یک زندانی در قصر قدیمی‌اش بدون هیچ‌گونه صلاحیت تا زمان مرگش در تاریخ ۲۳ جولای ۲۰۰۷ زندگی کرد و سپس با احترام در تاریخ ۲۷ جولای ۲۰۰۷ در مقبره نادرشاه به خاک سپرده شد.

. برای داشتن یک تصویر واضح از رویدادهایی که پس از اشغال افغانستان در ۷ اکتوبر ۲۰۰۱ رخ داد، دو گزارش مفصل و دقیق تحت عنوان‌های «عملیات آزادی پایدار» و «اقتصاد زمان جنگ در افغانستان» قرار ذیل می‌باشد.

جون ۲۰۰۲ - دسمبر ۲۰۰۴

قسمت اول:

پس از پایان جنگ، آقای حامد کرزی به عنوان رئیس اداره انتقالی و در میان سه جنگسالار قدرتمند انتخاب شد. در این کابینه:

- داکتر عبدالله عبدالله به عنوان وزیر امور خارجه منصوب شد.
- آقای قسیم فهیم به عنوان وزیر دفاع تعیین گردید.
- آقای تاج محمد وردک به عنوان وزیر امور داخله منصوب شد.
- آقای یونس قانونی که از این انتصابات رضایت نداشت، به عنوان وزیر معارف انتخاب شد.

دیگر اعضای کابینه اداره انتقالی از میان نهادهای معتبر و خوش‌نام انتخاب شدند، از جمله:

- آقای جمعه محمد محمدی به وزارت معادن منصوب شد.
- داکتر اشرف غنی، که سال‌ها در بانک جهانی فعالیت کرده بود، به وزارت مالیه منصوب گردید.

با این انتصاب، داکتر اشرف غنی توانست اصلاحات بنیادینی در نظام مالی ازهم‌پاشیده افغانستان ایجاد کند و کمک‌های مالی بین‌المللی را برای بازسازی کشور جذب نماید. متأسفانه، آقای جمعه محمد محمدی در جریان یک سانحه سقوط هواپیما در مسیر بازگشت از سفر رسمی به پاکستان به‌گونه‌ای مرموز جان خود را از دست داد.

قانون اساسی افغانستان

قانون اساسی به عنوان بالاترین سند حقوقی کشور، چارچوب حقوقی روابط میان دولت و مردم افغانستان را تعیین می‌کند. هرچند افغانستان (که در آن زمان به عنوان امپراتوری افغان شناخته می‌شد) رسماً در سال ۱۷۴۷ توسط احمد شاه درانی تأسیس شد، اما اولین قانون اساسی کشور در دهه ۱۸۹۰ میلادی در دوران امیر عبدالرحمن خان تدوین گردید. نسخه‌های بعدی قانون اساسی در سال ۱۹۲۳، دوران شاه امان‌الله غازی، زمان سلسله خاندان اهل یحیی و دوران حکومت کمونیستی نیز تدوین شدند.

قانون اساسی‌ای که در زمان جمهوری اسلامی افغانستان نافذ بود، در پی اجماع ملی در لویه جرگه سال ۲۰۰۳ تدوین شد و در جنوری ۲۰۰۴ به تصویب رسید. این قانون شامل ۱۶۲ ماده بود و در تاریخ ۲۶ جنوری ۲۰۰۴ توسط لویه جرگه قانون اساسی تصویب گردید و شاه سابق، محمد ظاهر شاه، به صورت رسمی با عنوان «بابای ملت» در اسناد ثبت شد.

حامد کرزی به عنوان رئیس جمهور انتخاب گردید و قسیم فهیم و کریم خلیلی به ترتیب به سمت‌های معاون اول و معاون دوم تعیین شدند.

در سال ۲۰۰۴، محمد قسیم فهیم، در سمت معاون اول رئیس جمهور و وزیر دفاع، طرح پیشنهادی جامعه جهانی برای پایان دادن به تولید کشت کوکنار از طریق سم‌پاشی هوایی را رد کرد. وی دلیل مخالفت خود را تأثیر منفی این اقدام بر معیشت اقتصادی مردم عنوان کرد. همچنین نگرانی‌هایی مطرح بود مبنی بر اینکه احمد ولی کرزی، برادر کوچک‌تر حامد کرزی و از تأمین‌کنندگان مالی کمپین انتخاباتی او، ممکن است در معاملات مرتبط با مواد مخدر دخالت داشته باشد. این مسائل از جمله دلایلی بود که منجر به رد طرح از سوی حکومت شد.

به گفته حامد کرزی، وی از موضع خود و برادرش دفاع کرده و تأکید کرده که بارها از طریق مکاتبات رسمی خواستار ارائه مدارک و شواهد درباره ادعای دخالت برادرش در قاچاق مواد مخدر شده است، اما هیچ مدرک معتبری دریافت نکرده است.

۳۳۰ | افغانستان از ثریا تا قهقراً

بر اساس گفته‌های بلیر، یکی از دلایل اصلی جنگ افغانستان، نابودی تجارت تریاک با هدف از بین بردن منابع تولید آن بوده است. با این حال، سال‌ها پس از پایان جنگ، تولید هروئین در افغانستان از ۱۸۵ تُن به حدود ۵۸۰۰ تُن در سال افزایش یافته است.



یکی از مزارع مواد مخدر در ولایت قندهار



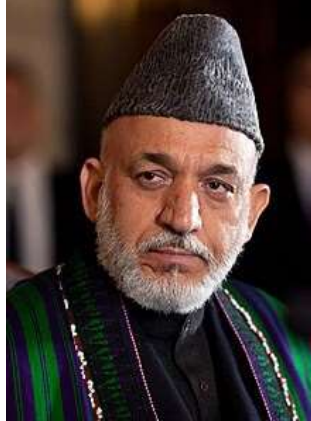
کریم خلیلی و محمد قسیم فهیم در حال ادای سوگند وفاداری توسط حامد کرزی، رئیس‌جمهور کشور



بازگشت اعلیحضرت شاه ظاهر از روم - ایتالیا بعد سال‌های هجرت (فیسبوک)



آقای حامد کرزی در حال نشان دادن لقب «بابای ملت» به شاه سابق افغانستان



دوره اول ریاست جمهوری حامد کرزی

۲۰۰۴ - ۲۰۰۹ میلادی

حامد کرزی، رهبر پشتون، پس از پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری که به شدت تحت تأثیر ملاحظات قومی و قبیله‌ای برگزار شد، به عنوان رئیس جمهور افغانستان برگزیده شد. پس از برگزاری انتخابات و مراسم تحلیف در تاریخ ۷ دسمبر ۲۰۰۴، وی ضیاء مسعود، برادر جنگسالار احمدشاه مسعود (تاجیک) را به عنوان معاون اول و کریم خلیلی (هزاره) را به عنوان معاون دوم خود منصوب کرد. در همین راستا، به جای انتصاب قسیم فہیم در وزارت دفاع، جنرال عبدالرحیم وردک به این سمت منصوب شد.

کرزی به عنوان نامزد انتخابات ریاست جمهوری در اکتوبر ۲۰۰۴، در اکثریت ولایات پیروز شد و از مجموع ۳۴ ولایت، ۲۱ ولایت را به دست آورد. وی با شکست ۲۲ نامزد دیگر، به عنوان نخستین رئیس جمهور افغانستان که از طریق رأی گیری دموکراتیک انتخاب شد، معرفی گردید.

دوره اول ریاست جمهوری حامد کرزی | ۳۳۳

با وجود تهدیدات ناشی از خشونت، انتخابات بدون حادثه جدی برگزار شد. تحقیقات سازمان ملل متحد برای بررسی شکایات و تخلفات انتخاباتی منجر به اعلام رسمی پیروزی کرزی توسط کمیسیون مستقل انتخابات در اوایل نومبر گردید. حامد کرزی موفق به کسب ۵۵/۴ درصد آرا شد که معادل بیش از ۴/۳ میلیون رأی از مجموع ۸/۱ میلیون رأی بود و به همین دلیل دور دوم انتخابات برگزار نشد.

در تاریخ ۷ دسمبر ۲۰۰۴، حامد کرزی طی مراسم رسمی در کابل، سوگند ریاست جمهوری خود را به عنوان رئیس جمهور جمهوری اسلامی افغانستان ادا کرد. این مراسم از سوی بسیاری نمادی از آغاز مرحله ای جدید برای ملت جنگ زده افغانستان تلقی شد. شمار قابل توجهی از شخصیت های برجسته از جمله شاه سابق محمد ظاهر شاه، دیک چنی معاون رئیس جمهور ایالات متحده و سه رئیس جمهور پیشین آمریکا در این مراسم حضور داشتند.

در تاریخ ۲۹ می ۲۰۰۶، شورش های گسترده ای سراسر کابل را فرا گرفت که خشم عمومی عمدتاً متوجه ایالات متحده بود. آغاز این شورش ها به برخورد یک خودروی نظامی آمریکایی با جمعی از رهگذران افغان نسبت داده شد. طبق اعلام دفتر ریاست جمهوری افغانستان، در این حادثه پنج نفر جان خود را از دست دادند، در حالی که ارتش ایالات متحده شمار کشته ها را یک نفر و زخمی ها را شش نفر اعلام کرد که دو نفر از آنان در وضعیت وخیم قرار داشتند. این تناقض در آمارها باعث شد که این روز به یکی از بحرانی ترین روزهای دوران حکومت کرزی تبدیل شود و برآورد می شود که در نهایت حدود هشت نفر کشته و ۱۰۹ نفر زخمی شدند.

پس از پیروزی کرزی از طریق انتخابات دموکراتیک، انتظار می رفت که او اصلاحات گسترده و قاطعانه ای را در سال های بعد اجرا کند، اما برخلاف این انتظار، رویکرد او محافظه کارانه بود. با این حال، از زمان تشکیل دولت او، رشد اقتصادی افغانستان روندی صعودی داشت، هرچند همچنان به کمک های خارجی وابسته باقی ماند.

در دوره نخست ریاست جمهوری کرزی، نارضایتی عمومی به ویژه به دلیل فساد و

افزایش تلفات غیرنظامیان در پی عملیات‌های پس از سال ۲۰۰۱ شدت گرفت. در می ۲۰۰۶، شورشیان ضد آمریکایی و ضد کرزی در کابل فعالیت گسترده‌ای آغاز کردند که منجر به کشته شدن دست‌کم هفت نفر و زخمی شدن بیش از چهل نفر شد. در سال بعد، یعنی می ۲۰۰۷، نزدیک به ۵۱ غیرنظامی بی‌گناه در یک بمباران جان خود را از دست دادند.

در واکنش، کرزی اعلام کرد که دولت او «دیگر اجازه نخواهد داد» که غیرنظامیان در نتیجه عملیات‌های آمریکا و نیروهای ناتو قربانی شوند. او در مجمع عمومی سازمان ملل نیز تأکید کرد که افغانستان بزرگ‌ترین قربانی تروریسم است و اظهار داشت که فعالیت‌های تروریستی دوباره در کشور گسترش یافته و شورشیان از مرزها عبور کرده و غیرنظامیان را هدف قرار می‌دهند. کرزی تصریح کرد: «این پدیده تنها در افغانستان ریشه ندارد و عملیات نظامی در افغانستان راه‌حل نهایی برای نابودی تروریسم نیست».

او از اعضای مجمع خواست تا در نابودسازی پناهگاه‌های تروریستی، چه در داخل و چه در خارج افغانستان، همکاری کنند و تأکید کرد که تمرکز صرف بر افغانستان کافی نیست و باید به منابع تروریسم در سایر مناطق نیز توجه شود. کرزی افزود که شبکه‌های گسترده‌ای در منطقه فعالیت دارند که وظیفه جذب، شست‌وشوی مغزی، آموزش، تسلیح و تأمین مالی تروریست‌ها را بر عهده دارند و به گفته او، این فعالیت‌ها زندگی هزاران کودک افغان را نابود کرده و مانع از تحصیل و دسترسی آنان به خدمات بهداشتی شده است. در مقابل، او وعده داد که کشت خشخاش در کشور را ریشه‌کن خواهد کرد، زیرا این منبع مالی یکی از راه‌های تأمین بودجه طالبان تلقی می‌شود.

در طول سال‌ها، حامد کرزی بارها از نیروهای ناتو خواست تا در اجرای عملیات‌های نظامی خود محتاطانه عمل کنند و از تلفات غیرنظامیان، به ویژه در مناطق مسکونی، جلوگیری نمایند. در پیامی تلویزیونی در سپتامبر ۲۰۰۶، وی تصریح کرد که بودجه‌ای که در جنگ عراق صرف شده بود، برای بازسازی کامل افغانستان کافی بود و می‌توانست کشور را «در کمتر از یک سال به بهشتی مبدل سازد».

دوره اول ریاست جمهوری حامد کرزی | ۳۳۵

در سپتامبر ۲۰۰۷، کرزی آمادگی خود را برای گفت‌وگو با نمایندگان طالبان اعلام کرد، پس از آنکه سخنرانی وی به دلیل تهدیدات امنیتی متوقف شد. وی گفت: «اگر مکانی وجود داشته باشد که بتوان نماینده‌ای برای گفت‌وگو اعزام کرد و مرجعی رسمی بتواند هویت او به عنوان نماینده طالبان را تأیید کند، من این اقدام را انجام خواهم داد.»

در ۳ اکتوبر ۲۰۰۹، هشت سرباز آمریکایی در یک عملیات یک‌روزه در ولایت نورستان، نزدیک مرز مناطق قبیله‌نشین پاکستان، کشته شدند. این منطقه به عنوان پناهگاهی برای طالبان و القاعده شناخته می‌شد. به گفته منابع آمریکایی، این حمله جسورانه و پیوسته بود، اما از نظر آنها، به جز تعدادی تلفات، اتفاق غیرمعمولی رخ نداد. از دیدگاه شورشیان و با توجه به سوابق آنان، این روز، یک روز عادی در میدان نبرد محسوب می‌شد.

حامد کرزی، رئیس‌جمهور افغانستان، روابط بسیار نزدیکی با کشورهای عضو ناتو، به ویژه ایالات متحده آمریکا، که بزرگ‌ترین حامی بازسازی این کشور جنگ‌زده بود، برقرار کرده بود. آمریکا از سال ۲۰۰۱ حمایت خود را از ریاست‌جمهوری او ادامه داد و کرزی نیز چندین سفر دیپلماتیک به کشورهای عضو ناتو و خود ایالات متحده انجام داد. در آگست ۲۰۰۷، کرزی برای دیداری ویژه با جورج دبلیو بوش در کمپ دیوید مریلند دعوت شد. همچنین، آمریکا دفتر «نماینده ویژه برای پاکستان و افغانستان» را تحت مدیریت مارک گروسمن ایجاد کرد تا به عنوان میانجی و تسهیل‌کننده در حل مسائل میان سه کشور عمل نماید. با گذشت زمان، روابط کرزی با ایالات متحده دچار تنش شد، به ویژه پس از آنکه وی صراحتاً نسبت به تلفات بالای غیرنظامیان ناشی از عملیات نظامی آمریکا موضع گرفت.

روابط افغانستان، به ویژه تحت رهبری کرزی، با همسایه شرقی خود پاکستان عمده‌تاً مثبت بود، به ویژه با حزب عوامی نیشنل (ANP) و حزب مردم پاکستان (PPP). کرزی این روابط را «دو برادر دوگانگی جدانشدنی» توصیف کرده بود؛ عبارتی کنایه‌آمیز به مرز مورد مناقشه خط دیورند. در دسامبر ۲۰۰۷، کرزی به همراه هیأتی از افغانستان به اسلام‌آباد

سفر کرد و در دیداری کم‌سابقه با پرویز مشرف، همکاری‌های تجاری و تبادل اطلاعات استخباراتی را بررسی نمود. در ۲۷ دسمبر همان سال، چند ساعت پیش از سفر بی‌نظیر بوتو به لیاقت باغ، با وی گفت‌وگو کرد؛ گفت‌وگویی که با ترور بوتو پایان یافت. کرزی پس از مرگ وی، بوتو را «خواهر» و زنی شجاع توصیف کرد که برای کشورش، برای افغانستان و برای کل منطقه دیدگاهی روشن داشت.

به گفته کرزی، دیدگاه بوتو تحقق صلح و شکوفایی منطقه بود. در سپتمبر سال بعد، کرزی به پاکستان دعوت شد و در مراسم تحلیف آصف علی زرداری، رئیس‌جمهور جدید این کشور، شرکت کرد. از زمان روی کار آمدن PPP، روابط دو کشور با تبادل اطلاعات استخباراتی و توسعه پیوندهای تجاری تقویت شد، به طوری که پاکستان اجازه داد نیروهای ناتو مستقر در افغانستان، حملات برنامه‌ریزی شده علیه گروه‌های افراطی در داخل پاکستان را انجام دهند. در مورد ایران نیز، کرزی همواره این کشور را «دوست افغانستان» می‌دانست، هرچند آمریکا ایران را به دخالت در امور افغانستان متهم می‌کرد.

حامد کرزی در سال ۲۰۰۷ اعلام کرد که ایران در روند بازسازی افغانستان همکاری داشته و در سال ۲۰۱۰ میلیون‌ها دلار مستقیماً به دفتر او پرداخت کرده است. در اکتوبر همان سال، وی بار دیگر بر مثبت بودن روابط افغانستان و ایران تأکید کرد و ادعای برخی کشورهای غربی مبنی بر وجود «دستور کار پنهانی» تهران را رد نمود. کرزی اظهار داشت: «ما در برابر تبلیغات منفی کشورهای خارجی علیه جمهوری اسلامی مقاومت کرده‌ایم و اجازه نمی‌دهیم این تبلیغات، روابط میان ملت‌های ایران و افغانستان را تحت تأثیر منفی قرار دهد.» وی همچنین افزود: «ملت‌های ایران و افغانستان به دلیل پیوندها و مشترکاتشان به یک خانه تعلق دارند و همواره در کنار یکدیگر زندگی خواهند کرد.»

در مصاحبه برنامه «۶۰ دقیقه» در تاریخ ۲۸ اکتوبر ۲۰۰۷، رئیس‌جمهور کرزی صراحتاً بیان کرد که شخصاً از جورج دبلیو بوش خواسته است شدت حملات هوایی در افغانستان کاهش یابد، زیرا این حملات خسارات سنگینی به همراه داشته‌اند. وی یادآور شد که تنها در سال ۲۰۰۷، در ۱۷ حمله هوایی نزدیک به ۲۷۰ غیرنظامی جان خود را از دست داده‌اند و تأکید کرد که این پیام را در آگست همان سال به صورت حضوری به

دوره اول ریاست جمهوری حامد کرزی | ۳۳۷

رئیس‌جمهور آمریکا منتقل کرده است.

پس از کشته شدن حدود ۹۰ غیرنظامی در طول ده روز در ماه جون ۲۰۰۷، کرزی نیروهای ایساف و قوای تحت فرماندهی ایالات متحده در افغانستان را به استفاده بیش از حد و نامتناسب از زور متهم کرد و در پیامی صریح خواستار آن شد که نیروهای نظامی مستقر در افغانستان به خواست‌ها و حاکمیت دولت او احترام بگذارند.

در تاریخ ۱۸ دسامبر ۲۰۰۸، رئیس‌جمهور افغانستان بار دیگر از ایالات متحده خواست تا در اجرای عملیات‌های نظامی در افغانستان با حکومت او همکاری کند. در جریان سخنرانی خود اشاره کرد که ماه پیش از آن، از دولت آمریکا خواسته بود اطمینان حاصل کند نیروهای نظامی آن کشور با دولت افغانستان همکاری می‌کنند و فهرستی از خواسته‌ها، شامل نحوه رفتار نیروهای آمریکایی، به ایالات متحده ارائه داده بود. با این حال، کرزی به هیچ پاسخی که ممکن است از سوی آمریکا دریافت کرده باشد، اشاره نکرد.

کرزی برای یک دوره پنج‌ساله به عنوان رئیس‌جمهور انتخاب شد، اما انتخابات اعضای شورای ملی تا سپتامبر ۲۰۰۵ برگزار نشد. بر اساس احکام قانون اساسی، یک دادگاه عالی تأسیس گردید و در پی آن، برخی جنگ‌سالاران، از جمله محمد یونس قانونی، تلاش کردند تا به عضویت شورای ملی درآیند. هدف آنها، حفاظت از خود در برابر پیگرد قضایی به اتهام جنایت علیه بشریت بود. پس از ورود به شورای ملی، با رأی اکثریت، قطع‌نامه‌ای تحت عنوان «عفو و مصالحه ملی» تصویب شد که جنگ‌سالاران را از هرگونه پیگرد قانونی مصون می‌داشت.

جنایات و قربانیان غیرنظامی

پرونده قربانیان غیرنظامی ناشی از بمباران‌های هوایی ایالات متحده، که در پایگاه داده جامع متعلق به مارک دبلیو. هیرولد ثبت شده است، نشان می‌دهد که بین ۳۱۰۰ تا ۳۶۰۰ غیرنظامی در نتیجه عملیات «آزادی پایدار» و همچنین حملات نیروهای ویژه در بازه

زمانی ۷ اکتوبر ۲۰۰۱ تا ۳ جون ۲۰۰۳ جان خود را از دست داده‌اند. بر اساس این داده‌ها، آمار ارائه‌شده تنها شامل افرادی است که مستقیماً در اثر انفجارها و تیراندازی کشته شده‌اند و کسانی که به دلیل صدمات پس از حمله یا پیامدهای غیرمستقیم جان خود را از دست داده‌اند، در این آمار لحاظ نشده‌اند. این بدان معناست که تعداد واقعی قربانیان ممکن است بیش از ارقام مذکور باشد.

یک مقاله نظری منتشرشده در آگست ۲۰۰۲ در مجله نئوکانسرواتیو The Weekly Standard و به قلم یوشوا موروشیک از مؤسسه آمریکن اینترپرایز، دقت آمارهای ارائه‌شده توسط پروفیسور هیرولد را زیر سؤال برده است. موروشیک مدعی شد که هیرولد تنها بر یک رویداد خاص متکی بوده است که در آن بین ۲۵ تا ۹۳ نفر کشته شده بودند، و بر این اساس نتایج کلی خود را ارائه کرده است. با این حال، موروشیک هیچ آماری جایگزین ارائه نکرد.

تلفات غیرنظامیان در جنگ

سال ۲۰۰۵

بر اساس گزارش خبرگزاری اسوشیتد پرس، در سال ۲۰۰۵ تقریباً ۱۷۰۰ نفر جان خود را از دست دادند. این آمار شامل غیرنظامیان، نیروهای امنیتی و شورشیان می‌شود. همچنین، تا زمان انتخاب حامد کرزی به مقام ریاست‌جمهوری، حدود ۶۰۰ افسر پلیس بین اوایل دسمبر ۲۰۰۴ تا اواسط می ۲۰۰۵ کشته شدند.

سال ۲۰۰۶

گزارش گروه دیده‌بان حقوق بشر نشان می‌دهد که در سال ۲۰۰۶ حدود ۴۴۰۰ نفر جان خود را از دست دادند که نزدیک به ۱۰۰۰ نفر از آنان غیرنظامی بودند. همچنین، در عملیات ائتلاف بین ۱ سپتمبر تا ۱۳ دسمبر، ۲۰۷۷ شورشی کشته شدند. بر اساس گزارش AP و مقامات ناتو و ائتلاف، شمار کلی تلفات کمی کمتر از ۴۰۰۰ نفر برآورد شد که اکثریت آن را شورشیان تشکیل می‌دادند. تنها در هشت ماه نخست سال (تا آگست)، تقریباً ۱۹۰۰ نفر کشته شده بودند.

دوره اول ریاست جمهوری حامد کرزی | ۳۳۹

سال ۲۰۰۷

سال ۲۰۰۷ با تلفات سنگین همراه بود و تقریباً ۷۰۷۰۰ نفر جان خود را از دست دادند. این آمار شامل ۱۰۱۹ نفر از نیروهای پلیس، ۴۰۴۷۸ شورشی افغان، ۲۳۲ سرباز ائتلاف و ۱۹۸۰ غیرنظامی می‌شود.

پروفسور مارک دبلیو. هیروولد از دانشگاه نیوهمپشایر با بررسی تلفات غیرنظامیان در افغانستان تخمین زده است که تا سپتامبر ۲۰۰۷، بین ۵۷۰۰ تا ۶۵۰۰ غیرنظامی در جریان جنگ کشته شده‌اند. وی تأکید کرده که این آمار حداقل بوده و احتمالاً بسیار کمتر از واقعیت است، زیرا تلفات پناهجویان در اردوگاه‌ها، قربانیان حملات هوایی در مناطق کوهستانی و کسانی که پس از مدتی به دلیل جراحات جان خود را از دست داده‌اند، در آن لحاظ نشده‌اند.

سال ۲۰۰۸

طبق گزارش مأموریت همکاری‌های بشر دوستانه سازمان ملل متحد در افغانستان (UNAMA)، در سال ۲۰۰۸ حدود ۲۱۱۸ غیرنظامی کشته شدند که بیشترین رقم ثبت شده از آغاز جنگ در سال ۲۰۰۱ تا آن زمان محسوب می‌شود. این آمار نشان‌دهنده افزایش ۴۰٪ نسبت به ۱۵۲۳ کشته غیرنظامی در سال ۲۰۰۷ است. در مقابل، گزارش نیروهای ناتو در همان دوره تنها ۱۰۰۰ کشته غیرنظامی را تأیید کرده است.

اطلاعات جزئی UNAMA نشان می‌دهد:

- ۱۱۶۰ نفر توسط نیروهای افراطی (۵۵٪ از کل تلفات غیرنظامی)
- ۸۲۸ نفر توسط نیروهای بین‌المللی (۳۹٪ از کل تلفات)
- ۱۳۰ نفر (۶٪) ناشی از تبادل آتش یا بمب‌های خنثی نشده

از قربانیان ناشی از اقدامات گروه‌های ضددولتی، ۸۵٪ بر اثر حملات انتحاری یا انفجار مواد منفجره جان خود را از دست داده‌اند. همچنین، بیشترین قربانیان حملات هوایی ناتو و دولت به همین شیوه کشته شده‌اند. UNAMA در تعریف قربانیان، «غیرنظامیان/غیرمستقیم» را نیز شامل می‌کند، از جمله کسانی که به‌طور غیرمستقیم یا

۳۴۰ | افغانستان از ثریا تا قهقراً

غیرفعال در عملیات ضدشورش حضور داشته‌اند.

طبق آمار کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان (AIHRC)، حدود ۱۸۰۰ غیرنظامی در سال ۲۰۰۸ جان خود را از دست دادند که از این تعداد، حدود ۱۰۰۰ نفر توسط گروه‌های افراطی و ۸۰۰ نفر توسط نیروهای تحت رهبری آمریکا کشته شده‌اند.

گزارش گروه حقوقی Afghanistan Rights Monitor (ARM) نیز تخمین می‌زند که در سال ۲۰۰۸، ۳۹۱۷ غیرنظامی کشته و ۶۸۰۰ نفر زخمی شدند و نزدیک به ۱۲۰۰۰۰ نفر آواره شدند. طبق این گزارش:

- شورشیان مسئول مرگ بیش از ۲۳۰۰ نفر
- حملات انتحاری موجب کشته شدن ۹۳۰ نفر
- نیروهای متحد آمریکا ۱۶۲۰ نفر
- ناتو ۱۱۰۰ نفر
- نیروهای ارتش افغانستان ۵۲۰ نفر

از این میان، ۶۸۰ نفر بر اثر حملات هوایی آمریکا جان باختند. هواپیماهای جنگی آمریکایی حدود ۱۵۰۰۰ مأموریت پشتیبانی هوایی نزدیک انجام دادند. همچنین ۲۸۰۰ غیرنظامی زخمی و ۸۰۰۰۰ نفر آواره توسط نیروهای آمریکایی و ناتو گزارش شده‌اند.

به گفته سفیر افغانستان در استرالیا، امان‌الله جای‌هون، حدود ۱۰۰۰ غیرنظامی در سال ۲۰۰۸ توسط نیروهای ائتلاف کشته شده‌اند. در مقابل، گزارش نیروهای ناتو مدعی است که تنها ۲۰۰ غیرنظامی توسط نیروهای خارجی کشته شده‌اند. سخنگوی ناتو، جیمز آپاتورای، اعلام کرد که ۹۷ نفر توسط نیروهای ISAF و ۹۸۷ نفر توسط گروه‌های افراطی کشته شده‌اند؛ با این حال، اطلاعات مربوط به تلفات نیروهای تحت رهبری آمریکا خارج از ISAF گزارش نشده است.

پروفسور هیروولد در اکتوبر ۲۰۰۸ اعلام کرد که تلفات غیرنظامیان ناشی از عملیات‌های آمریکا و ناتو بین سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۸ روند صعودی داشته و از ۲۶۹۹ به ۳۰۲۷۳ نفر افزایش یافته است. وی تأکید کرد که این آمار نیز کمتر از واقعیت است، زیرا

دوره اول ریاست جمهوری حامد کرزی | ۳۴۱

برخی غیرنظامیان به اشتباه به عنوان شورشی شناخته شده‌اند و تنها قربانیان فوری ثبت شده‌اند. همچنین در سال ۲۰۰۸، ۳۸ امدادگر (عمدتاً از سازمان‌های غیردولتی) جان خود را از دست دادند که دو برابر سال قبل بود و ۱۴۷ امدادگر دیگر ربوده شدند.

گزارش دیده‌بان حقوق بشر حاکی است که حملات طالبان در سال ۲۰۰۶ به طور قابل توجهی افزایش یافت؛ تقریباً ۶۶۹ غیرنظامی افغان در حدود ۳۵۰ حمله مسلحانه کشته شدند که بسیاری از آن‌ها هدفی عمدی بر جمعیت غیرنظامی بودند. تا سال ۲۰۰۸، طالبان از بمب‌گذاران انتحاری و هدف قرار دادن امدادگران غیرمسلح استفاده کردند؛ یکی از قربانیان این اقدامات، گیل ویلیامز بود. سازمان ملل نیز گزارش داده است که تلفات غیرنظامیان ناشی از عملیات طالبان و نیروهای دولتی بین سال‌های ۲۰۰۷ تا ۲۰۰۹ دو برابر شد. برخی گزارش‌ها حاکی است که طالبان در مدارس دخترانه حداقل ۱۶ بمب کار گذاشته بودند.

طبق گزارش ARM، تنها در سال ۲۰۰۸ نزدیک به ۱۰۰ افسر پلیس و ۵۳۰ نظامی افغان کشته شدند.

در تاریخ ۱۸ دسامبر همان سال، رئیس‌جمهور افغانستان، حامد کرزی، اعلام کرد که تعداد تلفات نباید تا این حد بالا می‌رود. وی نیروهای ناتو و سایر اعضای ائتلاف را به دلیل ورود به منازل مردم و بمباران قریه‌ها در حالی که افراد را بازداشت می‌کردند، مورد انتقاد قرار داد. در سخنرانی تلویزیونی خود که تصویر آن پیش‌تر منتشر شد، با چشمانی اشکبار اظهار داشت که نگران است افغانستان هیچ‌گاه به اندازه کافی صلح‌آمیز و باثبات نشود تا بتواند پسرش را در کشور نگه دارد.

در کانادا، در تاریخ ۲۳ فبروری ۲۰۰۷، صدها شهروند با وجود باد، باران و برف، در شهرهای مختلف این کشور در تظاهراتی علیه حضور نظامی کانادا در افغانستان شرکت کردند و از دولت خواستند نیروهای خود را به کشور بازگردانند. در ونکوور، نزدیک به ۶۰۰ نفر در مرکز شهر راهپیمایی کردند؛ در تورنتو، صدها معترض در مقابل کنسولگری ایالات متحده تجمع کردند. در مونترال، نزدیک به ۵۰۰ نفر و در هلیفکس حدود ۲۰۰ نفر در

۳۴۲ | افغانستان از ثریا تا قهقراً

مقابل تالار شهر حضور یافتند. همچنین گزارش‌هایی از تظاهرات در ادمونتون، شهر کبک و سنت جانز نیوفاندلند نیز منتشر شد.

در دیگر نقاط جهان نیز اعتراض‌ها ادامه یافت. در لندن و گلاسگو، هزاران نفر در تاریخ ۱۵ مارچ ۲۰۰۸ خواستار بازگرداندن نیروهای بریتانیایی از عملیات‌های عراق و افغانستان شدند. به گزارش پلیس، حدود ۱۰۰'۰۰۰ نفر در سرک‌های لندن تظاهرات کردند، در حالی که برگزارکنندگان تعداد شرکت‌کنندگان را بین ۳۰۰'۰۰۰ تا ۴۰۰'۰۰۰ نفر اعلام کردند. در گلاسگو نیز پلیس تعداد تظاهرکنندگان را بین ۱۰'۰۰۰ تا ۱۵۰۰ نفر گزارش کرد.

در تاریخ ۲۰ سپتمبر ۲۰۰۸، فرانسه و آلمان شاهد برگزاری تظاهرات گسترده‌ای بودند که در آن شرکت‌کنندگان خواستار بازگشت تمامی نیروهای اعزام‌شده به افغانستان شدند. نزدیک به ۵۰۰۰ نفر در شهرهای برلین و اشتوتگارت راهپیمایی کردند تا مخالفت خود را با تمدید مأموریت نظامی در افغانستان اعلام کنند. بر اساس گزارش پلیس آلمان، بیش از ۳۳۰۰ نفر در برلین و ۲۰۰۰ نفر در اشتوتگارت در تظاهرات شرکت داشتند، در حالی که برگزارکنندگان تعداد کل شرکت‌کنندگان در هر دو شهر را حدود ۷۰۰۰ نفر برآورد کردند.

در فرانسه، تظاهراتی در ده شهر مختلف برگزار شد که بزرگ‌ترین آن در پاریس و با حضور تقریباً ۳۰۰۰ نفر صورت گرفت. این اعتراضات در پی کشته شدن حدود ۳۰ سرباز آلمانی و ۲۴ سرباز فرانسوی در افغانستان شکل گرفت.

در بریتانیا نیز هزاران نفر در شهر منچستر در تظاهراتی پر سر و صدا شرکت کردند و پیام خود را به دولت رساندند. تعداد شرکت‌کنندگان در این تظاهرات حدود ۵۰۰۰ نفر بود و آنان خواستار بازگشت نیروهای بریتانیایی از منطقه جنگ‌زده شدند. در آن زمان، ۱۲۰ سرباز بریتانیایی در افغانستان و ۱۷۶ سرباز دیگر در عراق کشته شده بودند.

در تاریخ ۱۸ اکتوبر ۲۰۰۸، صدها شهروند کانادایی در نقاط مختلف کشور علیه حضور نظامی در افغانستان راهپیمایی کردند. در تورنتو، نزدیک به ۳۰۰ نفر در پارک کوئین تجمع کردند و پیام روشنی به نخست‌وزیر استیفن هارپر فرستادند تا نیروها به کشور بازگردند. در مونترال نیز تظاهراتی برگزار شد که در آن معترضان خواستار بازگشت نیروها و

دوره اول ریاست جمهوری حامد کرزی | ۳۴۳

کاهش هزینه‌های دفاعی شدند. در اوتاوا، حدود ۱۵۰ نفر در نزدیکی تپه پارلمان راهپیمایی کردند و از نخست‌وزیر خواستند نیروها را به کشور بازگرداند. تا آن زمان، ۹۷ سرباز کانادایی و یک دیپلمات در افغانستان کشته شده بودند.

در تاریخ ۱۸ دسامبر ۲۰۰۸، در پاکستان نزدیک به ده هزار نفر در اعتراض به حمایت دولت این کشور از عملیات‌های نظامی ایالات متحده و ناتو در افغانستان تظاهرات کردند. معترضان همچنین خواستار توقف حملات راکتی ایالات متحده در مناطق مرزی پاکستان با افغانستان شدند. در شهر پشاور، نزدیک به پنج هزار نفر در جاده‌ها تجمع کرده و اعتراضات گسترده‌ای برگزار کردند.

در تاریخ ۲۰ دسامبر همان سال، شماری از شهروندان کانادایی در شهرهای مونترال و تورنتو در مقابل کنسولگری‌های ایالات متحده اقدام به پرتاب بوت به عکس‌های جورج بوش کردند. این اقدام اعتراض‌آمیز به اشغال نظامی افغانستان و عراق توسط ایالات متحده و همچنین مشارکت دولت کانادا در جنگ تحت رهبری آمریکا در افغانستان بود.

سال ۲۰۰۹

در تاریخ ۲۰ مارچ ۲۰۰۹، پس از به قدرت رسیدن باراک اوباما به عنوان رئیس‌جمهور ایالات متحده، تظاهرات گسترده‌ای در واشنگتن دی‌سی برگزار شد. هزاران معترض با حمل تابوت‌های نمادین در سرک‌ها حضور یافتند تا سالگرد ششمین سال تهاجم آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ را یادآوری کرده و مخالفت خود با جنگ‌های عراق و افغانستان را اعلام کنند. بیش از ده هزار نفر در نزدیکی پنتاگون راهپیمایی کردند؛ این حرکت به رهبری گروهی از سربازان سابق جنگ‌های عراق و افغانستان صورت گرفت. معترضان سپس به دفاتر مرکزی شرکت‌های بزرگ صنعتی-نظامی از جمله بوئینگ، لاک‌هید مارتین، KBR و جنرال داینامیکس مراجعه کردند و این شرکت‌ها را «تاجران مرگ» نامیدند، ضمن اینکه تابوت‌های نمادینی نیز با خود حمل می‌کردند.

در لس‌آنجلس نیز هزاران نفر در سرک هالیوود تظاهرات کردند و خواستار بازگرداندن نیروهای نظامی آمریکا به کشور شدند. در گردهمایی موسوم به «جنگ‌ها را متوقف کنید»،

حدود چهار هزار نفر حضور یافتند. در سان‌فرانسیسکو نیز چهار هزار معترض در سرک‌ها حضور یافتند. تظاهرات مشابهی در شهرهای نیویارک، سن دیگو، سنت پال و دیگر نقاط ایالات متحده برگزار شد.

در تاریخ ۲۸ مارچ ۲۰۰۹، نزدیک به ۱۵ هزار نفر در مرکز شهر لندن راهپیمایی کردند. این تظاهرات اندکی پیش از آغاز نشست گروه ۲۰ (G20) برگزار شد. گردهمایی «مردم را در اولویت قرار دهید» توسط ائتلافی متشکل از حدود ۱۵۰ گروه مختلف شامل گروه‌های ضد جنگ، محیط‌زیستی، خیریه و دیگر نهادهای مدنی برگزار شد. همه این گروه‌ها خواستار خروج نیروهای غربی از افغانستان بودند و معترضان شعار می‌دادند: «چه می‌خواهیم؟ کار، نه بمب!»

تظاهرات در افغانستان

نخستین تظاهرات ضدآمریکایی پس از سرنگونی حکومت طالبان در تاریخ ۴ جولای ۲۰۰۲ برگزار شد. در جریان این تظاهرات، حدود ۲۰۰ نفر از شهروندان کابل به سرک‌ها آمدند و اعتراض خود را نسبت به حملات نیروهای آمریکایی اعلام کردند. تظاهرکنندگان این حملات را مسئول کشته شدن شمار زیادی از غیرنظامیان، از جمله زنان و کودکان دانستند. مرگ ۲۵ عضو یک خانواده در نتیجه این حملات، یکی دیگر از عوامل تشدید خشم عمومی بود.

وزیر امور خارجه وقت افغانستان، داکتر عبدالله عبدالله، اعلام کرد که حملات نیروهای آمریکایی در ولایت ارزگان منجر به کشته شدن ۴۴ غیرنظامی و زخمی شدن نزدیک به ۱۲۰ تن دیگر شده است. یکی از این حملات حتی بر یک محفل پیش‌عروسی انجام شد و تأثیر آن بر شش قریه منطقه حس شد.

دولت انتقالی حامد کرزی برای آن شکل نگرفته بود که سر اسامه بن لادن را بر سینی نقره‌ای تقدیم رئیس‌جمهور وقت آمریکا کند. همچنین، جنگ به راه افتاده توسط آمریکا به شکست تروریسم در افغانستان منجر نشد. گزارش‌ها حاکی است که جورج دبلیو بوش، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، پیش از ارائه هرگونه شواهد، به کابینه خود وعده داده بود که

دوره اول ریاست جمهوری حامد کرزی | ۳۴۵

دلایل لازم برای توجیه جنگ در عراق را فراهم خواهد کرد. در نتیجه، پس از آن که هیچ سلاح کشتار جمعی در عراق یافت نشد و شواهدی از حضور القاعده نیز در آن کشور موجود نبود، دولت آمریکا تمرکز نظامی و مالی خود را به سمت عراق معطوف کرد و جنگی طولانی و ویرانگر در هر دو کشور افغانستان و عراق آغاز شد.



دیک چنی، معاون رئیس جمهور ایالات متحده، و حامد کرزی، رئیس جمهور افغانستان، در کابل - ۷ دسمبر ۲۰۰۴



رئیس جمهور حامد کرزی و رئیس جمهور جورج دبلیو بوش در کنفرانس خبری در کابل.



رئیس جمهور کرزی در کابل، در حال اهدای نشان «وزیر محمد اکبر خان»
به جورج بوش، رئیس جمهور آمریکا



رئیس جمهور بوش در دیدار با معاونان رئیس جمهور، آقایان قسیم فهیم و کریم خلیلی





دیدار گرم و دوستانه رئیس‌جمهور کرزی با رئیس‌جمهور بوش در ایالات متحده



برگزاری مراسم تشییع جنازه اعلیحضرت محمد ظاهر شاه، شاه اسبق، در تاریخ ۲۴ جولای ۲۰۰۷



دوره دوم ریاست جمهوری حامد کرزی و کمپین انتخاباتی وی

۲۰۱۴-۲۰۰۹

پیش از انتخابات ریاست جمهوری افغانستان که قرار بود در تاریخ ۲۰ آگست ۲۰۰۹ برگزار شود، انتظار می رفت که حامد کرزی در این انتخابات شکست بخورد، زیرا محبوبیت وی در میان مردم به شدت کاهش یافته بود. بسیاری از شهروندان او را مسئول ناکامی هایی می دانستند که پس از سقوط حکومت طالبان گریبان گیر افغانستان شد و همچنین مسئول عقب ماندگی ها در روند بازسازی کشور. علاوه بر این، مردم حکومت کرزی را به فساد گسترده، بازگشت طالبان نوظهور و ناکامی در مهار قاچاق مواد مخدر متهم می کردند. این نارضایتی عمومی موجب شد پیش بینی شود که وی در انتخابات شکست خواهد خورد و در نتیجه، انگیزه بسیاری از افغان ها برای مشارکت در انتخابات کاهش یافت و امید به توسعه پس از انتخابات کم رنگ شد.

در تاریخ ۲۰ آگست ۲۰۰۹، انتخابات ریاست جمهوری برگزار شد، اما با چالش ها و جنجال های گسترده ای همراه بود که ناشی از نگرانی های امنیتی، مشارکت پایین رأی دهندگان و ادعاهای تقلب در صندوق های رأی بود. با این حال، حامد کرزی کمی بیش

از ۵۰ درصد آرا را کسب کرد. بر اساس بررسی‌های کمیسیون سازمان ملل متحد، بخش قابل توجهی از آرای وی مشکوک به تقلب بود که منجر به کاهش شمار آرای او و کشیده شدن انتخابات به دور دوم شد، تا با رقیب اصلی‌اش، وزیر امور خارجه عبدالله، رقابت کند. دور دوم انتخابات قرار بود در تاریخ ۷ نومبر ۲۰۰۹ برگزار شود، اما داکتر عبدالله عبدالله به دلیل نگرانی از فساد و تقلب در روند رأی‌گیری، از شرکت در دور دوم کناره‌گیری کرد و بدین ترتیب حامد کرزی به عنوان برنده انتخابات اعلام شد.

در تاریخ ۱ دسمبر ۲۰۰۹، رئیس‌جمهور ایالات متحده، باراک اوباما، اعلام کرد که شمار بیشتری از نیروهای آمریکایی به افغانستان اعزام خواهند شد تا نفوذ در حال گسترش طالبان کاهش یافته و رشد القاعده مهار شود. او همچنین از حامد کرزی خواست تا برای مبارزه با فساد در دولت تلاش کند و ارتشی مؤثر و پلیس ملی کارآمدتری ایجاد نماید تا امنیت کشور بهبود یافته و روند بازسازی تسهیل گردد.

در سال ۲۰۰۹، شمار تلفات غیرنظامیان بیش از سال‌های گذشته از زمان سقوط حکومت طالبان در سال ۲۰۰۱ بود. بر اساس گزارش هیئت معاونت سازمان ملل متحد در افغانستان (یوناما)، در این سال ۲۴۱۲ غیرنظامی کشته و ۳۵۶۶ نفر دیگر زخمی شدند؛ این آمار نشان‌دهنده افزایش ۱۴ درصدی نسبت به سال قبل بود. یوناما گزارش داد که دوسوم این تلفات ناشی از فعالیت گروه‌های ضد دولتی، یک‌چهارم (۵۹۶ نفر) مربوط به عملیات نیروهای تحت رهبری آمریکا و مرگ ۱۸۶ نفر دیگر به هیچ یک از طرفین به‌طور قطعی قابل نسبت نبود. همانند سال‌های گذشته، حملات هوایی و بمباران‌های هوایی توسط ایالات متحده و متحدانش عامل اصلی تلفات غیرنظامیان بود و در این حملات ۳۵۹ نفر کشته شدند. یوناما همچنین تأکید کرد که در صورتی که وضعیت غیرنظامیان قربانیان قابل تشخیص نباشد، مرگ آنان در آمار رسمی جنگ ثبت نمی‌شود؛ بنابراین امکان دارد شمار واقعی قربانیان غیرنظامی در افغانستان بیش از آمار گزارش شده باشد.

در تاریخ ۱۱ می ۲۰۰۹، وزیر دفاع ایالات متحده، رابرت گیتس، فرمانده نیروهای خارجی مستقر در افغانستان را برکنار کرد. جنرال مک‌کریستال به عنوان فرمانده جدید،

دوره اول ریاست جمهوری حامد کرزی | ۳۵۱

جایگزین جنرال مک‌کیرفن شد. یکی از نخستین اقدامات مک‌کریستال پس از به‌دست گرفتن فرماندهی، کاهش حملات هوایی با هدف جلوگیری از تلفات غیرنظامیان بود. رهبران افغان پیش‌تر خواستار توقف حملات هوایی و عملیات‌های شبانه بر خانه‌های مردم شده بودند. بر همین اساس، در تاریخ ۲ جولای ۲۰۰۹، فرمانی از سوی فرمانده جدید صادر شد تا میزان تلفات در افغانستان کاهش یابد.

مردم افغانستان طی هشت سال گذشته از آغاز جنگ متحمل خسارات گسترده‌ای شده‌اند، از جمله از دست دادن منابع معیشتی، بی‌جاشدن، تخریب خانه‌ها و آسیب به اموال شخصی. در گزارشی که توسط جنرال مک‌کریستال ارائه شد، آمده بود که تلفات غیرنظامیان و خسارات جانبی وارده بر خانه‌ها و املاک، ناشی از اتکای بیش از حد بر قدرت آتش و تدابیر حفاظتی بوده و اعتبار آیساف را در میان مردم افغانستان به شدت تضعیف کرده است.

پس از پایان دوره انتخابات در ۲۰ آگست، سازمان ملل متحد در سپتامبر ۲۰۰۹ اعلام کرد که این سال مرگبارترین سال برای مردم افغانستان بوده است؛ به‌طوری که از آغاز سال تا ماه آگست، ۱۵۰۰ نفر جان خود را از دست داده‌اند. در این گزارش آمده بود: «آگست مرگبارترین ماه از آغاز سال ۲۰۰۹ بود... ارقام نشان می‌دهد که در ماه‌های اخیر، هم ناامنی افزایش یافته و هم خشونت‌های مرتبط با انتخابات شدت یافته است.»

یوناما (هیئت معاونت سازمان ملل متحد در افغانستان) اعلام کرد که از مجموع تلفات غیرنظامیان، ۶۸ درصد به گروه‌های مخالف دولت و ۲۳ درصد ناشی از حملات هوایی نیروهای نظامی تحت رهبری ایالات متحده و دیگر نیروهای بین‌المللی بوده است. با این حال، ۹ درصد دیگر از تلفات به‌صورت قطعی به هیچ‌یک از طرف‌ها نسبت داده نشد. مجموع تلفات غیرنظامیان نشان‌دهنده افزایش تقریباً ۳۱ درصدی نسبت به آمار سال گذشته بود، زمانی که ۱۱۴۵ غیرنظامی کشته شده بودند. طبق گزارشی که توسط سازمان ملل منتشر شد، طالبان مسئول ۷۶ درصد تلفات غیرنظامیان در سال ۲۰۰۹، ۷۵ درصد در سال ۲۰۱۰ و ۸۰ درصد در سال ۲۰۱۱ شناخته شده‌اند.

در سال ۲۰۰۹، سرهنگ ریچارد کمپ، فرمانده پیشین نیروهای بریتانیایی مستقر در افغانستان و هماهنگ‌کننده امور اطلاعاتی دولت بریتانیا، تاکتیک‌ها و استراتژی گروه افراط‌گرای حماس در غزه را با عملکرد طالبان در افغانستان مقایسه کرد. کمپ اظهار داشت که طالبان در جنوب افغانستان، همانند حماس در غزه، در مخفی شدن در میان جمعیت غیرنظامی مهارت ویژه‌ای دارند و از این طریق امنیت خود را تأمین می‌کنند. وی همچنین اشاره کرد که طالبان زنان و کودکان را در فنون جنگ، جمع‌آوری اطلاعات و قاچاق سلاح و مهمات بین مناطق مختلف آموزش می‌دهند و شمار بمب‌گذاران انتحاری زن نیز در حال افزایش بود. به گفته کمپ، استفاده طالبان از زنان به عنوان سپر انسانی برای افراد مسلح در جریان درگیری با نیروهای ناتو به یک روند معمول تبدیل شده بود. علاوه بر این، گزارش‌ها حاکی بود که مدارس و منازل مسکونی اغلب با تله‌های انفجاری تجهیز می‌شدند، در حالی که تک‌تیراندازان طالبان در خانه‌هایی پناه می‌گرفتند که زنان و کودکان در آن حضور داشتند.

در حالی که اکثر اعتراضات در افغانستان متوجه اقدامات نظامی بین‌المللی و تلفات غیرنظامیان بود، در تاریخ ۲۴ اکتبر ۲۰۰۸، نزدیک به یک هزار نفر از ساکنان شهر مهترلام در شرق کشور دست به اعتراض زدند. این معترضان طالبان را به دلیل کشتار جمعی ۲۶ مرد جوان مورد انتقاد قرار دادند. به گفته سخنگوی طالبان، این افراد هدف قرار گرفته بودند زیرا عضو نیروهای امنیتی افغانستان یا تازه‌جذب‌شدگان بودند. با این حال، گزارش رسمی دولت نشان می‌داد که این افراد هیچ ارتباطی با نیروهای امنیتی نداشتند و در واقع شهروندانی بودند که برای یافتن کار به ایران سفر کرده بودند.

در بحث تلفات غیرنظامیان مرتبط با گروه‌های افراطی، باید توجه داشت که شورش‌ها و مقاومت‌های مسلحانه در افغانستان علیه دولت و نیروهای خارجی تنها به طالبان محدود نمی‌شوند، بلکه شامل گروه‌ها و افراد مختلف با اهداف و مقاصد متفاوت‌اند که به‌طور مستقل عمل می‌کنند و نمی‌توان همه آن‌ها را مستقیماً به طالبان نسبت داد.

بدون تردید، نیروهای آمریکایی و متحدان‌شان نیز در افغانستان همانند طالبان باعث

دوره اول ریاست جمهوری حامد کرزی | ۳۵۳

کشته شدن غیرنظامیان شده اند. همچنین شواهد نشان می دهد که ایالات متحده در سال ۲۰۰۸ بیشترین حملات هوایی را در افغانستان انجام داد و در طول هفت ماه نخست آن سال، بیش از هشت هزار پوند بمب پرتاب شد که بالاترین میزان از آغاز جنگ در سال ۲۰۰۱ بود. سال ۲۰۰۸ به سرعت به مرگبارترین سال برای غیرنظامیان و همچنین نیروهای غربی مستقر در افغانستان تبدیل شد.

علاوه بر این، انتشار ویدئویی در سال ۲۰۱۲ که در آن نیروهای آمریکایی و متحدان ناتو بر پیکر جنگجویان طالبان ادرار می کردند، در رسانه های اینترنتی مانند یوتیوب و TMZ بازتاب گسترده ای یافت و خشم و انزجار زیادی را در خاورمیانه و افغانستان برانگیخت.



نیروهای اشغالگر در حال ادرار روی جنگجویان طالبان

در این تصویر، چهار سرباز آمریکایی در لباس نظامی دیده می شوند که در حال خنده و شوخی هستند، در حالی که بر روی اجساد که برخی منابع خبری آن ها را جنگجویان کشته شده طالبان معرفی کرده اند، ادرار می کنند. در کنار اجساد یک زنبیل مشاهده می شود که نشان دهنده روستایی بودن محل حادثه است. اجساد بر زمین افتاده و یکی از آن ها دارای آثار خونریزی به نظر می رسد. یکی از سربازان جملاتی مانند «روزت خوش رفیق»، «مثل

یک دوش طلایی» و «آره!» بیان می‌کند. تا کنون مکان دقیق وقوع این حادثه مشخص نشده و هیچ اطلاعات قطعی در دست نیست که آیا این اجساد متعلق به شورشیان بودند یا غیرنظامیان بی‌گناه.

سی.آی.ای و حکومت ایران: پیوند مالی

روزنامه نیویارک تایمز در تاریخ ۲۸ اپریل ۲۰۱۳ فاش ساخت که از دسمبر ۲۰۰۲ تا زمان نشر این گزارش، اداره کرزی میلیون‌ها دالر پول نقد را به صورت پنهانی از طریق سیا (CIA) دریافت کرده بود. این پول‌ها در قالب کمک‌های سیاه برای تأثیرگذاری بر اداره و حکومت افغانستان پرداخت می‌شد. به گزارش نیویارک تایمز، این پول‌های نقد که به حکومت داده می‌شد، هیچ‌گونه محدودیت یا نظارتی برای نحوه مصرف‌شان نداشتند. طبق گفته یکی از مقامات امریکایی که نامش افشا نشده، بزرگ‌ترین عامل گسترش فساد در حکومت افغانستان، ایالات متحده بود.

در تاریخ ۱۷ جون ۲۰۱۳، در پی پرسش‌های سناتور باب کورکر در تاریخ‌های ۲ می، ۱۴ می و ۱۳ جون، مبلغ ۷۵ میلیون دالر که برای تمویل روند انتخابات افغانستان اختصاص یافته بود، متوقف شد. دلیل توقف این پول، تقاضای شفافیت درباره فعالیت‌های مالی سیا در افغانستان بود، که تاکنون نیز به آن پاسخ رسمی داده نشده است.

همچنین مشخص شد که حامد کرزی میلیون‌ها دالر پول نقد از حکومت ایران نیز دریافت کرده بود. کرزی توضیح داد که این پول‌ها به عنوان هدیه از طرف ایران داده شده و برای بازسازی ارگ ریاست جمهوری از طریق یک روند شفاف به مصرف رسیده‌اند. او گفت که این موضوع را حتی با رئیس‌جمهور وقت امریکا، جورج بوش در دیدارش در کمپ دیوید به صورت آشکار مطرح کرده بود.

فساد

روزنامه نیویارک تایمز در گزارش دیگری فاش ساخت که بسیاری از اعضای خانواده کرزی با سوءاستفاده از نفوذ خود در ساختار حکومت، به ثروت و قدرت قابل ملاحظه‌ای

دوره اول ریاست جمهوری حامد کرزی | ۳۵۵

دست یافته‌اند. بر بنیاد شاخص ادراک فساد سازمان بین‌المللی شفافیت (Transparency International Corruption Perception Index)، افغانستان در رده آخر جدول، در کنار کشورهای کوریای شمالی و سومالیا قرار داشت.

برادر رئیس‌جمهور کرزی، محمود کرزی، بعداً به رسوایی مالی مرتبط با بانک کابل پیوند داده شد. طبق اسناد بانک، محمود با داشتن ۷ درصد سهم، سومین سهام‌دار بزرگ این بانک بود. بانک کابل در سرمایه‌گذاری‌هایش در ویلاهایی واقع در پالم جمیره، دویی متحمل زیان شد. این ویلاها به نام شیرخان فرنود، رئیس بانک، ثبت شده بودند. محمود یکی از این ویلاها را به قیمت ۷ میلیون درهم از فرنود خرید، با پولی که از خود بانک کابل گرفته بود، و چند ماه بعد همان ویلا را به قیمت ۴/۱۰ میلیون درهم فروخت. افزون بر این، افشا شد که محمود سهام بانک را از طریق قرضه‌ای که خودش از همان بانک گرفته بود، خریداری کرده بود و همان سهم‌ها را به عنوان ضمانت استفاده کرده بود.

حامد کرزی در گذر زمان بارها اذعان کرده بود که فساد در کشور یک مشکل جدی است، اما او جامعه جهانی را مقصر می‌دانست. او ادعا می‌کرد که شیوه توزیع قراردادها از سوی جامعه بین‌المللی در گسترش فساد نقش داشته است. کرزی همچنان گفت که "برداشت از فساد" در افغانستان یک استراتژی سیاسی است که منتقدان برای تضعیف حکومت او استفاده می‌کنند.

در سال ۲۰۱۱، افغانستان و پاکستان در قالب موافقت‌نامه‌ی ترانزیت تجارتي افغان-پاکستان، توافق‌نامه‌ای را امضا کردند که هدف آن گسترش مثبت تجارت در منطقه بود.

مرگ غیرنظامیان در سال ۲۰۰۹

هیئت معاونت سازمان ملل متحد در افغانستان (یوناما) اعلام کرد که در سال ۲۰۰۹، ۵۹۶ غیرنظامی افغان توسط نیروهای بین‌المللی کشته شده‌اند، که این رقم یک‌چهارم مجموع تلفات غیرنظامیان در آن سال (۲۴۱۲ نفر) را تشکیل می‌دهد.

انتقادات بین‌المللی

منتقدان بین‌المللی در طی سال‌های متمادی حکومت کرزی را به دلایل مختلف مورد انتقاد قرار داده‌اند. تا سال ۲۰۰۹، این انتقادات متوجه ناتوانی در مهار بازگشت طالبان، فساد نظام‌مند در حکومت، و تقلب در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۹ بود.

حامد کرزی بار دیگر از موضع خود و حکومتش در مورد تقلب در انتخابات دفاع کرد. او گفت که بیشتر ادعاهای تقلب ساختگی بودند. در گفتگو با رسانه‌ها، کرزی پذیرفت که در انتخابات مواردی از تقلب و بی‌نظمی وجود داشت، اما همچنان تأکید کرد که انتخابات عمدتاً آزاد و دموکراتیک برگزار شده بود. او افزود که افغانستان دارای مشکلات خاص خود است، اما منتقدان باید درک کنند که افغانستان روش‌ها و استراتژی‌های خاص خود را برای مقابله با این مشکلات دارد. او گفت که تمرکز منتقدان باید روی کمک به بهبود سیستم حقوقی کشور باشد، نه صرفاً انتقاد کردن از افغانستان.

شما ممکن است گیلان را نیمه‌خالی یا نیمه‌پر ببینید، اما من آن را نیمه‌پر می‌بینم، و دیگران آن را نیمه‌خالی می‌بینند.

در تاریخ ۲۸ جنوری ۲۰۱۰، در کنفرانس لندن در مورد افغانستان، دولت افغانستان اعلام کرد که در نظر دارد تا در طی سه سال آینده، مسئولیت تأمین امنیت در بخش اعظم مناطق ناامن کشور را به‌دست گیرد و خود مسئول تأمین امنیت مردم در این مناطق شود. همچنان گفته شد که هدف نهایی این است که افغانستان تا پنج سال آینده کنترل کامل سراسر کشور را در اختیار گیرد. این برنامه شامل افزایش شمار نیروهای اردوی ملی به ۱۷۱۶۰۰ نفر و پولیس به ۱۳۴۰۰۰ نفر تا ماه اکتوبر ۲۰۱۱ می‌بود، که قرار بود زمینه‌ساز آغاز خروج نیروهای امریکایی در ماه جولای ۲۰۱۱ گردد.

وزیر خارجه ایالات متحده، هیلاری کلinton، گفت که «این یک استراتژی خروج نیست، بلکه برای این است که به مردم افغانستان کمک کنیم تا مسئولیت تأمین امنیت خود را به‌دست گیرند.» او افزود که به‌دلیل بهبود در مختل ساختن فعالیت‌های گروه القاعده و طالبان، رئیس‌جمهور ایالات متحده باراک اوباما در تاریخ ۱۶ دسمبر ۲۰۱۰ اعلام کرد که

دوره اول ریاست جمهوری حامد کرزی | ۳۵۷

روند خروج نیروهای امریکایی از افغانستان در جولای ۲۰۱۱ آغاز خواهد شد.

رئیس جمهور اظهار داشت که ایالات متحده در مسیر درست برای رسیدن به اهداف تعیین شده حرکت می کند و حالا آماده است تا از ماه جولای شمار نیروهایش در افغانستان را کاهش دهد. او افزود که این روند کاهش نیروها ادامه خواهد یافت و در سال ۲۰۱۴ پایان خواهد یافت.

در برابر رسانه های جهانی، رئیس جمهور گزارشی را درباره ارزیابی جنگ افغانستان ارائه کرد که نتیجه تلاش مشترک میان نهادهای نظامی، دیپلماتیک و اطلاعاتی ایالات متحده بود، که از اواسط اکتوبر ۲۰۱۰ آغاز شده بود. بر اساس هدایت رئیس جمهور، قرار بود تا در ظرف یک سال، استراتژی دسمبر ۲۰۰۹ در آکادمی نظامی وست پوینت مورد بازبینی قرار گیرد.

از تاریخ ۱۶ نومبر تا ۱ دسمبر بیش از هشت جلسه در سطح گروه های کاری و معاونین برگزار شد. افزون بر آن، یک تیم بین نهادی (Interagency) از تاریخ ۲۵ اکتوبر تا ۴ نومبر به افغانستان و پاکستان سفر کرد تا وضعیت را با رهبران دو کشور مورد بررسی قرار دهد.

نسخه خلاصه شده این گزارش نهایی، جزئیات مشخصی درباره تعداد یا سرعت خروج نیروها ارائه نکرد و همچنین از بیان اهداف و دستاوردهای واضح خودداری کرد، که این خود فضای انعطاف پذیری برای تصمیم گیری های آینده ایجاد می کرد.

به گزارش، تلاش های هماهنگ بین نهادی در سال ۲۰۱۰ باعث آغاز روند خروج تدریجی و مسئولانه نیروها گردید و زمینه برای انتقال مسئولیت های امنیتی به افغان ها از جولای ۲۰۱۱ فراهم شد.

در پایان گزارش آمده است که افزایش نیروها در کشور، نتایج مثبتی به بار آورد، زیرا سبب تضعیف نفوذ طالبان و کاهش قدرت آنان در مناطقی شد که پیش از آن، تسلط یافته بودند. با این حال، گزارش هشدار داد که این دستاوردها همچنان "شکنده و برگشت پذیر" باقی مانده اند.

سخنرانی کاهش نیروها در سال ۲۰۱۱

در تاریخ ۲۲ جون ۲۰۱۱، رئیس‌جمهور اوباما در جریان سخنرانی‌ای خطاب به ملت آمریکا اعلام کرد که تا پایان سال، ده هزار سرباز آمریکایی از افغانستان خارج خواهند شد و قصد دارد تا تابستان ۲۰۱۲، بیست و سه هزار سرباز دیگر نیز از کشور خارج شوند. او همچنین گفت که روند تدریجی خروج نیروهای آمریکایی از افغانستان تا زمانی ادامه خواهد یافت که دولت افغانستان بتواند به طور کامل سیستم امنیتی خود را در کشور تطبیق کند. این تصمیم در حالی اتخاذ شد که القاعده در وضعیت ضعیف‌تری قرار داشت. او اشاره کرد که این گروه تروریستی، که پایگاهی در افغانستان داشت، دیگر تهدیدی برای ایالات متحده محسوب نمی‌شود. طبق گزارش‌ها، حدود شصت و هشت هزار سرباز در افغانستان تا پاییز ۲۰۱۲ باقی خواهند ماند. به نقل از هافینگتن پست، جنرال جان آلن، فرمانده نیروهای بین‌المللی کمک به امنیت (ISAF)، گفته بود که بیست و سه هزار سرباز از مجموع هشتاد و هشت هزار نیروی آمریکایی تا ۳۰ سپتامبر ۲۰۱۲ به خانه بازخواهند گشت و در نتیجه، حدود شصت و پنج هزار سرباز تا مرحله دوم کاهش نیروها در کشور باقی خواهند ماند.

آغاز روند کاهش نیرو و برنامه‌ها برای پایان جنگ افغانستان - ۲۰۱۱

روند خروج نیروهای آمریکایی از افغانستان در تاریخ ۱۳ جولای ۲۰۱۱ آغاز شد. در این تاریخ، ۶۵۰ سرباز طبق برنامه‌های کاهش نیرو که توسط رئیس‌جمهور اوباما اعلام شده بود، افغانستان را ترک کردند. از جمله واحدهایی که در نخستین مرحله افغانستان را ترک کردند، شامل «گردان اول گارد ملی ارتش، هنگ ۱۳۴ سواره‌نظام» مستقر در کابل و «گردان اول گارد ملی ارتش و هنگ ۱۱۳ سواره‌نظام» مستقر در ولایت پروان بودند. ایالات متحده همراه با متحدان ناتوی خود در تاریخ ۱۸ اپریل ۲۰۱۲ برنامه‌هایی را نهایی کرد تا به صورت رسمی جنگ در افغانستان را پایان دهند. در این راستا سه تعهد اصلی صورت گرفت:

نخست، انتقال نقش اصلی جنگ به نیروهای افغان؛
دوم، حفظ شماری از نیروهای بین‌المللی پس از سال ۲۰۱۴ در افغانستان؛
و سوم، تأمین میلیاردها دالر بودجه برای نیروهای مسلح افغانستان در هر سال.



رئیس‌جمهور کرزی و رئیس‌جمهور اوباما در حال تبادل توافق‌نامه استراتژیک

پس از امضای این توافق‌نامه، رئیس‌جمهور آمریکا برنامه‌هایی را برای پایان مسئولانه جنگ در افغانستان به شرح زیر ترتیب داد:

۱. فراخوان خروج بیست و سه هزار سرباز آمریکایی تا پایان تابستان ۲۰۱۲؛
۲. انتقال مسئولیت عملیات‌های جنگی به نیروهای افغان تا پایان سال ۲۰۱۳، در حالی که نیروهای آیساف همچنان به آموزش، مشوره‌دهی و کمک به نیروهای افغان ادامه داده و در صورت نیاز در کنار آن‌ها بجنگند؛
۳. خروج کامل نیروهای نظامی ایالات متحده از افغانستان تا پایان سال ۲۰۱۴، به استثنای مربیانی که برای آموزش و حمایت باقی خواهند ماند و گروه کوچکی از نیروها که وظیفه اصلی آن‌ها مقابله با القاعده از طریق عملیات‌های ضدتروریستی خواهد بود.

نشست ناتو در شیکاگو: خروج نیروها و حضور درازمدت

کنفرانس توکیو درباره افغانستان

رئیس‌جمهور کرزی در جریان سخنرانی در این کنفرانس به کشورهای کمک‌کننده اطمینان داد که دولت افغانستان با عزم قوی‌تری برای مبارزه با فساد در کشور گام خواهد برداشت و از جامعه بین‌المللی خواست تا در این مسیر از افغانستان حمایت کند. او گفت: «ما باید به‌طور مشترک با اقداماتی که فساد را تغذیه می‌کند و مشروعیت و کارآمدی نهادهای ملی را زیر سؤال می‌برد، مقابله کنیم».

کمک‌هایی که دولت افغانستان دریافت می‌کرد، به‌طور مداوم توسط جامعه جهانی بررسی می‌شد تا اطمینان حاصل شود که این کمک‌ها در راستای اهدافی مصرف می‌شود که مورد تأیید و پشتیبانی تمویل‌کنندگان قرار دارد. مکانیسم‌های شدید نظارتی برای بررسی چگونگی مصرف این کمک‌ها در نظر گرفته شده بود. وزیر خارجه ایالات متحده، هیلاری کلینتون، تأکید کرد که نیاز جدی به اصلاحات وجود دارد تا دستاوردهای افغانستان حفظ شود. او گفت که این اصلاحات شامل مبارزه با فساد، بهبود حکومت‌داری، تطبیق حاکمیت قانون، و افزایش دسترسی مردم افغانستان، به‌ویژه زنان، به فرصت‌های اقتصادی می‌باشد.

در کنفرانس توکیو توافق شد که یک کنفرانس پیگیری در سال ۲۰۱۴ در بریتانیا برگزار شود. هدف این نشست بررسی پیشرفت‌های کلی با تأکید بر اصل مسئولیت‌پذیری متقابل و مرور روندهای نظارتی در افغانستان بود تا از استفاده نادرست کمک‌ها توسط مقامات فاسد جلوگیری شود.

واگذاری مسئولیت‌های امنیتی و تعلیق آموزش پولیس محلی افغان

برنامه ایالات متحده این بود که مسئولیت تأمین امنیت را تا پایان سال ۲۰۱۴ به نیروهای امنیتی محلی افغان واگذار کند. تلاش‌هایی در این راستا از قبل آغاز شده بود و برخی از نیروها از افغانستان خارج شده بودند. اما رئیس‌جمهور آمریکا هنوز تاریخ

دوره اول ریاست جمهوری حامد کرزی | ۳۶۱

مشخصی برای بازگشت کامل نیروها به خانه اعلام نکرده بود. در تاریخ ۱ سپتامبر ۲۰۱۲، باراک اوباما اعلام کرد که او «برنامه‌ای مشخص برای بازگرداندن نیروهای مان از افغانستان تا پایان سال ۲۰۱۴» دارد.

با این حال، در تاریخ ۲ سپتامبر ۲۰۱۲، جی کارنی، سخنگوی کاخ سفید، در توضیح سخنان رئیس‌جمهور گفت که اوباما هیچ‌گاه نگفته است که تمام نیروها بازخواهند گشت، بلکه تنها گفته بود که برنامه بر واگذاری مسئولیت‌ها به نیروهای امنیتی افغان تا پایان سال ۲۰۱۴ متمرکز است. او افزود که تمام نیروها تا آن زمان خارج نخواهند شد. کارنی گفت: «همه می‌دانند که سیاست رئیس‌جمهور چیست؛ یعنی انتقال کامل مسئولیت امنیت به افغان‌ها تا سال ۲۰۱۴، و ما در مورد مراحل تطبیق این سیاست کاملاً شفاف بوده‌ایم. همان‌گونه که در عراق، این به معنای آن است که اگرچه ممکن است همه نیروهای آمریکایی خارج نشده باشند، اما نیروهای امنیتی افغان به‌طور کامل مسئولیت امنیت را به دوش خواهند داشت و نیروهای آمریکایی به‌تدریج کاهش خواهند یافت».

طرح ایالات متحده برای آغاز مذاکرات صلح با طالبان منجر به توقف مذاکرات امنیتی دوجانبه بین آمریکا و افغانستان شد. این مذاکرات در تاریخ ۱۹ جون ۲۰۱۳ فروپاشید. به گفته‌ایمل فیضی، سخنگوی ریاست‌جمهوری، زمانی که با خبرگزاری رویترز صحبت می‌کرد، رئیس‌جمهور کرزی تصمیم گرفت که مذاکرات مربوط به پیمان امنیتی با ایالات متحده را متوقف کند، زیرا ایالات متحده در گفتار و کردار خود ناسازگاری نشان می‌داد و این امر روند صلح را آسیب می‌زد.

با این حال، جان کری، وزیر خارجه وقت آمریکا، در واکنش به تصمیم دولت افغانستان، در تاریخ ۱۹ جون ۲۰۱۳ طی تماس‌های تلفنی با کرزی گفت‌وگو کرد. مقام‌های رسمی اعلام کردند که بحران اخیر در مذاکرات تعیین‌کننده آینده حضور نیروهای آمریکایی در کشور است، و اگر توافقی حاصل نمی‌شد، این می‌توانست مانع خروج برنامه‌ریزی‌شده نیروها شود.

مطابق با «توافق‌نامه امنیتی دوجانبه» (BSA)، این توافق‌نامه اجازه می‌داد که شمار

محدودی از نیروهای نظامی و کارشناسان ضدتروریسم در کشور باقی بمانند. این مذاکرات بارها به دلیل اختلافات میان دو کشور با مانع مواجه شده بود، از جمله یکی از موضوعات اختلاف برانگیز این بود که نیروهای آمریکایی از پیگرد قانونی توسط جنرال جوزف دانفورد، فرمانده نیروهای ائتلاف آمریکا در آن زمان، پیش از تعلیق مذاکرات در گفت‌وگو با خبرنگاران اظهار داشت: «توافق‌نامه امنیتی دوجانبه برای هرگونه حضور پس از ۲۰۱۴ حیاتی است و لازم است که هر دو طرف این مذاکرات را جدی بگیرند.»

با این حال، مشخص نبود که رئیس‌جمهور کرزی مذاکرات را تا چه زمانی به تعویق خواهد انداخت. کرزی گفته بود که مذاکرات تنها در صورتی از سر گرفته خواهد شد که طالبان به طور مستقیم با دولت افغانستان و نه با دولت آمریکا وارد گفت‌وگو شوند. بدین ترتیب، کرزی مذاکرات امنیتی را به روند شکست‌خورده صلح پیوند زد و ایالات متحده را مسئول فشار آوردن بر طالبان برای گفت‌وگو با دولت افغانستان معرفی کرد.

ایالات متحده و افغانستان سرانجام بر سر توافق‌نامه امنیتی دوجانبه به توافق رسیدند، که به گفته سخنگوی وزارت خارجه ایالات متحده، جین ساکی، این توافق در آن زمان صرفاً یک پیش‌نویس از سند نهایی به‌شمار می‌رفت. او افزود که این سند هنوز در حال بررسی توسط مقام‌های آمریکایی بود. در نامه‌ای که از سوی رئیس‌جمهور باراک اوباما نگاشته شده بود، آمده بود که نیروهای آمریکایی در افغانستان تنها نقش آموزشی، مشورتی و کمک‌رسانی خواهند داشت. در بخش مربوط به کمک‌رسانی، رئیس‌جمهور تصریح کرده بود که نیروهای آمریکایی صرفاً در «عملیات کوچک ضدتروریستی» مشارکت خواهند کرد. این توافق‌نامه تاریخ پایان نداشت. در این پیش‌نویس ذکر شده بود که «مگر با توافق دوطرفه، نیروهای آمریکایی عملیات رزمی در افغانستان انجام نخواهند داد.» همچنین، سند اشاره می‌کرد که نیت هر دو طرف بر اساس حفاظت از منافع ملی ایالات متحده و افغانستان است، نه انجام عملیات ضدتروریستی، بلکه چنین عملیات‌هایی را ممنوع دانسته است.

مطابق این پیش‌نویس، نیروهای عملیات ویژه ایالات متحده صلاحیت انجام

دوره اول ریاست جمهوری حامد کرزی | ۳۶۳

یورش‌های ضدتروریستی به منازل خصوصی افغان‌ها را حفظ می‌کردند، اما این تلاش‌ها باید در هماهنگی و حمایت از عملیات نیروهای افغان صورت می‌گرفت. با این حال، هیچ عملیات نظامی‌ای بدون توافق دوطرفه میان ایالات متحده و افغانستان انجام نمی‌گرفت. بر اساس این ترتیبات، رهبری عملیات با نیروهای افغان بود و هرگونه عملیات نظامی ایالات متحده باید با رعایت کامل حاکمیت افغانستان و در نظر گرفتن کامل امنیت و سلامت شهروندان افغان، حتی در خانه‌های‌شان، اجرا می‌شد. همچنین در توافق‌نامه ذکر شده بود که نیروهای امریکایی مطابق به قوانین افغانستان و اصول درگیری ایالات متحده، هیچ هدف‌گیری‌ای علیه غیرنظامیان افغان، شامل منازل‌شان، انجام نخواهند داد.

در نامه‌ای خطاب به کرزی، رئیس‌جمهور اوباما نوشت: «نیروهای امریکایی نباید وارد منازل افغان‌ها برای عملیات نظامی شوند، مگر در شرایط فوق‌العاده که خطر فوری جانی برای اتباع امریکایی در میان باشد. ما همچنان نهایت تلاش خود را برای احترام به حرمت و کرامت افغان‌ها در خانه‌ها و زندگی روزمره‌شان خواهیم کرد، چنان‌که برای شهروندان خود می‌کنیم.» نهادهای قضایی افغانستان مستثنی شوند.

با این حال، در توافق‌نامه به تعداد مشخصی از نیروهای امریکایی که در کشور باقی می‌مانند اشاره‌ای نشده بود؛ اما رئیس‌جمهور کرزی گفت که ممکن است نزدیک به پانزده هزار سرباز ناتو در کشور باقی بمانند. در سوی دیگر، برآوردهای ایالات متحده نشان می‌داد که قرار بود شمار این نیروها از ده هزار نفر بیشتر نباشد. این توافق‌نامه به ایالات متحده اجازه حضور نامحدود در افغانستان را می‌داد، اما به گفته کرزی، این حضور نباید بیش از ده سال ادامه یابد.

در متن توافق‌نامه آمده بود که دولت ایالات متحده به تأمین مالی مداوم نیروهای امنیتی افغانستان متعهد است و این تمویل باید از طریق مقر مرکزی کابل هدایت شود.

طبق متن پیش‌نویس، ایالات متحده صلاحیت کامل قضایی بر نیروهای نظامی و کارمندان ملکی وزارت دفاع امریکا در افغانستان را دارا بود. این متن همچنین تصریح می‌کرد که ایالات متحده حق انحصاری در رسیدگی به تمام جرایم جنایی و مدنی نیروهای

خود را در افغانستان دارد و می‌تواند افراد متهم را در داخل خاک افغانستان محاکمه و مجازات کند. اما دولت افغانستان می‌توانست درخواست اخراج این افراد از قلمرو افغانستان را مطرح کند. همچنین در متن توافق‌نامه آمده بود که افراد متهم که توسط دولت افغانستان بازداشت می‌شوند، نباید در بازداشت مقامات افغان باقی بمانند و باید فوراً به ایالات متحده سپرده شوند. به‌طور مشخص، توافق‌نامه تأکید داشت که افراد متهم نباید بدون رضایت صریح دولت ایالات متحده به محاکم بین‌المللی سپرده شوند.

در مورد قراردادی‌های ملکی، توافق‌نامه به‌روشنی بیان می‌کرد که دولت افغانستان صلاحیت کامل بر آن‌ها دارد. این افراد اجازه پوشیدن یونیفورم نظامی نداشتند و تنها مطابق به قوانین و مقررات افغانستان می‌توانستند سلاح حمل کنند.

در دیباچه پیش‌نویس توافق‌نامه ذکر شده بود که ایالات متحده به‌دنبال ایجاد تأسیسات نظامی دائمی در افغانستان نیست و هیچ‌گونه حضوری که تهدیدآمیز برای افغانستان یا همسایگانش تلقی شود، نخواهد داشت. در این سند وعده داده شده بود که ایالات متحده از خاک افغانستان برای حمله به کشورهای دیگر استفاده نخواهد کرد. همچنین ذکر شده بود که ایالات متحده هیچ‌گونه عملیات رزمی در داخل کشور انجام نخواهد داد، ولی اگر حمله یا تهدید امنیتی‌ای صورت گیرد، این امکان وجود دارد که امریکا اقداماتی را روی دست گیرد. مطابق مفاد توافق‌نامه، ایالات متحده پس از سال ۲۰۱۴ با جدیت به تهدیدات نظامی یا خصمانه علیه افغانستان واکنش نشان خواهد داد.

بر اساس این توافق، نیروهای نظامی و کارمندان ملکی وزارت دفاع ایالات متحده از هرگونه نیاز به ویزا و مالیات معاف بودند. همچنین، تعرفه‌ها و مالیات‌های افغان بر ورود یا خروج کالاهایی که برای استفاده نیروهای امریکایی بود، اعمال نمی‌شد.

ضمیمه این پیش‌نویس مکان‌هایی را ذکر کرده بود که دولت افغانستان برای استفاده نیروهای امریکایی اختصاص داده بود، از جمله: کابل، بگرام (در شمال پایتخت و بزرگ‌ترین پایگاه امریکا)، مزار شریف در شمال، هرات در غرب، قندهار در جنوب، شیندند در ولایت هرات، ش orab در هلمند، گردیز در جنوب کابل، و جلال‌آباد در شرق

دوره اول ریاست جمهوری حامد کرزی | ۳۶۵

کشور. توافق نامه به ایالات متحده اجازه می داد که نیروهای خود را در این ۹ پایگاه، از جمله میدان های هوایی بگرام و قندهار مستقر کند. همچنان هواپیماهای نظامی اجازه پرواز به/از هفت پایگاه هوایی از جمله میدان هوایی بین المللی کابل را داشتند.

بر اساس این توافق نامه، نیروهای امریکایی اجازه داشتند از پنج گذرگاه مرزی، که در سند به عنوان نقاط رسمی ورود و خروج یاد شده بودند، تجهیزات خود را جابه جا کنند. با این حال، تمام پایگاه های نظامی پس از سال ۲۰۱۴ از نظر مالکیت و حاکمیت به دولت افغانستان واگذار می شد.

تصمیم لویه جرگه و عدم امضای توافق نامه امنیتی دوجانبه از سوی کرزی

لویه جرگه مشورتی بزرگان افغانستان همچنین خواستار رهایی فوری نوزده تبعه افغان شد که در زندان گوانتانامو نگهداری می شدند. آنان از ایالات متحده خواستند که تعهد قوی تری برای کمک به دفاع از کشور در برابر تهدیدهای کشورهای همسایه، به ویژه پاکستان، داشته باشد. جرگه همچنین توصیه کرد که ایالات متحده یک پایگاه نظامی جدید در افغانستان، پس از خروج نیروها در پایان سال ۲۰۱۴، ایجاد کند. این پایگاه قرار بود در ولایت بامیان در مرکز افغانستان تأسیس شود، جایی که نیروهای ناتو قبلاً حضور داشتند. بامیان منطقه ای است با جمعیت عمدتاً هزاره، اقلیت شیعه ای که پیش از جنگ تحت رهبری ایالات متحده، از سوی طالبان قتل عام شده بودند.

بر اساس تحلیل کارشناسان افغان، گروه هزاره پشت این پیشنهاد قرار داشت، در حالی که دست کم پنج کمیته از میان پنجاه کمیته لویه جرگه، با ماده ای که به ایالات متحده اجازه می داد در مورد اتباعش در افغانستان محاکمه های مدنی و جزایی برگزار کند، مخالفت نشان دادند. بزرگان جرگه همچنین توصیه کردند که در مواردی که ایالات متحده محاکمه هایی علیه افسران یا شهروندان خود در افغانستان انجام می دهد، خانواده های قربانیان افغان باید اجازه حضور در این محاکمه ها را داشته باشند و هزینه این حضور باید از سوی ایالات متحده پرداخت شود.

سرگذشت توطئه و دلیل امضا نکردن «توافق نامه امنیتی دوجانبه» از سوی کرزی

جنگ افغانستان توطئه بود:

رئیس جمهور حامد کرزی گفته است که او یک صلح طلب است و جنگ طولانی افغانستان هیچ گاه نباید اتفاق می افتاد، چراکه او آن را یک توطئه می دانست که در آن خون افغان ها ریخته شد و تلاشش همیشه بر آن بود که این توطئه را دفع کند.

کرزی در گفت وگویی با نشریه *The Atlantic* گفت که قدرت های غربی به دنبال یک رهبر دست نشانده بودند. او گفت: «آنان می خواستند من ضعیف باشم، در تقابل با دیگر رهبران کشور قرار بگیرم، منزوی باشم و رئیس جمهوری باشم که بتوانند از او استفاده کنند. بنابراین اهداف من با اهداف امریکایی ها یا ناتو متفاوت بود.»

در مورد سال های ابتدایی پس از سقوط طالبان در حمله تحت رهبری امریکا، کرزی یادآوری کرد که طالبان بدون جنگ و درگیری کشور را ترک کردند، اما امریکایی ها آن ها را مجبور به گرفتن دوباره سلاح کردند.

او گفت: «پاکستان نیز آماده و مشتاق بود که از این فرصت استفاده کند. پس جنگی در افغانستان ایجاد شد - در حالی که اصلاً جنگی وجود نداشت، نه جنگی بود و نه من هرگز می پذیرفتم که در کشور خودم درگیر جنگ شوم. من هیچ گاه فرمانده کل قوایی نخواهم بود که در بین مردم خود بجنگد. نه. خوشحالم که نبودم، و نخواهم بود.»

کرزی افزود که پس از خروج طالبان، امریکایی ها با افراد مسلح و میلیشیایی که استخدام کرده بودند و خودشان، طالبان را مجبور کردند که دوباره سلاح بردارند.

وقتی از او پرسیده شد که آیا به عنوان فرمانده کل قوای افغانستان در کنار سربازان افغان ایستاده و از قربانی های آن ها قدردانی کرده است، کرزی گفت: «من بارها این کار را کرده ام. من در کنار سربازان مان ایستاده ام، از ارتش مان حمایت کرده ام و شدیداً از آن ها دفاع می کنم. آنان فرزندان این خاک اند، جان خود را فدا می کنند. اما این جان ها در جنگی از دست می رود که جنگ ما نیست، بلکه توطئه ای است که ما قربانی آن شده ایم.»

او با تأسف گفت که نیروهای نظامی و امنیتی افغانستان در طول بیش از سی سال

دوره اول ریاست جمهوری حامد کرزی | ۳۶۷

گذشته فقط در داخل مرزهای کشور مشغول بوده‌اند، نه بیرون از آن. او افزود: «من نمی‌خواهم فرمانده جنگی باشم که در داخل مرزهای ما درگیری دارد. اگر روزی نوبت به دفاع از منافع و امنیت افغانستان در بیرون از مرزها برسد، وظیفه فرمانده کل قوا روشن و آشکار است - و آن وقت من آن را خواهم پذیرفت.»

کرزی گفت که صلح طلب بودن در افغانستان موضوع متفاوتی است. او گفت: «من هیچ‌گاه با کسی جنگ نخواهم کرد. اما هرگز وارد منازعه داخلی نخواهم شد، به‌ویژه جنگ داخلی. اکنون افغان‌ها در هر دو سوی جنگ در حال کشته شدن‌اند و این باید پایان یابد. به همین دلیل من هرگز نخواستم فرمانده کل قوا باشم که در آن یک افغان، افغان دیگری را بکشد. من آن جنگ را توطئه دیدم.»

او گفت: «در زبان پشتو به آن می‌گویند "افغان وژنه" و به فارسی "افغان‌کشی" - این واژه به انگلیسی قابل ترجمه نیست. از زمان تجاوز شوروی تا به امروز، همین روند ادامه داشته است. و نیروهای ما، سربازان ما، با خودشان مشغول‌اند.» (کابل - پژواک)



قتل عام دهقانان افغان توسط نیروهای ناتو

خروج ایالات متحده از افغانستان: برنامه برای سال‌های ۲۰۱۲، ۲۰۱۳ و ۲۰۱۴

کاهش نیرو در سال ۲۰۱۲

بر اساس اعلام جنرال جان آلن، فرمانده ارشد نیروهای ایالات متحده و ناتو مستقر در افغانستان، تقریباً نیمی از ۲۳ هزار نیروی امریکایی مستقر در افغانستان قرار بود تا تاریخ ۲۲ جولای ۲۰۱۲ از کشور خارج شوند. روند خروج نیروها در ماه‌های بعدی ادامه یافت و به گفته جنرال آلن، ماه اگست سنگین‌ترین ماه برای این روند بود، زیرا شمار زیادی از سربازان کشور را ترک کردند.

نیمی از این ۲۳ هزار نیرو، نیروهای رزمی بودند که بسیاری از آن‌ها از مناطق نسبتاً باثبات افغانستان، به‌ویژه شمال و غرب کشور خارج شدند. در ۲۱ سپتامبر ۲۰۱۲، وزیر دفاع ایالات متحده اعلام کرد که ۳۳ هزار نیرویی که در سال ۲۰۱۰ به افغانستان اعزام شده بودند، به کشورشان بازگشته‌اند. خروج این ۲۳ هزار نیرو از افغانستان از ماه جولای ۲۰۱۲ آغاز شده بود.

وزیر دفاع ایالات متحده در اعلام پایان «افزایش نیروها» گفت: «اکنون زمان آن است که به اهداف این افزایش نیروها اذعان کنیم-افزایش نیروها باعث شد که پیشروی طالبان در میدان جنگ متوقف شود و همچنین توانایی و شمار نیروهای امنیتی ملی افغانستان به‌گونه چشمگیری افزایش یابد. این رشد ما و شرکای ائتلاف ایساف را قادر ساخت که روند انتقال مسئولیت امنیت به رهبری افغان‌ها را آغاز کنیم، روندی که به‌زودی سراسر کشور و بیش از ۷۵ درصد جمعیت افغانستان را در بر خواهد گرفت. در عین حال، ضربه‌های سنگینی به رهبری القاعده وارد شده، در راستای هدف اصلی ما که همانا مختل‌سازی، نابودی و شکست القاعده و جلوگیری از ایجاد پناهگاه امن برای آن است.»

به گزارش نیویارک تایمز، زمانی که ایالات متحده و متحدانش درباره جدول زمانی برای واگذاری مسئولیت امنیتی به افغان‌ها توافق کردند و مأموریت به ضدتروریسم، آموزش و مشوره‌دهی تغییر یافت، امریکا باید زمان دقیق خروج ۶۸ هزار نیروی باقی‌مانده را مشخص می‌کرد. این روند قرار بود در نیمه سال ۲۰۱۳ انجام شود.

دوره اول ریاست جمهوری حامد کرزی | ۳۶۹

در سپتامبر ۲۰۱۲، ایالات متحده آخرین گروه از ۳۳ هزار نیروی افزوده را که با هدف کنترل جنگ افغانستان اعزام شده بودند، از کشور خارج کرد. با کاهش نیروها، فرماندهان امریکایی و ناتو نقش رهبری نیروهای را بر عهده گرفتند که از پایگاه‌های کمتری فعالیت می‌کردند و به افغان‌ها اجازه تسلط بیشتر در میدان نبرد داده شد.

کاهش نیرو در سال ۲۰۱۳

تعداد نیروهایی که قرار بود بعد از سال ۲۰۱۳ در افغانستان باقی بمانند، تا مارچ ۲۰۱۲ هنوز مشخص نشده بود، اما سه پیشنهاد در دست بررسی قرار داشت. گزینه‌ها شامل کاهش نیروها از ۶۸ هزار به ۵۸ هزار تا پایان سال ۲۰۱۲ بود و سپس کاهش بیشتر از ۳۸ هزار تا ۴۸ هزار نیرو تا جون ۲۰۱۳. این پیشنهاد در چارچوب برنامه کاهش تدریجی نیروها از سوی رئیس‌جمهور ایالات متحده ارائه شده بود.

فرماندهی نظامی ایالات متحده گزینه حفظ ۶۸ هزار نیرو را ترجیح می‌داد، زیرا این رقم امکان حضور قوی نیروهای امریکایی را در فصل جنگی تابستان ۲۰۱۳ فراهم می‌کرد. گزینه دوم کاهش سریع نیروها بود که در آن ۲۰ هزار نیرو تا پایان سال ۲۰۱۳ به ایالات متحده باز می‌گشتند و تنها نیروهای عملیات ویژه، نیروهای ضدتروریسم، مربیان، و برخی پرسنل پشتیبانی و امنیتی در افغانستان باقی می‌ماندند. این گزینه از سوی جو بایدن، معاون رئیس‌جمهور امریکا، پیشنهاد شده بود.

از سوی دیگر، بر اساس گفته دو مقام امریکایی آگاه از امور افغانستان، جنرال جان آلن پیشنهاد داده بود که ظرفیت نظامی قابل‌توجهی تا پایان فصل جنگی خزان ۲۰۱۳ حفظ شود، به نحوی که بیش از ۶۰ هزار نیروی امریکایی در افغانستان باقی بمانند.

سخنگوی پنتاگون اعلام کرد که ایالات متحده هنوز درباره رقم مشخصی برای تعداد نیروها در سال‌های ۲۰۱۳ و ۲۰۱۴ تصمیمی نگرفته است. وی افزود: «واقعیت این است که در جون ۲۰۱۱، رئیس‌جمهور اعلام کرد که نیروهای ما به‌طور پیوسته به کشور باز خواهند گشت، در حالی که مسئولیت امنیت به افغان‌ها انتقال می‌یابد-و این موضوع هنوز

هم پابرجاست.»

در سخنرانی سالانه رئیس‌جمهور اوباما در سال ۲۰۱۳، وی اعلام کرد که ایالات متحده متعهد است تا سطح نیروهای خود را از ۶۸ هزار به ۳۴ هزار تن تا فبروری ۲۰۱۴ کاهش دهد. به گفته یکی از مقامات دولتی که نامش فاش نشد، این تصمیم بر اساس مشورت با تیم‌های نظامی و امنیت ملی، رئیس‌جمهور کرزی و شرکای بین‌المللی اتخاذ شد.

ایالات متحده این برنامه را که به نام «رویکرد مرحله‌ای» توسط جنرال آلن شهرت یافت، پذیرفت. طبق گزارش نیویارک تایمز، این برنامه به تفصیل شرح داده بود که نیروهای امریکایی از ۶۶ هزار نفر به ۶۰۵۰۰ نفر تا پایان می ۲۰۱۳ کاهش می‌یابند؛ سپس تا پایان نومبر ۲۰۱۳ به ۵۲۵۰۰ نفر می‌رسند؛ و در نهایت تا پایان فبروری ۲۰۱۴ به ۳۲۰۰۰ نفر کاهش خواهند یافت.

اما در مقابل، روزنامه واشنگتن پست ارقام متفاوتی ارائه داد. طبق گزارش این روزنامه، نیروهای امریکایی از ۶۸ هزار به ۶۰ هزار نفر تا پایان می ۲۰۱۳، و سپس به ۵۲۵۰۰ نفر تا پایان نومبر همان سال کاهش می‌یابند.

بر اساس گزارش *Long War Journal*، تعداد نیروهای ایالات متحده در افغانستان در سال ۲۰۱۴ به میان ۱۰ هزار تا ۲۰ هزار نفر کاهش می‌یافت. این نیروها شامل نیروهای ویژه، نیروهای ضدتروریسم، و پرسنل آموزش نظامی بودند که در پایگاه‌های کوچک در سراسر کشور مستقر می‌شدند. نیروهای امریکایی و ناتو به آموزش نیروهای امنیتی افغان ادامه می‌دادند. نیروهای ضدتروریسم بر هدف‌گیری اشخاص باارزش تمرکز می‌کردند.

براساس اظهارات لئون پانه‌تا، وزیر دفاع ایالات متحده، در ۱۲ نومبر ۲۰۱۲، دولت اوباما تمامی عملیات‌های جنگی را تا پایان سال ۲۰۱۴ خاتمه می‌داد، اما جدول زمانی برای خروج ۶۸ هزار نیروی باقی‌مانده در افغانستان همچنان پابرجا بود. او افزود که گفت‌وگوها درباره شمار مربیان، نیروها و تجهیزات نظامی که قرار بود برای پشتیبانی از نیروهای امنیتی و پولیس افغانستان در کشور باقی بمانند، در جریان بود.

برنامه حضور پس از سال ۲۰۱۴

در اجلاس ناتو در شیکاگو در سال ۲۰۱۲، ناتو و متحدانش توافق کردند که نیروهای خود را تا پایان سال ۲۰۱۴ از افغانستان خارج کنند. پس از آن، مأموریت جدیدی توسط ناتو آغاز می‌شد که هدف آن آموزش و کمک به نیروهای امنیتی افغانستان و همچنین نیروهای عملیات ویژه افغان بود.

برخی دیگر از چهره‌های احتمالی برای جانشینی ریاست جمهوری نیز مطرح بودند، اما حامد کرزی به عنوان نامزد مناسب‌تر معرفی شد. به گفته زلمی خلیل‌زاد، نماینده ویژه افغانستان نزد رئیس‌جمهور جورج بوش، کرزی فداکاری‌های شخصی و خانوادگی فراوانی کرده بود و نقش او در دوران جنگ، جایگاه ویژه‌ای برایش ایجاد کرده بود.

به باور بسیاری از مقام‌های افغان و ناظران خارجی، پس از سقوط طالبان، زلمی خلیل‌زاد حاکم غیررسمی افغانستان بود. او در ارگ سکونت داشت، اتحادیهایی ایجاد کرد و نقش مرکزی در برگزاری لویه جرگه‌ها ایفا نمود که در نهایت قانون اساسی افغانستان را تصویب کردند.

به گفته احمد رشید، در ابتدا کرزی متحد نزدیک ایالات متحده بود و زلمی خلیل‌زاد عملاً کشور را اداره می‌کرد. اما مدتی طول کشید تا کرزی به عنوان یک شخصیت مستقل ظاهر شود. با این حال، هم رشید و هم خلیل‌زاد توافق دارند که بزرگ‌ترین خدمت کرزی به افغانستان توانایی او در عبور از مرزهای قومی، ایجاد توافق با دشمنان پیشین، و حفظ اتحاد ملی بود. خلیل‌زاد گفت کرزی به بسیاری از اقوام کمک کرد تا اختلافات را کنار بگذارند و اقلیت‌ها را با پشتون‌های غیرطالب متحد ساخت.

با گذشت زمان، کرزی در برابر ایالات متحده انتقادهای صریحی مطرح کرد. او پس از کشته شدن بیش از ۹۰ غیرنظامی در ظرف ده روز، نیروهای ائتلاف تحت رهبری ایالات متحده و ناتو را به استفاده بیش از حد و بی‌تناسب از زور متهم کرد. در واکنش، کرزی خواستار هماهنگی بیشتر نیروهای خارجی با نیازهای افغان‌ها شد.

در ۱۸ دسامبر ۲۰۰۸، کرزی بار دیگر از تریبون رسمی خواستار توقف استفاده از قوه

قهقریه مفراط توسط امریکا شد و از آن خواست تا در تمام عملیات نظامی با دولت افغانستان هماهنگی کند. او فهرستی از خواسته‌ها را برای حکومت ایالات متحده فرستاد، اما پاسخی دریافت نکرد.

پیش‌نویس نهایی توافق‌نامه در تاریخ ۹ نومبر ۲۰۱۳ نهایی شد و رئیس‌جمهور ایالات متحده تضمین داد که نیروهای امریکایی به حرمت و کرامت مردم افغانستان احترام خواهند گذاشت. با این حال، امضای این توافق‌نامه مشروط به تصویب لویه‌جرگه افغانستان و پارلمان‌های ایالات متحده و افغانستان بود.

در متن توافق آمده بود که از تاریخ ۱ جنوری ۲۰۱۵ نافذ می‌شود و تا پایان ۲۰۲۴ و فراتر از آن ادامه خواهد یافت، مگر اینکه با اطلاع قبلی حداقل دو ساله لغو شود. کرزی اما گفت که افغانستان این توافق را تا پس از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۱۴ امضا نخواهد کرد. این در تضاد با خواست ایالات متحده بود که می‌خواست توافق‌نامه تا پایان سال ۲۰۱۳ امضا شود تا پنتاگون بتواند برنامه‌ریزی کند.

جی کارنی، سخنگوی کاخ سفید، گفت پیش‌نویس نهایی که به لویه‌جرگه افغانستان فرستاده شد، آخرین پیشنهاد دولت ایالات متحده به رهبری او باما بود. او هشدار داد که اگر این توافق‌نامه تا پایان سال امضا نشود، برنامه‌ریزی برای حضور ایالات متحده و متحدانش پس از ۲۰۱۴ غیرممکن خواهد بود.

کرزی، که پیش‌تر اعلام آمادگی برای امضای توافق‌نامه کرده بود، پس از تدوین BSA موضع خود را تغییر داد و گفت تا پس از انتخابات ۲۰۱۴، اما قبل از پایان دوره ریاست جمهوری‌اش، آن را امضا خواهد کرد. ایمل فیضی، سخنگوی کرزی، گفت که کرزی می‌خواهد تا بعد از انتخابات آپریل ۲۰۱۴ صبر کند تا شرایط بیشتری سنجیده شود و مشخص گردد که آیا ایالات متحده به یورش بر خانه‌های افغان‌ها پایان می‌دهد یا خیر، و آیا در تثبیت امنیت، حمایت از گفتگوهای صلح و عدم مداخله در انتخابات همکاری می‌کند یا نه.

با این حال، دولت او باما تاریخ امضا را غیرقابل مذاکره دانست و اصرار داشت که برای برنامه‌ریزی راهبردی یک‌ساله آینده و هماهنگی با متحدانی چون آلمان و ایتالیا برای حضور

دوره اول ریاست جمهوری حامد کرزی | ۳۷۳

باقی مانده نیروهایشان، زمان لازم است.

لویه جرگه در تاریخ ۲۴ نومبر ۲۰۱۳، پیش نویس توافق نامه را تأیید کرد و برای امضا به رئیس جمهور کرزی فرستاد، اما او از امضای آن خودداری کرد و آن را به پارلمان فرستاد تا به تصویب نهایی برسد.

در صورت تصویب، این توافق نامه به ایالات متحده اجازه می داد تا نیروهای افغان را آموزش، مشوره، و تجهیز کند، و همچنین به نیروهای امریکایی اجازه داده می شد تا عملیات ضد تروریسم را علیه گروه های افراطی در کشور اجرا کنند. با این حال، اندازه دقیق نیروها از سوی ایالات متحده تعیین می شد.

قبل از ارسال پیش نویس به منظور تصویب، لویه جرگه چند توصیه نیز ارائه داد، از جمله: تعیین مدت ۱۰ سال برای حضور پس از ۲۰۱۴ ایالات متحده، و نیز جبران خسارات احتمالی ناشی از عملکرد نیروهای امریکایی. همچنین از رئیس جمهور ایالات متحده خواسته شد که به صورت مکتوب در توافق نامه تضمین کند که نیروهای امریکایی تنها در شرایط استثنایی و هنگامی که جان امریکایی ها در خطر مستقیم قرار دارد، وارد منازل افغان ها خواهند شد.

بر اساس گزارش *Long War Journal*، تعداد نیروهای ایالات متحده در افغانستان در سال ۲۰۱۴ به میان ۱۰ هزار تا ۲۰ هزار نفر کاهش می یافت. این نیروها شامل نیروهای ویژه، نیروهای ضد تروریسم، و پرسنل آموزش نظامی بودند که در پایگاه های کوچک در سراسر کشور مستقر می شدند. نیروهای امریکایی و ناتو به آموزش نیروهای امنیتی افغان ادامه می دادند. نیروهای ضد تروریسم بر هدف گیری اشخاص با ارزش تمرکز می کردند.

بر اساس اظهارات لئون پانه تا، وزیر دفاع ایالات متحده، در ۱۲ نومبر ۲۰۱۲، دولت او با ما تمامی عملیات های جنگی را تا پایان سال ۲۰۱۴ خاتمه می داد، اما جدول زمانی برای خروج ۶۸ هزار نیروی باقی مانده در افغانستان همچنان پابرجا بود. او افزود که گفت وگوها درباره شمار مربیان، نیروها و تجهیزات نظامی که قرار بود برای پشتیبانی از نیروهای امنیتی و پولیس افغانستان در کشور باقی بمانند، در جریان بود.

برنامه حضور پس از سال ۲۰۱۴

در اجلاس ناتو در شیکاگو در سال ۲۰۱۲، ناتو و متحدانش توافق کردند که نیروهای خود را تا پایان سال ۲۰۱۴ از افغانستان خارج کنند. پس از آن، مأموریت جدیدی توسط ناتو آغاز می‌شد که هدف آن آموزش و کمک به نیروهای امنیتی افغانستان و همچنین نیروهای عملیات ویژه افغان بود.

برخی دیگر از چهره‌های احتمالی برای جانشینی ریاست جمهوری نیز مطرح بودند، اما حامد کرزی به عنوان نامزد مناسب‌تر معرفی شد. به گفته زلمی خلیل‌زاد، نماینده ویژه افغانستان نزد رئیس‌جمهور جورج بوش، کرزی فداکاری‌های شخصی و خانوادگی فراوانی کرده بود و نقش او در دوران جنگ، جایگاه ویژه‌ای برایش ایجاد کرده بود.

به باور بسیاری از مقام‌های افغان و ناظران خارجی، پس از سقوط طالبان، زلمی خلیل‌زاد حاکم غیررسمی افغانستان بود. او در ارگ سکونت داشت، اتحادیهایی ایجاد کرد و نقش مرکزی در برگزاری لویه‌جرگه‌ها ایفا نمود که در نهایت قانون اساسی افغانستان را تصویب کردند.

به گفته احمد رشید، در ابتدا کرزی متحد نزدیک ایالات متحده بود و زلمی خلیل‌زاد عملاً کشور را اداره می‌کرد. اما مدتی طول کشید تا کرزی به عنوان یک شخصیت مستقل ظاهر شود. با این حال، هم رشید و هم خلیل‌زاد توافق دارند که بزرگ‌ترین خدمت کرزی به افغانستان توانایی او در عبور از مرزهای قومی، ایجاد توافق با دشمنان پیشین، و حفظ اتحاد ملی بود. خلیل‌زاد گفت کرزی به بسیاری از اقوام کمک کرد تا اختلافات را کنار بگذارند و اقلیت‌ها را با پشتون‌های غیرطالب متحد ساخت.

با گذشت زمان، کرزی در برابر ایالات متحده انتقادهای صریحی مطرح کرد. او پس از کشته شدن بیش از ۹۰ غیرنظامی در ظرف ده روز، نیروهای ائتلاف تحت رهبری ایالات متحده و ناتو را به استفاده بیش از حد و بی‌تناسب از زور متهم کرد. در واکنش، کرزی خواستار هماهنگی بیشتر نیروهای خارجی با نیازهای افغان‌ها شد.

در ۱۸ دسامبر ۲۰۰۸، کرزی بار دیگر از تریبون رسمی خواستار توقف استفاده از قوه

دوره اول ریاست جمهوری حامد کرزی | ۳۷۵

قهریه مفروط توسط امریکا شد و از آن خواست تا در تمام عملیات نظامی با دولت افغانستان هماهنگی کند. او فهرستی از خواسته‌ها را برای حکومت ایالات متحده فرستاد، اما پاسخی دریافت نکرد.

پیش‌نویس نهایی توافق‌نامه در تاریخ ۹ نومبر ۲۰۱۳ نهایی شد و رئیس‌جمهور ایالات متحده تضمین داد که نیروهای امریکایی به حرمت و کرامت مردم افغانستان احترام خواهند گذاشت. با این حال، امضای این توافق‌نامه مشروط به تصویب لویه‌جرگه افغانستان و پارلمان‌های ایالات متحده و افغانستان بود.

در متن توافق آمده بود که از تاریخ ۱ جنوری ۲۰۱۵ نافذ می‌شود و تا پایان ۲۰۲۴ و فراتر از آن ادامه خواهد یافت، مگر اینکه با اطلاع قبلی حداقل دو ساله لغو شود. کرزی اما گفت که افغانستان این توافق را تا پس از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۱۴ امضا نخواهد کرد. این در تضاد با خواست ایالات متحده بود که می‌خواست توافق‌نامه تا پایان سال ۲۰۱۳ امضا شود تا پنتاگون بتواند برنامه‌ریزی کند.

جی کارنی، سخنگوی کاخ سفید، گفت پیش‌نویس نهایی که به لویه‌جرگه افغانستان فرستاده شد، آخرین پیشنهاد دولت ایالات متحده به رهبری او باما بود. او هشدار داد که اگر این توافق‌نامه تا پایان سال امضا نشود، برنامه‌ریزی برای حضور ایالات متحده و متحدانش پس از ۲۰۱۴ غیرممکن خواهد بود.

کرزی، که پیش‌تر اعلام آمادگی برای امضای توافق‌نامه کرده بود، پس از تدوین BSA موضع خود را تغییر داد و گفت تا پس از انتخابات ۲۰۱۴، اما قبل از پایان دوره ریاست جمهوری‌اش، آن را امضا خواهد کرد. ایمل فیضی، سخنگوی کرزی، گفت که کرزی می‌خواهد تا بعد از انتخابات آپریل ۲۰۱۴ صبر کند تا شرایط بیشتری سنجیده شود و مشخص گردد که آیا ایالات متحده به یورش بر خانه‌های افغان‌ها پایان می‌دهد یا خیر، و آیا در تثبیت امنیت، حمایت از گفتگوهای صلح و عدم مداخله در انتخابات همکاری می‌کند یا نه.

با این حال، دولت او باما تاریخ امضا را غیرقابل مذاکره دانست و اصرار داشت که برای

برنامه‌ریزی راهبردی یک‌ساله آینده و هماهنگی با متحدانی چون آلمان و ایتالیا برای حضور باقی‌مانده نیروهایشان، زمان لازم است.

لویه‌جرگه در تاریخ ۲۴ نومبر ۲۰۱۳، پیش‌نویس توافق‌نامه را تأیید کرد و برای امضا به رئیس‌جمهور کرزی فرستاد، اما او از امضای آن خودداری کرد و آن را به پارلمان فرستاد تا به تصویب نهایی برسد.

در صورت تصویب، این توافق‌نامه به ایالات متحده اجازه می‌داد تا نیروهای افغان را آموزش، مشوره، و تجهیز کند، و همچنین به نیروهای امریکایی اجازه داده می‌شد تا عملیات ضدتروریسم را علیه گروه‌های افراطی در کشور اجرا کنند. با این حال، اندازه دقیق نیروها از سوی ایالات متحده تعیین می‌شد.

قبل از ارسال پیش‌نویس به منظور تصویب، لویه‌جرگه چند توصیه نیز ارائه داد، از جمله: تعیین مدت ۱۰ سال برای حضور پس از ۲۰۱۴ ایالات متحده، و نیز جبران خسارات احتمالی ناشی از عملکرد نیروهای امریکایی. همچنین از رئیس‌جمهور ایالات متحده خواسته شد که به‌صورت مکتوب در توافق‌نامه تضمین کند که نیروهای امریکایی تنها در شرایط استثنایی و هنگامی که جان امریکایی‌ها در خطر مستقیم قرار دارد، وارد منازل افغان‌ها خواهند شد.

در ماه مارچ ۲۰۱۱، حامد کرزی عذرخواهی‌های حکومت ایالات متحده و جنرال دیوید پتریوس را در پی تیراندازی هلیکوپتر امریکایی به سوی نه کودک افغان که در حال جمع‌آوری هیزم بودند، رد کرد. سن این کودکان بین هفت تا سیزده سال بود. کرزی گفت که عذرخواهی‌ها کافی نیست و افزود که تلفات غیرنظامیان باعث ایجاد تنش میان ایالات متحده و دولت افغانستان شده‌است. او بیان کرد که مردم از رویدادهای بی‌رحمانه، عذرخواهی‌ها و محکومیت‌هایی که هیچ کمکی به تسکین دردشان نمی‌کند، خسته شده‌اند. در پی کشته‌شدن این کودکان، جنرال پتریوس دستور داد تا تمامی فرماندهان میدانی و خدمه هلیکوپترها بار دیگر قواعد درگیری را مطالعه کنند. به گزارش یکی از منابع، گمان می‌رفت که نزدیک به ۲۰۰ غیرنظامی در جریان عملیات نظامی و حملات

دوره اول ریاست جمهوری حامد کرزی | ۳۷۷

شورشیان در چند هفته گذشته جان باخته‌اند.

در ماه می ۲۰۱۱، کرزی هشدار نهایی خود را در مورد کشتار غیرنظامیان در حملات هوایی تحت رهبری ناتو صادر کرد و گفت که مردم افغانستان دیگر تحمل‌شان تمام شده و اکنون ائتلاف تحت رهبری ایالات متحده را به عنوان نیروی اشغالگر می‌بینند. در یکی از ویدیوهای منتشرشده، دیده می‌شد که پس از واژگونی یک موتر نظامی ایالات متحده، سربازان امریکایی به سوی جمعی از غیرنظامیان افغان تیراندازی کردند. در پی این رویداد، ده‌ها معترض در برابر سفارت ایالات متحده تجمع کردند و یک‌صدا فریاد می‌زدند: «مرگ بر امریکایی‌ها!» در همان زمان، کارمندان سفارت به پناهگاه‌ها رفتند و معترضان خواهان خروج نیروهای امریکایی از کشور شده و اعلام کردند که از امریکایی‌ها متنفرند.

این نشست، ادامه‌ای بر اجلاس ناتو در ماه می ۲۰۱۲ در شیکاگو بود که در تاریخ ۸ جولای ۲۰۱۲ برگزار شد. این کنفرانس که عمدتاً توسط غیرنظامیان و دیپلمات‌ها برگزار گردید، نشست مهمی برای تثبیت و تأیید برنامه‌های خروج نیروهای جنگی خارجی تا پایان سال ۲۰۱۴ بود. در این کنفرانس، ناتو تعهد کتبی داد که سالانه ۴ میلیارد دالر برای آموزش و تجهیز نیروهای امنیتی دولت افغانستان اختصاص دهد. این نشست با حضور نمایندگان بیش از هفتاد کشور برگزار شد. در آن از دولت افغانستان خواسته شد تا متعهد به مبارزه با فساد در حکومت شود، به این شرط که مبلغ ۱۶ میلیارد دالر طی چهار سال آینده برای اجرای پروژه‌های ملکی مانند ساخت مکاتب و سرک‌ها و پروژه‌هایی که بازسازی و توسعه در کشور را تا سال ۲۰۱۵ تقویت می‌کنند، دریافت نماید. بر اساس این شرایط، دولت افغانستان موظف به کاهش سطح فساد در کشور می‌شد. این چارچوب با عنوان «چارچوب توکیو برای پاسخگویی متقابل» شناخته شد که بر اساس آن، حکومت‌های خارجی و دولت افغانستان توافق کردند که دسترسی به این کمک‌ها مشروط به تقویت اقدامات ضدفساد در کشور باشد. تقریباً ۲۰ درصد از این کمک‌ها به میزان تعهد دولت افغانستان در مبارزه با فساد وابسته بود.

در دوم ماه می ۲۰۱۲، باراک اوباما رئیس‌جمهور ایالات متحده همراه با همتای افغان

خود، حامد کرزی، یک توافق‌نامه مشارکت راهبردی را میان دو کشور امضا کردند. این توافق‌نامه در جریان سفر رئیس‌جمهور امریکا به افغانستان، در سالگرد کشته‌شدن اسامه بن لادن صورت گرفت. این توافق‌نامه که عنوان رسمی آن «توافق‌نامه مشارکت راهبردی پایدار میان جمهوری اسلامی افغانستان و ایالات متحده امریکا» بود، هدفش ایجاد یک چارچوب بلندمدت قوی برای روابط میان دو کشور پس از کاهش نیروها بود.

در تاریخ ۲۱ می ۲۰۱۲، کشورهای عضو ناتو در اجلاس ناتو در شیکاگو یک استراتژی خروج را ارائه کردند. طبق این استراتژی، نیروهای آیساف تا اواسط سال ۲۰۱۳ فرماندهی عملیات‌های جنگی را به نیروهای افغان واگذار می‌کردند و نقش‌شان در کشور به نقش مشورتی، آموزشی و حمایتی تغییر می‌یافت. هم‌زمان، تا پایان دسمبر ۲۰۱۴ حدود ۱۳۰ هزار سرباز از کشور خارج می‌شدند. همچنین مأموریت جدیدی برای نیروهای باقیمانده تعریف شد که شامل آموزش، مشوره و کمک در صورت نیاز به تمامی نیروهای امنیتی افغانستان، از جمله نیروهای عملیات ویژه افغان، می‌گردید.

این توافق‌نامه در تاریخ ۴ جولای ۲۰۱۲ نافذ گردید. هیلاری کلینتون، وزیر خارجه ایالات متحده، در نشست توکیو در تاریخ ۸ جولای ۲۰۱۲ تأیید کرد و گفت: «همانند بسیاری از کشورهای حاضر در این نشست، ایالات متحده و افغانستان توافق‌نامه مشارکت راهبردی را امضا کردند که چهار روز پیش به اجرا درآمد».

تا تاریخ ۲۶ نومبر ۲۰۱۲، تصمیم نهایی درباره تعداد نیروهای باقی‌مانده در افغانستان از سوی ناتو و ایالات متحده گرفته نشده بود. اما یکی از پیشنهادها حاکی از آن بود که ۱۰ هزار سرباز امریکایی و چند هزار نیروی ناتو در کشور باقی خواهند ماند. این طرح شامل یک نیروی کوچک ضدتروریزم متشکل از کمتر از یک هزار سرباز امریکایی می‌شد، و هم‌زمان، نیروهای ناتو به مشاوری با نیروهای افغان در فرماندهی‌های عمده نظامی و پولیس در سطح مناطق ادامه می‌دادند. به گزارش *New York Times*، نیروهای ناتو حضور اندکی در میدان نبرد می‌داشتند، به‌جز مشاوران عملیات ویژه.

در سپتامبر ۲۰۱۳، ارتش ایالات متحده مقدار زیادی تجهیزات را از طریق هوایی از

دوره اول ریاست جمهوری حامد کرزی | ۳۷۹

افغانستان خارج کرد، در حالی که گزینه‌های ارزان‌تری مانند حمل زمینی و دریایی در دسترس بود. اما ایالات متحده دلیل ترجیح حمل و نقل هوایی بر روش‌های ارزان‌تر را توضیح نداد.

پیش‌نویس توافقنامه امنیتی دوجانبه (۲۰ نومبر ۲۰۱۳)

گزارش پژواک - ۲۸ جون ۲۰۱۴، ساعت ۲۱:۳۰

تعلیق مذاکرات توافقنامه امنیتی دوجانبه - ۱۹ جون ۲۰۱۳

بزرگ‌ترین خروج جمعی نیروها در ماه‌های دسمبر ۲۰۱۳ و جنوری ۲۰۱۴ صورت گرفت، که پس از آن، در مجموع ۱۸٬۵۰۰ سرباز در افغانستان باقی ماندند. قصر سفید مسئولیت تعیین چگونگی خروج ۳۴٬۰۰۰ سرباز در طول دوازده ماه تا فبروری ۲۰۱۳ را به اردوی ایالات متحده سپرد. به گفته مقامات ارشد نظامی، آن‌ها تصمیم گرفته بودند که در تابستان ۲۰۱۳ سطح بالاتری از نیروها را در کشور حفظ کنند، زیرا این فصل بیشتر احتمال داشت که طالبان دست به حملات تهاجمی بزنند. یکی از مقامات گفت: «فرماندهان صلاحیت خواهند داشت تا در مورد سرعت این خروج تصمیم بگیرند، تا بتوانند نیروهای مورد نیاز خود را در طول فصل جنگ حفظ کنند.»

اعلام خروج نیروها از افغانستان واکنش‌های متفاوتی در پی داشت. برخی مانند حکومت کرزی و طالبان از این اقدام حمایت کردند، اما بسیاری دیگر نگران امنیت کشور بودند و باور داشتند که خروج نیروها ممکن است باعث بی‌ثباتی شود. عده‌ای هم بر این باور بودند که نیروهای افغان هنوز آماده به‌دوش گرفتن مسئولیت‌های امنیتی نیستند.

تأثیر کامل تغییرات اقتصادی مورد انتظار ناشی از کاهش مصارف در بخش خدمات احتمالاً تا پایان سال ۲۰۱۴ و سه‌ماهه اول سال ۲۰۱۵ احساس نخواهد شد. با این حال، همان‌طور که بانک جهانی برآورد کرده بود، نرخ رشد تولید ناخالص داخلی از ۱۱/۸ درصد به ۳/۶ درصد کاهش یافت - یعنی یک کاهش ۶۹/۵ درصدی در کمتر از یک سال بین ۲۰۱۲ تا ۲۰۱۳ تا ۲۰۱۴ - که نشان‌دهنده کاهش بیشتر تولید ناخالص داخلی و احتمال

وقوع رکود اقتصادی به دلیل کاهش مصارف مرتبط با جنگ در بخش خدمات است. بانک جهانی پیشتر در سال ۲۰۱۱ هشدار داده بود، اما ظاهراً این هشدار باعث اتخاذ سیاست تازه‌ای یا درک عمومی از آینده اقتصادی افغانستان نشد. هیچ بخشی از اقتصاد به اندازه بخش خدمات شاهد چنین تغییرات عمده‌ای نبوده است. کاهش رشد اقتصادی عمدتاً به دلیل سرعت خروج نیروها و کاهش ناگهانی مصارف جنگی بوده است. همچنین جالب است که افزایش ۲۰ درصدی در تقاضا برای خدمات ترانسپورتی بین سال‌های ۲۰۱۱-۲۰۱۲ و ۲۰۱۲-۲۰۱۳ که در جدول اول نشان داده شده، نشان‌دهنده سرعت خروج نیروهای ایالات متحده و ناتو و انتقال تجهیزات سنگین نظامی است. گزارش‌هایی وجود دارد مبنی بر اینکه تقاضا برای موترهای باربری بزرگ برای انتقال سلاح‌های سنگین، به ویژه از طریق پاکستان، افزایش یافته و حتی موترهای پاکستانی نیز از این افزایش موقت تجارت میان نقاط خروج در افغانستان تا بندر کراچی سود برده‌اند.

ادامه جنگ و اشغال

باراک اوباما، رئیس‌جمهور ایالات متحده، در جریان سفر به پایگاه هوایی بگرام در کابل در تاریخ ۲۵ می ۲۰۱۴ اعلام کرد که ایالات متحده تعدادی محدود از نیروها را برای آموزش نیروهای امنیتی افغان و مبارزه با تروریسم نگه خواهد داشت. در تاریخ ۲۷ می، او اعلام کرد که ایالات متحده ۹۸۰۰ سرباز را بین اول جنوری ۲۰۱۵ تا پایان سال ۲۰۱۶ در افغانستان حفظ خواهد کرد.

همچنین شمار زیادی از قراردادی‌های خصوصی امریکایی، که تعداد آن‌ها ۱۰۸٬۰۰۰ تن تخمین زده شده، در افغانستان باقی خواهند ماند. این افراد تحت قرارداد با پنتاگون، سازمان سیا، وزارت خارجه ایالات متحده و نهادهای دیگر با شرکت‌های خصوصی کار می‌کنند و در جنبه‌های مختلف جنگ دخیل بوده‌اند. در واقع، تعداد واقعی پرسونل امریکایی باقی‌مانده در افغانستان علنی نشده است.

از سوی دیگر، طالبان اعلام کرده‌اند که تا زمانی که نیروهای خارجی و پرسونل مرتبط

دوره اول ریاست جمهوری حامد کرزی | ۳۸۱

با جنگ در افغانستان حضور داشته باشند، به جنگ ادامه خواهند داد. پرسش اصلی این است که آیا رئیس‌جمهور اوباما به وعده‌اش عمل کرده و تمام نیروهای جنگی را تا پایان ۲۰۱۶ خارج خواهد کرد، یا اینکه زمینه را برای رئیس‌جمهور بعدی فراهم می‌سازد تا بر اساس چارچوب توافقنامه امنیتی دوجانبه (BSA) جنگ و اشغال را ادامه دهد؟

گزارش نظرسنجی CNN که در ۳۱ دسمبر ۲۰۱۳ در یوتیوب نشر شد، نشان داد که «جنگ افغانستان اکنون نامحبوب‌ترین جنگ در تاریخ ایالات متحده است»، به طوری که تنها ۱۷ درصد مردم آمریکا از آن حمایت می‌کردند، در حالی که ۸۲ درصد با آن مخالفت داشتند. بر اساس این گزارش، یکی از دلایل این مخالفت آن بود که توافقنامه BSA می‌تواند برای ادامه جنگ و اشغال مورد استفاده قرار گیرد، چون این سند، توافق امنیتی را برای ده سال دیگر پس از ۲۰۱۴ تمدید می‌کند. بسیاری از مردم آمریکا معتقدند که رئیس‌جمهور بعدی ممکن است جنگ را تمدید کند. بسیاری از افغان‌ها نیز می‌گویند که BSA یک سیاست پنهانی برای ادامه جنگ و اشغال است. در میان این همه ابهام، آینده مردم افغانستان و اقتصاد آن چه خواهد بود؟

وابستگی‌ها

افغانستان دارای وابستگی‌های فراوانی است که در طی دهه‌ها جنگ افزایش یافته است. در سیزده سال گذشته، وابستگی‌های بیشتری ایجاد شده که مشکلات بیشتری را برای مردم و کشور به بار آورده است. حداقل سه نوع وابستگی از زمان تهاجم ۲۰۰۱ به بعد اضافه شده است:

نخست، دولت افغانستان از زمان شکل‌گیری‌اش پس از سرنگونی حکومت طالبان در نومبر ۲۰۰۱ به شدت به کمک‌های خارجی برای تأمین بودجه‌اش متکی بوده است. اگر به ساختار ابتدایی این رژیم نگاه کنیم، مشخص می‌شود که ۱۰۰ درصد به کمک‌های خارجی متکی بوده است.

همچنین به گفته بانک جهانی، دولت افغانستان برای ۹۰ درصد مصارف بودجه‌ای‌اش -

اعم از مصارف عادی و انکشافی-به کمک‌های خارجی متکی است. با وجود رشد اقتصادی و درآمدهای حاصل از مالیات و عوارض گمرکی بر واردات و تجارت ترانزیتی، دولت قادر نبوده بیش از ۱۰ درصد نیازهای بودجه‌ای خود را تأمین کند. این نشان‌دهنده بحران مالی دائمی در کابل است، ولی کمک خارجی نیز نمی‌تواند تا ابد ادامه یابد.

این رژیم به دلیل ناتوانی در بازپرداخت، نمی‌تواند قرضه بگیرد، و از آنجا که اقتصاد کشور شکننده و در حال تورم است، چاپ پول نیز گزینه‌ای قابل دوام نیست.

در نتیجه، دولت مجبور خواهد بود معاشات گزاف مشاوران بی‌شمار خود را کاهش دهد-مشاورانی که بازدهی ندارند و صرفاً برای حفاظت از افراد فاسد و جنگ‌سالاران در حکومت، پارلمان، سفارت‌خانه‌ها و کنفرانس‌ها به کار گرفته شده‌اند، آن‌هم با معاشات بالا. میزان فساد در این رژیم را می‌توان با مقایسه دارایی‌های این افراد در سال ۲۰۰۱ و ۲۰۱۴ سنجید. تفاوت دارایی باید توضیح داده شود.

ساختار مالیات و اجرای آن باید زمانی تغییر کند که این‌همه سرمایه از کشور خارج شده و در خارج سرمایه‌گذاری می‌شود. اما تطبیق مالیات نیاز به حکومت مشروع با نظام عدلی و اجرایی مشروع دارد.

دولت کابل فاقد هر دو (مشروعیت و توان اجرایی) است. تغییرات لازم در الگوهای مصرف برای پاسخ‌گویی به نیازهای اولویت‌دار روزافزون دولت نیز صورت نگرفته‌اند. منابع تمویل خارجی نیز رهنمودهای شفافیت را برای کنترل مؤثر مصرف کمک‌ها رعایت نکرده‌اند. در عوض، این منابع بر تخصیص کمک‌ها به بخش‌های خاصی که خودشان تعیین کرده‌اند، و عمدتاً بیرون از کنترل دولت بوده، تأکید کرده‌اند-که همین مسأله موجب شکایت دولت گردیده است. تمام این شرایط قابل تغییر است، زیرا با خروج نیروهای خارجی، میزان و تکرار کمک‌های خارجی نیز در حال کاهش است. اصلاحات ضروری و حمایت از این اصلاحات تنها زمانی ممکن است که از درون کشور برآیند، زیرا کمک‌های خارجی رو به کاهش است و در عین حال، نیازها و اولویت‌های کشور رو به افزایش می‌باشد.

دوره اول ریاست جمهوری حامد کرزی | ۳۸۳

دوم، وابستگی اقتصاد به مصارف خارجی برای رشد اقتصادی باید تغییر کند. اصلاحات لازم برای تحقق توسعه گسترده در کشور باید در عرصه‌هایی که دارای مزیت نسبی است، برنامه‌ریزی شود. آینده اقتصاد افغانستان در گرو بخش‌های زراعت و استخراج معادن است. هر دوی این عرصه‌ها در حال حاضر به‌صورت بسیار اندک مورد استفاده قرار گرفته‌اند.

سوم، وابستگی‌ای است که از طریق تداوم جنگ و سیاست‌های اشغال تحمیل شده است. ایالات متحده و ناتو استدلال می‌کنند که افغانستان باید یک نیروی امنیتی بزرگ شامل ۳۸۲٬۰۰۰ نفر (اردو و پولیس) داشته باشد، در حالی که افغانستان خود توان پرداخت هزینه‌های آن را ندارد. به‌جای تلاش برای آوردن صلح پس از سیزده سال جنگ با سیاست‌های ناکام، جنگ به این نیروها منتقل شده است، و هزینه نگهداری، آموزش و تجهیز آن‌ها از مالیات‌دهندگان امریکایی و تا حدی کمتر از کشورهای عضو ناتو پرداخته می‌شود.

بر اساس تصمیم نشست ناتو در شیکاگو در ۲۰ می ۲۰۱۲، بودجه‌ای به مبلغ ۴/۱ میلیارد دلار در سال تا ۲۰۱۶ اختصاص یافت-همان سالی که رئیس‌جمهور اوباما وعده داده بود که آخرین سربازان امریکایی را از افغانستان بیرون می‌کند. این تاریخ هم‌زمان با انتخابات ریاست‌جمهوری آینده ایالات متحده نیز است، در حالی که احساسات عمومی علیه جنگ افغانستان در ایالات متحده به شدت افزایش یافته است.

برای ایالات متحده و ناتو، بر اساس تصمیم نشست ناتو در سال ۲۰۱۲، جنگ افغانستان در پایان سال ۲۰۱۴ خاتمه می‌یابد. اما برای مردم افغانستان، این جنگ بدون هیچ تلاشی برای آوردن صلح ادامه خواهد یافت. افغانستان پیش از آغاز جنگ‌ها دارای یک نظام سربازگیری اجباری برای نیروهای امنیتی بود، و این کشور توانایی حفظ چنین نیروی بزرگ امنیتی داوطلبانه را برای پیروی از سیاست‌های تحمیل شده خارجی ندارد.

علاوه بر این، در صورت دستیابی به صلح جامع، به چنین نیروی امنیتی بزرگی نیازی نخواهد بود. گروه‌های مخالف مسلح (شامل طالبان و حزب اسلامی) گفته‌اند که در تأمین

امنیت همکاری خواهند کرد، زمانی که جنگ پایان یافته و یک نیروی امنیتی مشترک جدید تشکیل شود. به باور آنها، یک ساختار امنیتی جدید نیاز است، زیرا نه جنگ می‌تواند تا ابد ادامه یابد، و نه مردم افغانستان می‌توانند تا بی‌نهایت هزینه نیروهای امنیتی‌ای را که از سوی امریکا و ناتو پرداخت می‌شود، تحمل کنند و سیاست‌های داخلی و خارجی‌شان را تحت کنترل خارجی نگه دارند- چیزی که حاکمیت ملی افغانستان را برای همیشه به خطر می‌اندازد.

رد سیاست‌های جاری توسط مردم افغانستان، در واقع یک سند آشکار است که بر اساس نتایج طولانی‌ترین جنگ تاریخ افغانستان با نیروی عظیم خارجی به دست آمده است.

نظام حکومت‌داری به‌حدی فاسد شده است که نیازمند بازسازی کامل و ساختاردهی مجدد با قوانین قوی و دستان پاک برای تطبیق آنها است، تا بتوان رشوه‌ستانی و تسلط افراد فاسد و جنگ‌سالاران بر بخش‌های عمده اقتصاد را از میان برداشت- و همچنان باج‌خواهی آشکار کارمندان دولتی از مردم برای انجام وظایف عادی‌شان را متوقف ساخت.

مدیر یک مکتب خصوصی در کابل به من چنین شرح داد که برای پرداخت بل برق مکتب‌اش نیز مجبور به پرداخت رشوه شد، زیرا مأمور جمع‌آوری عواید شاروالی گفت: «این برای شاروالی است، سهم من کو؟» او پرداخت بل برق را بدون رشوه نمی‌پذیرفت.

به گفته بسیاری از کارمندان دولتی، هر نوع معامله با بخش دولتی- از تصمیم‌های قضایی گرفته تا به‌دست آوردن قراردادها، ثبت اسناد، درخواست کار، و تخصیص وظایف- همه مستلزم پرداخت رشوه‌اند. دو سال پیش، بانک ملی افغانستان، همراه با سایر منابع، گزارش داد که در طول یک سال، مبلغ ۳/۹ میلیارد دالر توسط مردم به مقامات به عنوان رشوه پرداخت شده است. این رقم تقریباً معادل بودجه سالانه ۴ میلیارد دالری است که در کنفرانس کمک‌کنندگان از جولای ۲۰۱۲ تا ۲۰۱۶ اختصاص یافته بود.

به نظر می‌رسد که اگر افغانستان بتواند فساد را از میان بردارد، کشور دیگر نیازی به کمک‌های خارجی در همین سطح برای بهبود وضعیت اقتصادی خود نخواهد داشت.

دوره اول ریاست جمهوری حامد کرزی | ۳۸۵

حتی ممکن است که حذف فساد و پیامدهای منفی آن برای اقتصاد، باعث افزایش منفعت‌های اقتصادی در سطوح فردی و اجتماعی شود. اما چنین امیدواری در چارچوب حکومت‌داری فعلی، بیشتر یک خیال‌پردازی است.

درخواست‌های مکرر کمک‌کنندگان از دولت برای مبارزه با فساد تاکنون نادیده گرفته شده است. فساد در ساختار حکومت‌داری نهادینه شده و مردم افغانستان نگران‌اند که این روند ادامه خواهد یافت، حتی اگر نامزدان کنونی انتخابات گفته‌اند که با فساد مبارزه خواهند کرد-چنان‌که حامد کرزی نیز بارها همین تعهد را داده بود. او یک بار به طنز گفته بود: «اگر [رشوه] می‌گیری، حداقل به دویی نبرش»-که کنایه از این داشت که اگر هم رشوه گرفته می‌شود، بهتر است در کشور نگه داشته شود تا این‌که پول از کشور خارج شود.

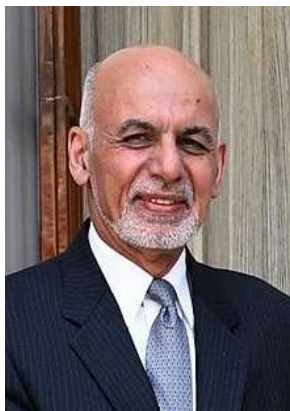
سیاست‌مداران در واشنگتن بی‌تردید از این شرایط آگاه‌اند. آن‌ها بر امضای توافق‌نامه امنیتی دوجانبه (BSA) پافشاری دارند، در حالی‌که این توافق‌نامه نه تنها هیچ سودی برای حل مشکلات موجود ندارد، بلکه برخلاف منافع استقرار صلح و ناقض حاکمیت افغانستان است. برخلاف ادعاهایی که مطرح می‌شود، این سند هیچ محتوای مشخص اقتصادی ندارد. هدف آن تداوم وضعیت موجود است-با تعمیق بحران اقتصادی-و هیچ سیاست جایگزینی برای تغییر مسیر یا حتی نجات دستاوردهای اقتصادی ارائه نمی‌دهد.

صلح و امنیت اقتصادی برای افغانستان اهمیت بیشتری از ادعاهای مربوط به تروریسم دارد. اکنون، پس از سال‌ها فریب‌افکنی، مردم به واقعیت‌های میدانی پی برده‌اند. گشت‌وگذار میان مردم افغانستان این واقعیت‌ها را آشکار می‌سازد. اگر ایالات متحده و غرب واقعاً خواهان صلح در افغانستان‌اند، نخستین گام پس از تبادل زندانیان اخیر باید این باشد که کمک‌های اقتصادی درازمدت ارائه دهند-همراه با یک نیروی حافظ صلح بین‌المللی که از میان کشورهای مبتنی بر BSA شود، و آتش‌بس همراه آن برقرار گردد.

سپس، باید یک کنفرانس صلح برگزار شود که همه طرف‌های درگیر در آن حضور داشته باشند.

این چارچوب، طی چند سال گذشته از سوی اعضای دیاسپورای افغان پیشنهاد شده است: نخست با یک طرح صلح که در سال ۲۰۰۸ در وبسایت www.Afghanresearchsociety.org منتشر شد، و سپس در سال ۲۰۱۰ در وبسایت www.Afghanprm.org، و خلاصه‌ای از آن نیز در نومبر ۲۰۱۳ در www.Globalresearch.ca درج گردید.

مشکلاتی که افغانستان با آن مواجه است، نیازمند یک راه‌حل جامع و هم‌زمان از طریق یک جنبش اصلاحی و صلح‌محور داخلی است که مورد حمایت جامعه بین‌المللی قرار گیرد. جامعه افغانستان بر اثر جنگ و سیاست‌های اشغال‌گرایانه از هم پاشیده است. حذف این سیاست‌ها و جایگزینی آن با اقدامات ضروری برای برقراری صلح، ثبات سیاسی و اصلاحات اقتصادی، باید اهداف اصلی باشد تا بحران مردم افغانستان کاهش یابد.



دورهٔ جمهوری داکتر محمد اشرف غنی احمدزی

۱۹۴۹-۲۰۲۱ میلادی

داکتر محمد اشرف غنی احمدزی در ۱۹ می ۱۹۴۹ در ولسوالی سرخاب ولایت لوگر، افغانستان، متولد شد. وی پس از فراغت از لیسهٔ حبیبیه در کابل، برای ادامهٔ تحصیلات عالی به خارج از کشور رفت و در لبنان و سپس در ایالات متحدهٔ امریکا به تحصیل پرداخت. او در سال ۱۹۸۳ درجهٔ دوکتورای خود را در رشتهٔ انسان‌شناسی فرهنگی از پوهنتون کولمبیا به دست آورد.

پس از اخذ مدرک دوکتورا، در شماری از نهادهای علمی به تدریس پرداخت و مدتی به عنوان استاد مشارک انسان‌شناسی در پوهنتون جانز هاپکینز ایفای وظیفه نمود. همچنان در بخش قابل توجهی از دههٔ ۱۹۹۰ میلادی در بانک جهانی مشغول به کار بود.

پس از سقوط حکومت طالبان در دسمبر ۲۰۰۱، وی به افغانستان بازگشت و در کابینهٔ

حامد کرزی به حیث وزیر مالیه تعیین گردید. او در این سمت نقش مهمی در اصلاحات مالی و اقتصادی کشور ایفا کرد. پس از مدتی از این سمت استعفا داد و دوباره به فعالیت‌های علمی و تدریسی، از جمله در پوهنتون کابل، پرداخت.

داکتر اشرف غنی در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۲۰۱۴ به عنوان نامزد شرکت کرد. دور نخست این انتخابات در ۵ اپریل ۲۰۱۴ برگزار شد و دور دوم آن در ۱۴ جون همان سال میان دو نامزد پیشتاز، داکتر عبدالله عبدالله و داکتر اشرف غنی، برگزار گردید. به دلیل بروز اختلافات و اتهامات گستردهٔ تقلب انتخاباتی، اعلام نتایج نهایی با تأخیر مواجه شد.

در پی این بحران سیاسی، جان کری، وزیر خارجهٔ وقت ایالات متحدهٔ امریکا، میان دو طرف میانجی‌گری نمود. در نتیجهٔ مذاکرات، توافقی برای تشکیل حکومت وحدت ملی به دست آمد که بر اساس آن قدرت به صورت ۵۰-۵۰ میان دو طرف تقسیم شد. بر بنیاد این توافق، داکتر اشرف غنی به عنوان رئیس‌جمهور و داکتر عبدالله عبدالله به عنوان رئیس اجرائیهٔ حکومت تعیین گردیدند.

پس از پایان دورهٔ نخست، انتخابات ریاست‌جمهوری بعدی در سال ۲۰۱۹ برگزار شد که نتایج آن در فبروری ۲۰۲۰ اعلام گردید. در پی اعلام نتایج، هر دو نامزد اصلی، داکتر اشرف غنی و داکتر عبدالله عبدالله، خود را پیروز انتخابات اعلام کردند و هر یک در مراسم جداگانه‌ای سوگند ریاست‌جمهوری ادا نمودند. این وضعیت بار دیگر به بحران سیاسی انجامید.

در نهایت، با میانجی‌گری ایالات متحدهٔ امریکا، دو طرف به توافق سیاسی دیگری دست یافتند. بر اساس این توافق، داکتر اشرف غنی به عنوان رئیس‌جمهور به کار خود ادامه داد و داکتر عبدالله عبدالله به عنوان رئیس شورای عالی مصالحهٔ ملی تعیین شد تا روند مذاکرات صلح با طالبان را رهبری نماید.

این توافق سرانجام به منازعهٔ سیاسی پایان داد و زمینهٔ آغاز روند مذاکرات صلح میان دولت افغانستان و طالبان را فراهم ساخت.

دورهٔ جمهوری داکتر محمد اشرف غنی احمدزی | ۳۸۹



رئیس جمهور، داکتر محمد اشرف غنی، با جان کری، وزیر امور خارجهٔ امریکا



داکتر اشرف غنی، رئیس جمهور، و داکتر عبدالله عبدالله



مراسم امضای توافق نامه شرم آور تقسیم قدرت به صورت پنجاه - پنجاه میان دو طرف.



«داکتر محمد اشرف غنی، جان کری و عبدالله عبدالله پس از توافق بر سر تقسیم قدرت. برای این دو رهبر، این توافق پایانی رضایت بخش به شمار می رفت؛ اما برای ملت افغانستان، مایه تحقیر و سرخوردگی بود.»



امضای توافق‌نامهٔ تقسیم قدرت میان داکتر اشرف غنی، رئیس‌جمهور، و داکتر عبدالله عبدالله، رئیس شورای عالی مصالحه ملی



مراسم تحلیف داکتر محمد اشرف غنی، رئیس‌جمهور و دو معاون ایشان

از چپ به راست: جنرال عبدالرشید دوستم، معاون اول، داکتر محمد اشرف غنی، رئیس‌جمهور و سرور دانش، معاون دوم رئیس‌جمهور.

در دوره نخست ریاست جمهوری داکتر محمد اشرف غنی، جنرال عبدالرشید دوستم (ازبک) به عنوان معاون اول و سرور دانش (هزاره) به عنوان معاون دوم ایفای وظیفه می کردند.

در دوره دوم ریاست جمهوری وی، امرالله صالح (تاجیک) به عنوان معاون اول تعیین شد و سرور دانش (هزاره) همچنان سمت معاونت دوم را بر عهده داشت.

پس از اعلام نتایج انتخابات و پایان روند آن در ۱۸ فبروری ۲۰۲۰، هر دو نامزد اصلی انتخابات، یعنی داکتر محمد اشرف غنی و داکتر عبدالله عبدالله، خود را پیروز انتخابات اعلام کردند و به صورت جداگانه مراسم تحلیف ریاست جمهوری برگزار نمودند.

در ادامه، ایالات متحده آمریکا برای حل بحران سیاسی میان دو طرف مداخله کرد و بر داکتر اشرف غنی فشار وارد آورد تا اختلافات با داکتر عبدالله را از طریق توافق سیاسی حل و فصل نماید و زمینه امضای توافق نامه امنیتی میان افغانستان و ایالات متحده را فراهم سازد؛ توافق نامه ای که پیش از آن از سوی رئیس جمهور پیشین، حامد کرزی، مورد پذیرش قرار نگرفته بود.

سرانجام، داکتر اشرف غنی با ایالات متحده به توافق رسید و به عنوان رئیس جمهور به کار خود ادامه داد. در مقابل، داکتر عبدالله عبدالله به عنوان رئیس هیأت مذاکره کننده صلح با طالبان در دوحه تعیین شد. پیش از این، ریاست این نهاد بر عهده رئیس جمهور اسبق، برهان الدین ربانی، بود که در ۲۰ سپتمبر ۲۰۱۱ در یک حمله انتحاری منتسب به طالبان ترور شد.

به این ترتیب، این منازعه سیاسی دو روز پس از برگزاری مراسم تحلیف داکتر اشرف غنی پایان یافت. توافق نامه یادشده با حضور شماری از مقام های عالی رتبه دولتی و چهره های بانفوذ سیاسی افغانستان، توسط سفیر ایالات متحده و حنیف اتمر، نامزد وزارت امور خارجه در دولت داکتر غنی، به امضا رسید.

پس از مداخله ایالات متحده، رئیس هیأت مذاکره کننده صلح با طالبان نیز این توافق نامه مشترک را امضا کرد. امرالله صالح، معاون اول ریاست جمهوری، در این مراسم

دورهٔ جمهوری داکتر محمد اشرف غنی احمدزی | ۳۹۳

حضور نداشت. سرور دانش، معاون دوم ریاست جمهوری، نخستین فرد از سمت راست تصویر است که سند توافق را در دست دارد.



دیدار داکتر اشرف غنی، رئیس جمهور افغانستان، و داکتر عبدالله عبدالله به عنوان رئیس شورای عالی مصالحه ملی، با جان کری، پس از دستیابی به توافق در مورد تقسیم قدرت.



مراسم امضای توافق نامه بین جمهوری اسلامی افغانستان و ایالات متحده آمریکا



مایک پومپئو، وزیر خارجه ایالات متحده، در دیدار با رئیس‌جمهور اشرف غنی
۲۰ مارچ ۲۰۲۰



داکتر محمد اشرف غنی به حیث رئیس‌جمهور برای دومین دوره اعلام شد
۲۲ دسمبر ۲۰۱۹ - ۱۵ آگست ۲۰۲۱

در زمانی که داکتر اشرف غنی دومین دوره جنجالی ریاست‌جمهوری خود را آغاز کرد، ایالات متحده از جنگیدن با طالبان و سایر گروه‌های شورشی که در پاکستان (به‌ویژه از سوی آی‌اس‌آی) آموزش دیده و مسلح شده بودند و از سوی دولت سعودی و برخی

کشورهای دیگر تمویل می‌شدند، خسته شده بود. امریکا می‌خواست از افغانستان خارج شود. به همین دلیل، به‌طور مرحله‌وار نیروهایش را کاهش داد و مذاکرات با طالبان را آغاز کرد.

داکتر اشرف غنی حاضر بود با طالبان مذاکره کند، همان‌گونه که در دوره اول خود با گلبدین حکمتیار، رهبر حزب اسلامی، مذاکره کرد. سپس حکمتیار اجازه یافت در انتخابات ریاست‌جمهوری دوره دوم داکتر غنی، به حیث نامزد حزبی شرکت کند؛ اما نتوانست حتی دو درصد آرای عمومی را به‌دست آورد. از این رو، اشرف غنی می‌خواست طالبان را نیز به روند صلح بکشاند تا پس از پیوستن به دولت، بتوانند نماینده‌ای داشته باشند که در انتخابات ریاست‌جمهوری به‌شکل دموکراتیک نامزد شود و حکومت ائتلافی تشکیل گردد.

در غیر آن، اگر طالبان می‌خواستند با وساطت امریکا وارد گفتگو شوند، می‌توانستند در یک طرف میز بنشینند و ایالات متحده همراه با دولت افغانستان در طرف دیگر. اما زلمی خلیلزاد و رئیس‌جمهور وقت امریکا، دونالد ترامپ، با موضع رئیس‌جمهور غنی موافق نبودند، زیرا امریکا در پی اجرای اجندای خاص خود بود و می‌خواست برخی توافقات محرمانه را با طالبان انجام دهد.

برای درک بهتر و جامع‌تر از روند کامل مذاکرات صلح میان طالبان و امریکا، همچنان موضع داکتر اشرف غنی در این مورد، نویسنده توجه خوانندگان را به گزارش مفصل و عمیق زیر جلب می‌نماید که تمام جزئیات روند مذاکرات صلح در دوره ریاست‌جمهوری دونالد ترامپ و جو بایدن و موقف داکتر اشرف غنی از آغاز گفتگوها تا پایان آن را شامل می‌شود. این گزارش تحت عنوان «دیپلوماسی مخفی ایالات متحده آمریکا در شکست افغانستان» از سوی نیویارک تایمز در تاریخ ۱۰ دسامبر ۲۰۲۱ منتشر شده است.



"You have the power," a U.S. diplomat told the Taliban during negotiations. "If you don't attack," then "we won't attack." Photograph by Lorenzo Tugnoli / The Washington Post / contrasto / Redux

ANNALS OF WAR DECEMBER 20, 2021 ISSUE

THE SECRET HISTORY OF THE U.S. DIPLOMATIC FAILURE IN AFGHANISTAN

A trove of unreleased documents reveals a dispiriting record of misjudgment, hubris, and delusion that led to the fall of the Western-backed government.

By Steve Coll and Adam Entous

December 10, 2021

E

ترجمه داستانی از دیپلوماسی مخفی ایالات متحده آمریکا در شکست افغانستان

منتشر شده در روزنامه نیویارک تایمز، تاریخ ۱۰ دسمبر ۲۰۲۱ م

نویسندگان: استیو کال و آدم انتوس

"در چهاردهم اپریل، رئیس‌جمهور جو بایدن به طولانی‌ترین جنگ در تاریخ ایالات متحده پایان داد و اعلام کرد که آخرین نیروهای باقیماندهٔ آمریکایی تا یازدهم سپتمبر از افغانستان خارج خواهند شد. در هفته‌های پس از آن، طالبان ده‌ها ولسوالی روستایی را تصرف کردند و به شهرهای بزرگ نزدیک شدند. تا نیمهٔ ماه جون، جمهوری اسلامی افغانستان - نظام شکنندهٔ دموکراتیک که پس از حملات ۱۱ سپتمبر توسط نوسازان افغان، سربازان ناتو و مالیات‌دهندگان آمریکایی ساخته شده بود - در وضعیت فروپاشی قرار داشت. با این حال، رئیس‌جمهور اشرف غنی در هر جلسهٔ کابینه تأکید می‌کرد که جمهوری پابرجا خواهد ماند. رنگینه حمیدی، سرپرست وزارت معارف، گفت: «او در هر جلسه ما را مطمئن می‌ساخت و تشویق می‌کرد». غنی به آنها یادآور می‌شد: «آمریکا وعده نداده بود که برای همیشه اینجا خواهد ماند».

در ۲۳ جون، غنی و مشاورانش سوار طیارهٔ چارتر شرکت "کام ایر" شدند تا از کابل به واشنگتن دی‌سی پرواز کنند و با بایدن دیدار نمایند. هنگامی که طیاره از بالای اقیانوس اطلس می‌گذشت، آنان روی زمین کابین نشستند و نکات بحث برای جلسه را مرور کردند. مقامات افغان می‌دانستند که بایدن حکومت‌شان را بسیار پراکنده و ناکارا می‌داند. با این حال، غنی پیشنهاد کرد که «یک پیام واحد به آمریکایی‌ها» بدهند - پیامی از اتحاد و مقاومت - که شاید بتواند آمریکا را به ادامهٔ حمایت از جنگ‌شان با طالبان متقاعد سازد. امرالله صالح، معاون اول رئیس‌جمهور، که گفت از تصمیم بایدن برای خروج احساس «خنجر از پشت» کرده، با اکراه پذیرفت که به «روایت خوش‌بینانه» پایبند بماند.

بایدن در بعد از ظهر ۲۵ جون، غنی و هیئت بلندپایهٔ او را در دفتر بیضی کاخ سفید پذیرفت. بایدن به غنی گفت: «ما میدان را ترک نمی‌کنیم.» او از جیب پیراهنش یک کارت زمان‌بندی را بیرون کشید که روی آن شمار کشته‌شدگان آمریکایی در افغانستان و عراق پس

از ۱۱ سپتمبر نوشته شده بود و آن را به غنی نشان داد. غنی گفت: «من قدردان قربانی‌های مردم امریکا هستم.» سپس توضیح داد: «هدف ما در شش ماه آینده تثبیت وضعیت است» و شرایط افغانستان را «لحظهٔ لینکلن» توصیف کرد.

غنی گفت: «مهم‌ترین کاری که من برای افغانستان دارم، این است که دوستی در قصر سفید داریم.» بایدن پاسخ داد: «تو یک دوست داری.»

غنی درخواست کمک نظامی مشخصی را مطرح کرد. آیا ایالات متحده می‌تواند هلیکوپترهای بیشتری فراهم کند؟ آیا قراردادی‌های امریکایی به پشتیبانی لوژستیکی از اردوی افغانستان ادامه خواهند داد؟ پاسخ‌های بایدن، به گفته مقامات افغان حاضر در جلسه، مبهم بود.

بایدن و غنی همچنان در مورد احتمال توافق صلح میان جمهوری اسلامی افغانستان و طالبان بحث کردند. دیپلمات‌های امریکایی سال‌ها با طالبان گفتگو کرده بودند تا هم زمینهٔ خروج نیروهای امریکایی را فراهم کنند و هم گفتگوهای جداگانهٔ صلح میان شورشیان و کابل را تشویق نمایند. اما این مذاکرات به بن‌بست خورده بود و به نظر می‌رسید طالبان مصمم هستند افغانستان را با زور تسخیر کنند. بایدن، به نقل از مقامات افغان حاضر در جلسه، گفت: «احتمال این‌که طالبان کار معقولی انجام دهند، خیلی زیاد نیست.»

در حالی‌که غنی و هیئت او با بایدن دیدار می‌کردند، شهرزاد اکبر، رئیس کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان، در واشنگتن با امریکایی‌های فعال در حوزه‌های حقوق بشر، دموکراسی و توسعه ملاقات داشت. او گفت که از شنیدن این‌که بسیاری از امریکایی‌ها «قبلاً نتیجه‌گیری کرده بودند که افغانستان قضیه‌ای باخته است و با خود کنار آمده بودند» شوکه شد. آنان از او پرسیدند که چه برنامهٔ اضطراری برای فرار از کابل و رفتن به تبعید دارد. پس از پایان سفر رسمی، او تا چهارم جولای در ایالات متحده ماند و سخنرانی بایدن را به مناسبت روز استقلال شنید که گفته بود: «ما در آستانهٔ درخشان‌ترین آیندهٔ خود هستیم.» اکبر گفت: «آن شب زیاد گریه کردم.» سپس به کابل بازگشت و از سفارت‌خانه‌ها برای کارمندان خود ویزا درخواست کرد.

در ۱۰ می ۱۹۶۸، ایالات متحده مذاکرات صلح با ویتنام شمالی را در پاریس آغاز کرد. رئیس‌جمهور ریچارد نیکسون که این مذاکرات را عمدتاً به عنوان پوشش سیاسی برای خروج امریکا از جنگ می‌دید، می‌دانست شرایط مورد بحث، ویتنام جنوبی (متحد امریکا) را آسیب‌پذیر می‌سازد. در اکتوبر ۱۹۷۲، نیکسون از هنری کیسینجر، مشاور امنیت ملی خود، پرسید احتمال بقای ویتنام جنوبی چقدر است؟ کیسینجر گفت: «فکر می‌کنم یک احتمال از چهار است.»

نیکسون گفت: «خب، اگر این قدر زود فرو می‌ریزند، شاید باید بگذاریم که فرو بریزند.» در جنوری ۱۹۷۳، ایالات متحده توافق‌نامه‌ای به نام پیمان پایان جنگ و بازگرداندن صلح به ویتنام را امضا کرد و تمام نیروهای رزمی‌اش را بیرون کشید. دو سال بعد، ویتنام شمالی و چریک‌های ویتکونگ ویتنام جنوبی را فتح کردند. آخرین کارمندان امریکایی با چرخبال از بام سفارت امریکا در سایگون بیرون برده شدند.

آخرین فصل جمهوری اسلامی افغانستان نیز روندی به طرز چشم‌گیری مشابه داشت. سال‌ها مذاکرات صلح به دلیل امتناع طالبان از گفت‌وگو با دولت افغانستان متوقف مانده بود. اما در ۲۰۱۸، رئیس‌جمهور دونالد ترامپ، که مصمم به پایان دادن جنگ بود، چه با حضور رئیس‌جمهور افغانستان و چه بدون آن، زلمی خلیل‌زاد را به حیث نماینده ویژه برای مذاکره مستقیم با طالبان تعیین کرد. طالبان نمایندگانی در دوحه داشتند. خلیل‌زاد، دیپلمات افغان‌الاصل ۶۷ ساله، دوکترای علوم سیاسی خود را از دانشگاه شیکاگو گرفته بود و در چندین دولت جمهوری‌خواه خدمت کرده بود. از ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۵، او سفیر جورج بوش در افغانستان بود. دستور او روشن بود: توافقی با طالبان انجام دهد که زمینه خروج سریع نیروهای امریکایی را فراهم کند.

در ماه فبروری سال ۲۰۲۰، ایالات متحده و طالبان توافق‌نامه‌ای به نام توافق برای آوردن صلح به افغانستان را امضا کردند: ایالات متحده تعهد سپرد که اگر طالبان از القاعده و سایر گروه‌های تروریستی اعلام برائت کنند، وارد مذاکرات نیک‌نیت با جمهوری اسلامی افغانستان شوند، و برای کاهش خشونت در کشور تلاش کنند، تمامی نیروهای جنگی خود

را تا ماه می ۲۰۲۱ از افغانستان خارج خواهد کرد. طالبان همچنان وعده دادند که به نیروهای امریکایی و ناتو که در حال ترک افغانستان بودند، حمله نخواهند کرد. با این حال، آنان می‌توانستند به حمله علیه نیروهای افغان ادامه دهند. بسیاری از مفاد این توافق علنی نشد، و جمهوری اسلامی افغانستان نیز طرف این توافق نامه نبود.

تا آن زمان، اتحاد میان واشنگتن و کابل - اتحادی که زمانی با شعارهای آرمان‌گرایانه دربارهٔ دموکراسی، حقوق زنان و دولت‌سازی همراه بود - به تلخی، سرزنش‌های متقابل و خستگی دوطرفه مبدل شده بود. توافق صلح میان ایالات متحده و طالبان اوضاع را به طرز چشم‌گیری وخیم‌تر ساخت. این توافق شامل مجموعه‌ای از تعهدات کتبی و شفاهی پنهانی بود، از جمله بندی جنجال‌برانگیز که مانع کمک ایالات متحده به نیروهای افغان در عملیات‌های تهاجمی علیه طالبان می‌شد. غنی، که تقریباً به کلی از این روند کنار گذاشته شده بود، تلاش می‌کرد تا بفهمد که ایالات متحده با طالبان به چه توافقی‌هایی رسیده و چرا؛ و حتی زمانی که مفاد را درک می‌کرد، شدیداً با آن مخالفت می‌ورزید. بعدتر، وقتی طالبان به تعهدات‌شان در برابر ایالات متحده عمل نکردند، حکومت ترامپ این تخطی‌ها را نادیده گرفت. حمدالله محب، مشاور امنیت ملی غنی، گفت: «غنی احساس می‌کرد به او دروغ گفته شده. او تضعیف شده بود.»

در جریان مذاکرات، غنی کانال‌های ارتباطی غیررسمی با سیاست‌مداران امریکایی حامی ادامهٔ جنگ را حفظ کرده بود، مانند سناتور جمهوری‌خواه لیندزی گراهام، که از مدت‌ها پیش از تداوم حضور امریکا در افغانستان حمایت می‌کرد. پس از گفتگوهای غنی با گراهام، این سناتور مرتباً با مایک پومپئو، وزیر خارجهٔ ترامپ تماس می‌گرفت، کسی که در یک مورد غنی را متهم کرد به این‌که دارد «واشنگتن را علیه حکومت ترامپ تحریک می‌کند». دیدگاه بسیاری از مقام‌های وزارت خارجه، از جمله دیپلمات‌های حرفه‌ای و غیرحزبی، این بود که غنی علاقه‌ای به مذاکره با طالبان نداشت. خلیل‌زاد گفت: «او وضعیت موجود را ترجیح می‌داد، چون این وضعیت او را در قدرت نگه می‌داشت.»

در ماه جنوری، بایدن وارث این توافق‌نامهٔ شکننده شد. او می‌توانست بدون توجه به

دورهٔ جمهوری داکتر محمد اشرف غنی احمدزی | ۴۰۱

توافق‌نامه، حضور نظامی امریکا را تمدید کند، یا می‌توانست روند خروجی را ادامه دهد که ترامپ آغاز کرده بود. بایدن که در زمان معاونت ریاست جمهوری در دورهٔ اوباما، با اعزام گستردهٔ نیروهای نظامی برای جنگ در افغانستان مخالفت کرده بود، آشکارا تردید داشت که افغانستان بتواند روزی کشوری امن و قابل اداره شود. در مواردی، دیدگاه او نسبت به جمهوری اسلامی افغانستان به همان سردی بود که نیکسون نسبت به ویتنام جنوبی داشت. تصمیم بایدن برای خروج ناگهانی باقی‌ماندهٔ نیروهای امریکایی از افغانستان، که به تسلط سریع طالبان بر کشور انجامید - و تخلیهٔ آشفتهٔ بیش از صد هزار نفر از میدان هوایی بین‌المللی حامد کرزی - بخش غیرقابل انکار از کارنامهٔ سیاسی او است. برای جمعیت حدود ۳۸ میلیونی افغانستان، این شکست پیامدهای به‌مراتب عمیق‌تری داشت. طالبان دوباره در حال تحمیل قوانین سختگیرانهٔ شریعت هستند، کشوری که میلیارد‌ها دالر کمک خارجی را از دست داده، و اکنون گرفتار قحطی گسترده است.

بحث‌ها و تصمیم‌گیری‌هایی که در واشنگتن، کابل و دوحه پیش از سقوط جمهوری اسلامی افغانستان اتخاذ شد، عمدتاً به‌گونهٔ پنهانی انجام شده بود. صدها صفحه یادداشت جلسه، متن مذاکرات، یادداشت‌های داخلی، ایمیل‌ها و اسناد، به‌همراه مصاحبه‌های گسترده با مقام‌های افغان و امریکایی، تصویری ناامیدکننده از قضاوت نادرست، غرور و توهم از همان آغاز ارائه می‌کند.

اولین تلاش جدی برای مذاکره با طالبان در ماه نومبر سال ۲۰۱۰ آغاز شد. نه سال پیش از آن، ایالات متحده حکومت طالبان را که به تروریست‌های القاعده - عاملان حملات ۱۱ سپتمبر - پناه داده بود، سرنگون کرده بود. طالبان یک شورش را به‌منظور بازگشت به قدرت راه‌اندازی کرده بودند، و ریچارد هالبروک، فرستادهٔ ویژهٔ اوباما به منطقه، امیدوار بود که آنان را متقاعد سازد که از جنگ دست بکشند و وارد سیاست افغانستان شوند. دیپلمات‌های امریکایی و مذاکره‌کنندگان طالبان در مورد توافق احتمالی صلح وارد گفتگو شدند. اما طالبان حاضر نشدند با رئیس‌جمهور افغانستان، حامد کرزی - نخستین رئیس‌جمهور منتخب دموکراتیک کشور - همکاری کنند؛ زیرا او را یک دست‌نشاندهٔ نامشروع

می‌دانستند. کرزی نیز به نوبه خود، با مشروعیت بخشیدن امریکا به شورشیان تندرو که قصد سرنگونی حکومت او را داشتند، مخالفت می‌کرد.

در اواخر سال ۲۰۱۱، در یکی از جلسات، کرزی فریاد زد: «تو به من خیانت کردی!» خطاب به رایان کراکر، سفیر ایالات متحده در افغانستان. در نهایت، او با ما در این موضوع از موضع کرزی پیروی کرد، و تا نیمه سال ۲۰۱۳، گفتگوهای جدی در مورد تقسیم قدرت با طالبان پایان یافت. پیش از آن که او با ما از قدرت کنار برود، شمار نیروهای امریکایی در افغانستان را از اوج حدود یکصد هزار نفر به شدت کاهش داد. اما او هشت هزار و چهارصد سرباز امریکایی را با مأموریتی نامحدود در افغانستان باقی گذاشت تا علیه القاعده و شاخه‌ای از گروه دولت اسلامی (داعش) عملیات انجام دهند و به نیروهای افغان در مبارزه با طالبان کمک کنند.

در سال ۲۰۱۷، رئیس‌جمهور ترامپ، جنرال اچ. آر. مک‌مستر را به‌عنوان مشاور امنیت ملی تعیین کرد. مک‌مستر پیشنهاد داد که امریکا از نیروی هوایی بیشتر و کمک‌های استخباراتی قوی‌تری برای حمایت از نیروهای افغان استفاده کند و در قبال پاکستان - حامی تاریخی طالبان - سیاست سخت‌گیرانه‌تری اتخاذ نماید. ترامپ با این استراتژی موافقت کرد و به‌نظر می‌رسید که پذیرفته است صلح میان طالبان و جمهوری اسلامی افغانستان ممکن است دست‌یافتنی نباشد. او در ماه آگست گفت: «هیچ‌کس نمی‌داند که آیا چنین چیزی رخ خواهد داد یا نه.» وی وعده سپرد که نیروهای امریکایی تا شکست کامل القاعده و داعش در افغانستان باقی خواهند ماند. او گفت: «پیامدهای یک خروج شتاب‌زده، هم قابل پیش‌بینی و هم غیرقابل قبول است.»

اما وقتی این استراتژی نتوانست به‌سرعت ورق جنگ را برگرداند، ترامپ به‌دنبال راهی برای خروج افتاد. (او بعداً شکایت کرد: «باید به حس درونی خود گوش می‌دادم، نه به جنرال‌هایم!») در سال بعد، ترامپ مک‌مستر را برکنار کرد و جان بولتون را به‌عنوان مشاور امنیت ملی منصوب کرد - محافظه‌کاری سرسخت و مفسر شبکه فاکس‌نیوز که در حکومت‌های جمهوری‌خواه پیشین نیز خدمت کرده بود. همچنین، مایک پومپئو، رئیس

دورهٔ جمهوری داکتر محمد اشرف غنی احمدزی | ۴۰۳

وقت سازمان سیا، به عنوان وزیر خارجه تعیین شد. در تابستان ۲۰۱۸، پومپئو با زلمی خلیل زاد مشورت کرد؛ و در ماه سپتمبر، خلیل زاد به عنوان نمایندهٔ ویژهٔ حکومت ترامپ برای مذاکره با طالبان منصوب شد. چارلز کوپرمن، یکی از مشاوران ارشد بولتون، گفت: «تصور می شد که هیچ کس اوضاع افغانستان و بازیگران افغان را بهتر از خلیل زاد نمی شناسد.» همچنین، «نامزدهای زیادی هم در دسترس نبودند.» یکی از دیپلمات های تیم خلیل زاد گفت که به او گفته شده بود ترامپ می خواهد ظرف شش ماه از افغانستان خارج شود، اما شاید بتوان او را متقاعد ساخت تا نه ماه صبر کند.

زلمی خلیل زاد قدی بلندتر از شش فوت دارد و لبخند سریع و پرجاذبه اش او را شبیه فروشنده ای ماهر جلوه می دهد. الیوت آبرامز، همکار او در دوران حکومت جورج دبلیو. بوش، گفته است: «زال بسیار دوست داشتنی است. حس شوخ طبعی عالی دارد. همیشه شوخی می کند.» برخی مقام ها، اما، او را در روند دیپلماسی پیچیده، طفره رو و گنگ می دانستند. رایان کراکر گفته بود: «هیچ کمبودی از حرف زدن ندارد، اما بسیار دشوار است بفهمی دقیقاً در مورد چه چیزی صحبت می کند و چرا.» او افزود که خلیل زاد به او ضرب المثلی شرقی را یادآور می شود که نسخه ای از سخن فریا استارک است: «خوب است حقیقت را بدانی و آن را بگویی، اما بهتر آن است که حقیقت را بدانی و از درخت های نخل حرف بزنی.» به گفتهٔ جان بولتون، ترامپ یک بار دربارهٔ خلیل زاد گفته بود: «شنیدم که کلاه بردار است، ولی برای این جور کارها به یک کلاه بردار نیاز داری.» خلیل زاد چنین اظهاراتی را نادیده می گرفت و ضرب المثل معروفی را نقل می کرد که غالباً به هری ترومن نسبت داده می شود: «اگر در واشنگتن دنبال دوست هستی، برو یک سگ بخر.»

در ماه اکتوبر سال ۲۰۱۸، زلمی خلیل زاد به کابل پرواز کرد و در ارگ، یک مجموعه ۸۳ جریبی که دفترها و اقامتگاه رئیس جمهور افغانستان را در خود جای داده، با محمد اشرف غنی دیدار نمود. آن ها تقریباً پنجاه سال بود که یکدیگر را می شناختند.

در اواخر دههٔ ۱۹۶۰، هنگامی که نوجوان بودند، در برنامهٔ تبادلۀ شاگردان مکتب متوسطهٔ American Field Service در کابل شرکت کرده بودند. (غنی به لیک اوزویگو،

اورینگن، و خلیل‌زاد به سرس، کالیفرنیا رفت.) با گذشت سال‌ها، به گفته دیپلمات‌های امریکایی که با هر دو همکاری داشتند، رابطه میان‌شان به رقابت میان خواهر و برادر می‌ماند. در سال ۲۰۱۴، زمانی که غنی خود را نامزد ریاست‌جمهوری کرد، از این‌که خلیل‌زاد گویا در پی نامزدی خودش است، ناراحت شد - ادعایی که خلیل‌زاد آن را رد کرد. در جلسات، آن‌ها به زبانی آمیخته از دری و انگلیسی شوخی و مزاح می‌کردند. در محافل خصوصی، هر یک گمان می‌کرد که دیگری دچار خودخواهی و جاه‌طلبی بیش از حد است.

غنی زمانی برنامه‌ریز در بانک جهانی و تبعه طبیعی شده ایالات متحده بود. پس از سقوط طالبان، او به افغانستان بازگشت و به‌عنوان وزیر مالیه در حکومت حامد کرزی خدمت کرد. در سال ۲۰۰۴ حکومت را ترک کرد و پنج سال بعد، پس از ترک تابعیت امریکایی خود، در برابر کرزی نامزد ریاست‌جمهوری شد و شکست خورد. زمانی که کرزی واجد شرایط برای دوره دیگر نبود، غنی در سال ۲۰۱۴ بار دیگر نامزد شد و با تفاوت اندک، عبدالله عبدالله، وزیر خارجه پیشین را در انتخاباتی که با ادعاهای گسترده تقلب همراه بود، شکست داد. پس از مذاکرات، عبدالله به‌عنوان رئیس اجرایی حکومت تعیین شد.

غنی دارای دوکتورای انسان‌شناسی از دانشگاه کلمبیا بود و گاه‌گاهی چنان رفتار می‌کرد که گویا ریاست‌جمهوری برایش ادامه تحصیلات عالی است. او در میان دو اقامتگاهش در کابل، یک کتابخانه شخصی حدود هفت‌هزار جلدی نگهداری می‌کرد و در جلسات، اغلب به منابع علمی اشاره می‌نمود. او تلاش داشت که به اصطلاح «سهامداران» افغانستان - فعالان حقوق بشر، علما، رسانه‌ها و شرکت‌های تجاری - را توانمند سازد. اداره زمان جنگش را با تکنوکرات‌هایی که از دانشگاه‌های خارجی مدرک تحصیلی داشتند، پر کرد و سیاستمداران سنتی و زورمندان افغانستان را که به باور او کشور را به تباهی کشانده بودند، کنار گذاشت. دیپلمات‌ها و فرماندهان نظامی امریکایی پیوسته بر غنی فشار وارد می‌کردند تا با شخصیت‌هایی چون کرزی، عبدالله، و عبدالرسید دوستم - که هم پیروان مسلح

دورهٔ جمهوری داکتر محمد اشرف غنی احمدزی | ۴۰۵

داشتند و هم سابقهٔ نقض حقوق بشر - متحد شود. بخش بزرگی از توان مقاومت نظامی در برابر طالبان نزد چنین افراد بود و به سختی می‌شد تصور کرد که غنی بتواند بدون آن‌ها به توافقی برسد.

جیمز کاینکهام، سفیر پیشین ایالات متحده در کابل در دورهٔ اول ریاست‌جمهوری غنی، گفته بود: «او سیاستمدار خوبی نیست. چیزهای زیادی هست که من در موردش تحسین می‌کنم، اما او نتوانست مهارت‌های سیاسی لازم برای ایجاد ائتلاف و همکاری با کسانی که با او اختلاف‌نظر داشتند، پیدا کند.»

در نخستین دیدار خود با خلیل‌زاد در ارگ، غنی یک پرزنتیشن پاورپوینت طولانی دربارهٔ موانع صلح ارائه کرد. او تصور می‌کرد که جمهوری اسلامی افغانستان و ایالات متحده به‌طور مشترک، روبه‌روی طالبان بنشینند و مذاکره کنند - ایده‌ای که از دید خلیل‌زاد غیرواقعی بود. طالبان برای نزدیک به یک دهه تأکید داشتند که فقط با ایالات متحده مذاکره می‌کنند تا خروج نیروهای ناتو را تضمین نمایند؛ نیروهایی که آنان آن‌ها را اشغالگر می‌پنداشتند. خلیل‌زاد و بسیاری از دیپلمات‌ها باور داشتند که مذاکرات صلح میان حکومت غنی و طالبان باید پس از آن آغاز شود که ایالات متحده تصمیم به خروج بگیرد و طالبان در بدل آن، تعهد به مذاکره با حکومت دهند.

پس از جلسه، خلیل‌زاد به پاکستان پرواز کرد و در آن‌جا با رهبران چریکی دیدار نمود. وقتی غنی پس از پایان جلسه از آن باخبر شد، سخت عصبانی شد. او به داشتن خلق تند معروف بود. یاسین ضیا، جنرال چهارستارهٔ افغان که در سال ۲۰۲۰ به‌عنوان لوی درستیز اردوی افغانستان گماشته شد، به یاد می‌آورد: «او احساساتی می‌شد و فریاد می‌کشید. در یک جنگ، این‌گونه رفتار به کمک‌ات نمی‌آید.» دیپلمات‌های امریکایی گاهی این واکنش‌ها را خشم ساختگی می‌پنداشتند، تلاشی برای کند کردن روند مذاکراتی که ممکن بود اقتدار غنی را تضعیف کند.

بی‌اعتمادی متقابل میان خلیل‌زاد و غنی، روابط ایالات متحده و افغانستان را در سه سال بعد شکل داد و تحریف کرد.

ایالات متحده و طالبان در تاریخ ۲۲ جنوری ۲۰۱۹ مذاکرات رسمی را آغاز کردند. اشتراک‌کنندگان در یک برج شیشه‌ای استوانه‌ای در مرکز شهر دوحه، که وزارت خارجه قطر در آن قرار دارد، گرد هم آمدند. خلیل‌زاد رهبری هیأت امریکایی را بر عهده داشت؛ شیرمحمد عباس استانکزی، دیپلماتی که به‌طور مختصر در سال ۲۰۱۱ در مذاکرات با دولت اوپاما شرکت کرده بود، از رهبران تیم طالبان بود. استانکزی در سخنان افتتاحیه گفت: «جنگ بیش از حد طول کشیده است. میلیون‌ها گیلن خون ریخته شده است. ما می‌خواهیم از طریق مذاکرات، به صلح در افغانستان برسیم.» عبدالله امینی، مشاور باسابقه فرماندهان امریکایی در کابل، که بستگان زیادی را در جریان این جنگ طولانی از دست داده بود، هنگام ترجمه صحبت‌های استانکزی برای هیأت امریکایی با صدای بلند گریه کرد.

خلیل‌زاد طرح توافق‌نامه‌ای را ارائه کرده بود که چهار بخش داشت: ایالات متحده از افغانستان خارج شود؛ طالبان تضمین بدهند که القاعده، داعش و سایر گروه‌های تروریستی علیه امریکا فعالیت نخواهند کرد؛ طالبان و جمهوری اسلامی افغانستان وارد مذاکرات قدرت شوند؛ و یک آتش‌بس برقرار گردد. این چهار بخش به هم وابسته بودند - یا چنان‌که خلیل‌زاد اغلب می‌گفت: «تا وقتی همه چیز توافق نشده، هیچ چیز توافق نشده است.» در ابتدا، هر دو طرف با احترام برخورد کردند. خلیل‌زاد گفت: «ما می‌توانیم تا پایان اپریل نیمی از نیروهایمان را بیرون کنیم.» استانکزی نیز به سرعت اطمینان داد: «ما تضمین می‌کنیم که اجازه نمی‌دهیم القاعده به شما حمله کند.» اما زمانی که خلیل‌زاد آتش‌بس سراسری و مذاکرات قدرت با کابل را مطرح کرد، استانکزی عقب‌نشینی کرد. او گفت: «ما می‌فهمیم که نمی‌توانیم افغانستان را به تنهایی اداره کنیم و برای رسیدن به یک توافق نیاز به کمک داریم.» اما ابتدا خواستار توافقی شد که خروج نیروهای امریکایی را در برابر تضمین طالبان در مورد ضد تروریسم تأیید کند.

آن‌ها برای چندین روز گفتگوهای رفت‌وبرگشتی انجام دادند. خلیل‌زاد در آخرین جلسه گفت: «واشنگتن بر آتش‌بس همه‌جانبه اصرار دارد.» در نهایت، نمایندگان طالبان اظهار

دورهٔ جمهوری داکتر محمد اشرف غنی احمدزی | ۴۰۷

داشتند که اگر ایالات متحده تعهد به خروج بدهد، آنان حملات بر نیروهای امریکایی و ناتو را متوقف خواهند کرد، اما جنگ طالبان برای سرنگونی حکومت غنی ادامه خواهد یافت. طالبان تنها در صورت آغاز مذاکرات آینده میان گروه‌های افغان، موضوع آتش‌بس با کابل را به‌عنوان یک بخش از اجندا در نظر خواهند گرفت.

این، فاصلهٔ زیادی با آنچه دیپلمات‌های امریکایی می‌خواستند، داشت. نیروهای امریکایی بخشی از مأموریت‌شان در افغانستان دفاع از جمهوری اسلامی در برابر دشمنان مسلح آن بود؛ نام مأموریت‌شان "حمایت قاطع" بود. فرماندهان امریکایی باور داشتند که ترک جنگ بدون یک توافق سیاسی میان افغان‌ها و یک آتش‌بس پایدار، هم خطرناک خواهد بود و هم بی‌عزتی. اما خلیل‌زاد نگران بود که اتخاذ موضع سخت‌گیرانه، گفتگوها را متوقف ساخته و ترامپ را تشویق کند تا با شتاب بیشتر جمهوری اسلامی را رها کند. او پیشنهاد کرد که بعداً به این موضوع پرداخته شود.

در اواخر ماه فبروری، خلیل‌زاد به دوحه رسید و در هتل "شارق ویلیج اند سبا"، یک هتل سفیدرنگ از مجموعهٔ ریتز-کارلتون در کنار خلیج فارس اقامت کرد. ملا عبدالغنی برادر، یکی از بنیان‌گذاران طالبان، برای صرف ناهار با او ملاقات کرد. برادر پیش از سقوط حکومت طالبان، معاون وزارت دفاع آن حکومت بود. پس از آن‌که حامد کرزی به‌عنوان رئیس‌جمهور انتخاب شد، برادر که به مخفی‌گاه رفته بود، به گفتهٔ مقامات افغان و امریکایی، در گفتگوهای پشت‌پرده دربارهٔ آشتی سیاسی میان طالبان و جمهوری اسلامی جدید شرکت داشت. در سال ۲۰۱۰، یک تیم مشترک سازمان استخبارات مرکزی امریکا (C.I.A) و پاکستان، برادر را در کراچی بازداشت کرد و پاکستان او را زندانی ساخت و بعداً به حبس خانگی منتقل نمود. پس از آن‌که خلیل‌زاد نمایندهٔ ویژهٔ ترامپ شد، توانست قمر جاوید باجوه، لوی‌درستیز اردوی پاکستان را قناعت بدهد که برادر را به‌عنوان حسن نیت آزاد کند.

به گفتهٔ لیزا کرتیس، متخصص امور افغانستان در شورای امنیت ملی ترامپ که در جلسه حضور داشت، خلیل‌زاد به برادر گفت: «من تو را مطالعه کرده‌ام. می‌دانم که تو مرد

صلح هستی.»

برادر پاسخ داد: «من می فهمم که اگر تو نمی بودی، من امروز این جا نمی بودم.» خلیل زاد و پومپنو، حضور برادر در دوحه را نشانه ای از جدیت طالبان در مذاکرات تلقی کردند. (پومپنو یک بار به غنی گفته بود که برادر «بازیکن بسیار زیرک و ماهری است.») روز بعد از نهار، خلیل زاد به اتاق هتل برادر رفت، اتفاقی که مشرف به حوض آب بازی بود، جایی که زنان با بیکینی آفتاب می گرفتند. خلیل زاد با اشاره به باور اسلامی درباره بهشت که جای پر از آب و حورالعین است، شوخی کرد: «حتماً احساس می کنی که در بهشت هستی.» برادر به طرف پنجره رفت و پرده را کشید.

مذاکرات میان امریکایی ها و طالبان در بهار ادامه یافت، نخست در هتل شارق و سپس در باشگاه دیپلماتیک دوحه. برادر به طور منظم در نشست ها شرکت نمی کرد، اما خلیل زاد گه گاهی به طور خصوصی به اتاق او در هتل سر می زد. او همچنان با اعضای هیئت طالبان و شماری از مشاوران غنی از طریق واتس اپ در تماس بود و گاه گاهی با غنی از طریق سیگنال پیام رد و بدل می کرد. مانورهای سریع دیپلماتیک خلیل زاد باعث شده بود که مقام های دیگر در پنتاگون و کاخ سفید نتوانند به آسانی پی گیری کنند که او دقیقاً چه می کند. یکی از مقام های پنتاگون گفته بود که اعضای تیم مذاکره کننده گاهی شوخی می کردند و می گفتند: «جالب ترین وسیله قابل بهره برداری در جهان موبایل زلمی است»، چون او پیوسته مشغول گفتگوهای بود که هیچ کس دیگری از آن ها خبر نداشت. آن مقام گفته بود: «او این را بداهه پردازی می نامید. اما برای باقی ما، این بیشتر به آشوب می مانست.» در ۱۹ اپریل، غنی نامه ای به پومپنو فرستاد و شکایت کرد که از گفتگوهای خلیل زاد با طالبان کنار گذاشته شده و خلیل زاد در جریان شانزده روز مذاکرات، تنها شش دقیقه با او صحبت کرده است.

نشست های رسمی با حضور استانکزی و سایر مذاکره کنندگان طالبان، از جمله زندانیان پیشین گوانتانامو که در زمان دولت اواما آزاد شده بودند، برگزار می شد. جلسه های صبح ساعت ده ونیم برنامه ریزی شده بود؛ امریکایی ها زودتر می رسیدند و

دورهٔ جمهوری داکتر محمد اشرف غنی احمدزی | ۴۰۹

طالبان معمولاً دیر وارد می‌شدند. اما تا آغاز تابستان، دو طرف پیش‌نویس توافق‌نامهٔ نهایی را با یک‌دیگر تبادل می‌کردند. خلیل‌زاد تاریخ ۱۴ جولای را برای اعلام امضای توافق تعیین کرد و برای آغاز فوری مذاکرات بعدی در اسلو، میان طالبان و نمایندگان جمهوری اسلامی جهت تصمیم‌گیری در مورد آیندهٔ سیاسی افغانستان، برنامه‌ریزی نمود.

امریکایی‌ها هنوز مطمئن نبودند که آیا طالبان با آتش‌بس در جنگ علیه جمهوری اسلامی موافقت خواهند کرد یا نه. در اوایل جولای، مالی فی، معاون خلیل‌زاد، از استانکزی دربارهٔ این موضوع فشار آورد؛ موضوعی که او آن را «بسیار مهم» برای «عالی‌ترین سطوح رهبری ایالات متحده» توصیف کرد. اما استانکزی عقب‌نشینی نکرد و خواستار امتیاز جدیدی شد: آزادی هزاران زندانی طالبان از بند حکومت غنی.

نمایندگان طالبان اصرار داشتند که برای قناعت دادن جناح‌های تندرو خود به مزایای گفتگوهای صلح، به این امتیاز نیاز دارند. خلیل‌زاد گفت که ایالات متحده تلاش خواهد کرد تا غنی را به قبول این درخواست قناعت دهد، و زمانی که افسران نظامی امریکا در اتاق دریافتند که طالبان ممکن است زندانیان خود را بدون گرفتن آتش‌بس آزاد کنند، می‌خواستند جلسه را ترک کنند. اندرو وال، فرمانده نیروی بحری امریکا در مأموریت حمایت قاطع، یادآوری کرد: «خلیل‌زاد به‌روشنی خواهان توافق بود و به‌نظر می‌رسید که حاضر است تقریباً همه‌چیز را به طالبان بدهد.» او افزود: «واضح نبود که اصلاً خطوط قرمز واقعی برای ما وجود دارد یا نه.» در سوم جولای، پیش‌نویس توافق به‌روزرسانی شد تا آزادی «تا سقف پنج‌هزار» زندانی طالبان را دربرگیرد. (در بدل آن، طالبان هزار زندانی دولت افغانستان را آزاد می‌کردند.)

یک هفته بعد، جنرال آستین اس. میلر، فرمانده نیروهای ناتو در افغانستان، به دوحه پرواز کرد و با خلیل‌زاد در وقت صبحانه دیدار نمود. نادر نادری و عبدالمتین بیک، دو مشاور جوان غنی که با نمایندگان طالبان گفتگو کرده بودند نیز در این دیدار حضور داشتند. نادری و بیک گزارش دادند که چندین تن از نمایندگان طالبان با تحقیر و لحن پیروزمندانه از شکست امریکا صحبت می‌کردند. یکی از مذاکره‌کنندگان طالبان گفته بود: «آن‌ها با

دُم‌های خود میان پاهای‌شان در حال فرار اند.» بیک بعداً به خلیل‌زاد گفت که «بیدار شو.» او گفت: «به‌خاطر خدا، طالبان خواهان مذاکره نیستند، آن‌ها به توافق سیاسی باور ندارند. آن‌ها واقعاً در حال رژه پیروزی هستند.»

خلیل‌زاد به او گفت نگران نباشد: «من آن‌ها را در گوشه گیر انداخته‌ام. توافق سیاسی صورت خواهد گرفت.» (خلیل‌زاد این مکالمه را انکار کرده است.)

در تاریخ ۱۴ جولای چیزی برای اعلام وجود نداشت. در ۷ آگست، در باشگاه دیپلماتیک، تیم‌های مذاکره‌کننده درباره دو ضمیمه محرمانه به پیش‌نویس اصلی توافق‌نامه گفتگو کردند تا اختلافات باقی‌مانده را حل کنند. یکی از این ضمیمه‌ها تعهدات طالبان برای سرکوب القاعده و داعش را مشخص می‌کرد، و دیگری تلاش داشت خروج نیروهای امریکایی را با کاهش خشونت پیوند دهد. با درک اینکه طالبان کمپاین نظامی‌اش را علیه جمهوری اسلامی پایان نخواهد داد، خلیل‌زاد پیشنهاد کرد که همه طرف‌ها به‌طور موقت جنگ را در پنج ولایت از مجموع ۳۴ ولایت کشور متوقف سازند تا ایالات متحده بتواند روند خروج خود را به‌صورت امن آغاز کند. در باقی افغانستان، جنگ ادامه می‌یافت و در صورت حمله طالبان به نیروهای افغان، نیروهای امریکایی می‌توانستند مداخله کنند. اگر طالبان در منطقه‌ای از حمله به نیروهای افغان دست می‌کشید، امریکا نیز در همان منطقه حمله نمی‌کرد، و نوعی آتش‌بس محلی شکل می‌گرفت. اما از آنجا که امریکا "تعهد" به دفاع از متحدان افغان خود داشت، مالی فی، معاون خلیل‌زاد، توضیح داد که محدوده این کاهش خشونت عملاً به‌دست طالبان تعیین می‌شد. او گفت: «قدرت در دست شماست. اگر شما حمله نکنید، ما هم حمله نمی‌کنیم.» او تأیید کرد که این پیشنهاد پیچیده است. وی گفت: «ما ترجیح می‌دهیم که آتش‌بس در همه‌جا برقرار شود.»

این پیشنهاد در واقع نسخه‌ای برای سردرگمی و درگیری بیشتر بود. هر دو طرف پذیرفتند که امریکا دیگر دست به عملیات تهاجمی علیه طالبان نزنند. با این حال، امریکا و طالبان بر سر شرایطی که در آن نیروهای امریکایی می‌توانند به دفاع از متحدان خود بپردازند، اختلاف نظر داشتند. طالبان استدلال می‌کردند که نیروهای جنرال میلر فقط می‌توانند علیه

دورهٔ جمهوری داکتر محمد اشرف غنی احمدزی | ۴۱۱

جنگجویانی حمله کنند که مستقیماً در حال حمله به نیروهای افغان‌اند، در حالی که میلر این تفسیر را بسیار محدود می‌دانست و معتقد بود که او همچنین مجاز است به‌گونهٔ پیشگیرانه علیه طالبان‌هایی که در حال طرح‌ریزی حمله‌اند نیز اقدام کند. در هر دو حالت، امتیازدهی امریکا به طالبان ضربه‌ای بود بر توان نظامی غنی. برای سال‌ها، نیروهای افغان در حملات زمینی خود و برای هدف‌قرار دادن قرارگاه‌ها و خطوط تأمین طالبان، بر بمب‌افکن‌ها و توپخانهٔ امریکا متکی بودند. حالا نیروهای افغان در عملیات تهاجمی تنها مانده بودند و در صورت حمله، مشخص نبود که آیا و چه زمانی نیروهای امریکایی مداخله خواهند کرد.

با این حال، خلیل‌زاد باور داشت که زمینهٔ مشترک کافی برای نهایی‌کردن توافق فراهم شده است. او پیش‌نویس متن توافق را با غنی شریک ساخت - هرچند ابتدا ضمیمه‌ها را نشان نداد، زیرا نگران افشای آن‌ها بود. غنی، طبق معمول، با این پیش‌نویس مخالفت کرد و سند را با تغییراتی حاشیه‌نویسی کرد. پومپئو و خلیل‌زاد اکثر تغییرات او را نادیده گرفتند و ترتیب دیداری را برای آگاه‌ساختن ترامپ از توافق، در تاریخ ۱۶ آگست، در اقامتگاه تفریحی او در «بدمینستر»، نیوجرسی، فراهم کردند.

خلیل‌زاد همراه با معاون رئیس‌جمهور مایک پنس، بولتون، و دیگر مقام‌های امنیت ملی، در یک اتاق کنفرانس با ترامپ دیدار کرد. او دربارهٔ تعهد طالبان مبنی بر اینکه اجازه نخواهند داد القاعده علیه امریکا حمله کند، صحبت کرد. وقتی گفته شد که غنی از این توافق ناراضی است، ترامپ گفت: «چرا وقت‌ات را برای حرف‌زدن با غنی تلف می‌کنی؟ او یک دزد است.»

سپس ترامپ از خلیل‌زاد پرسید که آیا می‌تواند چیزی به طالبان بدهد تا آن‌ها را به همکاری وادارد.

«چه منظوری دارید، آقای رئیس‌جمهور؟ «مثل پول.»»

«نه» خلیل‌زاد پاسخ داد. «آن‌ها در فهرست تروریستی قرار دارند. ما نمی‌توانیم به آن‌ها

پول بدهیم.»

ترامپ به موضوعات دیگری پرداخت، پیش از آن که خلیل زاد بتواند توضیح دهد که جنگ طالبان علیه کابل احتمالاً ادامه خواهد یافت.

در ۲۵ آگست، در دوحه، طالبان نسخه‌های نهایی ضمیمه‌های مربوط به ضدتروریسم و محدودیت در جنگ را پذیرفتند. در متن توافق آمده بود که طالبان حق حمله به نیروهای امریکایی و ناتو را در جریان خروج ندارند. «اگر حتی یک امریکایی پس از امضای توافق کشته شود، توافق لغو می‌شود»، میلر به نمایندگان طالبان گفت، به نقل از یک مقام حاضر در جلسه. درباره جنگ جاری طالبان علیه جمهوری اسلامی، میلر به دفاع «ضروری و متناسب» از نیروهای دولت کابل متعهد شد، بدون این که وارد عملیات «تهاجمی» شود.

نمایندگان طالبان همچنین تعهدات شفاهی ارائه کردند که مقام‌های امریکایی آن‌ها را ثبت کردند. در مورد ضدتروریسم، نمایندگان طالبان گفتند که «عملیات ادامه‌دار امریکا» علیه داعش و القاعده را استقبال می‌کنند. اگر امریکا داعش را بمباران کند، گفتند: «ما دور گردن‌تان گل می‌آویزیم.» درباره القاعده به امریکایی‌ها گفتند: «هر چند نفری را که خواستید، بکشید.» در امتیازی به میلر، طالبان همچنین موافقت کردند که به شهرهای بزرگ افغانستان یا تأسیسات دیپلماتیک حمله نکنند.

در نهایت، شرایط بر خروج امن نیروهای امریکایی اولویت گذاشته شد. این در حالی بود که شمار تلفات امریکایی‌ها در افغانستان از مدت‌ها پیش کاهش یافته بود. نیروهای امریکایی و ناتو به ندرت در جنگ زمینی شرکت می‌کردند؛ وظایف اصلی‌شان محافظت از دولت، آموزش ارتش افغانستان و فراهم کردن پشتیبانی هوایی بود. این نقش‌ها برای پیشبرد جنگ حیاتی بودند، اما ریسک نسبتاً کمی داشتند. از سال ۲۰۱۵ به این سو، کمتر از دوازده سرباز امریکایی هر سال در جنگ افغانستان کشته شده‌اند. شمار سالانه تلفات نیروهای ارتش و پولیس جمهوری اسلامی بیش از هشت هزار نفر تخمین زده شده بود. بنا بر گزارش سازمان ملل، جنگ همچنین هر سال جان چند هزار غیرنظامی را گرفت.

در پایان ماه آگست، ترامپ برنامه‌ای داد تا طالبان را به کمپ دیوید دعوت کند برای امضای توافق. سپس در پنجم سپتمبر، یک بمب در کابل منفجر شد و حدود دوازده نفر

کشته شدند، از جمله الیس آنجل بارتو اورتیز، سرباز سی و چهار ساله ارتش آمریکا. در همان آخر هفته، ترامپ با یک توییت گفتگوهای صلح را پایان داد و مرگ‌ها را به طالبان نسبت داد: «اگر آن‌ها نتوانند در این مذاکرات صلح بسیار مهم به آتش‌بس توافق کنند، و حتی ۱۲ نفر بی‌گناه را بکشند، احتمالاً قدرت مذاکره یک توافق معنادار را ندارند.» پومپئو به خلیل‌زاد گفت: «باید به خانه برگردی.»

وقتی ترامپ از توافق کنار کشید، یک مقام ارشد کاخ سفید به یاد آورد: «از خوشحالی پریدن گرفتم. وقتی آن توییت منتشر شد، بسیار خوشحال شدم.» بسیاری از مقام‌های دولتی، از جمله بولتون و دیگر دستیاران امنیت ملی، بر این باور بودند که شرایط توافق به‌شدت به نفع طالبان بود و برخی کاملاً مخالف مصالحه بودند. (چارلز کوپرمن، که معاون بولتون شده بود، گفت: «اینکه فکر کنیم می‌توانیم بدون حضور دولت افغانستان با طالبان مذاکره کنیم، دیوانگی بود.») اما پیروزی آن‌ها کوتاه‌مدت بود.

دو ماه بعد، تیم خلیل‌زاد آزادی دو استاد دانشگاه آمریکایی افغانستان - یکی آمریکایی و دیگری استرالیایی - را که در سال ۲۰۱۶ توسط شاخه حقانی طالبان ربوده شده بودند، تضمین کرد؛ گروهی که ارتباطاتی با القاعده داشت. پیش از آن، غنی انیس حقانی، عضو جوان این شبکه، را آزاد کرده بود. پس از این آزادی‌ها، پومپئو به خلیل‌زاد گفت تلاش کند مذاکرات صلح را دوباره شروع کند.

در ۷ دسامبر، برادر بار دیگر با خلیل‌زاد در دوحه ملاقات کرد، هنوز به دنبال تعهد آمریکا برای خروج سریع از افغانستان بود. برادر گفت: «هدف اصلی ما تعیین تاریخ و اعلام آن برای امضای توافق است.» آن‌ها تصمیم گرفتند توافقی را که تابستان گذشته مذاکره شده بود، امضا کنند. طالبان وعده دادند خشونت را برای هفت روز پیش از رسمی شدن توافق کاهش دهند تا تعهد خود را نشان دهند. پومپئو به غنی تلفن زد و اطلاع داد که توافق دوباره آماده است، و تنها در آن زمان غنی فهمید که چندان به اعتراض‌هایش توجه نشده است.



دیدار رئیس‌جمهور غنی و داکتر عبدالله با معاون رئیس‌جمهور بایدن در سال ۲۰۱۵.

وقتی جو بایدن در سال ۱۹۷۲، در سن بیست و نه سالگی، برای سنای آمریکا نامزد شد، مخالفت خود را با جنگ ویتنام اعلام کرد. او نگفت جنگ غیر اخلاقی است؛ بلکه معتقد بود که این جنگ «صرفاً احمقانه و هدر دادن وحشتناک وقت، پول و جان‌ها بر اساس فرضیه‌ای نادرست است»، همان‌طور که بعدها در خاطراتش نوشت. بایدن با دیدی مشابه نسبت به جنگ افغانستان برخورد کرده است. در سال ۲۰۰۹، به عنوان معاون رئیس‌جمهور، بایدن با کرزی، رئیس‌جمهور وقت افغانستان ملاقات کرد که از او خواست برای پایان دادن به حمایت پاکستان از طالبان تلاش بیشتری کند. بایدن پاسخ داد، طبق گفته کرزی و یک افغان دیگر حاضر، «پاکستان پنجاه برابر برای آمریکا مهم‌تر از افغانستان است.» در سال ۲۰۱۵، غنی و عبدالله با بایدن در واشنگتن صبحانه خوردند، جایی که بایدن به آن‌ها گفت که جنگ افغانستان «غیرقابل بردن است.» به گفته محب، مشاور امنیت ملی غنی، مقامات افغان مطمئن شدند که اگر بایدن رئیس‌جمهور شود «احتمالاً می‌خواهد نیروها را خارج کند.» (استیو کال و آدم انتوس).

در دوران ریاست‌جمهوری دونالد ترامپ، زمانی که داکتر خلیل‌زاد مذاکراتی را با طالبان آغاز کرد تا جهان را فریب دهد که طالبان تغییر کرده‌اند و همان طالبان سابق نیستند، به همین منظور برای اثبات ادعای خود، جلساتی از طالبان با برخی چهره‌های سیاسی افغان تحت رهبری رئیس‌جمهور پیشین افغانستان، آقای حامد کرزی، و بعدها داکتر عبدالله عبدالله در خارج از کشور در دوحه، روسیه و برخی کشورهای دیگر برگزار کرد تا تحت حمایت کشورهای میزبان، جهان را قانع کنند که طالبان تغییر کرده‌اند و روند توافق میان طالبان و آمریکا را تسهیل کنند و همچنین به طالبان به صورت جهانی، به ویژه در سازمان ملل، شناسایی سیاسی بدهند پیش از امضای توافق‌نامه و بازگرداندن آنان به قدرت. یکی از هیئت‌های افغان در کنفرانس گفت که طالبان هر روز در جلسات کلمات خود را تغییر می‌دادند؛ به احتمال زیاد آن‌ها در حال بحث در مورد کارهای روزانه‌شان با سرلشکر قمر جاوید باجوا، فرمانده نظامی پاکستان، و ملا فضل الرحمن یکی از رهبران مذهبی پاکستان و مربی طالبان در پاکستان بودند، مواضع و گفته‌هایشان را نسبت به گفتگوهای قبلی تغییر می‌دادند و همچنین بسیار دیر به جلسات می‌آمدند تا هیئت افغان را خسته و ناامید کنند. پاکستان هرگز خواهان صلح در افغانستان نبود و همچنین در طول جنگ در افغانستان، پشت آمریکا را خنجر زد؛ سازمان اطلاعات پاکستان (ISI) می‌خواست جنگ پنهانی را ادامه دهد تا افغانستان را اشغال کند.

ترجمه «شکست در افغانستان و پیامد آن برای امنیت جهانی»

کریستوفر الکساندر، ۲۰ آگست ۲۰۲۱



یک کودک بر فراز دیوار پیرامونی فرودگاه به ارتش آمریکا سپرده می شود تا تخلیه شود، در کابل، افغانستان، ۱۹ آگست ۲۰۲۱. (عمر حیدری از طریق رویترز)

در مراحل بعدی جنگ نیابتی پاکستان در افغانستان، از مارچ ۲۰۰۳ تا مارچ ۲۰۲۱، بیش از ۱۲۰ هزار افغان کشته شدند، همراه با ۱۵۸ تن از اعضای نیروهای کانادایی و ۱۰ غیرنظامی کانادایی؛ ۲۳۵۵ عضو نیروهای نظامی ایالات متحده آمریکا؛ ۴۵۶ تن از اعضای نیروهای مسلح بریتانیا؛ ۵۳۴ نیروی نظامی از ۲۸ کشور عضو ناتو و شرکای آنان؛ ده ها مقام و کارمند سازمان ملل؛ دیپلمات های هندی و کانادایی؛ و یک سفیر امارات متحده عربی به همراه پنج تن از کارکنانش.

در تمام این مدت، هیچ اقدام جدی از سوی هیچ دولت یا سازمان بین المللی برای تحریم پاکستان صورت نگرفت- با آن که پاکستان جنگ پنهان گسترده ای را علیه افغانستان، ایالات متحده، ناتو و دیگر کشورهای حمایت کننده از افغانستان تحت مأموریت سازمان

ملل به راه انداخته بود.

برعکس، جامعه جهانی در کنفرانس لندن سال ۲۰۱۰ از «تلاش‌های صلح، بازادغام و آشتی به رهبری افغان‌ها» حمایت کرد. آنان زمانی سکوت اختیار کردند که ایالات متحده در ماه فبروری ۲۰۲۰ توافقی را با طالبان امضا کرد که دولت افغانستان را مستثنی می‌کرد و وعده می‌داد که تمامی نیروهای آمریکایی و ائتلاف را تا ۲۹ اپریل ۲۰۲۱ از افغانستان بیرون خواهد کرد. در ۱۴ اپریل ۲۰۲۱، جو بایدن، رئیس‌جمهور آمریکا تأیید کرد که نیروهای آمریکایی پیش از بیستمین سالگرد حملات ۱۱ سپتمبر، از افغانستان خارج خواهند شد.

ماه دوم سرنوشت‌ساز، ماه می ۲۰۲۱ بود. کمتر از یک ماه پس از اعلام بایدن، فرمانده نظامی پاکستان، جنرال قمر جاوید باجوا، به کابل آمد. او سومین رئیس ستاد ارتش پاکستان پس از مشرف و دومین پس از کیانی بود که به کابل سفر می‌کرد. او در ۱۰ می وارد کابل شد، با هواپیمایی که توسط جنرال سر نیک کارتر، رئیس دفاع بریتانیا که پیش‌تر فرمانده نیروهای کمک بین‌المللی در جنوب افغانستان بود، فراهم شده بود. به گفته رئیس‌جمهور وقت، داکتر اشرف غنی، باجوا با بازگشت طالبان مخالفت داشت، اما اعتراف کرد که «در سطوح پایین‌تر ارتش» در پاکستان، دیدگاه مخالف وجود دارد. باجوا به خبرنگاران اطمینان داد که پاکستان متعهد به صلح است. تهاجم پاکستان فردای آن روز آغاز شد و ۹۵ روز طول کشید تا به کابل برسد.

آمدن جنرال باجوا به کابل، تلاشی برای فریب داکتر اشرف غنی بود تا او را قانع سازد که طالبان به این زودی وارد کابل نخواهند شد؛ در حالی که او در پی تکرار سرنوشت داکتر نجیب برای داکتر اشرف غنی بود.

(کریستوفر الکساندر، ۲۰ آگست ۲۰۲۱)



مذاکرات صلح میان هیئت افغانستان و طالبان در مسکو



مذاکرات بین طالبان و هیأت دولت قطر در دوحه.

پس از پیروزی بایدن در انتخابات، در نوامبر ۲۰۲۰، او چیک سالیوان را به عنوان مشاور امنیت ملی و آنتونی بلینکن را به عنوان وزیر خارجه تعیین کرد. هر دو دارای سال‌ها تجربه در امور حکومتی بودند و با بن‌بست‌ها و دشواری‌های سیاست‌گذاری در افغانستان آشنایی داشتند. روشن نبود که آیا بایدن توافق‌نامه ترامپ را به همان صورت اجرا خواهد کرد، آن را کنار خواهد گذاشت یا در پاسخ به خشونت‌های طالبان، تغییراتی در آن اعمال خواهد کرد. در دوران انتقال قدرت، سالیوان، بلینکن و سایر مشاوران یادداشتی به بایدن فرستادند که در آن گفته شده بود مذاکرات با طالبان به بن‌بست رسیده است. به نظر می‌رسید خلیل‌زاد نتوانسته طالبان و جمهوری اسلامی افغانستان را به همکاری وادارد، اما بایدن از او خواست تا دست‌کم تا بهار به‌عنوان نماینده ویژه باقی بماند. او با همه بازیگران آشنا بود، و اگر دولت بایدن می‌خواست تا ضرب‌الاجل اول ماه می توافق دوحه، تمامی نیروهای آمریکایی را خارج سازد، باید سریع عمل می‌کرد.

به محض آن‌که بایدن وارد قصر سفید شد، محب خواستار دیدار با او گردید، اما به او گفته شد که تنها تماس تلفنی ممکن است. محب، که دارای دوکتورای انجینیری برق از بریتانیا بود و از سال ۲۰۱۵ تا ۲۰۱۸ به‌عنوان سفیر افغانستان در واشنگتن خدمت کرده بود، به مدت سه سال مشاور امنیت ملی اشرف غنی بود. او فردی دقیق، آرام، و غیرقابل پیش‌بینی بود، و به‌شدت به غنی وفادار بود؛ به‌طوری‌که ایده‌های غنی الهام‌بخش او بودند. اما به تدریج به‌عنوان ابزاری برای کنترل شدید غنی - و حتی گاهی دلیل آن - دیده می‌شد.

در ۲۲ جنوری، محب با سالیوان تماس تلفنی گرفت. سالیوان گفت دولت جدید آمریکا می‌خواهد دستاوردهای اجتماعی و اقتصادی افغانستان را حفظ کند، از جمله «دموکراسی، حقوق زنان و حقوق اقلیت‌ها». اگر طالبان در مذاکرات معنادار و صادقانه در دوحه شرکت نکنند، «باید پیامدهای انتخاب‌های‌شان را بپذیرند». او افزود که منظورش این نیست که به دنبال تشدید جنگ باشد، بلکه می‌خواهد وضعیت را به‌گونه‌ای جدی بررسی کند.

سالیوان بررسی سیاست‌های میان‌اداره‌ای را در شورای امنیت ملی آغاز کرد؛ جلسات و

مباحثاتی که تصمیم نهایی بایدن درباره افغانستان را شکل دادند. شمار نیروهای آمریکایی به ۲۵۰۰ تن کاهش یافته بود. جنرال میلر، فرمانده نیروهای حمایت قاطع، معتقد بود که بایدن باید این نیروها را پس از ضرب‌الاجل حفظ کند، زیرا در صورت خروج نیروهای آمریکایی، نسبت به سرنوشت ارتش افغانستان بدبین بود. بیشتر بحث‌ها درباره این بود که آیا تلاش برای توافق میان طالبان و جمهوری اسلامی افغانستان هنوز ارزش دارد یا نه، و اگر دارد، تا چه زمانی باید ادامه یابد.

«جناب رئیس، ما نمی‌خواهیم برای همیشه بمانیم»، این را جنرال مارک میلی، رئیس ستاد مشترک ارتش و لوید آستین، وزیر دفاع، در یکی از جلسات به بایدن گفتند. اما پیشنهاد دادند که حضور نیروهای آمریکایی برای یک سال دیگر تمدید شود، به امید اینکه طالبان مذاکرات تقسیم قدرت را جدی‌تر بگیرند. اما روشن نبود که چرا تمدید حضور کوتاه‌مدت می‌تواند مذاکراتی را تسهیل کند که بارها شکست خورده بود. مشاوران کاخ سفید این طرح پنتاگون را تنها راهی برای ادامه حضور نامحدود نیروهای آمریکایی می‌دانستند. اگر طالبان به نیروهای ناتو حمله می‌کردند، بایدن ممکن بود مجبور به اعزام نیروی بیشتر شود یا با فشارهای سیاسی برای خروج روبرو گردد. در نهایت، پیشنهاد پنتاگون کنار گذاشته شد و تمرکز بر این قرار گرفت که پس از خروج آمریکا چه اتفاقی ممکن است بیفتد.

در همین حال، در هوتل شرق در دوحه، مذاکرات میان نمایندگان طالبان و تیم کابل نشانه‌ای از پیشرفت دیپلماتیک دربر نداشت. نمایندگان دولت افغانستان در هوتل اقامت داشتند و ارتباط کمی با دولت قطر داشتند. در مقابل، نمایندگان طالبان که در دوحه خانه، خانواده و تجارت داشتند، به‌گفته فوزیه سرابی، نماینده کابل، «هر دو یا سه روز یک‌بار» آن‌هم فقط در شب‌ها به هوتل می‌آمدند. «مدیریت زمان خوب نبود». اوایل ماه جنوری، هیئت طالبان حتی در جلسات برنامه‌ریزی شده شرکت نکردند.

در این مقطع، بسیاری از نمایندگان کابل اعتماد خود را به خلیل‌زاد از دست داده بودند. سرابی او را متهم کرد که «طرف طالبان را گرفته است». او گفت «کاملاً واضح بود» که

دورهٔ جمهوری داکتر محمد اشرف غنی احمدزی | ۴۲۱

خلیل‌زاد می‌خواهد طالبان رئیس حکومت آینده باشد، در قالب یک ساختار انتقالی و تقسیم قدرت، و از غنی خواسته بود از قدرت کنار برود. خلیل‌زاد معتقد بود که غنی باید برای تشکیل دولت انتقالی کنار برود، اما تأکید داشت که «هرگز و هرگز» از قرار گرفتن یک رهبر طالبان در رأس حکومت حمایت نکرده است. او تا حدی شکست مذاکرات را به سرسختی و عدم انعطاف‌پذیری غنی نسبت داد. بعدها خلیل‌زاد اعتراف کرد که بزرگ‌ترین اشتباهش این بود که فشار بیشتری بر غنی برای مصالحه وارد نکرد.

در اوایل سال ۲۰۲۱، خلیل‌زاد و بلینکن راه‌حلی موقت پیدا کردند. آن‌ها می‌خواستند روند صلح «شتاب‌زده‌ای» را آغاز کنند که مذاکرات دوحه را کنار بگذارد و به توافق نهایی تقسیم قدرت بین جمهوری اسلامی و طالبان بپردازد. خلیل‌زاد به نوشتن پیش‌نویس هشت صفحه‌ای به نام «توافق صلح افغانستان» کمک کرد، که بسیار بلندپروازانه بود: شامل تصویب قانون اساسی جدید؛ دولت انتقالی با پارلمانی گسترده‌تر برای جای دادن اعضای بیشتر طالبان؛ بازسازی دادگاه‌ها؛ ایجاد نهادی جدید به نام «شورای عالی فقه اسلامی»؛ و آتش‌بس سراسری. او امیدوار بود طالبان و جمهوری اسلامی قبول کنند در نشست صلح در ترکیه شرکت کنند.

در ۲۲ مارچ، بلینکن با وزیران خارجه ناتو دیدار کرد که اصرار داشتند آمریکا باید برای رسیدن به توافق سیاسی در افغانستان تلاش بیشتری کند. بلینکن به بایدن زنگ زد و گفت می‌خواهد بررسی کند که آیا امکان دارد خروج نیروها تا بعد از نشست ترکیه به تعویق بیفتد، اگرچه طالبان هنوز برای شرکت در آن موافقت نکرده بودند. بلینکن استدلال کرد این کار نشان می‌دهد آمریکا به متحدان ناتو گوش می‌دهد، اما همچنین به معنای نقض توافق دوحه بود.

خلیل‌زاد با طالبان ملاقات کرد و استدلال کرد که اگر آن‌ها می‌خواهند افغانستان از کمک‌ها و شناخت بین‌المللی برخوردار شود، باید خروج آمریکا به تعویق بیفتد تا توافق تقسیم قدرت در ترکیه مذاکره شود. وقتی مذاکره‌کنندگان طالبان مشاهده کردند که آمریکایی‌ها درباره شکستن توافق دوحه صحبت می‌کنند، مستقیماً تهدید به از سرگیری

حملات علیه نیروهای آمریکا و ناتو نکردند، اما به وضوح گفتند «چیزهای بدی رخ خواهد داد»، به گفته یک مقام وزارت خارجه درگیر در موضوع.

در ۵ اپریل، جان فاینر، معاون مشاور امنیت ملی بایدن، به محب زنگ زد و گفت احتمال کمی وجود دارد که آمریکا قبل از اول می از افغانستان خارج شود، اما هر تمددی «محدود به زمان کوتاه» خواهد بود. کاخ سفید همچنان امیدوار بود که مذاکرات با طالبان روند انتقال را تسهیل کند. فاینر گفت: «مهم است که حکومت افغانستان با یک صدا صحبت کند، به روند صلح به طور روشن حمایت کند و برخورد سازنده و هوشیارانه‌ای نسبت به مذاکرات با طالبان داشته باشد.» محب این خبر را به غنی رساند: دوران آمریکایی در افغانستان به زودی به پایان می‌رسد.

غنی و محب هر دو فرض کردند بایدن خروج نیروها را بعد از فصل جنگ‌های تابستانی برنامه‌ریزی خواهد کرد که برف‌های زمستانی احتمالاً حرکت طالبان را محدود می‌کند. نه روز بعد، وقتی بایدن تصمیمش را اعلام کرد، توافق دولت ترامپ با طالبان را «شاید چیزی نبود که خودم می‌خواستم مذاکره کنم»، توصیف کرد، اما دستور خروج کامل تا ۱۱ سپتمبر را داد. غنی در تویتر بیانیه‌ای منتشر کرد و «احترام» خود را به تصمیم بایدن ابراز داشت. او نوشت: «نیروهای افتخارآمیز امنیتی و دفاعی افغانستان کاملاً قادر به دفاع از مردم و کشورشان هستند.» در عرض چند روز، طالبان روشن کردند که در نشست صلح خلیل‌زاد در ترکیه شرکت نخواهند کرد. تلاش دیپلماتیک طولانی مدت آمریکا برای برقراری صلح بین طالبان و جمهوری اسلامی شکست خورد.

سال‌ها بود که طالبان در مناطق روستایی دولت‌های سایه ایجاد کرده بودند، اما هرگز شهری بزرگ افغان را تصرف و نگه نداشته بودند. ناتو و بعدها نیروی هوایی افغانستان انحصار قدرت هوایی را داشتند. طالبان هواپیماهای جنگی و موشک‌های مؤثر ضد‌هواپی بلندبرد نداشتند، هرچند می‌توانستند هلیکوپترها و هواپیماهای پایین‌پرواز را با سلاح‌های کوچک ساقط کنند. هرگاه طالبان برای حمله بزرگ جمع می‌شد یا در معدود مواقعی که موقتاً شهری را تصرف می‌کرد، در معرض حملات هوایی شدید قرار داشت. پس از ۲۰۱۸،

وقتی میلر فرمانده نیروهای حمایت قاطع شد، نیروهای غنی را تشویق کرد که استفاده از نیروهای ویژه نخبه با پشتیبانی نیروی هوایی را افزایش دهند. تا سال ۲۰۲۱، نیروی هوایی افغانستان هشت هزار نفر پرسنل و بیش از صد و هشتاد هواپیما داشت.

پس از اعلام بایدن، میلر شروع به خارج کردن نیروهای آمریکایی از کشور کرد. در همان زمان، همکاران بین‌المللی که ترمیم و نگهداری هلیکوپترها و هواپیماهای جنگی افغانستان را بر عهده داشتند نیز رفتند. میلر گفت: «شرکت‌ها نیروها را نگه نمی‌دارند اگر حمایت کامل از نیروهای آمریکا یا ناتو نداشته باشند.»

در ماه می گذشته، یاسین ضیا، رئیس ستاد ارتش و وزیر دفاع سرپرست، فهمید که فرماندهی مرکزی آمریکا، مقرر مسئول جنگ افغانستان، قصد دارد تعمیرات از راه دور هواپیما را از طریق ویدیو، روی آی‌پد و با کمک متخصصانی در قطر انجام دهد. ضیا گفت: «گفتند مکانیک ما جلوی زوم می‌نشیند و فردی از قطر به او راهنمایی می‌دهد چه کار کند.» فرماندهی مرکزی همچنین قصد داشت یک تعمیرگاه هواپیما در امارات متحده عربی باز کند، حدود هزار مایل دورتر از افغانستان، اما هلیکوپترهای افغانستان نمی‌توانستند آن‌قدر پرواز کنند و هواپیماهای افغانستان باید از حریم هوایی پاکستان عبور می‌کردند که نیازمند مذاکرات پیچیده با ارتش پاکستان بود. یک مقام ارشد وزارت خارجه گفت تا چون «مشخص بود هیچ چیز آنجا برای نگه داشتن پرواز هواپیماهای افغانستان وجود ندارد.» به جز تعمیرات، مشکل اصلی، به گفته یک مقام ارشد وزارت دفاع، این بود که «ما داشتیم می‌رفتیم.» کل ارتش افغانستان برای کارکردن با سیستم‌ها و تخصص آمریکا طراحی شده بود و وقتی آن‌ها رفتند، نیروهای افغانستان فروپاشیدند.

در سال‌های اخیر، ارتش افغانستان ده‌ها پایگاه را به ارث برده بود. به گفته‌ی صالح، معاون اول رئیس‌جمهور، این پایگاه‌ها «قابل دفاع بودند اما تأمین تجهیزات و تدارکات در آنها آسان نبود.» این وضعیت به‌ویژه زمانی بدتر شد که طالبان مناطق بیشتری را تصرف کرد و جاده‌ها را بست. صالح در بهاری همان سال در یک ایمیل نوشت: «روزهایی بود که تا هزار پیام در واتساپ یا تلفنم از این پایگاه‌های محاصره‌شده برای درخواست کمک

دریافت می‌کردم.»

بسیاری از سربازان گرفتار، داستان‌های ناامیدی خود را در شبکه‌های اجتماعی منتشر کردند. صالح گفت: «تعداد فراری از خدمت به دلیل گرسنگی، تشنگی، نبود امکانات پزشکی هوایی، کمبود تدارکات و پشتیبانی هوایی تا هفتصد نفر در روز افزایش یافته بود.»

اوایل ماه جولای، غنی و مشاورانش از سفرشان به واشنگتن برگشتند، جایی که تلاش کردند استقامت و خوشبینی خود را نشان دهند. اما محب به یاد می‌آورد: «ما کاملاً ناامید بودیم.» وقتی خروج نیروهای آمریکایی آغاز شد، طالبان حدود هشتاد ولسوالی از حدود چهارصد ولسوالی اداری افغانستان را تحت کنترل داشتند، بر اساس برآوردهای مجله جنگ طولانی. تا دهم جولای، طالبان بیش از دویست ولسوالی را در اختیار داشتند. آنها به سرعت گذرگاه‌های مرزی منتهی به ایران و پاکستان را تصرف کردند و با آن‌ها درآمد گمرکی قابل توجهی به دست آوردند. سپس شهرهای بزرگ را محاصره کردند و ولسوالی‌های جدیدی نزدیک کابل را تصرف نمودند. محب گفت: «ما نمی‌توانستیم جریان این تحولات را کنترل کنیم و کاملاً مطمئن نبودیم که آمریکایی‌ها چه امکاناتی می‌توانند فراهم کنند یا نه.» «و سقوط بسیار سریع آغاز شد.»

در ۲۳ جولای، بایدن به غنی زنگ زد و گفت: «لازم نیست به تو بگویم که برداشت در سراسر جهان و در بخش‌هایی از افغانستان این است که اوضاع در مبارزه با طالبان خوب پیش نمی‌رود.» ژنرال‌های آمریکایی تلاش داشتند غنی را متقاعد کنند تا طرح نظامی جدیدی تدوین کند که قدرت هوایی را بر دفاع از مراکز جمعیتی اصلی مانند کابل متمرکز کند. بایدن پیشنهاد کرد که غنی هفته بعد با سیاستمداران مشهور افغانستان از جمله عبدالله، دوستم، کرزی و محمد محقق، رهبر اقلیت هزاره، کنفرانس خبری برگزار کند. بایدن تصور می‌کرد «همگی شما در کنار هم بایستید» و بسم‌الله خان، وزیر دفاع، «از این استراتژی جدید» برای دفاع از کابل و شهرهای بزرگ حمایت کند.

بایدن ادامه داد: «من نظامی نیستم، بنابراین نمی‌گویم دقیقاً طرح باید چگونه باشد،» اما اگر غنی با این ایده موافقت کند، «نه تنها کمک بیشتری از ارتش آمریکا دریافت

خواهید کرد بلکه تغییر نگرشی هم ایجاد می‌شود.» بایدن افزود: «ما به ارائه پشتیبانی هوایی نزدیک ادامه خواهیم داد اگر بدانیم برنامه چیست و چه می‌کنیم.»

غنی گفت که کنفرانس خبری را برگزار خواهد کرد اما نیروهایش به هواپیماهای آمریکایی بیشتری برای انجام حملات هوایی علیه طالبان نیاز دارند: «پشتیبانی هوایی نزدیک حیاتی است.»

بایدن پاسخ داد: «بین، پشتیبانی هوایی نزدیک فقط زمانی مؤثر است که استراتژی نظامی زمینی آن را پشتیبانی کند.» او گفت که یکی از فرماندهان عالی‌رتبه‌اش فوراً با غنی تماس خواهد گرفت تا برنامه‌های نظامی هماهنگ شود.

دو روز بعد، پنتاگون اعلام کرد که حملات هوایی تشدید شده علیه طالبان را آغاز کرده است که در «هفته‌های آینده» ادامه خواهد داشت. غنی با رهبران سیاسی ظاهر شد و به استان‌ها و پایگاه‌های نظامی سفر کرد تا نیروهای مسلح را تشویق کند. در دوم آگوست، زمانی که استراتژی نظامی جدید دولتش را به پارلمان ارائه می‌داد، به شدت از دولت بایدن انتقاد کرد: «علت وضعیت کنونی ما این است که تصمیم به طور ناگهانی گرفته شده است.» با این حال، پیش‌بینی کرد که دولتش ظرف «شش ماه اوضاع را تحت کنترل خواهد داشت.»

غنی تصمیم گرفت برای شرکت در مراسم تحلیف ابراهیم رئیسی، رئیس‌جمهور جدید ایران، در ۵ آگوست به تهران سفر کند. او سال‌ها بود که در حال مذاکره برای توافق امنیتی و اقتصادی با ایران بود. پیش از سفرش، با بلینکن صحبت کرد. آن‌ها ده تا پانزده دقیقه اول را به بررسی پیامدهای احتمالی این توافق برای سیاست خارجی آمریکا اختصاص دادند. بلینکن به غنی هشدار داد: «اگر قوانین آمریکا نقض شود، این امر حمایت ما را به خطر می‌اندازد.» این گفتگو فرض بر ادامه حیات جمهوری اسلامی داشت.

وقتی بحث به جنگ کشید، غنی به انتقاد از اشتباهات آمریکا پرداخت، به ویژه پیگیری طولانی مذاکرات با طالبان. او به بلینکن گفت که «تمام چیزی که طالبان می‌خواهند پیروزی نظامی است. با احترام فراوان، همکاران بین‌المللی ما نیت و شخصیت طالبان را

اشتباه فهمیده‌اند. موضع فعلی طالبان 'تسلیم، تسلیم، تسلیم' است. آیا همکاران و کارکنان شما برداشت دیگری دارند؟»

بلینکن گفت که شاید هنوز راهی برای غنی وجود داشته باشد تا «بدون اینکه خودت را به خطر بیندازی» بتواند به توافق برسد. خلیلزاد روی پیشنهادی جدید کار می‌کرد: آتش‌بس یک‌ماهه در ازای آزادی سه هزار زندانی از هر دو طرف. غنی این پیشنهاد را به کلی رد کرد. او گفت اگر هزاران زندانی طالبان را بیشتر آزاد کند، «کشور از هم خواهد پاشید و نیروهای امنیتی ما دیگر هرگز نمی‌جنگند.»

در ۶ آگست، طالبان زرنج در ولایت نیمروز در جنوب را تصرف کردند؛ نخستین مرکز ولایتی که سقوط کرد. روز بعد، سفارت آمریکا از تمامی شهروندان آمریکایی خواست افغانستان را ترک کنند. دفتر غنی همچنان در شبکه‌های اجتماعی گزارش‌هایی از پیشرفت در پروژه‌های مدرنیزاسیون افغانستان منتشر می‌کرد. این اطلاعات‌ها بیش از حد غیرواقعی به نظر می‌رسیدند. اکبر، رئیس کمیسیون حقوق بشر گفت: «شاید این یک مکانیزم مقابله‌ای بود،» اما تظاهر روزانه به عادی بودن «مثل دنیایی موازی می‌ماند.» در ۱۰ آگست، صفحه رسمی فیسبوک غنی پروژه‌های جدید زیربنایی را اعلام کرد، از جمله یکی در شهر شمالی کندز که حالا پرچم طالبان در آن برافراشته بود.

وقتی طالبان در میانه دهه نود قرن گذشته افغانستان را فتح کردند، گاهی شهرهای افغان را با کمترین جنگ تصرف می‌کردند و تسلیم دشمنان را بدون انتقام فوری می‌پذیرفتند. تغییر سریع و بدون خونریزی قدرت، الگویی تکرارشونده در جنگ داخلی افغانستان بود که بیانگر حس قربت مبارزان حتی در میان خشونت بی‌رحمانه بود. تسلیم، آزادی مشروط و آتش‌بس‌های محلی موقتی از شیوه‌های معمول بودند، در کنار کشتارهای انتقام‌جویانه و اعدام‌های فوری. تابستان گذشته، بسم‌الله خان گزارش داد که طالبان به سربازان جمهوری اسلامی پول و نامه عبور پیشنهاد می‌کردند تا پس از تسلیم شدن و بازگشت به خانه، از اذیت و آزار محافظت شوند. تا آگست، «پول با سرعت زیادی رد و بدل می‌شد»، به گفته یک افسر ارشد نظامی بریتانیایی، و نیروهای امنیتی افغان «توسط طالبان خریداری

می‌شدند.»

هفته‌ها بود که آمریکا و متحدان اروپایی‌اش تلاش می‌کردند از تخلیه نیروها و افغان‌هایی که برایشان کار می‌کردند خودداری کنند، زیرا نگران بودند که این کار شتاب‌زدگی در خروج تلقی شود. اما اوایل آگست، ارتش بریتانیا یک واحد اطلاعات افغان را که ارتباطات طالبان را رهگیری می‌کرد، تخلیه کرد. مراکز ولایتی یکی پس از دیگری سقوط کردند؛ در ۱۲ آگست، غزنی افتاد. همان شب، بلینکن و لوید آستین، وزیر دفاع بایدن، به غنی زنگ زدند و اطلاع دادند که سه هزار سرباز آمریکایی به فرودگاه کابل فرستاده می‌شوند. این نیروها برای دفاع از کابل در برابر حمله طالبان فرستاده نمی‌شدند بلکه برای حفاظت از کارکنان آمریکایی در حال تخلیه بودند. روز بعد، طالبان شهرهای مهم قندهار و هرات را تصرف کردند. دوستم که در محاصره بود، به ازبکستان گریخت، همانطور که عطا محمد نور، رهبر قدرتمند و مستقل دیگر در شمال، این کار را کرد.

خلیلزاد و تیمش، که هنوز به دنبال توافقی بودند که ممکن بود حمله طالبان به کابل را متوقف کند، از غنی خواستند تا هیأتی به رهبری عبدالله و کرزی تعیین کند تا به دوحه پرواز کرده و با برادر و همکارانش درباره انتقال منظم قدرت مذاکره کنند. ایده این بود که غنی هر آنچه این هیأت مذاکره کند - از جمله کناره‌گیری خودش از قدرت - بپذیرد. غنی گفت حاضر است قدرت را ترک کند، اما فقط اگر انتخابات برگزار شود تا جانشین بلندمدتش مشخص شود. آمریکایی‌ها این خواسته را کاملاً غیرواقع‌بینانه دانستند. در شب ۱۴ آگست، در حالی که گزارش‌هایی حاکی از ورود نیروهای طالبان به کابل منتشر شده بود، غنی این خواسته را کنار گذاشت. حالا تنها امیدوار بود که انتقال قدرت به‌طور منظم و با حمایت لویه جرگه انجام شود.

او به بلینکن گفت که آماده است هر آنچه فرستادگانش و دولت بایدن با طالبان توافق کنند، بپذیرد. بلینکن از او خواست «هرچه سریع‌تر هیأت را به دوحه بفرستد» تا به طالبان نشان دهند که این یک روند جدی است. «ما به آتش‌بس نیاز داریم تا این روند را پیش ببریم.»

غنی گفت: «لطفاً تا حد امکان روی یک روند باوقار تاکید کنید.» او بر این اصرار داشت که هر انتقال قدرت باید توسط شورای افغانستان تایید شود. «لطفاً به طالبان برسانید که این تسلیم نیست.»

بلیکن گفت: «باوقار دقیقاً چیزی است که ما هم می‌خواهیم.» غنی به او گفت اگر طالبان این آخرین تلاش برای انتقال منظم قدرت را رد کنند یا با حسن نیت مذاکره نکنند، «تا پای مرگ خواهم جنگید.» او هیأتی را که بلیکن خواسته بود - شامل سیزده نفر، از جمله یکی از پسران دوستم، کرزی، عبدالله و محب - تعیین کرد و اعلام کرد که سرنوشت جمهوری اسلامی را در مذاکرات با طالبان مشخص خواهند کرد. غنی به محب گفت که با این تصمیم، احساس می‌کند جمهوری اسلامی عملاً دیگر وجود ندارد.

در کشورهای ناکام جهان، غنی در کتابی که در سال ۲۰۰۸ منتشر کرد نوشت: «شبکه‌های خشن جرم، خشونت و مواد مخدر از جمعیت‌های محروم و قلمروهای بدون کنترل تغذیه می‌کنند.» این مشکل «در قلب یک بحران سیستمیک جهانی قرار دارد.» افغانستان در بیشتر قرن بیستم فقیر اما باثبات و آرام بود، تا حمله شوروی در سال ۱۹۷۹ که چهل و دو سال جنگ مداوم را به راه انداخت، که بخش زیادی از آن ناشی از دخالت قدرت‌های خارجی بود. پاکستان، عربستان سعودی و آمریکا در دهه هشتاد از افراطیون افغان که علیه اشغال شوروی می‌جنگیدند، حمایت مالی و تسلیحاتی کردند. پاکستان در میانه دهه نود از طالبان برای رسیدن به قدرت حمایت تسلیحاتی و مالی کرد. حمله به رهبری آمریکا پس از ۱۱ سپتمبر به نام مقابله با تروریسم، فرمانروایان جنگ‌طلب فاسد را در افغانستان تقویت کرد و پس از سقوط طالبان، نتوانست از احیای این حرکت توسط پاکستان جلوگیری کند. وقتی غنی در سال ۲۰۱۴ رئیس‌جمهور شد، جنگجویان تازه‌نفس طالبان ده سال پناهگاه و کمک‌های مخفی از ارتش و دستگاه اطلاعاتی پاکستان دریافت کرده بودند و به شدت ظرفیت حکومت و دفاع جمهوری اسلامی را تضعیف کرده بودند. در آمریکا و اروپا، افکار عمومی نسبت به جنگ بدبین شده بود که منجر به کاهش نیروها و

کمک‌ها شد. با وجود تلاش‌های غنی برای تقویت دموکراسی جوان افغانستان، احتمال موفقیت او برای غلبه بر این تاریخچه، به ویژه پس از ۲۰۱۷ و تصمیمات بی‌پروا دونالد ترامپ، بسیار کم بود.

آخرین تصمیم غنی به عنوان رئیس‌جمهور، ترک کشورش بود که ارزیابی کامل آن دشوار است. در ماه آگست سال گذشته، سفیر پیشین افغانستان در تاجیکستان غنی را به دزدیدن بیش از صد و پنجاه میلیون دلار هنگام فرار از افغانستان متهم کرد، اگرچه سفیر هیچ مدرکی برای اثبات ادعایش ارائه نکرد. غنی این اتهامات را «کاملاً و به طور قاطع دروغ» خواند. در آمریکا، بازرس ویژه بازسازی افغانستان تحقیقات خود را آغاز کرده است، اما این اتهامات هنوز در هاله‌ای از ابهام باقی مانده‌اند.

اوایل ماه جولای بود که غنی و محب برای اولین بار احتمال فرار خود را مطرح کردند. یکی از اولویت‌های غنی انتقال مجموعه کتاب‌هایش به مکانی امن بود. ترجیح او عقب‌نشینی از پایتخت به شرق افغانستان بود، جایی که متحدان سیاسی و نظامی داشت. محب فکر می‌کرد اگر لازم شد به خارج بروند، تاجیکستان و ازبکستان محتمل‌ترین مقصدهای اولیه‌اند، زیرا هر دو را می‌توان با یک پرواز توسط یکی از چهار هلیکوپتر می-۱۷ رئیس‌جمهور افغانستان رسید. در ماه آگست، محب از قاهر کوچی، رئیس خدمات حفاظتی رئیس‌جمهور، خواست طرح اضطراری مطابق این خطوط را تهیه کند. اما وقتی طالبان به حومه کابل رسید و آمریکا تخلیه همکاران آمریکایی و افغان را سرعت بخشید، محب نمی‌دانست که آیا خودش و غنی در برنامه تخلیه واشنگتن جای دارند یا نه.

در چهاردهم، محب مطلع شد که یکی از همکارانش در کاخ ریاست‌جمهوری در فهرست افغان‌های در معرض خطر است که توسط سفارت آمریکا برای تخلیه تأیید شده‌اند. آن بعدازظهر، محب تلفنی با یکی از مقامات وزارت خارجه آمریکا صحبت کرد. هنگام بحث درباره مذاکرات صلح، محب لحظه‌ای مکث کرد و پرسید: «آیا برای ما، برای من و غنی، برنامه تخلیه‌ای وجود دارد؟» مقام آمریکایی خواست این درخواست را به صورت کتبی ارسال کند.

عدم قطعیت این پاسخ محب را نگران کرد. او گفت: «فکر کردم شریکان من قرار نیست ما را نجات دهند.» سپس با یک مقام ارشد در امارات متحده عربی تماس گرفت که به او اطمینان داد امارات از غنی و نزدیکانش حمایت خواهد کرد. آن مقام گفت که امارات یک جت اجرایی را روز دوشنبه شانزدهم آگست به کابل خواهد فرستاد و هواپیما در فرودگاه آماده پرواز با کوتاه‌ترین اطلاع خواهد بود.

محب عضو یک گروه چت در پیام‌رسان سیگنال بود که برخی از مقامات بلندپایه اطلاعاتی و امنیتی کشور در آن حضور داشتند. در شب چهاردهم، خبرهای بد از طریق آن کانال منتشر شد. نگرهار به طالبان سقوط کرده بود، مانند چندین ولایت دیگر. صبح یکشنبه، پانزدهم، محب از اقامتگاه رسمی‌اش به دفتر غنی رفت تا در جلسه روزانه کارکنان در ساعت نه شرکت کند. منابع حالا گزارش می‌داد که اعضای طالبان به کابل رسیده‌اند. این افراد ممکن بود طالبان محلی باشند که تصمیم گرفته‌اند خود را نشان دهند، یا مجرمانی که خود را طالبان معرفی کرده‌اند، یا شاید پیش‌قراولان نیروی حمله‌ای بودند. همچنین گزارش‌های زیادی وجود داشت که پولیس، سربازان و محافظان کابل لباس‌هایشان را درآورده و به خانه رفته‌اند.

آن صبح در دوحه، خلیل‌زاد به یاد آورد که با برادر در هوتل ریتز-کارلتون ملاقات کرد. در جریان بحث‌شان، برادر «موافقت کرد که وارد کابل نخواهند شد» و آنچه برادر «چند صد» طالبان که قبلاً وارد پایتخت شده بودند، توصیف کرد، عقب‌نشینی خواهند کرد. بر اساس امتیازاتی که غنی روز قبل داده بود، خلیل‌زاد امیدوار بود آتش‌بس دو هفته‌ای و انتقال منظم قدرت در کابل را ترتیب دهد که به تأیید یک «لویه جرگه کوچک» برسد. خلیل‌زاد از طریق واتس‌آپ با عبدالسلام رحیمی، دستیار غنی، در تماس بود و این طرح را به او اطلاع داد. رحیمی به غنی گفت که طالبان متعهد شده‌اند وارد کابل نشوند، اما این اطمینان‌ها مبتنی بر وعده‌های خلیل‌زاد و طالبان بود و غنی هر دو را منابع غیرقابل اعتماد می‌دانست.

قصر ارگ و سفارت آمریکا در منطقه‌ای به نام «زون سبز» کابل قرار داشتند که با دیوارهای ضدانفجار و نگهبانان مسلح محافظت می‌شد. حمایت قاطع از طریق بالن‌های

دورهٔ جمهوری داکتر محمد اشرف غنی احمدزی | ۴۳۱

نظارتی مجهز به دوربین‌های با وضوح بالا، خیابان‌ها را زیر نظر داشت. حدود ساعت نه صبح، راس ویلسون، سرپرست موقت سفارت آمریکا در کابل، از گزارش‌های مختلف نتیجه گرفت که تعداد زیادی از پولیس و نگهبانان پست‌های خود را ترک کرده‌اند و شبکه امنیتی منطقه سبز عملاً فروپاشیده است. او با واشنگتن مشورت کرد و دستور تخلیه فوری تمام کارکنان باقی‌مانده آمریکایی در محوطه سفارت به فرودگاه کابل را داد. برای جلوگیری از نشت اطلاعات به طالبان یا داعش، ویلسون به غنی اطلاع نداد که منطقه سبز دیگر امن نیست یا درباره تصمیم تخلیه سفارت. مقامات وزارت دفاع فهرستی از ژنرال‌ها و مقامات بلندپایه دفاعی افغان داشتند که در صورت لزوم تخلیه می‌شدند، اما پنتاگون تخلیه احتمالی غنی را موضوعی برای وزارت خارجه می‌دانست. طبق گفته مقامات وزارت خارجه، این موضوع هرگز رسماً بررسی نشد.

۱۵ آگست صبح گرم و داغی بود. حوالی ساعت یازده، محب به همراه رئیس‌جمهور و یک دیپلمات از امارات متحده عربی در فضای باز و در چمن کنار دفتر رئیس‌جمهور گرد هم آمدند. در حالی که درباره طرح احتمالی تخلیه صحبت می‌کردند، دسته‌ای از هلیکوپترهای آمریکایی چینوک و بلک‌هاوک را در افق مشاهده کردند که موتورهایشان به‌سان طبل‌های خاموش در دوردست می‌کوبید. سپس صدای تیراندازی از جایی بیرون از محوطه کاخ شنیده شد. محافظان غنی او را سریع به داخل بردند.

ظهر، محب به کتابخانه غنی پیوست. آن‌ها توافق کردند که رولا غنی، همسر رئیس‌جمهور، و کارکنان غیرضروری هر چه زودتر به امارات متحده عربی بروند. تماس‌های محب در امارات، چوکی‌های در پرواز شرکت امارات به مقصد دبی که ساعت چهار بعد از ظهر از کابل حرکت داشت، پیشنهاد کردند. غنی از محب خواست رولا را به دبی بدرقه کند و سپس به تیم مذاکره‌کننده در دوحه بپیوندد تا مذاکرات نهایی با خلیل‌زاد و برادر درباره تحویل کابل را انجام دهد.

حدود ساعت یک، محب پیامی دریافت کرد که خلیل حقانی، رهبر شاخه‌ای از طالبان که به نام خانواده‌اش شناخته می‌شود، مایل است با او صحبت کند. او تماس تلفنی از

شماره‌ای پاکستانی گرفت. محب به یاد آورد که پیام حقانی اساساً «تسلیم شوید» بود. حقانی گفت می‌توانند پس از صدور بیانیه مناسب ملاقات کنند. وقتی محب پیشنهاد داد ابتدا مذاکره کنند، حقانی همان حرف را تکرار کرد و تماس را قطع کرد. محب با تام وست، معاون خلیل‌زاد در دوحه تماس گرفت و موضوع تماس را اطلاع داد. وست به او گفت که به هیچ جلسه‌ای نرود چون ممکن است تلکی باشد.

محب حوالی ساعت دو به اقامتگاه غنی بازگشت. او رولا را در یک کاروان موتوری به سمت هلی‌کوپتر پشت قصر دلکشا همراهی کرد. قرار بود آن‌ها به میدان بین‌المللی حامد کرزی پرواز کنند تا به پرواز شرکت امارات برسند. سه فروند از هلیکوپترهای می-۱۷ رئیس‌جمهور اکنون در ارگ بودند؛ فروند چهارم در فرودگاه قرار داشت. محب مطلع شد که پیلوت‌ها هلیکوپترها را کامل سوخت‌گیری کرده‌اند، زیرا قصد داشتند هر چه سریع‌تر مستقیماً به تاجیکستان یا ازبکستان پرواز کنند، مانند سایر پیلوتان نظامی افغان که در روزهای اخیر به دنبال پناهندگی رفته بودند. پیلوت‌ها نمی‌خواستند با رولا به فرودگاه پرواز کنند، چون گزارش‌هایی دریافت کرده بودند که سربازان سرکش افغان هلیکوپترها را در آنجا توقیف یا زمین‌گیر می‌کنند. کوچی، رئیس محافظان ریاست‌جمهوری، به محب نزدیک شد.

گفت: «اگر بروی، جان رئیس‌جمهور را به خطر می‌اندازی.»

محب پرسید: «می‌خواهی من بمانم؟»

کوچی پاسخ داد: «نه، می‌خواهم که رئیس‌جمهور را با خودت ببری.»

محب تردید داشت که همه محافظان غنی اگر طالبان وارد محوطه کاخ شوند، وفادار بمانند و کوچی نشان داد که وسایل لازم برای محافظت از رئیس‌جمهور را ندارد. محب به رولا کمک کرد تا سوار هلیکوپتر رئیس‌جمهور شود و از او خواست منتظر بماند. سپس با کوچی به اقامتگاه برگشت.

او غنی را ایستاده در داخل یافت و دستش را گرفت، گفت: «آقای رئیس‌جمهور، وقت

رفتن است. باید برویم.»

دورهٔ جمهوری داکتر محمد اشرف غنی احمدزی | ۴۳۳

غنی می‌خواست به بالا برود تا برخی از وسایلیش را بردارد، اما محب نگران بود که هر دقیقه تأخیر ممکن است باعث ایجاد هراس و شورش محافظان مسلح شود. غنی بدون حتی برداشتن پاسپورتش سوار موتر شد.

در هلی‌کوپتر، کارکنان و محافظان بر سر اینکه چه کسی پرواز کند با هم بحث و دعوا کردند. پیلوت‌ها گفتند هر هلیکوپتر فقط می‌تواند شش مسافر را حمل کند. همراه با غنی، رولا و محب، نه مقام دیگر نیز در هلیکوپتر جا شدند، به‌همراه اعضای تیم امنیتی غنی. ده‌ها نفر دیگر از کارکنان کاخ ارگ - از جمله رحیمی که هنوز با خلیل‌زاد درباره آتش‌بس صحبت می‌کرد و نمی‌دانست غنی و محب کجا رفته‌اند - پشت سر گذاشته شدند.

حدود ساعت دو و نیم، پیلوت‌ها موتورهای هلیکوپترها را روشن کردند. سه فروند می-۱۷ به آرامی از بالای باغ‌های کاخ بلند شدند، به سمت شمال چرخیدند و از پشت بام‌های کابل به سمت گذرگاه سالنگ و فراتر از آن به سوی رودخانه آمودریا و ازبکستان پرواز کردند.» (استیو کال و آدام انتوس، ۱۰ دسامبر ۲۰۲۱)

بدین ترتیب با خروج رئیس‌جمهور داکتر اشرف غنی، چهارمین دموکراسی نیز در افغانستان شکست خورد و بار دیگر ایالات متحده سرنوشت چهل میلیون مرد و زن افغانستان را به طالبان، آن جنایتکاران بدنام جهان که جایزه‌های نقدی برای سرشان تعیین شده و بیشترشان از ناقضان حقوق بشر هستند، سپرد. این گروه‌ها در اکتوبر-نومبر ۲۰۰۱ پس از حادثه غم‌انگیز ۱۱ سپتمبر در نیویارک، تحت نام تروریست از افغانستان اخراج شدند تا آنچه دموکراسی و توسعه می‌نامیدند را در افغانستان به ارمغان بیاورند.

بله، آن‌ها دموکراسی غربی را بدون در نظر گرفتن شرایط اجتماعی افغانستان و اهمیت موقعیت استراتژیک افغانستان میان پاکستان، ایران، آسیای مرکزی، روسیه و چین آوردند. برای این کشورها، حضور ناتو و آمریکا قابل قبول نبود؛ به‌خصوص پاکستان که حضور آمریکا و ناتو را باعث از دست رفتن اهمیت استراتژیک خود در منطقه می‌دانست، که قبلاً قبل از شکست شوروی در روسیه داشت. بنابراین، آن‌ها تصمیم گرفتند مراکز آموزشی خود را در منطقه سرحد شمال غرب برای آموزش طالبان حفظ کنند و آن‌ها را سازماندهی کنند

تا به نیروهای خارجی در افغانستان حمله کنند. همچنین کشورهای دیگر به طور فردی از تروریست‌های خود حمایت مالی کردند تا با نیروهای خارجی بجنگند و آن‌ها را مجبور به ترک افغانستان کنند. شایان ذکر است که پاکستان در طول جنگ افغانستان نقش دوگانه‌ای بازی کرد؛ به آمریکا و بریتانیا گفت که به آن‌ها در مبارزه با تروریسم کمک می‌کند اما در واقع طالبان و گروه حقانی را در اردوگاه‌های پاکستان آموزش می‌داد تا با آمریکا و ناتو بجنگند، تا وقتی که مجبور شدند خارج شوند، یعنی پاکستان از پشت به آمریکا و ناتو خنجر زد.

بیست سال از تهاجم آمریکا و بریتانیا در هفتم اکتوبر ۲۰۰۱ و اشغال افغانستان می‌گذرد که در پی آن آقای حامد کرزی و داکتر اشرف غنی یکی پس از دیگری به عنوان مهره‌های آن‌ها به قدرت رسیدند. در این مدت، تحولات مثبت و منفی زیادی رخ داد؛ از جمله در آموزش مردان و زنان، اقتصاد، روابط سیاسی با جهان، دموکراسی، آزادی‌های اجتماعی، نظام قضایی، سازمان‌های حقوقی، و آموزش نیروهای نظامی و امنیتی در چارچوب یک قانون اساسی نوین و مترقی. اما متأسفانه دخالت آزادانه نهادهای خارجی و داخلی، قدرت بی حد و حصر جنگسالاران و افراد فاسد در مجلس نمایندگان، سنا، سازمان‌های دولتی و وابستگی همه سازمان‌ها به کمک‌های خارجی، بدترین آسیب در طول بیست سال اشغال بود. بدتر از همه، دادن دست باز به پاکستان برای حمایت از تروریست‌ها در مناطق سرحد شمال غرب و فرستادن آن‌ها به افغانستان بود. هیچ یک از رهبران به اصطلاح کشور استقلال در تصمیم‌گیری برای اداره دولت نداشتند و اشغالگران تمام سازمان‌های دولتی را مانند ده سال اشغال روسیه در افغانستان (۱۹۷۸-۱۹۸۲) کنترل می‌کردند.

هرچند حامد کرزی در سال آخر ریاست‌جمهوری خود اعتراف کرد که قربانی توطئه آمریکا بوده و داکتر اشرف غنی نیز به خوبی از تاریخ افغانستان آگاه بوده، به‌ویژه پس از سال ۱۹۷۹ را می‌شناخت و در کتاب خود (۲۰۰۸) علت همه جنایات و مجرمان در افغانستان پس از ۱۹۷۹ را ناشی از پاکستان، عربستان سعودی و آمریکا دانسته بود، اما متأسفانه او نیز به دستورات آمریکا گردن نهاد. در نتیجه، هر دو مانند پیشینیان‌شان -

دورهٔ جمهوری داکتر محمد اشرف غنی احمدزی | ۴۳۵

نورمحمد ترک، حفیظ‌الله امین، بیرک کارمل، داکتر نجیب، برهان‌الدین ربانی، و ملا عمر - مهره و قربانی روسیه، آمریکا و پاکستان شدند.

در طول بیست سال جنگ در افغانستان، از سال ۲۰۰۱ تاکنون، حدود ۲۴۳۰۰۰ شهروند افغان کشته شده‌اند، که بیش از ۷۰۰۰۰۰ نفر از آنان تا پایان سال ۲۰۲۱ بوده است. همچنین، تقریباً ۳/۵ میلیون نفر از جمعیت افغان آواره داخلی شده‌اند، روندی که در ۱۵ سال متوالی افزایش یافته است. در حالی که بخش عمده‌ای از افغان‌ها در داخل کشور آواره‌اند، دست‌کم ۲/۷ میلیون نفر نیز مجبور به ترک مرزهای کشور شده و به‌عنوان پناهنده در ۹۸ کشور مختلف اقامت دارند (گزارش بحران پناهندگان افغانستان، ۲۹ جون ۲۰۲۲).

در همین دوره، ایالات متحده آمریکا ۲۰۴۰۲ نیروی نظامی خود را از دست داد و ۲۰۷۱۳ نفر زخمی شدند؛ همچنین شمار قابل توجهی از غیرنظامیان افغان نیز جان خود را از دست دادند. هزینه مستقیم این جنگ برای آمریکا بیش از ۲ تریلیون دلار برآورد شده است (واشنگتن پست، ۲۰ آگست ۲۰۲۱). از این مبلغ، بیش از ۷ میلیارد دلار تجهیزات نظامی آمریکا در افغانستان به دست طالبان افتاد (سی‌ان‌ان)، موضوعی که به‌عنوان یک ناکامی تلخ ثبت شد.

متأسفانه، در نهایت و به‌واسطه معامله‌ای که بسیاری آن را شرم‌آور می‌دانند، طالبان-که پیش‌تر به‌عنوان گروه تروریستی از افغانستان بیرون رانده شده بودند و جوایز نقدی برای سرشان تعیین شده و در سازمان‌های بین‌المللی به‌عنوان ناقضان حقوق بشر ثبت شده‌اند- بار دیگر به قدرت بازگشتند. کشوری که برای پیشرفت‌های آن در طول دو دهه افتخار می‌کردیم، عملاً تحت نفوذ بازیگران خارجی و به‌ویژه پاکستان قرار گرفت و بسیاری از دستاوردهای بیست سال گذشته از بین رفت.

جالب توجه است که در توافق‌نامه میان طالبان و آمریکا، بر نکته‌ای خاص تأکید شده است: «تضمین‌ها و مکانیزم‌های اجرایی که مانع استفاده از خاک افغانستان توسط هر گروه یا فردی علیه امنیت ایالات متحده آمریکا و متحدانش خواهد شد.»

این بدان معناست که طالبان اجازه دارند، در صورت موافقت آمریکا، آزادانه به کشورهای همسایه افغانستان، حتی پاکستان، حمله کنند.



رابطه صمیمانه و دوستانه داکتر زلمی خلیلزاد با ملا عبدالغنی برادر.



مراسم امضای توافقنامه طالبان با زلمی خلیلزاد، نماینده امریکا



ملا عبدالغنی برادر، رهبر هیئت طالبان و داکتر زلمی خلیلزاد بعد از امضای توافق‌نامه در دوحه، قطر، ۲۹ فبروری ۲۰۲۰.

متن توافق‌نامه برای آوردن صلح به افغانستان

بین امارت اسلامی افغانستان که از سوی ایالات متحده به عنوان دولت به رسمیت شناخته نشده و به نام طالبان معروف است، و ایالات متحده آمریکا در تاریخ ۲۹ فبروری ۲۰۲۰، که مطابق با ۵ رجب ۱۴۴۱ هجری قمری و ۱۰ حوت ۱۳۹۸ هجری شمسی می‌باشد.

یک توافق‌نامه جامع صلح شامل چهار بخش است:

۱. تضمین‌ها و مکانیزم‌های اجرایی که از استفاده خاک افغانستان توسط هر گروه یا فرد علیه امنیت ایالات متحده و متحدان آن جلوگیری خواهد کرد.
۲. تضمین‌ها، مکانیزم‌های اجرایی و اعلام جدول زمانی برای خروج تمامی نیروهای خارجی از افغانستان.

۳. پس از اعلام تضمین‌ها برای خروج کامل نیروهای خارجی و جدول زمانی آن با حضور شاهدان بین‌المللی، و تضمین و اعلام در حضور شاهدان بین‌المللی که خاک افغانستان علیه امنیت ایالات متحده و متحدان آن استفاده نخواهد شد، امارت اسلامی افغانستان که از سوی ایالات متحده به عنوان دولت به رسمیت شناخته نشده و به نام طالبان معروف است، مذاکرات درون‌افغانی را با طرف‌های افغان در تاریخ ۱۰ مارچ ۲۰۲۰ که برابر با ۱۵ رجب ۱۴۴۱ هجری قمری و ۲۰ حوت ۱۳۹۸ هجری شمسی است، آغاز خواهد کرد.

۴. آتش‌بس دائمی و جامع موضوعی در دستور کار گفتگوها و مذاکرات درون‌افغانی خواهد بود. شرکت‌کنندگان در مذاکرات درون‌افغانی در خصوص تاریخ و روش‌های اجرای آتش‌بس دائمی و جامع، از جمله مکانیزم‌های اجرای مشترک، بحث خواهند کرد که همراه با تکمیل و توافق بر نقشه راه سیاسی آینده افغانستان اعلام خواهد شد.

چهار بخش فوق به هم مرتبط بوده و هر یک مطابق جدول زمانی و شرایط توافق‌شده اجرا خواهند شد. توافق بر دو بخش اول مسیر را برای دو بخش بعدی هموار می‌کند. در ادامه متن توافق‌نامه برای اجرای بخش‌های اول و دوم ارائه شده است. هر دو طرف توافق دارند که این دو بخش به هم مرتبط هستند. تعهدات امارت اسلامی افغانستان که از سوی ایالات متحده به عنوان دولت به رسمیت شناخته نشده و به نام طالبان معروف است، در مناطقی که تحت کنترل آن‌هاست تا تشکیل دولت اسلامی جدید پس از توافق نهایی در مذاکرات درون‌افغانی اجرا خواهد شد.

بخش اول

ایالات متحده متعهد است که تمامی نیروهای نظامی خود، متحدین و شرکای ائتلاف، شامل تمام کارکنان غیرنظامی غیردیپلمات، قراردادی‌های امنیتی خصوصی، مربیان، مشاوران و کارکنان خدمات پشتیبانی را تا مدت چهارده (۱۴) ماه پس از اعلام این توافق‌نامه از افغانستان خارج نماید و در این راستا اقدامات ذیل را انجام خواهد داد:

الف. ایالات متحده، متحدین آن و ائتلاف در مدت یک صد و سی و پنج (۱۳۵) روز نخست اقدامات ذیل را انجام خواهند داد:

۱. تعداد نیروهای ایالات متحده در افغانستان را به هشت هزار و شش صد (۸۶۰۰) نفر کاهش می‌دهند و به‌صورت متناسب، شمار نیروهای متحدین و ائتلاف را نیز کاهش خواهند داد.

۲. ایالات متحده، متحدین و ائتلاف، تمامی نیروهای خود را از پنج (۵) پایگاه نظامی خارج خواهند ساخت.

ب. با پایبندی و انجام تعهدات از سوی امارت اسلامی افغانستان که از سوی ایالات متحده به‌عنوان دولت به رسمیت شناخته نشده و به‌نام طالبان شناخته می‌شود، در بخش دوم این توافق‌نامه، ایالات متحده، متحدین آن و ائتلاف اقدامات ذیل را انجام خواهند داد:

۱. ایالات متحده، متحدین آن و ائتلاف، تمامی باقی‌مانده نیروهای خود را در مدت نه و نیم (۹/۵) ماه باقی‌مانده به‌طور کامل از افغانستان خارج خواهند کرد.

۲. ایالات متحده، متحدین آن و ائتلاف، تمامی نیروهای خود را از باقی‌مانده پایگاه‌های نظامی خارج خواهند ساخت.

ج. ایالات متحده متعهد می‌شود که بلافاصله با تمام طرف‌های مربوطه برای طرح آزادی سریع زندانیان جنگی و سیاسی، به‌عنوان یک اقدام اعتمادسازی، با هماهنگی و تایید تمام طرف‌های مربوطه کار را آغاز نماید. تا پنج‌هزار (۵۰۰۰) زندانی امارت اسلامی افغانستان که از سوی ایالات متحده به‌عنوان دولت به رسمیت شناخته نشده و به‌نام طالبان شناخته می‌شود، و تا یک‌هزار (۱۰۰۰) زندانی از طرف مقابل، تا تاریخ ۱۰ مارچ ۲۰۲۰، که نخستین روز مذاکرات بین‌الافغانی است و مطابق است با ۱۵ رجب ۱۴۴۱ هجری قمری و ۲۰ حوت ۱۳۹۸ هجری شمسی، آزاد خواهند شد. طرف‌های مربوطه هدف دارند که تمامی زندانیان باقی‌مانده را طی سه ماه بعدی آزاد سازند. ایالات متحده متعهد به تکمیل این هدف می‌باشد. امارت اسلامی افغانستان که از سوی ایالات متحده به‌عنوان دولت به رسمیت شناخته نشده و به‌نام طالبان شناخته می‌شود، متعهد می‌گردد که زندانیان

آزاد شده آن‌ها به مسئولیت‌هایی که در این توافق‌نامه ذکر شده، پایبند خواهند بود تا تهدیدی برای امنیت ایالات متحده و متحدین آن نباشند.

د. با آغاز مذاکرات بین‌الافغانی، ایالات متحده بازنگری اداری تحریم‌ها و فهرست جوایز کنونی علیه اعضای امارت اسلامی افغانستان که از سوی ایالات متحده به‌عنوان دولت به رسمیت شناخته نشده و به‌نام طالبان شناخته می‌شود، را آغاز می‌نماید با هدف رفع این تحریم‌ها تا تاریخ ۲۷ آگست ۲۰۲۰ که برابر است با ۸ محرم ۱۴۴۲ هجری قمری و ۶ سنبله ۱۳۹۹ هجری شمسی.

ه. با آغاز مذاکرات بین‌الافغانی، ایالات متحده تعاملات دیپلماتیک با سایر اعضای شورای امنیت سازمان ملل متحد و افغانستان را برای حذف نام اعضای امارت اسلامی افغانستان که از سوی ایالات متحده به‌عنوان دولت به رسمیت شناخته نشده و به‌نام طالبان شناخته می‌شود، از فهرست تحریم‌ها آغاز خواهد کرد، با هدف رسیدن به این هدف تا تاریخ ۲۹ می ۲۰۲۰ که برابر است با ۶ شوال ۱۴۴۱ هجری قمری و ۹ جوزا ۱۳۹۹ هجری شمسی.

و. ایالات متحده و متحدین آن از تهدید یا استفاده از زور علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی افغانستان و یا مداخله در امور داخلی آن خودداری خواهند کرد.

بخش دوم

همزمان با اعلام این توافق‌نامه، امارت اسلامی افغانستان که از سوی ایالات متحده به عنوان یک دولت به رسمیت شناخته نمی‌شود و به نام طالبان شناخته می‌گردد، اقدامات ذیل را برای جلوگیری از استفاده خاک افغانستان توسط هیچ گروه یا فردی، از جمله القاعده، برای تهدید امنیت ایالات متحده و متحدین آن انجام خواهد داد:

۱. امارت اسلامی افغانستان که از سوی ایالات متحده به عنوان یک دولت به رسمیت شناخته نمی‌شود و به نام طالبان شناخته می‌شود، به هیچ یک از اعضای خود، یا دیگر افراد یا گروه‌ها، از جمله القاعده، اجازه نخواهد داد که از خاک افغانستان برای تهدید امنیت

ایالات متحده و متحدین آن استفاده کنند.

۲. امارت اسلامی افغانستان که از سوی ایالات متحده به عنوان یک دولت به رسمیت شناخته نمی‌شود و به نام طالبان شناخته می‌شود، پیامی روشن ارسال خواهد کرد که کسانی که امنیت ایالات متحده و متحدین آن را تهدید می‌کنند، در افغانستان جایی ندارند و به اعضای خود دستور خواهد داد که با گروه‌ها یا افرادی که تهدیدی برای امنیت ایالات متحده و متحدین آن هستند همکاری نکنند.

۳. امارت اسلامی افغانستان که از سوی ایالات متحده به عنوان یک دولت به رسمیت شناخته نمی‌شود و به نام طالبان شناخته می‌شود، از فعالیت هر گروه یا فردی در افغانستان که امنیت ایالات متحده و متحدین آن را تهدید کند جلوگیری خواهد کرد و مانع جذب نیرو، آموزش، جمع‌آوری کمک مالی و میزبانی از آنان خواهد شد، بر اساس تعهدات ذکرشده در این توافق‌نامه.

۴. امارت اسلامی افغانستان که از سوی ایالات متحده به عنوان یک دولت به رسمیت شناخته نمی‌شود و به نام طالبان شناخته می‌شود، متعهد است با کسانی که به دنبال پناهندگی یا اقامت در افغانستان هستند، بر اساس قوانین بین‌المللی مهاجرت و تعهدات این توافق‌نامه برخورد نماید، تا این افراد تهدیدی برای امنیت ایالات متحده و متحدین آن نباشند.

۵. امارت اسلامی افغانستان که از سوی ایالات متحده به عنوان یک دولت به رسمیت شناخته نمی‌شود و به نام طالبان شناخته می‌شود، به کسانی که تهدیدی برای امنیت ایالات متحده و متحدین آن هستند، ویزه، پاسپورت، اجازه سفر یا دیگر اسناد قانونی برای ورود به افغانستان صادر نخواهد کرد.

بخش سوم

۱. ایالات متحده از شورای امنیت سازمان ملل متحد درخواست خواهد کرد تا این توافق‌نامه را به رسمیت شناخته و تأیید نماید.

۲. ایالات متحده و امارت اسلامی افغانستان که از سوی ایالات متحده به عنوان یک دولت به رسمیت شناخته نمی شود و به نام طالبان شناخته می شود، خواهان روابط مثبت با یکدیگر هستند و انتظار می رود روابط میان ایالات متحده و حکومت اسلامی جدید افغانستان که پس از توافق سیاسی از طریق مذاکرات بین الافغانی شکل خواهد گرفت، مثبت باشد.

۳. ایالات متحده به دنبال همکاری اقتصادی برای بازسازی با حکومت اسلامی جدید افغانستان که از طریق مذاکرات بین الافغانی تعیین می گردد، خواهد بود و در امور داخلی آن مداخله نخواهد کرد.

متن امضا شده در دوحه، قطر، در تاریخ ۲۹ فبروری ۲۰۲۰ میلادی مطابق با ۵ رجب ۱۴۴۱ هجری قمری و ۱۰ حوت ۱۳۹۸ هجری شمسی، در سه نسخه به زبان های پشتو، دری و انگلیسی که هر نسخه دارای اعتبار مساوی می باشد.



وزیر دفاع ایالات متحده چین طلایی تشریفاتی را در جان ملا عبدالغنی برادر می اندازد و کمربند او را می بندد، که به طور نمادین او را به عنوان رهبر آینده افغانستان تعیین می کند.

بازتاب تصویری دستاوردها و میراث دوره‌های ریاست جمهوری آقای حامد کرزی و داکتر اشرف غنی



۷ اکتوبر ۲۰۰۱ - آغاز حملهٔ نظامی ایالات
متحده و بریتانیا به افغانستان



حمایت و حفاظت نیروهای آمریکایی از حامد
کرزی در ارزگان



افتتاح لویه جرگه اضطراری افغانستان توسط
اعلیحضرت ظاهر شاه



لویه جرگه قانون اساسی بر اساس
برنامه‌های مصوب اجلاس بن در
سپتمبر ۲۰۰۱



در این جرگه شورای عالی صلح به
ریاست برهان الدین ربانی تشکیل
شد.



لویه جرگه در تاریخ معاصر
افغانستان از یک سنت قبیله‌ای به یک
سنت سیاسی تبدیل شده‌است

دورهٔ جمهوری داکتر محمد اشرف غنی احمدزی | ۴۴۵



سخنرانی رئیس‌جمهور حامد کرزی در
لویه جرگه قانون اساسی جدید.



حامد کرزی، رئیس‌جمهور افغانستان
هنگام حال سخنرانی در لویه جرگه



تغییر رنگ پرچم ملی به رنگ‌های
اصلی: سیاه، سرخ و سبز.



مراسم جنازه شاه محمد ظاهر شاه -

۲۴ جولای ۲۰۰۷



دیدار رئیس جمهور حامد کرزی با

رئیس جمهور باراک اوباما



هیلاری کلینتون در حال دست دادن با

رئیس جمهور حامد کرزی

دورهٔ جمهوری داکتر محمد اشرف غنی احمدزی | ۴۴۷



ملکه الیزابت بریتانیا در حال استقبال از
رئیس‌جمهور حامد کرزی



رئیس‌جمهور حامد کرزی با نخست‌وزیر
بریتانیا



دیدار رئیس‌جمهور حامد کرزی با
شاهزاده چارلز در لندن



تبادل توافق نامه میان رئیس جمهور
اوباما و رئیس جمهور کرزی



رئیس جمهور اوباما و رئیس جمهور
کرزی



رئیس جمهور حامد کرزی با
نخست وزیر روسیه



رئیس جمهور فرانسه و رئیس جمهور حامد
کرزی



رئیس جمهور حامد کرزی با رئیس
جمهور فرانسه.



رئیس جمهور حامد کرزی با جان کری،
وزیر خارجه ایالات متحده

۴۵۰ | افغانستان از ثريا تا قهقرأ



رئيس جمهور كرزى، نخست وزير بریتانیا
و نخست وزير پاکستان نواز شریف



دورهٔ جمهوری داکتر محمد اشرف غنی احمدزی | ۴۵۱



کنفرانس اقتصادی لندن درباره افغانستان

رئیس جمهور حامد کرزی با یکی از مقامات چین



رئیس جمهور او باما، حامد کرزی و نخست وزیر
پاکستان

رئیس جمهور کرزی و رئیس جمهور او باما

۴۵۲ | افغانستان از ثریا تا قهقرأ



رئیس جمهور حامد کرزی در پایان
کنفرانس شیکاگو



رئیس جمهور حامد کرزی با من موهن
سنگ صدر اعظم هند



رئیس جمهور حامد کرزی با نریندرا
مودی صدراعظم هند

دورهٔ جمهوری داکتر محمد اشرف غنی احمدزی | ۴۵۳



رئیس‌جمهور حامد کرزی با حسن
روحانی رئیس‌جمهور ایران



رئیس‌جمهور حامد کرزی در کانفرانس
شانگهای - چین



حامد کرزی در پایان کنفرانس شانگهای

۴۵۴ | افغانستان از ثریا تا قهقراً



آقای حامد کرزی در حال میانجی‌گری
میان داکتر اشرف غنی و داکتر عبدالله
عبدالله

پس از برگزاری یک انتخابات
ریاست جمهوری جنجال برانگیز



صندوق‌های رأی انتخابات
ریاست جمهوری توسط الاغ به مرکز
ولایت منتقل می‌شوند.



رئیس‌جمهور داکتر اشرف غنی با
رئیس‌جمهور ایالات متحده، دونالد
ترامپ

دورهٔ جمهوری داکتر محمد اشرف غنی احمدزی | ۴۵۵



رئیس‌جمهور داکتر محمد اشرف غنی
با وزیر دفاع ایالات متحده، اکتوبر
۲۰۱۷،
در باغ قصر دلکشا در ارگ کابل



رئیس‌جمهور داکتر اشرف غنی با
ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهور روسیه -
۲۰۱۵



جنايات در افغانستان پس از اشغال
توسط نیروهای خارجی
از اکتوبر ۲۰۰۱ الی اگست ۲۰۲۱

۴۵۶ | افغانستان از ثریا تا قهقراً



بمب موسوم به «مادر همه بمب‌ها» که ایالات متحدهٔ امریکا برای نخستین بار آن را در افغانستان آزمایش کرد.





























«بازگشت اجساد سربازان آمریکایی
که در جنگ افغانستان جان خود را از
دست داده‌اند، مایه
اندوه عمیق است. اینجانب به عنوان
یک انسان و مسلمان، مراتب
عمیق‌ترین تأثر
و تسلیت خویش را به خانواده‌های
داغدار آنان ابراز می‌دارم و از درگاه

خداوند متعال برای بازماندگان صبر و شکیبایی مسئلت می‌نمایم»



ملا هبت الله امیرالمؤمنین طالبان

۱۵ آگست ۲۰۲۱ - تاکنون

ملا هبت الله آخندزاده، به اصطلاح «رهبر امیرالمؤمنین طالبان» افغانستان، که حتی در مورد موجودیت واقعی اش ملت افغان تردید دارد.

گفته می شود ملا هبت الله آخندزاده در قریه سپیروان، ولسوالی پنجوایی ولایت قندهار تولد شده است. پدرش، محمد آخند، ملا و امام مسجد در قریه مالوک سپیروان بود. این خانواده که مالک زمین یا باغی نبودند، برای امرار حیات و زندگی به پرداخت های نقدی یا سهمی از حاصل زراعتی اهالی قریه وابسته بودند. پس از تهاجم شوروی به افغانستان در سال ۱۹۷۹، آخندزاده در یکی از مدارس دینی در پاکستان به تحصیل پرداخت و لقب «شیخ الحدیث» را برایش دادند. در دهه ۱۹۸۰، او در «مقاومت اسلامی» علیه تهاجم نظامی شوروی در افغانستان دخیل بود. به گفته طالبان، در این دوره در صفوف حزب

ملا هبت الله امير المؤمنين طالبان | ۴۷۱

اسلامی خالص می‌جنگید. در اوایل دهه ۱۹۹۰، زمانی که شورش اسلام‌گرایانه در حال گسترش بود، او به‌گونه‌ای فعال نقش داشت.

ملا هبت الله آخندزاده اکنون به عنوان رهبر خودخوانده «امارت اسلامی افغانستان» معرفی شده است. او پس از اختر محمد منصور که در سال ۲۰۱۶ در پی حمله پهبادی نیروهای آمریکایی بر موترش که باعث کشته شدنش گردید، رهبری طالبان را بر عهده گرفت. در حالی که مذاکره کنندگان اصلی طالبان در دوحه از سال ۲۰۱۹ بدین‌سو، ملا عبدالغنی برادر و شیر محمد عباس استانکزی بودند. پس از توافق دوحه در فبروری ۲۰۲۰، ملا عبدالغنی برادر از سوی وزیر دفاع آمریکا با لباس طلایی پوشانده شد و او را به عنوان رهبر آینده طالبان مورد حمایت قرار داد. اما پس از اختلافات بر سر رهبری میان ملا عبدالغنی برادر و سراج الدین حقانی، رئیس وقت آی‌اس‌آی پاکستان، جنرال فیض حمید که به سرعت به کابل سفر کرد و پس از سفر وی در سپتامبر ۲۰۲۱، همه چیز تغییر کرد و ملا هبت الله آخندزاده به عنوان رهبر امارت اسلامی معرفی شد و لقب «امیرالمؤمنین» (رهبر تمام مسلمانان جهان) را برایش اختصاص داد.

آخندزاده به اصطلاح شیخ الحدیث است و تخصص در حدیث دارد. او در دوران حکومت‌داری طالبان قاضی القضاات بود و صدور بسیاری از فتوای طالبان توسط او انجام گرفته است.

او حدود ۶۰ سال سن دارد و به طایفه نورزی تعلق دارد. شیخ هبت الله در میان طالبان بیشتر یک چهره مذهبی است و اگرچه تجربیات زیادی در زمینه مسائل نظامی ندارد و بیشتر مسئول فتوای مذهبی این گروه است اما در تمام تحولات حکومت طالبان عضو رهبری طالبان بوده است.

او در ولایت قندهار مستقر است و به عنوان تصمیم گیرنده نهایی شناخته می‌شود. تا اکنون هیچکس چهره‌اش را در انظار عمومی ندیده است - حتی برخی از اعضای رهبری طالبان. در نتیجه، ملا عبدالغنی برادر به عنوان معاون نخست وزیر، سراج الدین حقانی به عنوان وزیر داخله، و شیر محمد عباس استانکزی به حیث معاون سیاسی وزارت خارجه

گماشته شدند.



شیر محمد عباس استانکزی



ملا برادر آخند

زمانی که طالبان در ۱۵ آگست ۲۰۲۱ کابل را تصرف کردند، میان دو جناح این گروه بر سر تقسیم قدرت اختلافاتی پدید آمد. در پی این وضعیت، پاکستان و ایالات متحده امریکا به سرعت مداخله کردند. پاکستان رئیس سازمان استخبارات نظامی خود (آی‌اس‌آی)، جنرال فیض حمید، و ایالات متحده رئیس سازمان استخبارات مرکزی (سی‌آی‌ای) را به کابل فرستادند تا در روند تشکیل کابینه طالبان نقش ایفا کنند. با این حال، هر دو طرف تمایلی نداشتند که این مداخله به صورت علنی مطرح شود.

بعدها یکی از نمایندگان پاکستان در کابل که در هوتل سرینا همراه با جنرال فیض حمید حضور داشت، پس از بازنشستگی در مصاحبه‌ای با تلویزیون افغان اینترنشنال اعتراف کرد که در آن زمان واقعاً جنرال فیض حمید و رئیس سی‌آی‌ای در کابل حضور داشته‌اند. در همان زمان، یک عکاس توانست تصویری از جنرال فیض حمید را همراه با نماینده پاکستان در هوتل سرینا کابل ثبت کند. در مقابل، رئیس سی‌آی‌ای به منظور پنهان نگه داشتن حضور خود در کابل، از گرفتن عکس خودداری کرد.



جنرال فیض حمید با نماینده پاکستان در هوتل سرینا بعد از روی کار آمدن طالبان.

از تاریخ ۱۵ آگست ۲۰۲۱ تاکنون، هیچ کشور یا حکومتی در جهان، ملا هبت الله آخندزاده را نه به عنوان رهبر افغانستان و نه به عنوان «امیرالمومنین» لقبی که او به خود داده است به رسمیت نشناخته است.

با به قدرت رساندن مجدد طالبان، تاریخ افغانستان یکبار دیگر تکرار شد. یعنی در اوایل قرن بیستم، بریتانیا که مخالف پیشرفت افغانستان به سوی تمدن، توسعه و دموکراسی که توسط شاه امان الله خان غازی آغاز شده بود، حبیب الله کلکانی را در فاصله ۱۷ جنوری تا ۱۵ اکتوبر ۱۹۲۹ به قدرت رساند. اکنون، در اوایل قرن بیست و یک، ایالات متحده همان کاری را کرد که بریتانیا یک قرن پیش کرده بود و افغانستان را به دوران تاریک و حجر بازگردانید، یعنی تحت رهبری یک شخصیت مرموز و نامرئی به نام ملا هبت الله آخندزاده. که تا حال، تنها چند فایل صوتی از سخنرانی های او در بعضی از محافل منتشر شده است، ولی با وجود این، دولت ایالات متحده همچنان با حکومت طالبان تعامل دارد و هر هفته ۴۰ میلیون دلار به آنان پرداخت می کند. در حالی که حبیب الله کلکانی در زمان حکومت نه ماهه اش حضوری علنی داشت و برای مردم سخنرانی می کرد. به همین دلیل، اکثریت مردم افغانستان هنوز باور ندارند که رهبر واقعی شان را دیده یا شناخته باشند. حتی زمانی که

خروج ایالات متحده از افغانستان هنوز کامل نشده بود، آخندزاده عملاً به حاکم مطلق افغانستان تبدیل شد و نظام استبدادی «امارت اسلامی افغانستان» را تحمیل کرد. دولت وی به شدت به دلیل نقض حقوق بشر، به ویژه حقوق زنان و دختران برای کار و آموزش، مورد انتقاد قرار گرفته است. به دستور وی، طالبان مانع بازگشت اکثر دختران نوجوان به مکاتب متوسطه و تحصیلات عالی شدند و زنان از کار در بیرون از خانه نیز محروم شدند.

در جولای ۲۰۲۲، زمانی که آخندزاده در یک گردهمایی دینی در کابل بدون آشکار ساختن چهره اش شرکت کرد، با خشم به خواست های جامعه بین المللی پاسخ داد و هرگونه گفت وگو یا مصالحه در باره «نظام اسلامی» مورد نظر خود را رد کرد.



ملا محمد کبیر در دوره اخیر صدراعظمی نواز شریف در پاکستان نیز روابط نزدیکی با وی داشت



ملا محمد حسن آخند، رئیس الوزرا، بعد از ۱۵ آگست ۲۰۲۱.



کابینه امارت اسلامی افغانستان در سال ۲۰۲۵ میلادی

رهبری حکومت:

- رئیس الوزرا (سرپرست): ملا محمد حسن آخند
- معاون اول رئیس الوزرا: ملا عبدالغنی برادر
- معاون دوم رئیس الوزرا: عبدالسلام حنفی

وزارت ها و نهادهای اصلی:

۱. وزارت دفاع ملی: ملا محمد یعقوب مجاهد
۲. وزارت امور داخله: سراج الدین حقانی
۳. وزارت امور خارجه: امیرخان متقی
۴. ریاست عمومی استخبارات: عبدالحق وثیق
۵. وزارت عدلیه: عبدالحکیم حقانی
۶. وزارت مالیه: ناصر آخند
۷. وزارت معادن و پترولیم: گل آغا اسحاقزی (از ۷ جولای ۲۰۲۴)
۸. وزارت اقتصاد: دین محمد حنیف
۹. وزارت معارف: حبیب الله آغا
۱۰. وزارت تحصیلات عالی: ندا محمد ندیم
۱۱. وزارت فواید عامه: محمد عیسی آخند
۱۲. وزارت شهرسازی و مسکن: نجیب الله حقانی (از ۲۹ جون ۲۰۲۵)
۱۳. وزارت صحت عامه: نور جلال (از ۲۸ می ۲۰۲۴)
۱۴. وزارت مخابرات و تکنالوژی معلوماتی: هم الله نعمانی (از ۲۹ جون ۲۰۲۵)
۱۵. وزارت زراعت، آبیاری و مالداري: عبدالرحمن رشید
۱۶. وزارت انرژی و آب: عبداللطیف منصور

۱۷. وزارت اطلاعات و فرهنگ: خيرالله خيرخواه
۱۸. وزارت سرحدات و امور قبایل: ملا محمد کبير
۱۹. وزارت امور مهاجرين و عودت کنندگان: عبدالکبير (از ۱۰ جنوری ۲۰۲۵)
۲۰. وزارت کار و امور اجتماعي: عبدالولی
۲۱. وزارت شهدا و معلولين: عبدالمجيد آخند
۲۲. وزارت ترانسپورت و هوانوردی ملکی: حميدالله آخندزاده
۲۳. وزارت حج و اوقاف: نور محمد ثاقب
۲۴. وزارت امر بالمعروف و نهی از منکر: شيخ محمد خالد حقانی
۲۵. وزارت دولت در امور رسیدگی به حوادث: نورالدین ترابی



معاون اول رئیس الوزرا، ملا محمد کبير، بعداً پس از ترور خليل الله حقانی به حیث وزیر سرحدات و قبایل مقرر گردید.



سراج الدین حقانی، سرپرست وزارت امور داخله

سراج الدین حقانی از نیرومندترین سرپرستان در ساختار امارت اسلامی به‌شمار می‌رود و پس از ملا هبت‌الله آخندزاده از افراد بانفوذ این حکومت محسوب می‌شود. نام او در فهرست افراد تحت تعقیب اداره تحقیقات فدرال ایالات متحده امریکا (اف‌بی‌آی) ثبت شده بود و ایالات متحده برای بازداشت وی ده میلیون دالر جایزه تعیین کرده بود. این اقدام در پی اتهام دست داشتن او در فعالیت‌های تروریستی صورت گرفته بود؛ از جمله حمله‌ای که به کشته شدن ۸۰ شهروند بی‌گناه افغان و یک شهروند امریکایی در هوتل انترکانتیننتال کابل انجامید. گزارش شده است که این جایزه بعداً در سال ۲۰۲۴ میلادی، در پی آزادی یک زندانی امریکایی، از سوی دولت ایالات متحده لغو گردید.

در جمع‌بندی چهار سال حاکمیت طالبان می‌توان گفت که آنان با ارائه روایتی مورد مناقشه از اسلام، کوشیده‌اند دیدگاه خود را بر جامعه تحمیل کنند؛ در حالی که آموزه‌های اصیل دین اسلام بر مبنای وحی قرآن کریم و احادیث معتبر پیامبر اسلام استوار دانسته می‌شود. در این دوره، طالبان تمامی پوهنتون‌ها و مراکز تحصیلات عالی را به‌روی زنان

بسته و آنان را از ادامه تحصیل محروم کرده‌اند. همچنین زنان از کار در ادارات دولتی و بسیاری از نهادهای بین‌المللی و غیردولتی منع شده‌اند. در حالی که شمار زیادی از این زنان نان‌آور اصلی خانواده‌های خود بودند، این محدودیت‌ها پیامدهای گسترده اجتماعی و روانی برجای گذاشته و بسیاری از دختران و زنان را با افسردگی و ناامیدی روبه‌رو ساخته است.

محیط کسب‌وکار نیز به شدت آسیب دیده است. وخامت اوضاع اقتصادی سبب شده است که مردم توان خرید خود را از دست بدهند و فریاد بیکاری در جامعه بلند شود. این وضعیت به کاهش شدید درآمد و قدرت خرید شهروندان انجامیده است. از سوی دیگر، بسیاری از قهرمانان نظامی و امنیتی کشور که سال‌ها برای دفاع از حاکمیت ملی و امنیت افغانستان جان و مال خود را فدا کرده بودند، اکنون با ترس و ناامیدی زندگی می‌کنند؛ برخی در داخل کشور پنهان شده‌اند و برخی دیگر ناگزیر با اندوه فراوان وطن را ترک کرده‌اند.

نسل جوانی که پیش از این با امید و آرمان برای ساختن آینده‌ای بهتر برای کشور خود پرورش یافته بودند، اکنون در داخل و خارج از افغانستان با محرومیت و یأس دست‌وپنجه نرم می‌کنند. متقاعدین (بازنشستگان) که سال‌ها برای آبادی کشور خدمت کرده‌اند، امروز در شرایط دشوار اقتصادی زندگی می‌کنند؛ زیرا حقوق تقاعدی آنان قطع شده و بسیاری تنها به کمک‌های محدود و امید به آینده متکی هستند.

خبرنگارانی که روزگاری با بهره‌گیری از آزادی بیان در راستای اطلاع‌رسانی و گسترش ارزش‌های مدنی فعالیت می‌کردند، اکنون یا در خانه‌ها منزوی و تحت فشار قرار گرفته‌اند یا در تبعید با آینده‌ای نامعلوم روبه‌رو هستند.

بسیاری از شهروندان افغانستان از مشاهده ویرانی و مشکلات گسترده کشور در رنج‌اند و در حسرت بازگشت فرزندان این سرزمین به زندگی عادی به سر می‌برند. برخی خانواده‌ها نیز به دلیل فقر شدید ناچار شده‌اند برای تأمین حداقل نیازهای زندگی، دارایی‌های شخصی یا وسایل خانه خود را بفروشند تا بتوانند زنده بمانند.

طالبان حتی با زنان قاضی و وکیل، که سال‌ها تحصیل کرده و در راستای اجرای عدالت و تفکیک حق از باطل در نهادهای قضایی خدمت می‌کردند، نیز برخورد سخت‌گیرانه داشته‌اند. بسیاری از این زنان از بیم جان خود در خانه‌ها پنهان شده‌اند و هیچ منبع درآمدی ندارند، و برخی دیگر ناگزیر کشور را ترک کرده‌اند.

در نتیجه این شرایط دشوار، بسیاری از خانواده‌های فقیر افغانستان در ماه‌های گذشته حتی از تأمین ابتدایی‌ترین نیازهای غذایی برای افطار و سحری در ماه رمضان نیز ناتوان بوده‌اند و روز و شب را در وضعیت سخت اقتصادی سپری کرده‌اند، در حالی که در انتظار بهبود اوضاع و آینده‌ای بهتر هستند.

مردم افغانستان آرزوی روزی را دارند که در فضایی برابر و صلح‌آمیز، در کشوری آزاد و مستقل، در کنار یکدیگر زندگی کنند؛ جایی که همه افغان‌ها بدون تبعیض قومی، زبانی، سیاسی یا مذهبی از حقوق برابر برخوردار باشند و بتوانند رمضان و سایر اعیاد را با آرامش و همبستگی جشن بگیرند.

همچنین طالبان به صاحبان سالن‌های زیبایی دستور داده‌اند فعالیت خود را متوقف کنند؛ تصمیمی که در نتیجه آن حدود شصت هزار (۶۰٬۰۰۰) زن شغل خود را از دست داده و ناچار به ماندن در خانه شده‌اند.

براساس گزارش تلویزیون افغانستان انترنشنل به تاریخ ۲۹ آگست ۲۰۲۳، در مورد ممنوعیت آموزش زنان، معاون وزارت اطلاعات و فرهنگ طالبان گفته است: «ما می‌دانیم چرا به زنان اجازه ادامه تحصیل در مقاطع عالی را نمی‌دهیم، اما نمی‌خواهیم آن را برای شما توضیح دهیم.»

البته روشن است که دلیل این وضعیت آن است که ایالات متحده در بخش نخست توافق‌نامه صلح، آزادی کامل را برای طالبان در امور داخلی افغانستان در نظر گرفته است. در بند (F) این توافق‌نامه آمده است:

«ایالات متحده و متحدان آن از تهدید یا استفاده از زور علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی افغانستان، یا از مداخله در امور داخلی آن، خودداری خواهند کرد.»

این بند از توافق نامه شباهت زیادی با توافقی دارد که بریتانیا در سال ۱۸۸۰ با امیر عبدالرحمن خان امضا کرده بود؛ توافقی که بر اساس آن، وی در امور داخلی افغانستان از آزادی کامل برخوردار بود، اما مدیریت امور خارجی باید از طریق هند بریتانیایی انجام می شد.

بنابراین، ایالات متحده که خود را مدافع حقوق بشر معرفی می کند، باید در قبال تمامی جنایات و نقض حقوق بشر توسط طالبان در افغانستان مسئول دانسته شود و از تاریخ ۷ اکتوبر ۲۰۰۱ تا ۱۵ آگست ۲۰۲۱ مورد پرسش و پاسخ قرار گیرد.

نویسنده این کتاب تنها یک نکته مثبت را به طالبان نسبت می دهد: با وجود ظلم، رفتارهای غیرانسانی و بی احترامی به ملت افغانستان - به ویژه زنان افغان - و نیز بی اعتنایی به جهان متمدن، آنان افغانستان را از چنگال جنگ سالاران فاسد، منفور و قدرت طلب رهایی بخشیدند.

آخرین هشدار آقای دونالد ترامپ به طالبان

پایگاه هوایی بگرام را به ایالات متحده آمریکا تحویل دهید، در غیر آن صورت منتظر پیامدهای آن باشید.

چرا پایگاه هوایی بگرام اهمیت دارد؟

۱. اهمیت تاریخی

در دوران شوروی (۱۹۷۹-۱۹۸۹):

پایگاه هوایی بگرام که در دهه های ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰ توسط اتحاد شوروی ساخته و توسعه داده شد، در دوران اشغال افغانستان (۱۹۷۹-۱۹۸۹) به بزرگ ترین پایگاه نظامی شوروی در این کشور تبدیل گردید.

این پایگاه مرکز فرماندهی و کنترل عملیات نظامی شوروی بود و نقش اساسی در لوژستیک، پشتیبانی هوایی و جابه جایی نیروها ایفا می کرد.

در همین دوره، مجاهدین بارها خطوط اکمالاتی مرتبط با بگرام را هدف حمله قرار

می‌دادند.

در دوران جنگ‌های داخلی (دهه ۱۹۹۰):

پس از عقب‌نشینی نیروهای شوروی، پایگاه بگرام میان گروه‌های مختلف افغان دست به دست شد و در جریان جنگ‌های داخلی، کنترل آن بارها تغییر کرد. تأسیسات این پایگاه در نتیجه نبردهای شدید میان ائتلاف شمال و طالبان به شدت آسیب دید.

در دوران حضور ایالات متحده و ناتو (۲۰۰۱-۲۰۲۱):

پس از حملات ۱۱ سپتمبر، پایگاه بگرام به مرکز اصلی نیروهای ایالات متحده و ناتو در افغانستان تبدیل شد.

در اوج حضور نیروهای خارجی، ده‌ها هزار سرباز در این پایگاه مستقر بودند و بگرام دارای زیرساخت‌های پیشرفته‌ای بود؛ از جمله دو باند پرواز، برج‌های کنترل، شفاخانه‌ها و تأسیسات بازداشت.

از این پایگاه، نیروهای امریکایی عملیات عمده ضدتروریسم و ضدشورش را هدایت می‌کردند، از جمله حملات طیاره‌های بی‌سرنشین و مأموریت‌های نیروهای ویژه. به مدت دو دهه، بگرام نماد قدرت نظامی ایالات متحده در افغانستان به شمار می‌رفت. البته، واضح است که دلیل آن این است که ایالات متحده در بخش اول توافق‌نامه صلح، آزادی کامل را به طالبان در امور داخلی‌شان داده است. در بند (F) این توافق‌نامه آمده است:

«ایالات متحده و متحدان آن از تهدید یا استفاده از زور علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی افغانستان یا مداخله در امور داخلی آن خودداری خواهند کرد.»
بنابراین، ایالات متحده که خود را مدافع حقوق بشر می‌خواند، باید مسئول دانسته شود و متهم به همه جنایات و نقض حقوق بشر توسط طالبان در افغانستان، از تاریخ ۷ آگست ۲۰۰۱ تا ۱۵ آگست ۲۰۲۱، باشد.

۲. اهمیت ژئواستراتژیک

موقعیت در قلب آسیا:

پایگاه بگرام در فاصله حدود ۴۰ کیلومتری شمال شهر کابل واقع شده است. این پایگاه به دلیل قرار داشتن در دره پروان از موقعیت نسبتاً امن جغرافیایی برخوردار است. افغانستان با شش کشور، یعنی پاکستان، ایران، چین، ترکمنستان، ازبکستان و تاجیکستان هم‌مرز است؛ از این رو، موقعیت بگرام امکان گسترش نفوذ و حضور نظامی در بخش‌های وسیعی از آسیای جنوبی، آسیای میانه و خاور میانه را فراهم می‌سازد.

نزدیکی به رقبا و مناطق حساس منطقه:

بگرام در فاصله تقریبی ۶۰۰ میل از خلیج فارس (به‌ویژه سواحل ایران) قرار دارد. همچنان این پایگاه به منطقه سین‌کیانگ چین (حدود ۴۰۰ میل) نزدیک است و در مجاورت مناطق قبایلی پاکستان قرار دارد؛ مناطقی که به‌گونه تاریخی به‌عنوان پناهگاه برخی گروه‌های شورشی شناخته شده‌اند. در نتیجه، این موقعیت امکان نظارت و جابه‌جایی سریع نیروها به‌سوی جناح جنوبی روسیه، به‌ویژه آسیای میانه، را نیز فراهم می‌کند.

ارزش نظامی:

پایگاه بگرام ظرفیت پذیرش انواع طیاره‌های بزرگ نظامی، از جمله بمب‌افکن‌ها و طیاره‌های باربری سنگین را دارد و به همین دلیل یک مرکز مهم لوژستیک به‌شمار می‌رود. افزون بر آن، برای تأمین برتری هوایی و انجام عملیات شناسایی در کشوری محاط به خشکه مانند افغانستان، موقعیت بگرام بسیار مناسب ارزیابی می‌شود. از دیدگاه نظامی، این پایگاه برای ایالات متحده یا هر قدرت دیگر می‌تواند به‌عنوان یک پایگاه پیش‌رو عمل کند که از طریق آن نظارت هم‌زمان بر ایران، چین، روسیه و پاکستان امکان‌پذیر باشد.

اهمیت در نفوذ منطقه‌ای:

کنترل پایگاه بگرام به هر بازیگری امکان می‌دهد نفوذ قابل توجهی در تحولات افغانستان داشته باشد. پس از خروج ایالات متحده در سال ۲۰۲۱، طالبان این پایگاه را در

۴۸۴ | افغانستان از ثریا تا قهقراً

اختیار گرفتند؛ با این حال، به دلیل موقعیت راهبردی آن، قدرت‌های منطقه‌ای-به‌ویژه چین و روسیه-همواره به این پایگاه توجه و علاقه‌مندی نشان داده‌اند.



میدان هوایی بگرام و موقعیت آن در نقشه افغانستان



پیش از آن که این اثر را به پایان رسانده و به نتیجه گیری برسم، لازم می دانم توجه خوانندگان افغان و غیر افغان را به موضوعی مهم جلب نمایم. تاریخ افغانستان همواره آکنده از توطئه ها و مداخلات خارجی بوده است. بارها ملت ما قربانی دسیسه های بیگانگان گردیده است؛ در حالی که متأسفانه شماری اندک از افغان های ناسپاس و خائن، سرزمین مادری خود را در برابر منافع شخصی فروخته و با بیگانگان همکاری کرده اند.

در نخستین دور ریاست جمهوری دونالد ترامپ، ایالات متحده امریکا توافق نامه ای شرم آور با پیامدهای ناگوار و باورناپذیر با طالبان - گروهی از جنایتکاران و دهشت افگنانی که در اکتوبر ۲۰۰۱ از افغانستان مجبور به فرار شده و در پاکستان برای بهره برداری های بعدی پناه داده شده بودند - به امضا رسانید. پس از آن، در آغاز دوره ریاست جمهوری جو بایدن، نیروهای امریکایی به گونه ای شتاب زده و آشفته خاک افغانستان را ترک کردند و بار دیگر قدرت را، زیر نظارت پاکستان، به طالبان واگذار نمودند.

در دور دوم ریاست جمهوری اش، دونالد ترامپ تلاش کرده است تا رئیس جمهور بایدن را به خاطر ترک پایگاه بگرام - مکانی با اهمیت انکارناپذیر ژئوپولیتیک و ژئواستراتژیک نه تنها برای ایالات متحده، بلکه برای تمام کشورهای همسایه، از جمله روسیه - مورد انتقاد قرار دهد. اما در حقیقت، خود ترامپ اکنون در صدد مذاکره با طالبان است؛ گروهی که به کلی از هرگونه مشروعیت ملی و بین المللی بی بهره بوده و اعمال آن آشکارا قوانین بین المللی را نقض کرده، حقوق اساسی بشری را پایمال می سازد و با ابتدایی ترین اصول اخلاقی در تضاد است. هدف نهایی او ظاهراً بازپس گیری پایگاه بگرام و بازتأسیس آن به عنوان یک پایگاه نظامی امریکا است.

با این حال، چنین تصمیمی نه در صلاحیت طالبان - که صرفاً مزدورانی اند برپا شده به واسطه مداخلات پاکستان - است و نه در اختیار دونالد ترامپ یا هیچ قدرت خارجی دیگر. صلاحیت واقعی تنها از آن یک حکومت مشروع افغانستان است؛ حکومتی که بر بنیاد قانون اساسی تصویب شده از سوی لویه جرگه، با اعضای برآمده از انتخابات آزاد و دموکراتیک زیر نظارت بین المللی و مورد تأیید اکثریت قاطع ملت افغانستان شکل گرفته باشد. هرگونه راه حل کمتر از این، خیانت به حاکمیت افغانستان خواهد بود.

تاریخ ۱۶ سپتمبر ۲۰۲۵، دونالد ترامپ هنگام دیدار از بریتانیا در برابر خبرنگاران به صراحت اعلام کرد: «ما میدان هوایی بگرام را خواهیم گرفت.» بلافاصله پس از آن، عبدالرشید دوستم - شخصیتی بدنام که سال‌ها با خیانت و جنایت پیوند خورده است - شتابزده این طرح را تأیید کرده و آمادگی خویش را برای همکاری با ترامپ آشکارا اعلان نمود.

این رویداد پرسش‌های جدی را برمی‌انگیزد: پشت این طرح چه اهداف پنهانی نهفته است؟ آیا ترامپ به طالبان آزادی عمل بیشتری در امور داخلی خواهد داد تا سیاست‌های سختگیرانه و سرکوب‌گرانه‌شان، بالاخص علیه زنان افغان، را شدت بخشند؟ یا خواهد کوشید آنان را متقاعد سازد که حقوق بشر را رعایت کنند، به منشور سازمان ملل متحد احترام گذارند و به حیث عضوی مسئول به جامعه جهانی بپیوندند؟

با درنظرداشت موقعیت مهم جغرافیایی و ژئواستراتژیک افغانستان و با توجه به تاریخ طولانی آن به عنوان میدان رقابت‌ها و تهاجمات قدرت‌های شرق و غرب، من با قاطعیت باور دارم که مردم افغانستان خودشان - با آگاهی از واقعیت‌های معاصر در داخل کشور، در منطقه و در جهان، و با درک از دست رفتن بی‌طرفی سنتی ما پس از تجاوز شوروی در سال ۱۹۷۹م - باید رهبری هدایت کشور را به‌سوی پیشرفت تدریجی بر مبنای قانون اساسی که مبین اراده ملت افغانستان باشد و دموکراتیک، رفاه پایدار، و صلح و ثبات دوامدار به‌عهده گیرند.

به همین دلیل نویسنده بتاريخ ۲۱ فبروری ۲۰۲۱، پیش از فروپاشی جمهوری اسلامی افغانستان و بازگشت طالبان به قدرت، این جانب پیشنهادی را به زبان انگلیسی تهیه و به مقامات مربوطه ارسال نمودم. متن آن در این جا بازتاب داده می‌شود. دعای خالصانه‌ام این است که دونالد ترامپ بار دیگر مرتکب اشتباه بزرگ امضای توافق‌نامه‌ای عجولانه که منافع ملی ملت افغانستان در آن گرفته نشده باشد با طالبان صورت نگیرد؛ بلکه گام‌هایی در جهت کاهش رنج و مصیبت ملت افغانستان بردارد، نه آن‌که به بدبختی‌های آنان بیفزاید - زیرا در غیر آن، تنها ملت افغانستان نیست که رنج خواهد برد، بلکه خود او نیز سرانجام از پیامدهای چنین اعمالی پشیمان خواهد شد.

ملا هبت الله امير المؤمنين طالبان | ۴۸۷

میراث فجیع و تلخ طالبان، که نشان دهنده عقب ماندگی تاریخی از دوران حبر است.

۱۵ آگست ۲۰۲۱ - ۱۵ آگست ۲۰۲۵



ورود طالبان به کابل و اشغال ارگ ریاست جمهوری در تاریخ ۱۵ آگست ۲۰۲۱.





حالت رقت‌انگیز شهروندان مظلوم کابل که برای ترک کشور بر بال‌های یک هواپیمای آمریکایی نشسته‌اند و نمی‌دانند سرنوشت‌شان پس از پرواز به مرگ ختم خواهد شد.



این مردم نومید برای ترک کشور، بر روی چرخ‌های یک هواپیمای آمریکایی نشسته‌اند، بی‌خبر از اینکه چرخ‌ها پس از پرواز و در ارتفاع ۵۰ تا ۱۰۰ فوت بسته می‌شوند و سرنوشت‌شان مرگ خواهد بود.



مردم دست و پاچه که اطفال خود را
برای نجات به امریکایی ها میدهند.

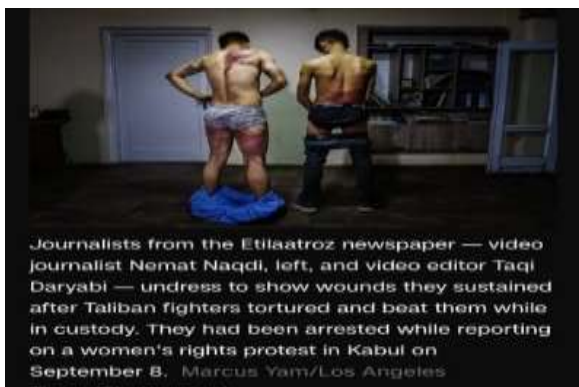


آخرین سرباز امریکایی که
افغانستان را ترک کرد





شهریان کابل در حالی که سربازان امریکایی هنوز در میدان هوایی حضور داشتند پس از ورود طالبان به شهر، خانه‌هایشان را ترک و در حال فرار بودند.



Journalists from the Etlaatroz newspaper — video journalist Nemat Naqdi, left, and video editor Taqi Daryabi — undress to show wounds they sustained after Taliban fighters tortured and beat them while in custody. They had been arrested while reporting on a women's rights protest in Kabul on September 8. Marcus Yam/Los Angeles Times (Shutterstock)

ژورنالیستان روزنامه اطلاعات روز - نعمت نقدی، عکس بردار (چپ)، و تقی دریابی، ایدیتور ویدیو - لباس‌های خود را درآورده‌اند تا زخم‌هایی را نشان دهند که پس از شکنجه و لت‌وکوب توسط جنگجویان

طالبان در جریان بازداشت، متحمل شده‌اند. آن‌ها هنگام پوشش یک تظاهرات حقوق زنان در کابل، بتاريخ ۸ سپتمبر بازداشت شده بودند.

(منبع: مارکوس یام / روزنامه لس‌انجلس تاریخ ۸ سپتمبر ۲۰۲۵م)





شهریان کابل برای به دست آوردن
یک قرص نان گرد هم آمده اند



طالبان نه زن و هجده مرد را در
انظار عام شلاق زدند



خانواده‌ها در میان زباله‌ها به دنبال
غذا می‌گردند، چیزی که در تاریخ
افغانستان سابقه نداشته است



شهر کابل زیر سلطه طالبان



بازار خرید و فروش کودکان
به منظور نجات جان سایر اعضای
خانواده در شهر کابل که سابقه در
افغانستان نداشته است



وزیر خارجه پاکستان قریشی همراه
با وزیر خارجه طالبان ملا متقی در
کابل



چهار معاون صدارت طالبان در
قطار اول.



دیدار خانم معاون وزیر خارجه
پاکستان با طالبان - کابل



سفر برخی مقامات سیاسی
اندونیزیا به کابل



دیدار هیأت چینی با معاون
نخست وزیر طالبان

ملا هبت الله امير المؤمنين طالبان | ۴۹۵



دیدار معاون نخست وزیر طالبان با
خبرنگار قطری در کابل



دیدار نخست وزیر قطر با
نخست وزیر طالبان - کابل



دیدار هیأت خارجی با معاون
سیاسی صدارت طالبان.



مدرسه دینی طالبان.





مدارس دینی پسران و دختران



خلیل حقانی، وزیر سرپرست
امور مهاجرین در حکومت
طالبان، در نشست بزرگان
قبایل در کابل حضور یافت
(۲۶ آگست ۲۰۲۱). وی
بعدها، به همراه پنج محافظ
خود، در تاریخ ۱۱ دسمبر
۲۰۲۴ در پی یک حمله
انتحاری جان خود را از دست
داد.

Khalil Haqqani, the current interim minister for refugees of the Taliban's government, center, leads a gathering of tribal elders in Kabul, Afghanistan on Aug. 26, 2021. (Jim Huylebroek/The New York Times)

(منبع: جیم هویلبروک /
نیویارک تایمز)



تصاویری از زنان قهرمان افغان را می بینید که برای احقاق حقوق مشروع خود مبارزه می کنند.





آرایشگاه ها توسط طالبان بسته شدند



زنان فقیر برای زنده ماندن فرش های خانه شان را می فروشند



دو زن ناامید در انتظار کمک برای زنده ماندن می باشند.



این تصویر یکی از صدها رویداد غیر قابل تصور پس از تسلط طالبان را بعد از در ۱۵ آگست ۲۰۲۱ را به تصویر می کشد. یکی از محافظین طالبان در حالی که نگاهیانی می دهد، زنان در صف برای دریافت کمک های بشری ایستاده اند.



مادری ناامید همراه با دختر معصومش در بالکن خانه خود ایستاده و به آینده ای تیره و نامعلوم می نگرد

تصویری که نمایانگر سرنوشت میلیون ها زن، مادر و دختر افغان است که اکنون با آینده ای پرابهام و تاریک روبه رو شده اند. توافق نامه ی موسوم به «صلح» که توسط رئیس جمهور پیشین، دونالد ترامپ، با گروه تروریستی طالبان امضا شد و خروج ناگهانی نیروهای

ملا هبت الله اميرالمؤمنين طالبان | ۵۰۱

آمریکایی به دستور رئیس جمهور جو بایدن، زنان افغان را در شرایطی بی سابقه و دشوار قرار داد.

افغانستان در طول تاریخ خود شاهد فجایع بی شمار بوده است، اما این اقدام - رها کردن زنان کشور در آغاز قرن بیست و یکم - قابل باور نیست. این خیانتی نابخشودنی است که لکه‌ای ننگین بر وجدان جهانی باقی می‌گذارد و بی‌عدالتی‌ای است که تا ابد روح ملت افغانستان را آزرده خواهد ساخت.

فریاد افغان بی وطن

این افغان ناامید، در طوفانِ بلا
چو مرغی بی‌پناه، افتاده از آسمان‌ها
دلش پر از درد است، و چشمش پر از خون
نمی‌داند که تقدیر، برده‌اش تا سرِ فنون
نال‌های بی‌صدا، فریادش در سکوت
نوشته است سرگذشت ملتی مغلوبِ قوت
آخرین سربازِ غرب، گذشت از سرزمین
ولی زخم‌های ما هنوز تازه و غمین
طالبان با شلاق، با وحشت و داغ
نشسته‌اند بر تخت، به زور تیر و تفنگ
خانه‌ها بی‌نور شد، خاموش شد چراغ علم
دانش چون یتیم، افتاده در کنج ظلم
زن و مرد زیر شلاق، در کوچه‌های درد
صداها ی ظلم پیچیده، جهان را کرده سرد
صف‌های نان در شهر، روایت فقر و رنج
نه زنده‌اند، نه مرده، در انتظار یک نانِ تنگ

طفلانِ ما در زباله‌ها، جست‌وجوی لقمه‌اند
و مادروطن، بی‌نفس در تاریکی می‌زند
از امید دیگر نیست نشانی در نگاهش
امارت سیاه، ربوده‌است پناهش
بازار کودک‌فروشی، زخم ناسورِ دل
برای نجات، چه رنج است و چه ساحل
در کنار همه اندوه، طالبان شاد و خندان
در محافل سرد، در دیدار با هر مهمان
با پاکستان و چین، با ایران و اندونیزیا
به دنبال "به‌رسمیت"، با جامه‌ی ریا
مدارس دینی پر است، اما از فهم تهی
طفلان چون پرنده، اسیر قفس سیاهی
نه خواندن، نه نوشتن، نه دانایی در کار
فقط تکرار و تکرار، در شب تار و بی‌یار
خلیل حقانی، که در بستر با تفنگ خوابید
بی‌خبر ز خالق، از مرز انسانیت برید
اما زن افغان، استوار در سنگرِ حق
چو شیر خشمگین، در برابر ظلم و شک
در انتهای کوچه‌های خاموشِ وطن
این تصویر، فریاد است نه فقط سخن
تاریخِ ما، نبردی ست بی‌پایان با جبر
افغان، الی‌اخیر عمر خواهد کرد نبرد

پیشنهاد

انجنیر فضل احمد افغان

#402-538 W 45th Ave

ونکوور، بریتیش کلمبیا - کانادا

۲۱ فبروری ۲۰۲۱

مخاطب:

انستیتوت صلح ایالات متحده امریکا (United States Institute of Peace)

موضوع: پیشنهاد صلح برای افغانستان

محترماً،

گزارش نهایی ASG شما را با دقت مطالعه نموده و ویدیوی تهیه شده را نیز با توجه کامل مشاهده و استماع کردم. تحلیل عمیق، دقیق و ارزشمند شما از وضعیت افغانستان، به ویژه تحولات نوزده سال گذشته، برایم بسیار تأثیرگذار بود و بدین وسیله صمیمانه مراتب قدردانی و تبریک خود را ابراز می دارم.

متأسفانه در طول این نوزده سال، جانهای گرانبهای بسیاری از سربازان امریکایی، نیروهای ناتو و شهروندان و نیروهای افغان در جنگی تحمیلی و بی دلیل از دست رفته است؛ جنگی که تحت عناوین مختلفی چون القاعده، طالبان، حزب اسلامی حکمتیار، شبکه حقانی و داعش ادامه یافته است. این گروه ها در پاکستان آموزش دیده و تجهیز شده اند. در واقع، این ها تنها ابزارها و چهره های متفاوت یک بحران اند، در حالی که هدایت و مدیریت اصلی همچنان در اختیار ارتش پاکستان و سازمان استخباراتی آن (آی اس آی) قرار دارد.

نکته اساسی که می خواهم بر آن تأکید کنم این است که باید ارتش پاکستان قانع ساخته شود تا از مداخله در روند مذاکرات صلح میان دولت افغانستان و طالبان دست بردارد و در

عوض، در جهت تأمین صلح و ثبات در افغانستان و منطقه همکاری نماید. بدون تحقق این امر، دستیابی به صلح پایدار در افغانستان بسیار دشوار، بلکه ناممکن خواهد بود. در غیر آن، خطر بروز جنگ داخلی جدی است و کشور ممکن است به وضعیت پیش از سال ۲۰۰۱ بازگردد. در چنین حالتی، تمامی تلاش‌های ایالات متحده و ناتو برای برقراری صلح، ثبات و دموکراسی در افغانستان به هدر خواهد رفت؛ امری که نه تنها برای ملت افغانستان و منطقه فاجعه‌بار خواهد بود، بلکه موجب خرسندی و تقویت دشمنان ایالات متحده نیز خواهد شد.

در حال حاضر، پاکستان و روسیه طالبان را تحت فشار قرار داده‌اند تا چنین مطالبه‌ای را مطرح کنند که ادامه مذاکرات صلح تنها در صورتی ممکن است که داکتر اشرف غنی از سمت خود استعفا داده و یک حکومت انتقالی، مشابه حکومتی که پس از کنفرانس بن در سال ۲۰۰۱ ایجاد گردید، تشکیل شود.

به افرادی که امروز خواستار ایجاد یک حکومت انتقالی مشابه دوره پس از کنفرانس بن هستند، باید به صراحت گفت که چنین اقدامی نه تنها با قانون اساسی کشور در تضاد است، بلکه می‌تواند پیامدهای خطرناکی نیز در پی داشته باشد. کنفرانس بن در آن زمان یک ضرورت تاریخی بود، زیرا افغانستان در دوره حاکمیت مجاهدین و طالبان فاقد قانون اساسی و حاکمیت قانون بود. از همین رو تصمیم گرفته شد که یک حکومت انتقالی تشکیل گردد، قانون اساسی تدوین شده و توسط لویه جرگه تصویب شود، و سپس انتخابات آزاد و عادلانه برگزار گردد تا مردم افغانستان بتوانند حکومتی را انتخاب کنند که نماینده واقعی آنان باشد.

اما اکنون افغانستان دارای یکی از مترقی‌ترین قانون‌های اساسی در منطقه است. از این رو، بازگشت به دوران تاریک مجاهدین و طالبان و نابود ساختن دستاوردهای نوزده سال گذشته، نه منطقی است و نه قابل پذیرش.

پیشنهاد رسمی به جناب دبیرکل محترم سازمان ملل متحد (ASG):

۱. نقش پاکستان در ثبات افغانستان:

لازم است آمریکا و نوکزش پاکستان قانع شوند تا اجازه دهد افغانستان در جنوب آسیا یک حکومت صلح آمیز و دموکراتیک تشکیل دهد. به خاطر خدا و منافع ملت منطقه، بگذارید مردم افغانستان در صلح زندگی کنند، به سوی رفاه و توسعه گام بردارند و روابط دوستانه و سازنده با پاکستان، کشورهای همسایه و جامعه بین‌المللی برقرار نمایند.

۲. در مورد ریاست جمهوری داکتر اشرف غنی:

داکتر اشرف غنی رهبر دانشمند و صادق است که برای تحقق دموکراسی تلاش‌های فراوانی انجام داده است. اما به دلیل مداخلات کشورهای همسایه و حضور برخی جنگ‌سالاران بدنام داخلی، حکومت او نتوانسته به درستی عمل نماید. از این رو پیشنهاد می‌شود اقدامات زیر در نظر گرفته شود:

الف. برگزاری لویه جرگه مشورتی:

داکتر غنی می‌تواند لویه جرگه‌ای مشورتی با مشارکت حدود ۴۰۰۰ نماینده از دولت، نهادهای غیردولتی، طالبان و گروه‌های مخالف برگزار نماید. این نمایندگان باید از تمامی ولایات و ولسوالی‌های افغانستان از طریق انتخابات آزاد و عادلانه انتخاب شوند.

وظایف لویه جرگه:

۱. توافق بر اصول اساسی و رهنمودهای اصلاحات قانون اساسی.

۲. انتخاب کمیسیونی حداقل ۵۰ نفره برای تهیه اصلاحات قانون اساسی به گونه‌ای که مورد پذیرش تمام طرف‌ها باشد.

۳. حفظ دستاوردهای دموکراتیک ۱۹ سال گذشته و تضمین یک کشور واحد، مستقل و دارای حاکمیت.

۴. ارائه قانون اساسی اصلاح‌شده برای تصویب لویه جرگه.

۵. پس از تصویب قانون اساسی، داکتر غنی استعفا دهد و ظرف سه ماه انتخابات ریاست جمهوری جدید تحت شرایط آزاد و عادلانه برگزار گردد.

لازم به ذکر است که هیچ یک از این اقدامات بدون برقراری آتش بس کامل امکان پذیر نخواهد بود؛ بنابراین، همه طرف ها باید بر سر یک آتش بس جامع توافق کنند تا انتخابات لویه جرگه در فضایی صلح آمیز برگزار شود.

ب. حضور نیروهای بین المللی (آمریکا و ناتو):

با توجه به مخالفت طالبان، پاکستان، داعش و برخی جنگ سالاران با حضور نیروهای خارجی، پیشنهاد می شود که این نیروها برای مدت دو سال تحت عنوان «نیروهای حافظ صلح سازمان ملل» سازمان دهی شوند.

پس از دو سال، در صورتی که آمریکا و ناتو بخواهند حضور خود را ادامه دهند، می توانند با حکومت آینده افغانستان، که توسط لویه جرگه تأیید خواهد شد، توافق نامه ای برای حفظ صلح در جنوب آسیا و منطقه وسیع تر امضا نمایند.

متن فوق بر اساس طرحی است که پیش تر به «انستیتوت صلح ایالات متحده» ارائه شده بود، زمانی که افغانستان با وجود مداخلات خارجی و خیانت های داخلی هنوز دارای حکومتی مشروع و به رسمیت شناخته شده در سطح ملی و بین المللی بود.

با احترام،

انجنیر فضل احمد افغان

نقل: جناب دبیرکل محترم سازمان ملل متحد

نیویارک، N.Y. 10017

ایمیل ها:

usa@un.int

uk@un.int

indiaun@prodigy.net

turkey@un.int

نتیجه گیری

مطالعه این اثر مستند و گسترده، که حاصل چند دهه تلاش نویسنده در گردآوری منابع، اسناد تصویری، و تحلیل‌های بی‌پرده از تاریخ مصور افغانستان است، نشان می‌دهد که ملت افغان در طی قرون متمادی با توطئه‌های بیگانگان، خیانت‌های داخلی، آزمون‌های سخت و امواج سهمگین تجاوز و اشغالگری دست و پنجه نرم کرده است. اما در میان همه این رنج‌ها و مصیبت‌ها، یک حقیقت روشن باقی مانده است: افغان‌ها هرگز تسلیم نشده‌اند.

از دوران ایجاد مفکوره آزادی به رهبری میرویس خان هوتکی و سپس تشکیل یک امپراطوری آزاد و مستقل به رهبری احمدشاه ابدالی (دورانی) و تشکیل دولت-ملت نوین افغانستان، تا مقاومت قهرمانانه در برابر سه جنگ افغان و انگلیس، تا ایستادگی و فداکاری در برابر تجاوز شوروی و سپس تحمل اشغال و دسیسه‌های نو استعماری پس از ۲۰۰۱ میلادی، تاریخ کشور ما علیرغم موجودیت تعداد انگشت شماری از خائنین و طغفروش در داخل کشور، از نشانه‌های استقامت، هوشیاری تاریخی، و وفاداری به خاک و ریشه است. تاریخ افغانستان گواه روشنی است از استقامت مردم این سرزمین در برابر میراثی از مداخلات خارجی، کشمکش‌های داخلی و خیانت‌های سیاسی. از طمع ورزی‌های استعماری گرفته تا رقابت‌های جنگ سرد و کشمکش‌های ژئوپولتیکی دوران معاصر، افغانستان همواره به‌عنوان مهره‌ای در بازی قدرت‌های جهانی مخصوصاً شیاطین شرق و غرب وقت و امروز مورد استفاده قرار گرفته است. اما در ورای این داستان، تراژیدی عمیق‌تری نهفته است، سرکوب سیستماتیک آموزش و انکشاف، که با هدف جلوگیری از رشد و تعالی ملت افغانستان برنامه‌ریزی شده بود. این وضعیت یک تصادف نبود، بلکه استراتژی حساب‌شده‌ای از سوی قدرت‌های خارجی فوق الذکر بود که می‌خواستند کنترل موقعیت استراتژیک و منابع افغانستان را در دست داشته باشند. در بررسی تاریخ افغانستان، به روشنی دیده می‌شود که چالش‌های کشور صرفاً پیامد

حوادث اتفاقی نبوده، بلکه نتیجه شبکه‌ای پیچیده از کشمکش‌های قدرت داخلی و دسیسه‌های خارجی بوده است که هدف‌شان حفظ تفرقه و وابستگی دوام دار افغانستان بوده. از جنگ اول و دوم افغان وانگلیس گرفته الی تجاوز قشون سرخ اتحاد جماهیر شوروی تا ظهور مجاهدین نابکار، دوره اول طالبان بی‌دانش و بی‌فرهنگ و از مداخله نظامی ایالات متحده امریکا و بریتانیا بعد از حادثه ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱م تا برگشت طالبان جنایتکار آزموده شده قبلی، قدرت‌های بیرونی به‌خاطر منافع ژئوپولتیکی خود و دسترسی به منابع سرشاری در دل افغانستان، شعله جنگ را در افغانستان روشن نگه داشته و مانع رسیدن کشور به استقلال و رفاه واقعی در جهان وقت و زمان شده‌اند.

با وجود دهه‌ها بحران، من همواره طرفدار صلح و راه‌حل سیاسی بوده‌ام. مسیر زندگی‌ام در دفاع از حقیقت و آگاهی، چه در داخل افغانستان و چه در سطح بین‌المللی، سپری شده است؛ برای افشا نمودن نیروهایی که سرنوشت و مقدرات وطن را تعیین کرده‌اند. از طریق نوشته‌ها، مکاتیب و کتاب‌هایم، تلاش کرده‌ام هموطنان افغانم، مشخصاً جوانان و آن عده از غیر افغان که بتاريخ افغانستان علاقمند اند را آگاه بسازم تا حقیقت تاریخ شان را بشناسند و آینده‌شان را خودشان رقم بزنند..

تاریخ افغانستان سرشار از روایت‌های شجاعت، فداکاری و اشتیاق برای آزادی است؛ اما در عین حال، تاریخی است پُر از خیانت، تجاوز و رقابت‌های سیاسی که ملت را در دور باطل خشونت و ناامیدی نگه‌داشته است. باید یادآور شد که افغانستان از سال ۱۳۱۲ تا ۱۳۵۷ هـ.ش (۱۹۳۳ الی ۱۹۷۸ میلادی) - برای یک دوره نسبتاً کوتاه اما پُر معنا شاهد صلح نسبی، پیشرفت و امید به دموکراسی بود. اما از آن زمان تا امروز، کشور درگیر جنگ‌های دوامدار، بحران‌های اجتماعی و بی‌ثباتی سیاسی بوده است.

تهاجم امریکا که در ابتدا به هدف آوردن دموکراسی و امنیت آغاز شد، در عمل علرغم صرف بلیون‌ها دالر نتوانست نهادهای ملی و پایدار را ایجاد کند. تکیه امریکا بر جنگ‌سالاران و به اصطلاح نخبگان فاسد، شکاف‌ها را بیشتر ساخت و زمینه بازگشت طالبان را فراهم نمود. خروج ناگهانی ایالات متحده در سال ۲۰۲۱، که پس از یک

توافق‌نامه جنجالی، شرم‌آور و باورناشدنی صورت گرفت، افغانستان را در کام هرج و مرج انداخت و مردم را با احساس ترک شدن و خیانت مواجه ساخت. یکبار دیگر تاریخ تکرار شد، مانند تراژیدی سقوط غازی امان‌الله خان به دست دسیسه‌های قدرت شیطانی غرب به‌ویژه بریتانیا، و سقوط اولین رئیس‌جمهور داوود خان در دسیسه شیاطین شرق و غرب یعنی اشغال افغانستان توسط قشون سرخ اتحاد جماهیر شوروی وقت و سپس بقدرت رسانیدن به اصطلاح مجاهدین نابکار و طالبان در دوره اول و دوم که مسبب ویرانی و از بین رفتن دستاوردهای بیست ساله ۲۰۰۱-۲۰۲۱ م از بین رفت.

باید یادآور شد که طالبان، با اینکه در دو دهه گذشته مسبب بیشتر ناآرامی‌ها، از جمله جنایات گوناگون، حملات انتحاری و بمب‌گذاری‌ها در افغانستان تحت‌الحمایه‌ی ایالات متحده بودند، اما با بازگشت دوباره شان توسط امریکا به قدرت و با وجود محروم ساختن قشر زنان از حق مشروع آموزش و کار، و نیز ارتکاب برخی اعمال غیرانسانی و مغایر با نورم‌های بین‌المللی، توانسته‌اند افغانستان را از چنگ جنایتکاران و آنانی که زیر نام «سیاسیون» دست‌های‌شان به خون ملت آلوده و حساب‌های بانکی‌شان در خارج از کشور آکنده از سرمایه‌های غصب‌شده‌ی ملی بود، نجات دهند، و در هردو دوره حاکمیت خود علیرغم تهدیدهای نظامی پاکستان در ارتباط شناسایی خط فرضی دیپوند سر تمکین به پاکستان خم ننموده‌اند و نیز نه تنها از تمامیت ارضی افغانستان دفاع نموده‌اند بلکه الی امروز که ختم این اثر میباید به تقاضاهای مکرر دانلد ترامپ رئیس‌جمهور امریکا مبنی بر تسلیمی میدان هوایی بگرام جوابهای رد داده‌اند.

طالبان در فضای نسبی امنیت، سرگرم تکمیل پروژه‌های ناتمام اقتصادی و انکشافی‌اند که در دوران صدارت و جمهوریت سردار محمد داوود خان شهید آغاز شده بود و یکی پس از دیگری آن‌ها را به انجام می‌رسانند. در مورد این‌که آیا در این روند معیارهای تخنیکی و تخصصی در نظر گرفته شده است یا خیر، داوری در این باره در حال حاضر زود هنگام خواهد بود.

اما سرنوشت افغانستان نباید از سوی بیگانگان تعیین شود. تغییر واقعی باید از درون

کشور آغاز گردد. مردم افغانستان باید از مرزهای قومی، منطقه ای، زبانی، رقابت‌های سیاسی و مداخلات خارجی فراتر رفته، و سرنوشت‌شان را به دست خود بگیرند. یگانه راه پیش‌رو، وحدت ملی، آموزش فراگیر، و تأسیس نظامی که بر مبنای قانون اساسی متمرکز است که از طرف اکثریت ملت افغان در یک لویه جرگه ملی قبول شده باشد و منافع ملی را بر منافع شخصی ترجیح بدهد.

بلی آینده افغانستان بسته‌گی به مردم خودش دارد به شهامت‌شان در مواجهه با گذشته، عزم‌شان برای ترمیم شکاف‌ها، و بینش‌شان برای ساختن یک کشور پیشرفته و دموکراتیک تدریجی با در نظر داشت شرایط اجتماعی داخلی و خارجی وقت و زمان. اکنون که این اثر را به پایان می‌رسانم، هنوز امیدوارم که نسل نو از دل تاریخ برخیزد، از گذشته پند بگیرد و آینده‌ای روشن را برای افغانستان رقم زنند.

کتاب را با شعر مرحوم خلیل الله خلیلی، خاتمه می‌دهم:

ای پسر چشم وطن سوی تو باز است هنوز
قوم را جانب تو دست دراز است هنوز
مملکت را به تو صدگونه نیاز است هنوز
فرصتی خدمت تو دور و دراز است
وقت بازی نبود فرصت کار است بیا
ای پسر کار نکردن به تو عار است بیا

فهرست منابع و مآخذ

۱. افغانستان در مسیر تاریخ، جلد اول (میر غلام محمد غبار)، چاپ دوم.
۲. افغانستان در مسیر تاریخ، جلد دوم (میر غلام محمد غبار).
۳. افغانستان در پنج قرن اخیر، جلد اول (میر محمد صدیق فرهنگ).
۴. افغانستان در پنج قرن اخیر، جلد دوم (میر محمد صدیق فرهنگ).
5. **The Road to Kabul: The Second Afghan War, 1878–1881**
By Brian Robson. London: Arms and Armour Press, 1986.
6. **Afghanistan from Darius to Amanullah**
By Lt. General Sir George MacMunn. London, 1929.
7. **The Tragedy of Amanullah**
By Sardar Iqbal Ali Shah. London, 1933.
8. **Afghanistan**
By Louis Dupree. Princeton, NJ: Princeton University Press, 1980.
9. **Afghanistan 1919: An Account of Operations in the Third Afghan War**
By Lt. General G. N. Molesworth, C.S.I., C.B.E., 1962.
10. **The Road to Kabul: The Second Afghan War, 1878–1881**
11. **Afghanistan in Pictures**
By Camille Mirepoix, 1971.
۱۲. نامه‌ها و خاطرات قلمی عبدالقیوم خان، وزیر داخله دورهٔ صدارت محمد یوسف خان، در دو جلد.
۱۳. بیوگرافی مختصر من و خاندان ما (محمد سرور تاتا «احمدزی»).
۱۴. نادر افغان، جلد اول، اثر برهان‌الدین کشکی، چاپ سال ۱۳۱۰ (۱۹۳۱م)، مطبعهٔ سنگی ریاست مطابع دولتی کابل.
۱۵. نگاهی به شخصیت، نظریات و سیاست‌های محمد داود خان (اثر دکتر عاصم اکرم، از انتشارات ۱۹۸۰م).

16. *Seven Pillars of Wisdom: A Triumph* - T. E. Lawrence, July 1991.

17. *The Afghanistan* - Professor of History Mohammad Ali, Kabul, 1969.

۱۸. پشت پرده افغانستان، نویسندگان: دیکوردوویز و سیلیک هاریسون؛ مترجم: اسدالله شفاهی، چاپ اول، ۱۳۷۹، نشرات بین‌المللی الهدی، تهران، ایران.

۱۹. خاطره‌ها: گپ‌هایی از گذشته.

۲۰. افغانستان و ظهور طالبان، تألیف: حسام‌الدین امامی، چاپ ۱۳۷۸ هـ.ش،

تهران، ایران.

21. **Afghanistan, the Soviet Invasion and the Afghan Response 1979–1982**, USA 1995. University of California. M. Hassan

22. **Out of Afghanistan**, David Prosser, 1987, Eden Press, Montreal, Canada

۲۳. طالبان - اسلام، نفت و بازی بزرگ جدید، نویسنده: احمد رشید. مترجمان:

اسدالله شفاهی و صادق باقری. انتشارات دانش هستی، ۱۳۷۹ ش.

24. *Afghanistan* Amnesty International, 322–8 Ave, New York, NY 10001, USA, 1995

۲۵. حقیقت ممنوع، اثر ژان شارل بریزار و گیوم داسکیه، برگردان داکتر حامد فولادین،

تهران، ۱۳۸۱.

۲۶. افغانستان؛ خلاصه سوابق تاریخی و کرونولوژی وقایع، تألیف محمد یونس عینی

و آگست.

۲۷. بازنگری دوره امانی و توطئه‌های انگلیس، داکتر عبدالرحمن زمانی (۲۰۱۳م)

۲۸. تاریخ معاصر افغانستان؛ از استرداد استقلال تا انقلاب ثور (بدون ذکر نام

نویسنده و تاریخ چاپ)

۲۹. مسعود پیژنی، مؤلف: جنرال رحمت‌الله صافی

۳۰. تحلیل واقعیات سیاسی افغانستان (۱۹۱۹-۱۹۹۶م)، عبدالحمید مبارز، میزان

۱۳۷۵ شمسی.

۳۱. تاریخ افغانستان؛ یادداشت‌ها و برداشت‌ها، محمد آصف آهنگ.
۳۲. تأسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان، داکتر محمد حسن شرق، چاپ سوم، ۲۶ سرطان ۱۳۸۹.
33. Gore Vidal - *Dreaming War: Blood for Oil and the Cheney-Bush Junta*.
۳۴. افغانستان در قرن بیست - مؤلف: امین‌الله دریخ (جنوری ۲۰۰۱م)
۳۵. افغانستان و دیموکراسی او جمهوری په کلونو کې (۱۹۶۳-۱۹۷۸م)
36. *History of the Modern World (World War I)* - Robert Hoare
37. *Afghanistan: The War of Independence 1919* - Mohammad Ali, Kabul, 1960
38. *Afghanistan News*, No. 76, Vol. 6, December 1963
۳۹. پراکنده‌ها (نگاهی به نقش لارنس عربی در سقوط نهضت امانی). مؤلف: محمد قدیر سراج.
۴۰. کودتای پنجم در سقوط دولت جمهوری؛ سرخ یا سیاه (داکتر محمد حسن شرق)

مواخره

اکنون که خواننده گرامی، این سفر تاریخی را از بلندای آرمان‌های ثریا تا ژرفای قهقرای سقوط پیموده است، از خود می‌پرسد: «راه آینده چیست؟»

نویسنده، همچون وجدان بیدار یک ملت، نه تنها دردها را به تصویر کشیده، بلکه چراغی نیز در تاریکی برافروخته است؛ چراغ حقیقت، هویت، عدالت، و بیداری ملی. این کتاب، فراخوانی است برای هر افغان که قلم به‌دست گیرد، حقیقت را بجوید، و خود بخشی از بازسازی این سرزمین گردد.

همچنین، این اثر را باید پلی دانست میان نسل امروز و نسل‌های آینده. عکس‌ها، اسناد و خاطراتی که در آن گرد آمده‌اند، سرمایه فرهنگی و میراث تاریخی یک ملت‌اند. اگر فراموش شوند، محکوم به تکرار می‌شویم؛ اگر زنده نگه‌داشته شوند، الهام‌بخش آینده‌ای روشن خواهند بود.

در پایان، این اثر نه تنها به‌مثابه یک کتاب تاریخی، بلکه به‌عنوان وصیت‌نامه‌ای ملی باید نگریسته شود؛ وصیتی از نسلی که ایستاد، جنگید، رنج کشید و اکنون فریاد می‌زند: «فراموش نکنید که شما ملت غیور افغان هستید، فرزندان آریانا، خراسان و افغانستان، وارثان تمدن و پاسداران آزادی.» امید است که نسل امروزی و نسل‌های بعدی، با درایت، خرد و همبستگی، افغانستان را از قهقرا به سوی ثریای نوین رهنمون سازند؛ کشوری آزاد، باوقار، آباد و سرشار از دانش، عدالت و آرامش، در مسیر دموکراسی تدریجی متناسب با زمان و شرایط. و من الله توفیق

درد ورنج کشیدم به یادِ مادرِ وطن
در این دیارِ هجرت، با آه و محن
داستان مادر نوشتم، شد عمرم فدا
نماند افغان، بماند داستان به نسل‌ها